

زندگی‌های سبز



- جامعه شیعیان و خواسته های اساسی ● راه شهید مزاری ، راه عزت و سربلندی ● رهبر شهید، تجسم رنجها و آرزوهای
- رهبر شهید و طرح انسانی کردن سیاست ● شهید مزاری پرچمدان وحدت ملی ● هزاره ها نخستین تجربه رهبری سیاسی
- مسیح دلهای مسرده ● سالهای سیزدهگی ● شهید مزاری مهری برجاودانگی آرمانها ● رهبری و تغییر ساختارهای نفسی جامعه هزاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خوانندگان محترم

سایت کتابخانه مجازی هزارستان تلاش می کند تا منابع و معلومات مربوط به افغانستان شناسی، به ویژه منابع شناخت تاریخ، فرهنگ، اجتماع، سیاست و سرزمین مردم هزاره را در اختیار علاقه مندان قرار دهد.

این نسخه الکترونیکی در راستای تحقق اهداف ذکر شده توسط کتابخانه مجازی هزارستان تهیه و تنظیم گردیده است.

- هیچ گونه تغییر و تصرفی در فهرست، عناوین و ترتیب صفحات این کتاب به وجود نیامده است و این نسخه الکترونیکی عیناً از روی نسخه ی چاپی ذکر شده در شناسنامه کتاب، اسکن یا عکس برداری گردیده است.
- خوانندگان محترم چنانچه اشتباهاتی را در جابه جایی یا ناخوانا بودن برخی صفحات به دلیل کیفیت پایین عکس و ... متوجه شدند به کتابخانه اطلاع دهند.

با احترام

کتابخانه مجازی هزارستان

آدرس سایت: www.hapdf.com

ارتباط با ما: info@hapdf.com

زنده‌تر از تو، کسی نیست

تراوش‌های روشن

● جامعه شیعیان و خواسته‌های اساسی / مصاحبه با رهبر شهید / ۴ ● تابوهای عالم سیاست / محمد امین احمدی / ۹ ● شهید مزاری، مهری بر جاودانگی آرمانها / سید ابوطالب مظفری / ۱۲ ● پرچمدار وحدت ملی / نعمت الله صادقی / ۱۵ ● رهبر: تجسم دردها و آرمانها / شفق بهسودی / ۲۸ ● رهبر شهید و طرح انسانی کردن سیاست / علی امیری / ۳۲ ● حقوق شهروندی در اندیشه رهبر شهید / حفیظ الله زکی / ۴۰ ● رهبر شهید و طرح احیای هویت / محمد اسحاق عارفی / ۵۲ ● راه استاد مزاری، راه عزت و سربلندی است / رهبر حزب وحدت اسلامی استاد غلیلی / ۶۹ ● و...



آینه‌های آیینگی

● گفتی‌های ناگفته از گفتار و رفتار رهبر شهید / بصیر احمد دولت آبادی / ۷۷ ● سالهای سبز ینگی / قاسمعلی رحمانی / ۸۶ ● دقت در مصرف بیت المال / یوسف واعظی / ۹۴ ● مناظره / محمد بشیر رحیمی / ۹۶ ● لحظه‌های عاشورایی / مسیح ارزگانی / ۹۷ ● بقض‌ها، رنگ‌ها و پرچم‌ها / محمدعلی نجیبی / ۱۰۰ ● خبر چون پتکی بود / سید میرزا حسین بلخی / ۱۰۲ ● زندگی علی‌وار / سید حسین موحد بلخی / ۱۰۲ ● کمین / مطالعه زیر آتش / نادرعلی مهدوی ورس / ۱۰۳ ● ماجرای یک تراکتور / کفش‌های پلاستیکی / حاج غلام‌حیدر کاظمی / ۱۰۴ ● و...



مویه‌های سرخ

● این درخت نمی‌خشکد / سید علی تقی میرحسینی / ۱۱۷ ● سوگنامه ۴ / سید ابوطالب مظفری / ۱۲۰ ● رنج ریشه / محمد شریف سعیدی / ۱۲۲ ● تبعید روی خاک / عبدالرحمان عالمی / ۱۲۲ ● غزل غربت / آینه بدستان / حسین مجاهد / ۱۲۲ ● دشت گل سرخ / محمد تقی اکبری / ۱۲۲ ● نماد چارده وادی / نبرد راکتند / سید رضا مهدی / ۱۲۳ ● دنیا دوباره نو شود... / هنوز آسمان مان بر پاست / محمد بشیر رحیمی / ۱۲۴ ● شب در کمین پنجره / داود حکیمی / ۱۲۵ ● مزرعه زرد / چنار / سلمانعلی زکی / ۱۲۶ ● و...



انعکاس‌های فصیح

● شهید مزاری از نگاه مطبوعات ایران / علی پیام / ۱۳۳ ● انعکاس شهادت در رسانه‌های جهانی / ۱۴۱



ستاره دنباله‌دار

● هنوز خون شهیدانمان نخشکیده / (زندگینامه شهید ابودر غزنوی، شهید سیدعلی علوی، شهید اخلاصی، شهید ابراهیمی، شهید حاج جان محمد ترکمنی، شهید عباس جعفری) / ۱۵۵



صبح در پنجره‌ها

● شخصیت استثنایی / استاد عرفانی / ۱۶۱ ● شخصیت پاک طینت / صفت الله مجددی / ۱۶۱ ● شهید کردن او شهید کردن همه کمالات و ارزشهای انسانی بود / سرور دانش / ۱۶۲ ● معمار پروژه وحدت / شهید سید محمد امین سجادی / ۱۶۴ ● شهید مزاری یک شخصیت نمونه و صالح در تاریخ افغانستان بود / حکمتیار / ۱۶۵ ● تا آخرین روزهای عمر در کنار مردمش زیست / آیه الله ضالمی / ۱۶۶ ● و...



عطر گل سرخ

● تبر و باغ گل سرخ (۱) / ۱۸۵ ● تبر و باغ گل سرخ (۲) / ۱۸۶ ● احیای هویت / ۱۸۷ ● مروری کوتاه بر زندگینامه سردار رشید اسلام... / ۱۸۸ ● و...



زنده‌تر از تو، کسی نیست

■ به کوشش:

حمزه واعظی

■ ناشر:

کمیون فرهنگی

هفته نامه وحدت

■ صفحه آرا:

حمزه واعظی

محمد شریف سعیدی

■ امور کامپیوتری:

محمد صابر جعفری

■ ناظر چاپ:

سبحانی

■ تاریخ چاپ:

بهار ۱۳۷۸

■ نوبت چاپ:

اول

■ تیراژ:

۲۰۰۰

■ قیمت:

دو صد و پنجاه تومان

کلکینی به سمت اقلیم دریا

غروب «او» از جنس «خاموشی» نبود؛ از جنس «طلوع» بود و «نو شدن» در زمین و «زنده شدن» در زمان. با غروب او چشمها شکوفه داد، دستها به گل نشست، سینه‌ها مزرعه «بیداری» شد و ریشه‌ها با خون «آبیاری» گردید. ضجه‌هایی که در سوگ او، فریاد شد، آسمان را هم «آبستن» باران کرد. دستهایی که در «عاشورای شیون» او بر سرها و سینه‌ها فرود آمدند، امتداد سبزی سپیدار را بر لوحه‌های زرد زندگی ما حک کرد. با غروبش هزار بار در ما تکثیر شد و دریای حضورش در سرزمین سوخته نفسهای ما سخاوتمندانه جاری گردید و نامش با حباب اشکها باغچه‌های گل سرخ را گرده افشانی کرد. او با غروب خود در سبدهای زندگی ما عزت، انسانیت، صبوری و سحر نوشی ریخت و کلکین دلهای یخ بسته‌ما را - برای همیشه - به سمت اقلیم دریایی خویش گشود.

او با غروب خود، «مسیح دلهای افسرده» شد و چونان بیرقی در آسمان چشمهای هر انسان به زنجیر کشیده شده‌ای، در اهتزاز گردید و «سالهای سبزینگی» را در سرزمین نخلهای سوخته به یادگار گذاشت! مرگ او، «فریادی برای بیداری زمان» بود و حضورش در نفسهای هر آزاده مردی، «پژواک یک الهام» را در «لحظه‌های عاشورایی» بر نیمه‌های پنهان زمین برتاباند.

او فرزند فریادهای فسیل شده «دیروز» بود که گشایش پنجره عزت و سربلندی «امروز» را برای نسل ملتهب و منتظر «فردا» نوید داد. «مهری بود بر جاودانگی آرمانها» که «نخستین تجربه رهبری سیاسی» را با هدف «انسانی کردن سیاست» بر کتاب نگشوده قومی خموش و سرپوش شده ثبت کرد.

او در اوج تاریکی اندیشه‌ها و روشها «خواسته‌های اساسی» را برای جامعه‌ای بی چراغ مطرح کرد و مشعلی شد که تمام نسلها و عصرهای «تاریک نشین»، راه عزت و سربلندی خویش را جستجو کنند. او با غروب خود، سرفصل زندگی تازه شد که در آن ادبیات، اندیشه و نگاه تازه به نسلی سپاسگذار و بیدار امروز هدیه نموده است.

□

... و این مجموعه، کلکینی است که تقلا شده به سمت «اقلیم دریایی» «او» گشوده گردد. تلاشی است برای نوشیدن جرعه‌ای از آفتاب دستهایش. آفتابی که سخاوتمندانه بر کلبه‌های تاریک زندگی ما جاری شد و صبح را بر چشمان خفته ما تلاوت کرد.

ادعا نمی‌کنیم کار بزرگ و سترگی انجام گرفته بلکه می‌گوییم حداقل «دینی» است که در این روزهای «ابری» و «فراموشکاری» می‌شود سپاسگوی ذره‌ای از اقیانوس کرامت و سخاوت آن قبله اقلیم درد بود. او که اکنون از مقدسات سیاسی و «ولی» دلهای پر شکوفه نسل پویا و روشن اندیش معاصر قرار گرفته است.

□

بدهکار همیشگی سپاس بزرگان و عزیزانی هستیم که یاریگر بی دریغ به ثمر نشستن این اثر بوده‌اند؛ به ویژه جدیت و تلاش‌های صادقانه و مخلصانه برادر اندیشمند و صاحب قلم جناب آقای حمزه واعظی را که مسئولیت گردآوری، تصحیح و تکمیل این اثر را تقبل نمود، از یاد نمی‌بریم و همچنین زحمات و یاری همه همکاران سختکوش هفته نامه وحدت را.

مدیون یاری مشتاقانه و سهمگیری عاشقانه عزیزان صاحب اثر و صاحب قلمی هستیم که دعوت ما را بی جواب نگذاشتند و روح رهبر شهید را از خود خشنود ساختند؛ و سپاسگذار بزرگواری هنرمندانی هستیم که با ارائه آثار خود این مجموعه را متبرک نمودند.

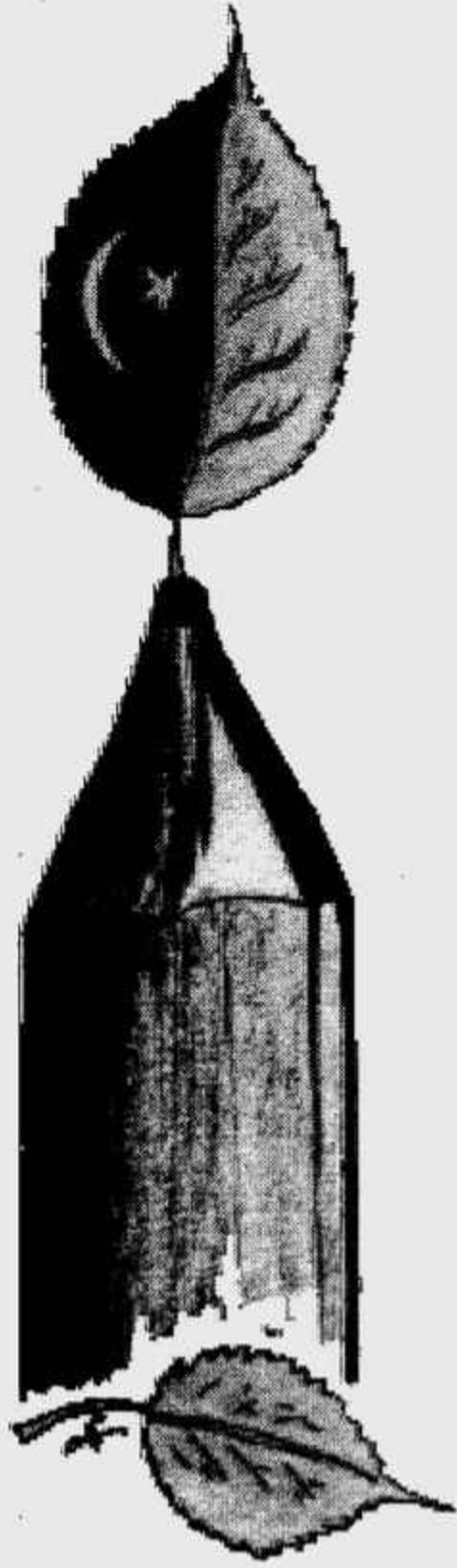
بضاعت و توانی برای جبران نداریم، جز اینکه بگوییم زندگی و اندیشه‌شان سبز و جایگاه‌شان در جوار آفتاب باد!

اداره هفته نامه وحدت

حوت ۱۳۷۷

تراوش‌های رویش

(مقالات)



جامعه شیعیان

و

خواسته‌های اساسی

(مصاحبه با رهبر شهید - کابل - اسد ۱۳۷۱)

• با تشکر از جناب عالی که با این همه مصروفیت‌هایی که دارید اجازه دارید تا تعلقاتی خدمت‌تان باشیم.

سؤال اول ما این است که نیروهایی به نام اتحاد سیاف، چند بار بالای مواضع نیروهای حزب وحدت اسلامی و در مناطق مسکونی شهر عمدتاً در مناطق شیعه نشین عمل کرده‌اند. علت و علل این همه خصومت‌ها و کینه‌ها به نظر شما بالای مردم ما چیست؟

• بسم الله الرحمن الرحيم. عرض شود در رابطه با جنگ‌های تحمیلی که از طرف تنظیم اتحاد اسلامی بالایی حزب وحدت تحمیل شده، علت‌های متعددی وجود دارد.

علت عمده آن، این است که دست خارجی در این جنگ‌ها دخیل است. عربیایی که از طرف وهابیت تقویت شده و آمده‌اند در افغانستان، این اختلافات را دامن می‌زنند.

در رابطه با علت اول، ما هم در جنگ اول، هم در جنگ میدان شهر که جنگ دوم است، هم در جنگ سوم و چهارم، عربیهای زیادی را اسیر کردیم و عربیهای زیادی هم کشته شدند و خود دولت و وزارت دفاع هم اعتراف داشتند که عربها در جبهات‌شان وجود دارند و سر سلاح‌های تکیه‌شان هستند، اینها تیراندازی می‌کنند و سلاح تکیه فیر می‌کنند.

در میدان شهر هم این غائله را عرب‌ها به وجود آورد و همچنین در جنگ اول، در کوه سنگی ۵ نفر خارجی دستگیر شدند که باز به یک شکل آنها را رها کردند، واسطه شدند، چند نفری هم اینجا کشته شد، چند اسیر از آنها گرفته شد. پاکستان هم در این جنگ عملاً دخالت دارد. نیروها و نفرات پاکستانی هم در این جنگ‌ها دستگیر شدند. نیروهای تبلیغاتی‌شان که می‌آیند، علیه شیعیان تبلیغ می‌کنند، جمعی از آن نیروها دستگیر شدند.

در اینجا جنگ تنها بین حزب وحدت و اتحاد نبوده، بلکه علیه حزب وحدت و حرکت اسلامی بوده، عربها این جنگ را علیه شیعیان شروع کردند.

علت دیگر آن، این مسأله است که مردم تشیع در طول تاریخ محروم بودند، در سیاست دخالت نداشتند و اینها را حکومت‌های قبلی افغانستان



سپهیم در سیاست نمی دانستند. لهذا در ۱۴ سال جنگ تحمیلی که روسیه علیه مردم ما انجام داد، مردم ما در این جنگ فعالانه شرکت کردند و ۱۴ سال مبارزه کردند و سر بلند از این امتحان بیرون شدند. تمام مناطق شان را که در سال اول جهاد آزاد کردند، در طول ۱۴ سال آزاد نگه داشتند. مرکز ولایت بامیان را در سال ۱۳۶۷ آزاد کردند تا حالا آزاد بوده، در حالی که گروه های هفتگانه و دولت موقت با تمام امکاناتی که در اختیار داشتند، نتوانستند جلال آباد را آزاد کنند.

روی این مسأله وقتی در جنگ نقش فعال داشتند، در آزادی مناطق شان نقش فعال داشتند، در رابطه با تسخیر کابل هم اینها نقش فعال داشتند و نیروی تعیین کننده بودند و در اینجا فقط حزب وحدت و سبزی نظار و حرکت اسلامی و اتحاد اسلامی، نیروی نظامی شان در کابل حضور داشتند که اکثریت قاطع مناطق نظامی و مراکز سیاسی و اداری در دست حزب وحدت بود، این، برای برادرانی که در طول تاریخ حکومت کرده بودند، قابل قبول نبود. از این جهت این دلیل دوم است که اینها جنگ ها را علیه مردم مظلوم ما آغاز و تحمیل می کنند. اینها خودشان می گویند که شما جوانی بودید و جوانی گری می کردید و امروز که سلاح به دوش می گیرید، حقوق طلب می کنید، این درست نیست.

علت سوم هم این بود که قبلاً تحولاتی اگر در افغانستان به وجود می آمد این تحولات از جنوب بود، اما در این تحولاتی که انقلاب اسلامی را پیروز کرده از شمال شروع شده و در تحولات شمال و سقوط مزار، نقش عمده را حزب وحدت داشته است. اگر جنرال ها آمده با دولت وقت مخالفت کرده، این مخالفت شان را اول آمده با حزب وحدت در جریان گذاشته، توافقی حزب وحدت را گرفته که شما اگر حمایت می کنید ما این مخالفت را ادامه می دهیم و تعهد می سپاریم که حکومت را سرنگون بکنیم و از یک حکومت اسلامی حمایت بکنیم. اولین تعاس ها با حزب وحدت بوده و شورای مرکزی حزب وحدت بعد از بحث و گفتگو با این مسأله توافق کرده و بعد مزار تسخیر شده که نقش تعیین کننده با حزب وحدت داشت. کبش هم که تسخیر شد، باز هم نقش تعیین کننده با حزب وحدت داشت.

از نگاه تاریخی، این تحولات برای یک سری تنظیم ها قابل قبول نیست، حسادت می ورزند. و همین موضوع عتی می شود برای اینکه اینها علیه مردم مظلوم ما جنگ را تحمیل کنند. این سه علت های عمده ای است که این جنگ ها را علیه ما تحمیل کرده است و الا ما هیچ

انگیزه های نداشتیم که بجنگیم و حالا هم نداریم. زیرا با وجود اینکه اینها نسبت به مردم ما توهین کردند، تحقیر کردند، در تصمیم گیری هایی که در رابطه با مسأله افغانستان بوده چه در سال ۱۳۶۷ چه در سال ۱۳۷۱ مردم تشیع را با این حضور عظیمش نادیده گرفتند، ولی ما از باب اینکه جنگ طلب نبودیم، مخالف جنگ بودیم، طرفدار جنگ نبودیم، با اینها در اول ورودشان در کابل نجنگیدیم، بلکه از اینها دفاع کردیم.

وقتی که حضرت صاحب [مجددی] در اینجا آمده، وارد مذاکره شد، ما بلافاصله هیأت تعیین کردیم که مذاکره بکنند و نزدیک به توافق بودیم. قرار بود این توافق از رادیو هم اعلان شود که جنگ اول علیه ما تحمیل شد. در جنگ اول، روز اول بلافاصله از طرف قوماندان های دو طرف آتش بس امضا شد که سه طرف یعنی حرکت اسلامی، حزب وحدت و اتحاد اسلامی، قطعنامه آتش بس را امضا کردند ولی آنها رعایت نکردند. فردایش دوباره جنگ را علیه ما شروع کردند. از طرف آقای ضیعت الله مجددی اقدام شد، اعلامیه آتش بس اعلان شد، ما با آنکه در دولت رسماً عضویت پیدا نکرده بودیم، آتش بس را قبول کردیم. آقای سیاف که عضو دولت بود، این آتش بس را قبول نکرد، با آنکه اعلام هم کردند که به هیچ وجه جنگ ادامه پیدا نکند و آتش بس رعایت شود باز هم این آتش بس از طرف آنها نقض شد.

در روز سوم جنگ، باز هیأتی از طرف قوماندانها تعیین شدند، قوماندانهای حزب وحدت و حرکت اسلامی و اتحاد، آتش بس امضا کردند و این آتش بس رعایت و اسرا تبادل شد. سه روز بعد از آتش بس، آقای ربانی، شورای عالی نظارت را خواست که شما هم بیایید، یک آتش بس را امضا بکنید و ما از رادیو و تلویزیون پخش می کنیم که تحکیم پیدا کند. باز شورای عالی نظارت حزب وحدت آنجا حاضر شدند و آتش بس امضا کردند و از رادیو و تلویزیون پخش شد و چند روزی دوام پیدا کرد تا اینکه مسأله میدان شهر را اینها به وجود آوردند. پیشنهاد شد که هیأت برود مشکلات راه را حل بکند که راهها به طرف هزاره جات آزاد شود و در تردد معانعت نکنند، لهذا ما هیأت تعیین کردیم، اینها ۴ تا ۵ جلسه مذاکره کردند، حاجی عبدال شهید، فاضل شهید فیصله کردند که راهها آزاد باشد، باز هم وقتی که آنها به طرف میدان شهر آمدند (که کابل می رویم) در آنجا دو نفر عرب سر پایگاه حرکت اسلامی حمله کردند و چپنه آنها را زدند با راکت و درگیری از اینجا شروع شد، حاجی عبدال جمعی شهید شدند و این جنگ چند روز ادامه پیدا کرد. عامل این جنگ

مردم افغانستان شهید داده اند و معلول و آواره و مهاجر دارند،

یک ابر قدرت را در سطح بین المللی شکست داده که نصف جهان آزاد شده.

لذا حق طبیعی همه مردم و ملیتها است که

در سرنوشت آینده شان سپهیم باشند و تصمیم بگیرند



باز هم غریب بود و اتحاد اسلامی. اینها به حساب صلح و به حساب اینکه ما نیروی صلح هستیم آمدند در بین واقع شدند و بچه‌ها را (در میدان شهر) خلع سلاح کردند. میدان شهر را سقوط دادند، با آنکه آنجا محاصره بود، چند روزی بچه‌ها هم مقاومت کرده بودند. این هم که گذشت، دوباره جنگ تحمیل و شروع شد.

در خلال چند روزی که جنگ سوم هنوز پیش نیامده بود، نفرگیری شروع شد، هم شورای نظار نفرهای ما را می‌گرفتند هم اتحاد حاج آقای فاضل و تورن مختار و استاد خلیلی را هم در این راه‌گیری‌ها گرفتند. ۲۰ نفر از مردم مظلوم ما را که کارگر و شاگرد دکان بودند، را گرفتند با خفه کردن از بین بردند. ۲۰ نفر را (بی‌گناه و موجب) از بین بردند. ما تحمل کردیم و هیأت تعیین کردیم که این نفرگیری‌ها و راه‌گیری‌ها خلاص شود و آنها را که گرفته‌اند هم آزاد بکنند و اینکار ادامه پیدا نکند، به نفع کشور و مردم نیست.

در همین خلال، آنها باز هم جنگ را در دادند و این جنگ سه روز طول کشید. در روز اول که اینها آمدند، ما اعلامیه آتش بس را یک طرفه امضا کردیم و بردند پیش آقای سیاف که امضا بکند و این هم رعایت نشد. و شدیدترین آتش سلاح تفرقه را در جنگ سوم در کابل به کار بردند. برای نمونه در منطقه دشت پرچی ۱۸۴۴ خانه صدمه دید و «قلعه شهادت» به همین شکل و جاهای دیگر مسکونی هم به همین صورت. در این جنگ نزدیک ۵۰۰ نفر از مردم غیر نظامی مجروح شدند و یکصد نفر از مردم ما شهید شدند که شاید، خبرنگاران خارجی و هم کسانی که در کابل بودند، در طول ۱۴ سال این جنگ شدید را کابل به خود ندیده بود که مردم ما تحمل کردند.

باز در اینجا شورای رهبری (دولت) فیصله کردند که دو طرف قضیه بنشینند در «قرغه» در منطقه جمعیت اسلامی، آتش بس را امضا بکنند که ما قبول کردیم. رفتیم در آنجا آتش بس را امضا کردیم و هیأت تعیین کردیم که رسیدگی بکنند. مجروحین و اسرا را تبادل بکنند. از مردم غیر نظامی ما ۵۰۰ نفر اسیر بودند که آنها تعهد داده بودند که همه را آزاد بکنند. همین طور مدت‌ها طول کشید. از طرفی، هیأت دولت تعیین شده بود که به مجروحین و خانواده شهدا آسیب دیدگان رسیدگی بکنند که باز هم این یک حرف بیش نبود. این مسأله را اقدام نکردند و این اسیران ما ماند، وقتی آزاد شد که جنگ چهارم شروع شد.

در جنگ چهارم هم اینها سه - چهار روز پیش قندهاری‌ها را آوردند در کوته سنگی، افراد بی‌گناهی از مردم ما را اعم از شاگردان دکان‌ها و مستیری را جمع کردند و ۸ نفر کارگر را در یک اطاق شان (زگیار کرده) و از

**حق طبیعی همه مردم و ملیت‌ها است که در
سر نوشت آینده‌شان سهیم باشند، یکی از
خواسته‌های عمده و اساسی حزب وحدت
تأمین حقوق ملیت‌هاست**



بین بردند. باز هم ما این مسأله را تحمل کردیم. هیأت‌های وزرات دفاع و داخله را بردیم و نشان دادیم. متأسفانه که اینها نه اعلان کرد و نه اعلامیه داد که این تجاوز را بگویند و نه اعلامیه داد که اینها آتش بس را نقض کرده و نه اعلامیه داد که اینها مردم بی‌گناه را کشته، باز هم ما تحمل کردیم. باز دو روز بعدش آمدند در همین کوته سنگی یک مرد و یک زن و عابر را همین قندهاری‌ها زدند و کشتند. جنگ در گرفت که از کنترل ما هم خارج بود. این جنگ ۶ روز ادامه پیدا کرد و در خلال این جنگ بود که دوصد نفر از اسرای قبلی ما که از مردم عادی گرفته بودند، فرار کرده آمدند و سه صد نفر دیگر ماندند. در این جنگ ۶ روزه خسارات زیاد به بار آمد. ما در حال دفاع بودیم که متأسفانه هیچ گروه افغانی و هیچ دولتی این آتش باری و این جنگ را که منازل مسکونی مردم و مناطق غیر نظامی را (مرتب) می‌زدند، نه محکوم کردند و نه هم اقدام کردند برای ختم این مسأله. در این زمان بود که جنگ آقای حکمتیار با آقای ربانی شروع شد. این جنگ موشک پرانی از دور بود. بعد شورای رهبری (قیادی) نشستند این جنگ را محکوم کردند. در رادیو و تلویزیون اعلامیه و پیام دادند. بعضی دولت‌های خارجی این جنگ را محکوم کردند. ما نمی‌دانیم که اگر در دنیا جنگ با غیر نظامی‌ها محکوم است و زدن مناطق غیر نظامی محکوم است، آن قدر که آقای سیاف با اتحادش مناطق مسکونی و نفرهای غیر نظامی ما را زدند، خیلی بالاتر از آن است که آقای حکمتیار زده‌ها را از این جهت گله داریم ولی در این جنگ جاری [جنگ سال ۷۳ بین ائتلاف جنرال دوستم و حزب اسلامی با ربانی و مسعود] بی‌طرف هستیم. جنگ دو تنظیم است. چون در اینجا دیگر دولتی وجود ندارد که مسأله دولت باشد. ما این را برای خود عادلانه می‌دانیم که در این جنگ خود را بی‌طرف بدانیم و دخالت نداشته باشیم.

اما در رابطه با مسأله‌ای که شما می‌گویید: راه‌های ما بند است، پلی، الان راه‌های ما در همه مناطق بسته است. تنها حزب اسلامی این راه‌ها را بند نکرد. همه راه‌ها مثل جلال آباد - قندهار و هرات و راه شمال بند است. راه میدان شهر هم به روی مردم ما بند است. این ظلمی است که همه، درباره مردم ما روا داشته و ما این مسأله را با حزب اسلامی مذاکره و بحث داریم که حل بکنند. مبنای ما این است که با همه احزاب از راه مذاکره و از راه گفتگو و تفاهم مشکل خود را حل بکنیم. منطلق ایجاب نمی‌کند که دو تنظیم دیگر که بین خود جنگ دارد، ما طرف یکی را بگیریم به خاطری اینکه راه ما بند است. این ظلم را همه درباره مردم ما





کرده و ما از راه مذاکره و تفاهم حاضریم مسایل را حل یکنیم و این جنگی که در کابل جریان دارد جنگ بین دو تنظیم است. ما معتقدیم که مشکل افغانستان از راه تفاهم و مذاکره و حقوق یکدیگر را شناختن حل می شود نه با جنگ.

• استرا ۸ نفر در شورای جهادی از طرف حزب وحدت اسلامی قبلاً معرفی شده فعلاً آنها در شورای جهادی مشغول هستند یا مشکلی پیش آمده؟

• ما توافقی با حضرت صاحب [مجددی] کردیم که ۸ نفر در شورای جهادی، یک نفر در شورای قیادی [که فعلاً هست] و سه وزیر معرفی کنیم. منتهی از آن روزی که قدرت انتقال پیدا کرده آقای ربانی، تا امروز (و الان که شما این سؤال را دارید) شورای جهادی دایر نشده چون رئیس شورای جهادی آقای صبغت الله بود و ایشان رفته خارج، آقای ربانی هم شورای جهادی را دایر نکرد. لهذا اصلاً شورای جهادی دایر نشده تا از حزب وحدت در آنجا شرکت کند.

برای شورای قیادی، ما آقای قاضل را نماینده معرفی کردیم که برود در آنجا شرکت یکنند تا یک سری مشکلاتی را که ما در کابل داریم این مشکلات از نزدیک حل شود به خاطر این که هر وقت مسأله ای پیش می آمد ما با نمایندگان شورای قیادی و دولت مسایل را مطرح می کردیم آنها محض برای فرار از موضوع می گفتند: «تصمیم این مسأله را شورای قیادی می گیرند» حالا شورای قیادی هم جلسات شان اکثراً دایر نمی شود و اعضای آن هم وجود ندارند. آقای یونس خالص استعفا کرده، آقای حکمتیار را اخراج کرده و مولوی محمد نبی و پیر صاحب [گیلانی] و حضرت [مجددی] هم در خارج هستند. عملاً در اینجا هم شورای قیادی وجود ندارد که تا مشکل مردم افغانستان از راه شورای قیادی حل شود.

• خواسته های اصلی حزب وحدت اسلامی چیست و معنای تنها راه حل اساسی برای معایل کشور به نظر شما چیست؟

• خواسته های اساسی حزب وحدت اسلامی مکرراً بیان شده، حزب وحدت معتقد است که: مردم افغانستان عموماً ۱۴ سال مبارزه کرده و شرایط سختی را تحمل نموده، شهید داده اند و معلول و آواره و مهاجر دارند، نه تنها در سطح افغانستان روسیه را شکست داده که یک ابرقدرت

را در سطح بین المللی مبارزات مردم افغانستان شکست داده که نصف جهان آزاد شده، لهذا حق طبیعی همه مردم و ملیتها است که در سرنوشت آینده شان سهیم باشند و تصمیم بگیرند. یکی از خواسته های عمده و اساسی حزب وحدت، تأمین حقوق ملیت ها است. چون در انقلاب، در ۱۴ سال جهاد در مجروح دادن، در مسأله آوارگی و مهاجرت همه شریک بوده، پس در تصمیم گیری هایش هم باید همه شریک باشند. دیگر دوران این مسأله گذشته که یک قشر خاص، یک نژاد خاص بر دیگران حکومت یکنند. ملیت ها این خواسته اساسی اش را هم طبق نفوس می خواهند. یعنی هر ملیتی در افغانستان طبق نفوسش باید سهم داشته باشد در سیاست، در تشکیل دولت و در تصمیم گیری های امور کشور خود.

درباره مردم تشیع، حزب وحدت با مسامحه ۲۵٪ را در سال ۶۷ قبول کرده و روی همان خواسته اش پافشاری دارد برای دیگر ملیت ها هم طبق نفوسشان همین خواسته را دارد.

مسأله دیگری که در اینجا مطرح است، مسأله تشکیلات (اداری) و آینده سیاسی افغانستان است. چون تشکیلات اداری قبلی تشکیلات ظالمانه بوده، حزب وحدت خواهان این مسأله است که تشکیلات سیاسی (اداری) افغانستان تغییر یکنند. اگر انتخابات می آید، روی نفوس باشد، رأی ارزش داشته باشد نه منطقه جغرافیایی. می بینیم که مناطق کشور را به شکل استعماری (و استبدادی) تقسیم کرده است. شما می دانید که در مناطق شمال و مناطق مرکزی، ولسوالی هایی تا ۱۵۰ یا ۱۶۰ هزار نفوس دارد. از این مناطق هم یک وکیل در مجلس ملی می رفتند از آن ولسوالی ای که ۵ هزار نفوس و یا بعضی از آن مناطق اداری که ۲۸۰۰ نفر نفوس داشتند هم، یک نفر وکیل به مجلس می رفت. حتی یک ولایت که ۶۵ هزار نفوس دارد این هم ۸ وکیل می فرستادند و یک ولسوالی که ۱۶۰ هزار نفوس دارد هم یک وکیل می فرستاد. این، از دید ما یک تقسیمات ظالمانه است و باید عادلانه روی نفوس، ولسوالی بندی شود و ولایات تقسیم و تشکیل گردد.

در افغانستان که مردم تشیع ۲۵٪ را تشکیل می دهند حتی یک ولایت از ۲۸ یا ۳۰ ولایت افغانستان اختصاص به مردم تشیع ندارد. بامیان که هست در آنجا باز یاقی برادران تیز شریکند. در حالی که این همه نفوس و جمعیت داشتیم. این مسأله باید اصلاح شود.

مسأله دیگر، مسأله انتخابات است. حزب وحدت نظرش در رابطه با انتخابات این است که تنها راه نجات مردم و ثمره انقلاب برای مردم افغانستان این است که یک انتخابات آزاد دایر شود که در آن همه اقشار

مبنای ما این است که

با همه احزاب از راه مذاکره، گفتگو و تفاهم

مشکل خود را حل کنیم





مردم حق و سهم داشته باشند. از پیر، جوان، مرد، زن همه اینها حق داشته باشند. منتهی به این شرط که تابع افغانستان باشند. یعنی تابعیت افغانستان را بپذیرند. مردم افغانستان در انتخابات و سرنوشت‌شان حق رأی دارند؛ اما کسی که تابعیت افغانستان را نپذیرفته و در طول تاریخ نپذیرفته باید حق رأی نداشته باشد. باید انتخابات آزاد طبق نفوس و رأی گرفته شود و احزاب، هر کدامشان اکثریت را کسب کرد، دولت تشکیل بدهد. این خواسته حزب وحدت است و روی این مسأله پافشاری می‌کند. این مسأله تنها خواسته حزب وحدت نیست که ملیت‌های زیادی از مردم افغانستان خواسته‌شان همین مسأله است و خواست قاطبه مردم افغانستان این را ایجاب می‌کند. راه حل اصلی را ما یک حکومت اسلامی مورد قبول برای مردم افغانستان می‌دانیم که حقوق همه در نظر گرفته شود. کسی تعصب نژادی و مذهبی به کار نبرد. آزادانه مردم افغانستان چه در دولت موقت چه در انتخابات همه شرکت بکنند. تا وقتی که این مسأله به وجود نیاید افغانستان را یک حزب و دو حزب، یک نژاد و دو نژاد اداره نمی‌تواند. باید مجامع بین‌المللی و کشورهای همسایه از این خواسته به حق مردم افغانستان حمایت بکنند تا این خواسته جامه عمل بپوشد. در غیر این صورت هر راه حلی که باشد منجر به شکست می‌شود. چنانکه در این مدت، این خواسته به حق مردم را در نظر نگرفتند؛ ورشکست شدند.

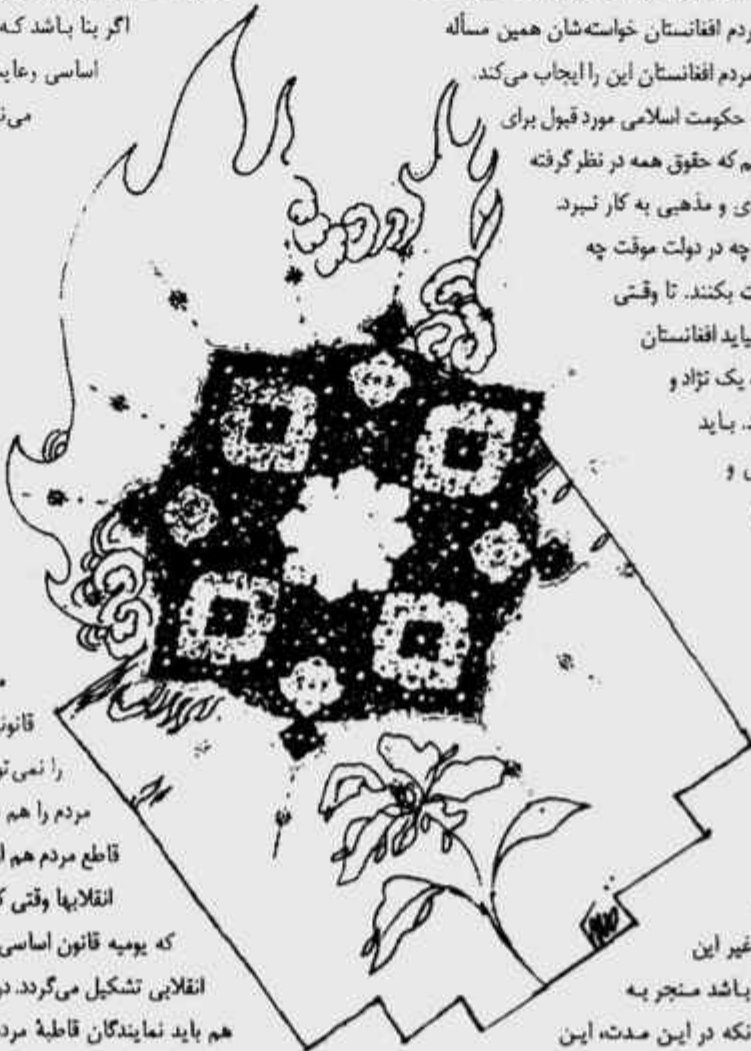
• پس اینکه گفته می‌شود یک قانون اساسی را به طور موقت دولت موقت فعلاً تنظیم کرده آیا این خواسته در آن منعکس شده؟

• این قانون اساسی اصلاً قانون اساسی نیست. در دنیا مرسوم است که قانون اساسی وقتی ارزش پیدا می‌کند که قاطبه مردم به آن قانون رأی بدهند. قانونی بدون رأی، هیچگونه ارزش حقوقی و ارزش شرعی ندارد. آقایان در پاکستان نشسته، بدون اینکه مردم افغانستان خبر داشته باشد، قانونی را تنظیم کرده و بعد در اینجا به صورت نمایشی، از چند نفر

کمیسیون تشکیل داده، در این کمیسیون حزب وحدت شریک نبوده، که یک بخش عظیم مردم افغانستان را تشکیل می‌دهد (و نمایندگی می‌کند) و نیروهای سمت شمال، که ثلث افغانستان را از نگاه ولایات تشکیل می‌دهد و از نگاه جمعیت، یک جمعیت بالایی است، اصلاً در تدوین این قانون اساسی حضور نداشته‌اند لذا این یک چیزی مسخره است یک امر معقول نیست. قانون اساسی نمی‌شود موقت باشد. قانون اساسی، نه موقت می‌شود نه بدون رأی اکثریت مردم و نه بدون حضور نمایندگان مردم ارزش پیدا می‌کند.

اگر بنا باشد که معیارهای حقوقی قانون اساسی رعایت نشود، هر فرد و هر حزب می‌نشیند و یک قانون اساسی می‌نویسد و این نه یک چیز معقول

است و مرسوم و نه یک چیز پذیرفته شده است. قلهذا این گونه قانون از نظر ما مردود است. هیچگونه ارزش قانونی ندارد و مشکل افغانستان را نمی‌تواند حل کند چرا که حقوق مردم را هم در نظر نگرفته و اکثریت قاطع مردم هم از این قانون بی‌خبرند. انقلابها وقتی که پیروز می‌شوند، تا وقتی که یومیه قانون اساسی تدوین نشده یک شورای انقلابی تشکیل می‌گردد. در اصل تدوین قانون اساسی هم باید نمایندگان قاطبه مردم باشد تا نمایندگان مردم قانون را تدوین بکنند، این قانون اساسی باید در روزنامه‌ها در معرض پیشنهاد و اعتراض و انتقاد قرار گیرد تا همه کس آن را مطالعه بکند و نظریات‌شان را در روزنامه منعکس کند. بعد هم قاطبه مردم رأی بدهند. در این صورت است که قانون اساسی ارزش قانونی پیدا می‌کند چنانچه در محتوای قانون، حقوق ملیت‌ها و نحوه تشکیلات (اداری) آینده مملکت و نحوه اداره مملکت از نگاه مذهبی هم در آن رعایت نشده، این قانون یک چیز بی‌محتوا و بی‌ارزش است و هیچگونه ارزش قانونی هم ندارد.



تابوهای عالم سیاست

● محمد امین احمدی



حاکمیت مطلق یک قدرت به میانجی الزامات سیاسی وایدئولوژیک ناشی از آن می‌گردد. از نظر سیاسی و فرهنگی به حذف و طرد نیروهای پیرامونی و دور از قدرت مرکزی انجامیده است. ارکون به طور خاص در نقد ساختار قدرت در کشورهای عربی به این نکته ارجعند اشاره می‌کند که تمرکزگرایی و الزامات سیاسی و ایدئولوژیک ناشی از آن موجب شده است که به جای تکثرگرایی شعار ملت واحد، زبان واحد و حزب واحد مبنای سیاست و اعمال قدرت گردد. او می‌افزاید که این صورتبندی از گفتمان سیاسی و اعمال قدرت بر مبنای آن موجب شده است که ملت و فرهنگ ملی به معنای مدرن آن به عنوان مثال در مغرب بزرگ (الجزایر، تونس و مراکش) که دارای اقلیت بزرگ بربر هستند، به وجود نیاید. بلکه عشایر و قبایل ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای خویش را با منافع و علایق متضاد و ناهماهنگ‌شان حفظ کنند؛ پیوند قبیله‌ای و طائفه‌ای برتر و قوی‌تر از پیوند ملی بوده و مفهوم مدرن شهروندی که هسته بنیادین دولت - ملت است تحقق پیدا نکند. بلکه در این کشورها تنها دستگاه اجبار دولت است که قبایل و طوائف متضاد را در کنار هم به زور و اجبار نگه می‌دارد و اعمال سلطه می‌نماید.

اگر این دو مفهوم یاد شده را در تحلیل تاریخ اندیشه و سیاست در کشور خود افغانستان به کار ببندیم معلوم خواهد شد که عرصه‌های «ناندیشیده» و «اندیشه ناپذیر» ناشی از الزامات قدرت سیاسی و ساختار فکری غالب تا به چه اندازه وسیع و وحشتناک است و معلوم خواهد شد که چگونه به حذف، طرد و کتمان گروه‌های قومی، مذهبی و فرهنگی‌ای که با مرکز و کانون قدرت به نوعی فاصله و تمایز داشته‌اند انجامیده است و این خود موجب شده است که بحران مشروعیت و هویت تداوم یابد. فرهنگ ملی وزیربنیادی اساسی آن یعنی جامعه مبتنی بر

محمد ارکون، متفکر الجزایری تبار فرانسوی دو مفهوم «ناندیشیده» و «اندیشه ناپذیر» را در تحلیل تاریخ اندیشه و سیاست توأمان به کار برده است.

مراد او از عرصه ناندیشیده در قلمرو تاریخ اندیشه و سیاست امری است که در چارچوب ساختار فکری و الزامات قدرت سیاسی دورهای از تاریخ به میانجی ساز و کارهای ایدئولوژیک، اندیشیدن و گفتن و نوشتن درباره آن موضوع ممنوع می‌شود و آن امر را تبدیل به موضوعی ناندیشیده می‌کند و چه بسا اگر مجال می‌بود و مورد پژوهش و چانه زنی در عالم اندیشه و سیاست واقع می‌شد اندیشه گسترده‌تر و جدی‌تر پدید می‌آمد و تحولات دیگری در عرصه سیاست رخ می‌نمود. به نظر او پرونده این گونه مسائل نه از راه مکالمه و قدرت استدلال و منطق بلکه از راه نیروی مسلح، قهر و غلبه سیاسی بسته شد و ناندیشیده ماند. اما مراد او از عرصه «اندیشه ناپذیر» امری است که اندیشیدن به آن در چارچوب ساختار فکری عصری نه ممنوع که معتنع است. این امتناع نه حاصل اجبار و الزام قدرت سیاسی و ایدئولوژیک که زاده نفس پیش فرض‌ها، بنیادها و مسلمات و مبانی آن ساختار فکری است. مثلاً مفهوم بشر به معنای مدرن آن که حقوقی و برای تقسیم بندی دینی و فرقه‌ای برای آدمی قایل است برای یک مسیحی و مسلمان سده‌های میانه، اندیشه ناپذیر بوده است. حتی در درون فرقه‌های یک دین نیز چنین بوده است؛ فی المثل در جامعه سنی، انسان سنی و در جامعه شیعی انسان شیعی است که کاملاً برخوردار از همه مزایا و حقوق شهروندی می‌تواند باشد.

به نظر ارکون این دو عامل باعث شده است که در تاریخ نویسی و تاریخ نگاری روش روایت گرفته خطی، به گفته هابر ماس، تک بعدی و وابسته به قدرت و الزامات ساختار فکری غالب، حاکم گردد و زمینه ساز



حقوق شهروندی (شهروند نه رعیت...) به وجود نیاید. بالتبع نکته ارجحندتری که در صورت تداوم این پژوهش و صورت بندی گفتمان مبتنی بر آن روشن خواهد شد غفلت‌های راهبردی و استراتژیکی است که در صورت‌بندی موجود از گفتمان‌های سیاسی و ایدئولوژیک اعم از مذهبی و ملی وجود دارد.

اکنون با در نظر داشت این اوضاع و احوال به خوبی می‌توان معنای حرکت شهید مزاری و مبارزات عدالت‌خواهانه جامعه شیعه و هزاره کشور را ادراک کرد و از سوء فهم‌های غیر عمدی جلوگیری نمود. اهمیت این مطلب در این است که معنا و مقصود اصلی از حرکت شهید مزاری و مبارزات عدالت طلبانه این مردم همچنان حتی برای بسیاری از نخبگان سیاسی کشور به درستی روشن نشده است و به عبارتی، همچنان نااندیشیده و حتی اندیشه ناپذیر باقی مانده است.

اکنون در ادامه این مقال این نکات را که به اجمال آوردم اندکی به تفصیل شرح می‌دهم:

گفتمان ملی در افغانستان در بهترین حالت بر تمامیت ارضی، هویت افغانی، تمرکز قدرت، نوسازی کشور و به وجود آوردن دولت کارآمد بر مبنای کاردانی، نه تمایزات قومی و مذهبی تکیه می‌کند. غفلت و خطای استراتژیک این گفتمان این است که در ذهن خود آگاه روشنفکران و مباحثه‌کنندگان آن جایی برای تکتگر گرای قومی و فرهنگی وجود ندارد و حقوق شهروندی را به گونه ای تعریف و در مقام عمل تعقیب نمی‌کند که ستمها و تبعیض‌های قومی و مذهبی در قدم اول تضعیف و در نهایت برچیده شوند. در حقیقت این گفتمان از یک ناسازواری درونی در رنج است؛ از یک سو بر فرهنگ ملی تکیه می‌کند و از دیگر سو شجاعت و دلیری لازم را در تعریف حقوق شهروندی به گونه‌ای که در آن هر گونه تبعیض قومی و مذهبی منتفی دانسته شود، ندارد. بلکه گاهی آنچنان در دام ناسیونالیسم سنتی، تمرکز گرایی و اقتدار گرایی گرفتار می‌آید که مطالبات حقوقی و فرهنگی قومیت‌ها را معادل با فرقه گرایی، ناقض استقلال و تمامیت ارضی کشور قلمداد می‌کند. برای این گفتمان در وضعیت افراطی آن، ملت گرایی، تمرکز گرایی و اقتدار گرایی به صورت اسطوره‌ها و «تابوهای» نقد ناپذیر در می‌آیند که حتی قربانی هزاران انسان بی‌گناه را در پای آنها توجیه می‌نمایند. توجیه اعمال عبدالرحمن

در تاریخ، بر این پایه استوار می‌باشد.

در گفتمان مذهبی نیز تفاوت‌های قومی نادیده گرفته می‌شود و جایی برای آن وجود ندارد و صرفاً با یک سلسله توصیه‌های کلی اخلاقی صورت مسأله را به عنوان یک مشکل نادیده می‌گیرند در حالی که در درون خود عمیقاً بر تفاوت‌های مذهبی که منجر به تفاوت‌های قومی نیز می‌شود و بر تعریف تبعیض آمیز از حقوق شهروندی متکی می‌باشد. حاصل اینکه در گفتمان ملی و مذهبی ما، تکتگر گرای قومی و مذهبی، تعریف عاری از تبعیض از حقوق شهروندی همچنان نااندیشیده و اندیشه ناپذیر مانده است.

اگر بخواهیم وضعیت غالب بر گفتمان ملی و مذهبی را در سطح عمیق‌تر تحلیل کنیم ناگزیریم که به عالم قدرت و ایدئولوژی‌های معطوف به آن و به پیش فرض‌هایی که در ساخت اندیشه دینی غالب ریشه دارند، توجه کنیم. عامل قدرت به میانجی ایدئولوژی‌ای که در آن ملت گرایی، تمرکز گرایی، اقتدار گرایی، حفظ تمامیت ارضی به نحو مطلق تقدیس می‌شود خودش را باز تولید کرده و به آنها قدسیت بخشیده است. ناگفته پیداست که قدسی شدن قدرت به میانجی ایدئولوژی‌های معطوف به آن موجب می‌شود که از نقد و انتقاد مصون بماند و مجال حذف و سرکوب کسانی را که قدسیت آن و ایدئولوژی‌های معطوف به آن را زیر سؤال می‌برند و آن را تا عاداته می‌خوانند، فراهم می‌آورند. البته از این سخن نباید گمان برد که قدسی شدن قدرت تنها در سایه ایدئولوژی‌هایی که رنگ و بوی مذهبی دارند ممکن می‌شود بلکه چه بسا که سکولاریسم و لائیسیت و شعارهای دنیوی گروانه معطوف به آن بر اساس اسطوره‌ها و علایق دیگر از این خصیصه بهره‌مند می‌شوند. در کشور ما شعارهای یاد شده در گفتمان ملی بر اساس اسطوره‌های ایدئولوژیک جدید توجیه می‌شوند و به قدسیت دست یافته‌اند.

باری، افسانه و اسطوره قدرت، تمرکز گرایی و اقتدار گرایی ناشی از آن، در کشور ما نتایج و پیامدهای ذیل را داشته است:

۱- در تاریخ نگاری هویت قومی وابسته به قدرت دولتی به صورت تک بعدی و خطی وسیعاً تبلیغ شده و کوشش شده تاریخ کشور یکدست ساخته شود و برای احیای هویت ناسیونالیستی افغانی (به طور خاص پشتونی) زمینه‌های قوی فراهم کرده است. به عبارتی می‌توان گفت که

قدرتهای مستقر در کشور به میانجی تاریخ نگاری این پروژه را به پیش برده است.

۲- در عرصه عمومی و حوزه سیاست منشاء سوء فهم ها و جزمیت هایی کثیری شده و موجب شده است که عرصه قدرت و ایدئولوژی معطوف به آن به اسطوره ها و تاپوهای نقد نا پذیر تبدیل شوند تا به آن حد که در دوره کنونی که قدرت سیاسی مستقر از هم پاشیده، گروه های سیاسی ای که مشروعیت شان را در بستر آن آموزه ها جستجو

مبارزه در چارچوب علایق ملی و

ادای مسئولیت در این زمینه

از خصوصیات بارز جامعه شیعه و هزاره

افغانستان بوده است

می کنند هر گوه مصالحه را بر سر آنها مجاز نمی شمارند.

حرکت شهید مزاری و جنبش عدالت خواهانه شیعه ها و هزاره ها در حقیقت واکنش انتقادی به تاپوها و اسطوره های یاد شده است که عرصه عمومی و سیاسی کشور را تسخیر کرده است. در این مجال نمی توانیم به تفصیل در باب این حرکت شرح و بسط دهیم و فقط به چندین ویژگی عمده آن اشاره می کنیم:

اول) جریان تاریخ نویسی معاصر هزاره چالشی در برابر تاریخ نگاری خطی و تک بعدی حاکم به وجود آورد البته در این راه مورخان نقاد دیگر از کشور ما نیز سهم بسزایی دارند. در این خصوص می توان از اثر گرانتسنگ مرحوم محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر نام برد شهید مزاری با اینکه اولاً و بالذات رهبر جهادی - سیاسی بود در تشویق، تأیید و به راه انداختن این جریان سهم قابل ذکر داشته با علاقه وصف ناشدنی این جریان را دنبال می کرده است.

دوم) پروژه احیای هویت قومی و مذهبی اقلیت های محروم مخصوصاً هزاره ها و شیعه ها را در سطح فراگیر مطرح کرد و آن را از سطح نخبگان و روشنفکران فراتر برده وارد شعور عامه کرد که در حقیقت نفی نظام شوونیستی و جهت اصلی آن بود. اما ضعف راهبردی و استراتژیک

آن، فقدان تبیین نظری آن بود. لذا تعدادی عمداً و یا از روی در نیافتن منظور اصلی این حرکت، تعبیرها و برداشت های ناروایی از آن به دست داده اند. بسیاری، آن را حرکت قوم مدار و ناسیونالیستی ابتدایی و تنگ نظرانه دانسته اند و یا حرکت فرقه گرا نامیدند و حتی به بیگانه وابسته و منسوبش کردند. اما حرکت شهید مزاری در نهاد خود چیزی جز ایجاد کثرت گرایی قومی - فرهنگی نبوده است. او می خواست که آواهای خاموش گشته و فراموش شده دوباره به گوش اهل سیاست در سطح ملی، منطقه ای

و جهانی برسد و بر بنیاد آن تعریف عادلانه ای از حقوق شهروندی به دست داده شود. این منطق در اساس خود منطقی متین و مورد قبول عدالت خواهان جهان است.

سوم) اینکه او مبارزات چند ساله پایان عمر خویش را در چارچوب علایق ملی کشور جستجو می کرد. و البته مبارزه در چارچوب علایق ملی و ادای مسئولیت در این زمینه از خصوصیات بارز جامعه شیعه و هزاره افغانستان بوده است. چرا که جامعه شیعه و هزاره افغانستان از نظر توزیع جغرافیایی، تقریباً در تمامی نقاط افغانستان وجود داشته و پیوسته یک جامعه فعال و پویا بوده است و در ابعاد مختلف و گوناگون حیات اجتماعی کشور، نقش آفرینی مثبت داشته است لذا اتهام وابستگی به منافع بیگانه بر این مردم دست کم به آسانی قابل قبول به نظر نمی آید. مرحوم شهید مزاری دقیقاً بر پایه ایفای مسئولیت های ملی و میهنی خویش از ابتدای تشکیل حزب وحدت، «نگاه به درون» را به عنوان یک موضع

استراتژیک در چارچوب عمل سیاسی خویش و حزب وحدت قرار داد. بر اساس این استراتژی، همگرایی در چارچوب علایق ملی گروه های مذهبی و نژادی دیگر، وجهه همت او بود. دقیقاً بر اساس همین استراتژی نگاه به درون بود که سیاست همگرایی را در سطح منطقه ای و بین المللی دنبال کرد. در واقع می خواست این نکته را به دنیا بفهماند که ما طالب تشکیل یک دولت مسئول و فراگیر ملی در افغانستان هستیم که با همسایگان خود هیچ مشکلی نداشته باشد و سیاست های آن معطوف به تحکیم پایه های صلح و آبادانی ملک و ملت باشد.

اصولاً جایگاه شیعیان در ساخت قدرت و سیاست کشورهایی که در آن، جامعه فعال شیعه وجود دارد چنین اقتضایی را دارد. البته رهبری معنوی عالم تشیع نیز از این موضع خردمندانه حمایت می کند. لذا ما می بینیم که شیعیان در پاکستان و لبنان به گروه های دموکرات و قانون گرا که مبارزه قانونی و پارلمانی می کنند تبدیل شده اند. در عراق طالب حکومت دموکراتیک و کثرت گرا مبتنی بر اراده خود مردم عراق است و در بحرین برای تشکیل پارلمان و انتخابات آزاد مبارزه سیاسی می کنند. شیعیان افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نیستند.



اینک، شاید گاه آن رسیده باشد که بر کنار از آشوبهای جناحی،
لحظاتی سر در گریبان تفکر فرو ببریم و به راه حلی شده منت خود نگاهی
از سر درمندی بیفکنیم و کارنامه رفتگان و ماندگان خود را از پی عبرت
آموزی، ورقی بزنیم.

اینک شاید گاه آن رسیده باشد که از نردبانهای منیت و تفرغی که از
آن بالا رفته‌ایم، نگاهی به پایین بیندازیم و پیش از آن که به جبر و قهر از
آن بالا فرو بکشندمان، فکری به حالمان بنمائیم و چاره‌ای بیندیشیم و
بهراسیم از روزی که دیگر دیر شده باشد و همین اندک مجال تأمل را هم
از ما گرفته باشند. بسیار سالهای اندیشیدن و ساختن را از دست داده‌ایم.
بسیار یکدیگر را لجن مال و دشمن را خوشحال کرده‌ایم. بسیار از آبروی
این مردم مایه گذاشته و با خون این خلق به نام و نان رسیده‌ایم. و حالا
وقت آن است که کمی در صدد جبران برانیم و بدانیم که اگر این واقعه
چانسوز بیدارمان نکند، دیگر هیچ نیرویی نمی‌تواند ما را به خویش آورد و
جلو تباهی و سقوط ما را بگیرد.

درد و داغ شهادت استاد مزاری چنان نیست که با سر دادن چند شعار
عاطفی تسکین یابد یا با چند بیانیۀ سیاسی این ضایعۀ بزرگ جبران
گردد و یا با سکوت خام اندیشان و تهمت بد اندیشان به فراموشی گذارد.
همۀ دوستان و دشمنان آن بزرگ، این نکته حیاتی را آویزه گوششان
بنمایند که نه دوستان و پیروان او می‌توانند با هیاهو و «مرده یاد و زنده
یاد» و یا احتمالاً تصفیه حسابهای داخلی و شخصی، آن راه مرد افکن و
آن خط مشی مزاری پسند و مزاری طلب را ادامه دهند و نه دشمنان و
رقیبان را آن مایه قدرت و درایت است که با شایعه و سکوت و توجیه‌های
کودکانه‌شان، آن آتشفشان ملتهب را سرپوش نهند و شعله‌ای را که مزاری
در پیشۀ افکار مریدان و قومش افکنده است، مهار نمایند. خیلی خام
طمعی و خوش خیالی خواهد بود که اینان قصۀ مزاری را پایان یافته
تلقی کنند و نخلهای سرخ و سوخته‌ای را که او در غرب کابل و دشت
آزادگان کاشته است، سایه راحت و امنی برای عیش و تفرج خودشان
بیندازند، زیرا هنوز آغاز ماجرا است و این قصه سر دراز دارد.

مزاری در قد و قامت یک فرد، با سودای «سود» و «زبان» شخصی به
این میدان پا ننهاده بود که وقتی خودش را با حیلۀ از میدان بدر کردند،
راهش نیز از یادها برود. او قبل از این که وارد این معرکه گردد خودش را در
باورها و قلبهای مردمش تکثیر کرده بود و هست و بود خودش را با هست
و بود ملتش گره زده بود. اینک تا سری در این دیار می‌چند و دلی در این
قبیله می‌تپد، قلب ناآرام مزاری هم در حیات و تیش است.

این سنت تاریخی را نباید از یاد برد که مردان بزرگ، انانی که با فکر
و ایده وارد مبارزه شده‌اند، با از میان رفتن خودشان راه و رسمشان از میان
نمی‌رود، بلکه آرمان و خطشان با مرگشان، مهر جاودانگی می‌خورد.
مزاری با زور دلار یا کاغذهای رنگی چاپ مسکو به میدان مبارزه گام
ننهاده بود که چندگاهی به نیروی آنها خودش را نگهدارد و بعد بگذارد و
بگذرد. او با یک فکر و یک آرمان آمده بود و فکر، مثل دلار وسیلۀ
نابودشدنی نیست، بلکه پدیدهای در حال گسترش و نفوذ است. اینک از
امروز تا هماره تاریخ نام مزاری تداعی گر عدالتخواهی و بازوان غل و



شهید مزاری؛

مُهری بر جاودانگی آرمانها

● سید ابوطالب مظفری

تراوش‌های روشن



زنجیر شده‌اش، نماد مقاومت ملی مردم ستمدیده‌اش خواهد بود.
مزاری نه از کشور دیگری آمده بود که بیگانه‌اش بنامند و نه ادعای ناصوبی داشت که خطا کارش بخوانند. از همین آب و خاک برخاسته بود. همراه با مردمش یک عمر رنج کشیده بود برای آزادی وطنش سالها جهاد کرده بود و در پایان یک پیام ساده داشت: لو برای مردمش - بعد از قرن‌ها فقر و محرومیت - حق حیات و تعیین سرنوشت می‌خواست. نه دعوای برتری نژادی داشت و نه سودای انحصار طلبی. نه فرد ناشناخته‌ای بود و نه مجاهد تازه به دوران رسیده‌ای. یا چنین مردی آن گونه رفتار کردن، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ جز اصرار عده‌ای جاه طلب و مطلق‌العتان بر خوی و خصلتهای استبدادی و قرون وسطایی‌شان و دست رد زدن بر سینه آمال مردمی که می‌خواستند در مملکت خودشان آزاد زندگی کنند.

دعای مزاری بر سر چند چوکی و وزارتخانه هم نبود - چنانکه عذای سبک مغز و ساده لوح چنان پنداشتند - چوکی هدف و آرزوی کسانی است که از همه جامعه فقط «خود» را در نظر دارند و متناسب با قد و قواره‌شان هم «هدف» دارند. نوک پیکان مزاری در قدم اول از بین بردن اندیشه استیلا طلبی بود که هنوز در کله‌های سنگی بعضی از خودبیتان جا خوش کرده است. کسانی که هنوز خلاوت بهره‌کشی انسانهای بی‌دفاع از مذاکشان نرفته است.

اگر حرف بر سر چند چوکی بود که مارکسیستها هم آنها را داده بودند، پس دیگر دعوی نبود اینجاست که حرف آن «فرد تنها» را کسی نفهمید و هر کسی از ظن خود یارش گشت.

از دیر زمان دو مشکل اساسی در جامعه ما ریشه کرده است که مزاری با آن دو به مبارزه برخاست:

اول - انحصار گرایی و برتری طلبی. بدین معنا که قشری از مردم در کشور، خود را همه کاره می‌پنداشتند و دعوی آقای و بادی بر دیگران داشتند و به خلق‌های دیگر هیچ حق قایل نبودند. سالها حکومت مطلقه و استبدادی گروهی، این باور غلط را در اذهان‌شان به وجود آورده است که آنها حق دارند درباره سرنوشت کشور هر گونه تصمیمی بگیرند.

مزاری هیچگاه تلخی این سخن را که سران هفتگانه در اجلاس پیشاور گفته بودند که «حرف هزارها و شیعه‌ها را بعد می‌زنیم»، فراموش نکرده بود. این سخن را بسیاری درک نمی‌کنند. این سخن یعنی اینکه ما ولی امر آنها هستیم. چه حق بدهیم و چه ندهیم، آنها حق اظهار نظر ندارند. این سخن یعنی که ما با آنها دیگرگونه سخن می‌گوئیم، چنانکه گفتند.

مشکل دوم در وجود کسانی است که این فکر را به نوعی پذیرفته‌اند و خوی غلامی در جوشان جای گیر شده است و به این زودی‌ها هم نمی‌توانند از کله‌شان بیرون نمایند. اینان برای تغییر وضع آنچنانی نه حرکتی می‌کنند و نه حرکت و سعی را کار ساز می‌دانند. و اگر روزی پادارشان از سر نرم خویی چند قول لفظی بدهد، زود خوشحال شده می‌گویند ما به حق خود رسیدیم. مزاری می‌خواست این نوع تفکر مریض را علاج نماید و در این چند سال نیز نشان داد که می‌شود تجربه کرد. هم

دعای مزاری بر سر

چند چوکی و وزارتخانه نبود،

چوکی هدف و آرزوی کسانی است که از همه جامعه

فقط «خود» را در نظر دارند؛

نوک پیکان مزاری در قدم اول

از بین بردن اندیشه استیلا طلبی بود

که هنوز در کله‌های سنگی بعضی از

خود بینان جا خوش کرده است

به گروه اول نشان داد که هیچ کس نمی‌تواند خواست عده کثیری از ملت را نادیده بگیرد. هم به مردم خود این باور را داد که اگر بخواهند می‌توانند سرنوشت‌شان را تغییر بدهند.

اینک در پایان این مقاله دو سخن کوتاه داریم با دو دسته و گروه: سخن نخست ما با کسانی است که جزء خود ما است ولی در این اواخر خط مشی دیگری در پیش گرفته بودند و به زعم خودشان برای نجات مردم طریق بهتری را می‌جستند و نمی‌توانستند - حالا به هر دلیلی - با آن راندرد در آن مسیر پر خوف و خطر همراه و همسفر شوند. ما در اینجا نه قصد توبیخ آنان را داریم و نه بر منبر وعظ برآمده‌ایم. فقط از دردی سخن می‌گوئیم که بر دل و جان یکایک افراد ملت مان نشسته است. ملتی که آنها نیز از همان هستند. حال «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید»

حرف اصلی این است که آن روح ناآرام و بی‌شکیب، اینک چندی است که کوله‌بار مسئولیت سنگین خود را در نیمه راه پس خطرناک بر زمین نهاده است. آیا آن ایده‌های شما به حقیقت پیوسته است؟ و آن تاکتیک‌های ایده‌آل شما در دلهای مردم کار ساز افتاده است؟ مردم خواهان عزت از دست رفته و حرمت لگدمال شده خود هستند، آیا می‌توانید آن را برایشان باز گردانید؟ اگر نمی‌توانید پس حداقل بفهمید که اشتباه کرده‌اید و تا دیر نشده فکری بکنید. به خدا قسم مزاری هم می‌توانست مانند خیلی‌ها در طول این سالها جیبش را پر کند و اینک در یکی از کشورهای دوست یا در کنار یکی از بادران، روزگار امن و خوشی داشته باشد. او خیلی بهتر از دیگران می‌توانست با معامله گران سیاسی بیع و شری نماید و در موقع خطر سرش را بگیرد و از معرکه بیرون رود. سه سال مقاومت در میان آتش و خون، نه بازی بود و نه لجبازی. مگر به آغوش مرگ رفتن و شبانه روز با آتش و گلوله دست و پنجه نرم کردن چیزی است که کسی از سر هوس آن را طالب باشد؟ بنی تنها افرادی این وضعیت را می‌پذیرند که هدفی فراتر و عالی‌تر از لذت حقیر زندگی داشته باشند.

این است که ما نه آن مقاومت جانانه را می‌توانیم سبک بشماریم و





نه اقبال مردم از ایشان و خط مشی ایشان را می‌توانیم نادیده بینگاریم. اگر مزاری برای رسیدن به قدرت خواستار جنگ بود، آن پیرزن شیعه با اهل خانه‌اش چه می‌خواستند که در کنار او ماندند؟ مگر نه این است که خیلی‌ها در این روزگار، حسرت یک لقمه نان و یک سرپناه امن را در دل دارند؟ چرا مردم غرب کابل نان و آسایش را با خطر مبادله می‌کردند و «پایه»، «پایه» گویان سراغ او را می‌گرفتند؟ این امر کوچکی نیست. این مایه از احساس و شعور را در مردم نمی‌توان سبک شمرد و آن را فریب تلقی کرد. این مردم عاشق چشم و ابروی آن پیرمرد نبودند. عاشق صداقت و دلیری‌اش بودند. بیایید شمام آن صداقت را از خود نشان بدهید و آن آرمانها را برآورده سازید. مردم دنبال شما هم خواهند آمد.

باید توجه داشت که شهادت استاد مزاری اگر هیچ نکته‌ای را روشن نکرده باشد، این سخن را به بلندی فریاد کرده است که در این زمانه و در این جامعه و با این اشخاص نمی‌توان با لایه و زاری کاری از پیش برد. یک مطالعه دقیق در زندگی مصنحین و قهرمانان تاریخی، این نکته را به ما می‌آموزد که آن موفقیت‌های بزرگ دو عامل داشته‌اند:

۱- درک و دریافت سالم از زمان و مکان و جامعه.

۲- خصوصیات روحی و لیاقت‌های خاصی که قهرمان دارا بوده و از آن خصوصیات در راه رسیدن به هدف خود بهره می‌جسته‌اند. در حقیقت فرزند زمانه خود بوده‌اند. این صفت موهبتی است که هر کس آن را داشته باشد گوهر مقصود را برده است. اما کسانی که به این نیروی عظیم مسلح نیستند، نباید امید موفقیت داشته باشند. و مزاری بی‌شک فرزند زمانه خود بود. او به درستی دریافته بود زمانه‌ای که او در آن به سر می‌برد، از جهت نقش آفرینی در تغییر سرنوشت جامعه تا چه پایه حائز اهمیت است و این روزگار و این جامعه از فرزندان خود چه می‌خواهد و چه انتظاراتی دارد و اگر در این مقطع حساس، لحظه‌ای غفلت نماید و این مجال اندک تاریخی را در نیابد، ممکن است دیگر قرن‌ها چنین فرصتی پیش نیاید و باز هم همان‌اش باشد و همان کاسه. به این خاطر بود که آن گونه دردمندانه و عاشقانه، هدف و آرمانش را دنبال می‌کرد و در این مسیر لحظه‌ای توقف و تردید روا نمی‌دانست. این گونه بود که عده‌ای حتی از نزدیک شدن با او هراس داشتند و عده‌ای دیگر او را در

نیمة راه رها کردند و گلیم خویش را از آب کشیدند و عده‌ای دیگر او را مانع اصلی بر

مزاری در قد و قامت یک فرد باسودای «سود» و «زیان» شخصی به این میدان پا نهاده بود. او قبل از اینکه وارد این معرکه گردد خودش را در باورها و قلبهای مردمش تکثیر کرده بود

سر راه سلطه طلبی‌ها و مطلق‌العتائی‌های خویش دیدند و کمر به نابودیش بستند.

از کسانی که با اندک تغییر در موقف جناحی و مقامی‌شان چنان برافروخته می‌شوند که در یک نصف روز، تمام زیربنای فکری‌شان عوض می‌گردد و تمام اهدافشان فراموش می‌شود و تمام شعارهایی که خود منادی آنها بودند از یادشان می‌رود، دیگر نه دوست می‌شناسند و نه دشمن و نه مصلحت جامعه و برای به دست آوردن موقعیت به هر پستی تن در می‌دهند، چه انتظاری می‌رود. جز اینکه راه خود را جدا کنند و پس کلاهشان بروند چنانکه رفتند و دیدیم.

کوتاه سخن اینکه در این روزها هر کسی در هر جا سخن از تفاهم می‌گویند و آن را آخرین راه‌هایی می‌دانند، ما هم می‌گوییم و به آن معتقدیم ولی با در نظر داشت این نکته که تفاهم باید بر مبنای رفع نقایص و اصلاح اشتباهات و تصحیح خط‌مشی‌های غلط استوار باشد نه بر معیار جناح و اصرار بر مواضع قبلی و تحکیم خط‌مشی انفعالی گذشته، که این نه راه نجات است و نه بعد از چنین واقعه‌ای، کاری شایسته.

سخن دوم ما با عاملین این جنایت تاریخی است که ما آنها را نه یک قوم و نژاد خاص و نه یک مذهب خاص می‌دانیم، بلکه ته مانده نوعی پندار انحرافی و استبدادی می‌دانیم که متأسفانه از زمانهای دور و درازی در باتلاقهای ذهن فاسد بعضی از افراد رسوب کرده و اینک با وسوسه و تهییج بیگانگان دوباره سر بر آورده تا باز این کشور را گرفتار درگیری‌ها و مشکلات بی‌دلیل و جاهلانه نماید.

ما کاری به نحوه شهادت استاد مزاری نداریم، با اینکه در ادعاهای بدیهی الاطلاق‌شان شک عمیق داریم سخن اصلی ما در اصل اسارت استاد است. ما این عمل ناجوانمردانه را توطئه‌ای از قبل تدارک شده و هابیت و استعمار می‌دانیم که به دست گروهک جاهل و مزدوری به نام «طالبان» برای حذف و طرد چهره‌های شاخص جهادی و نیروهای ضد استعماری انجام گرفته است و گر نه چه توجیهی می‌تواند داشته باشد که گروهی که قرآن به دست گرفته و کفن پوشیده و در طول مسیر با دزدها و راهزنان معروف مدارا کرده و شعار «حکومت خدا بر زمین خدا» سر داده است، بیاید و «اولین قربانی» را از مردم مظلوم ما بگیرد؟ آن هم کسی را که خود در راه عدالت رنج‌ها دیده و مبارزه کرده است. کسی که از آغاز ورود این گروه، راه مذاکره با آنها را باز کرد و بعد از توافق، قسمتی از سگرهای اساسی خود را به عنوان ابراز حسن نیت در اختیارشان قرار داد. در حالی که بزرگترین دشمن صلح و امنیت با تمام نیرو بسیج شده بود تا ملت ما را قتل عام و غارت نماید. در چنین شرایطی با کسی این گونه معامله کردن چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟

سخن آخر اینکه ملت ما مزاری را به عنوان نماد

ملی و مذهبی خود برگزیده‌اند و اینک

توهین به نو را توهین به

کیان و شرف خود تلقی

نموده و از کنار این فاجعه

به آسانی نمی‌گذرد.

تحریف شخصیت‌های بزرگ

قبل از همه، این مطلب را باید یادآور شوم که همیشه شخصیت‌های بزرگ سیاسی که در زندگی خود نقش عمده‌ای را در تحولات اجتماعی داشتند و از پشتوانه و محبوبیت وسیع مردم برخوردار بودند، پس از حیات، شخصیت‌شان از سوی آنان که به دنبال اهداف خاصی هستند، دچار تحریف قرار می‌گیرد و یا روش «پد دفاع کردن» از سوی آنان تمام افتخاراتشان زیر سؤال برده می‌شود.

حالا نیز همانان با استفاده از محبوبیت این شخصیت بزرگ، و با داعیه راهروی از راه او، دوستی پس از شهادت او را بهترین و برنده‌ترین

جامعه و مراحل مبارزاتی خود دارای اهداف، منافع، ضرورت‌ها، موضع گیریه‌ها، روش، دشمنان و دوستان مخصوصی هستند.

رهبر شهید همانگونه که از نظر اعتقادات دینی و مذهبی کاملاً یک انسان متعبد و دارای تقوای بسیار بالایی بود، از نظر خط و مشی سیاسی و مبارزاتی، بر خلاف بسیاری که پایه‌های فکری مبارزاتی‌شان را تحولات روز و منافع شخصی‌شان ترسیم می‌کند؛ در افغانستان دارای چهارچوب مبارزاتی خاص و ثابتی بود که تمام حرکات، ارتباطات، دوستی‌ها، دشمنی‌ها و موضع گیریه‌های او را تنظیم می‌کرد و آن عبارت بود از حفظ «منافع مردم» و «وحدت ملی» که به اعتقاد او تنها در سایه برابری اجتماعی میسر است. به همین خاطر با هر یک از جریانها و شخصیت‌های

پرچمدار وحدت ملی

• نعمت الله صادقی



وسيله برای رسیدن به امیال نامقدس خود یافته و می‌کوشند تا شخصیت او را با آنچه شخصیت همیشه تضعیف شده و وابسته‌شان در تضاد تباد باشد جلوه‌گر سازند.

مزاری که پرچم استقلال و وحدت ملی را به دوش کشید و خود قربانی آن شد و بر خلاف تبلیغات رسانه‌های مغرض جهان، اراده و منافع مردم خود را به هیچ بهایی در برابر منافع دیگران در معرض معامله قرار نداد. عذله‌های کوشیدم‌اند تا زندگی او را از بدو تولد تا شهادت، از خصوصیات شخصی، عقیدتی تا اجتماعی‌اش یاز گوید. اما آنچه که بدان هیچ اشاره‌ای هم نشده است، روح بلند استقلال خواهی مزاری است که او را به عنوان سمبل مقاومت مردم ما در برابر بی‌عدالتی و پیشگام وحدت ملی، برای شکستن انحصار قدرت قاشیت قرار داد.

درست است که رهبر شهید با بسیاری از شخصیت‌های اسلامی، سیاسی و ملی جهان اسلام به خصوص ایران، لبنان، فلسطین، پاکستان و... از سالها پیش در ارتباط بود و حتی در مراحل از مبارزات خود با آنان همگام و نسبت به بسیاری‌شان به خاطر خلوص و ارمان‌های بلند و عدالت طلبانه آنان لرزاند خاصی هم داشت، ولی این، نمی‌رساند که وی فاقد یک خط و مشی سیاسی مستقل در مبارزات خود بوده است. زیرا اعتقاد به تدین، خلوص و مراتب علمی و مذهبی یک شخص و جریانی و ارج نهادن به مبارزات عدالت خواهی آنان و حتی استفاده از تجربیات و دستاوردهای تلخ و شیرین‌شان غیر از وابسته بودن به آنان است. چون اشخاص و جریانه‌های انقلابی در جوامع بشری علاوه بر اشتراک در اهداف کلی‌ای چون عدالت طلبی و نظم ستیزی با هم، هر یک در محدوده

سیاسی، اعم از داخلی و خارجی، تا وقتی دست دوستی می‌داد که او را در این مسیر یاری می‌رسانید. به همین لحاظ هنگامی که دید دولت داران وقت کابل نیز به دنبال انحصار قدرت و نفی حقوق ملیتها، بر خلاف عهد و پیمانی که برای تأمین عدالت نموده بودند، گام می‌نهند، در برابرش ایستاد.

چگونه نمی‌ایستاد در حالی که اگر دیگران حکم به کفریت ما کردند و موجودیت ما را نادیده گرفتند، اما آنان که خود از تبار فسقا و



بودند و می‌بایست

روح تشنهٔ ستمیدگان را با

مقاومت خود در برابر ظلم و

نابرابری سیراب می‌ساختند، خود به

جنگ‌شان برخاست و با فرو پاشاندن وحدتی که

می‌رفت تا پایه‌های نظام نوینی را که خواست دیرینه

همهٔ مردم ما بود پی ریزد به حرکت عدالت خواهی ضربه زدند.

اگر دیگران از خارج چهارده سال جهاد مردم ما را راهزنی خواندند و

انقلاب پرشکوه مردم را تنها ثمرهٔ تلاش خود قلمداد کردند، آنان که نقش

و فداکاری مردم ما را در جهاد مقدس دیده بودند و جان‌نثاری و سهم

عظیم آنان را در به راه انداختن انقلابی که بزرگترین و ناباورترین پیروزی

را در مبارزات مثل آزادیخواه پار دیگر به نام نامی غازیان دشمن کش

مردم ما در تاریخ به ثبت رساند و شکستن ظلم قدرت‌مندترین و خون

آشام‌ترین ارتشی که از هیچ معرکهای یا پس نکشیده بود می‌دانستند، و

می‌دانستند که در گشودن فصل نو از مقاومت و خلق پرشکوه‌ترین

حماسه‌ها بر سلسلهٔ افتخارات همیشه جاوید تاریخ ما قیام مردم

دردصوف قهرمان و هزاران شهید میدان هوایی «بامیان» و مقاومت

«اونی» و... چنان ستارانی است که درخشش آن را هیچ صاحب بصیرتی

نمی‌تواند نادیده انگارد.

بنابراین، این را هم باید می‌دانست که همهٔ آن افتخارات و مقاومتها

برای این نبودند تا باز هم وارثان اندیشه سلسلهٔ نامشروع فاشیزم

و انحصارگران قدرت سایهٔ شوم سلطهٔ ظالمانهٔ خود را بر مردم ما

بگسترانند و با ایجاد نظام قبیله‌ای و منطقه‌ای حقوق و موجودیت سایر

ملیتهای افغانستان را نادیده بگیرند. زیرا این انقلاب بر خلاف جنبش

های ضد استعماری گذشته که تنها جنبهٔ کفر ستیزی داشت، دارای ابعاد

وسیع‌تری چون ظلم‌ستیزی و عصیان بر نابرابری‌های اجتماعی نیز بوده

است. در حقیقت این انقلاب تراکم کینه‌های انباشته شدهٔ مردمانی بود که

سالیان متدوام سوزش شلاق محرومیت و بی‌عدالتی نظامیان قبیله‌ای

امیران گذشته را بر جان چشیده بودند که با خشم از تجاوز ارتش سرخ

درهم آمیخته شد و آتش قیام فروخته‌ای را شعله‌ور ساخت که ریشه در

اعماق خواسته‌ها و آرمانهای قربانی شدهٔ مردم ما داشت...

رهبر شهید تجسم عینی آرمانهای مردم

رهبر شهید که برخاسته از میان محروم‌ترین و ستم‌دیده‌ترین این

مردم بود و به امید دستیابی به برقراری نظام عادلانهٔ اسلامی سالیهای پر

مشقت جهاد ضد تجاوز را با قامت راست پشت سر نهاد، پس از آن

تجسم عینی آرمان‌های تحقق نیافته مردم خود شد و هنگامی که دید

احزاب پیشاورنشین نه تنها حق برای مردم ما قایل نشدند، بلکه به

نفی حضور سیاس و مذهبی‌شان در افغانستان پرداخته گفتند: «هزاره‌ها

حق رأی ندارند، آنچنان که زنان نمی‌توانند رأی دهند» و حتی

وجودشان را نادیده انگاشتند که: «آنان در افغانستان دو یا سه فی صد

بیشتر

نفوس ندارند» به

دفاع از حقوق و

موجودیت‌شان برخاست و این

گفته‌ها را که از حلقوم فاشیزم بیرون

چپیده بود، در حقیقت زنگ خطری دانست که

بار دیگر برای به بند کشیدن مردم انقلابی ما به صدا

در آمده و ترازوی غبار و قتل غام‌های وحشتناک امیران

فاشیست گذشته را در اذهان جلوه‌گر ساخت و خبر از یاوروری دوباره

نقطهٔ نامیمون فاشیزم و تکرار تاریخ فاجعهٔ آمیز گذشته می‌داد. لذا بر آن

شد تا برای انسجام و تحرک همهٔ نیروهای دردمند و شخصیت‌های ملی و

جهادی هزاره و پیوند دوستی میان ملیت‌های محروم افغانستان برای

دست یافتن به حقوق عادلانه‌شان پرچم دادخواهی‌شان را به دوش گیرد.

او که تا قبل از سال ۱۳۴۵ شمسی خود را وابسته به یکی از

سازمانهای جهادی در افغانستان می‌دانست و با پای‌بندی و اعتقاد به

اندیشهٔ حاکم بر آن مسیر مبارزاتی خود را می‌پیمود، پس از آن یکباره

حصار تک حزبی را شکستید و به عنوان یک شخصیت فراگیر ملی

انگشت روی ضروری‌ترین و ناسازگارترین واقعیت‌های اجتماعی و

کهنه‌ترین زخم لاعلاج تاریخی نهاد و فریادگر خشم مقدس‌شان علیه

نابرابری‌ها شد و زبان گویای خواسته‌های بحق آنان که:

«هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر

عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چندین

قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از

تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیهٔ مردم

افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبانی، برادرانه و برابر زندگی

کنند و حقوق حقهٔ تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین [گردد]... خواست

ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است... ما حقوق

ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم.»^(۱)

«ما طرفدار برادری میان همهٔ ملیت‌ها هستیم. برای

ملیت‌های افغانستان حقوق مساوی قایل هستیم. طبق شعاع

وجودی‌شان سهم‌ناشته باشند. حق خواهی برای یک ملت به معنای





وقـتـل
عام‌های انحصار

طلبان می‌دانست و...

نیز، به همه شخصیت‌های

ملی، فکری و سیاسی ما که فکر می‌کرد

می‌توانند با درایت و کار آزمودگی خویش در

صحنه‌های عملی و اداری توانایی سیاسی و

تشکیلاتی مردم ما را برای آنانی که در طول تاریخ عنوان

بالا تر از «جوالی» برای ما قایل نبودند به نمایش گذارند؛ موقعیت داد.

علی‌رغم اینکه با مخالفت‌های تنگ‌نظرانه و منفعت‌جویانه آنانی که با

کسب یک - دو عنوان چشمگیر بی‌محتوا، مسئولیت‌های محدودی را که به

زور و زد و بندها، بدان مفتخر شده بودند به لجن کشیده و رسوایی

بی‌کفایتی و طمع‌کاری‌شان مایه تنگ بر دامن مردم ما بوده است؛ مواجه

شد. تا جایی که رهبر شهید را متهم به تنگ‌نظری، استبداد رأی، دوستی

و همدستی با کمونیست‌های مرتد و... کردند، آن هم در هنگامی که

چشمها از هر سوی در پی کوچکترین لغزش و بی‌لیاقتی ما در آن زمان

دوخته شده بود تا با یافتن جزئی‌ترین بهانه‌ای حکم به بی‌کفایتی ما یا

تمسک به ضرب‌المثل ظالمانه و مغرضانه خود که «هزاره وقتی پادشاه

شود سگ را چه نعل می‌کند» نمایند و به حذف موجودیت سیاسی ما

مشروعیت بخشند. لذا رهبر شهید پس از توافق با دولت ربانی در جمع

شخصیت‌هایی که از سوی حزب وحدت اسلامی به نمایندگی مردم هزاره و

شیعه به آن دولت معرفی شده بود «با اشاره به شرایط خطیر و حساس،

اعتماد مردم و حزب وحدت اسلامی به وزرا را بزرگترین پشتوانه برای آنان

دانسته و اظهار امیدواری نمود که آنان بتوانند در برابر امانت‌هایی که به

آنها سپرده شده، انتظارات بجا و به حق مردم خویش را برآورده ساخته

و مصدر خیر و خدمت صادقانه به آنها گردند. در پایان این دیدار هر یک از

وزرای یاد شده تعهد سپردند که با تمام توان در خدمت مردم خویش

بوده...»^(۳)

اهمیت دادن به لیاقت و کارایی توأم با صداقت و تعهد افراد از جمله

ویژگی‌های برارنده رهبر شهید بود که توانست در سایه آن همه نیروهای

ملی را که دارای اندیشه و مفکوره‌های مختلفی بودند در راستای منافع و

آرمانهای به حق مردم و ایجاد وحدت ملی برای تأمین صلح و امنیت و

برقراری نظام عادلانه و زدودن برتری‌خواهی‌های قومی گرد آورد. به

همین خاطر بود که در برابر تکفیرهای نامردانه انحصار طلبان از محترم

استر جنرال دوستم که اراده و آرمانهای ملیت محروم از یک در وجود او

تجسم یافته بود ایستاد و برای مشروعیت بخشیدن به جنبش ملی -

اسلامی که او رهبریت آن را به عهده داشت، علیه آنان بانگ برآورد که:

«آنها دارای نیروی منظم هستند و در پیروزی مجاهدین در کابل

نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند و طبیعی است که جایگاه خاصی در

افغانستان داشته باشند. هم اکنون در هشت ولایت شمال و یک سوم

افغانستان نیرو دارند که اگر اینها نادیده گرفته شود، واقعیتها نادیده گرفته

شده است.»^(۴)

برادری

است. ما دشمنی

در داخل افغانستان بین

ملیت‌ها را فاجعه

می‌خوانیم»^(۲)

در این راستا رهبر شهید با همکاری

شخصیت‌های جهادی و ملی، به عنوان اولین گام

برای جلوگیری از هر نوع معامله خائنانه که ممکن بود

نسبت به مردم ما صورت گیرد و جهت ایجاد محوریت مستقل ملی

«حزب وحدت اسلامی افغانستان» را در قلب افغانستان (بامیان) به وجود

آورد تا تنها نماینده و مرجع با صلاحیت و تصمیم‌گیرنده در رابطه با

سرنوشت، حقوق و منافع مردم ما باشد. گرچه در آن زمان شورای ائتلاف با

تلاشهای زیادی می‌کوشید این مرجعیت را به دست آورد و به عنوان

نماینده رسمی مردم ما قلمداد گردد اما این شورا به دلایل زیر نتوانست

محوریت این اتحاد قرار بگیرد:

۱ - این شورا بیشتر توسط فشارهای بیرونی به وجود آمده بود. لذا

هماهنگی فکری و عملی لازم بین نیروهای ائتلافی آن وجود نداشت و

در مدت زمان فعالیت خود حتی موفق به حل مشکلات داخلی خود نیز

نگردیده بود.

۲ - شورای ائتلاف وجودش منحصر به نمایندگانی بود که عمدتاً در

خارج وجود داشتند و از طرف قوماندانان و نیروهای جهادی و مردمی در

داخل حمایت مؤثر نمی‌گردید.

رهبر شهید بر خلاف سیره ناپسند جاری در میان به اصطلاح

رهبران، بدانچه که بیش از همه توجه داشت واهمیت می‌داد لیاقت و

کاردانی اشخاص و میزان خلوص آنان به وحدت و منافع مردم بود. بدین

لحاظ او به شخصیت‌های جهادی به عنوان بازوان پرتوان مردم خویش

می‌نگریست که باید به دفاع از ناموس و شرف آنان در برابر یورش‌های

بی‌رحمانه قاشیست بایستند و سنگر مقاومت دفاع از مردم خود را به هیچ

قیمتی در معرض فروش قرار ندهند و به فداکاری، ایثار، عزم، اراده و

استواری همه قوماندانان و سربازان سلحشور سر تعظیم فرود می‌آورد و

هر یک را حصار بلند و تسخیر ناپذیر مردم ما در برابر جنگ طلبی‌ها

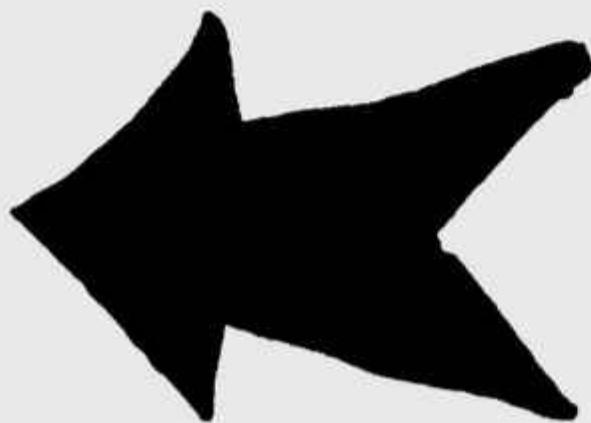


تاجیک وارد معامله شده بودند به «عمران و بازسازی» کاخهای ظلم و ستم خود تا آخر سرگرم نگه دارند.

فاشیست به انحصار طلبی خود جلوه دینی می بخشد

رهبر شهید با درک این حقیقت که فاشیست با سر دادن شعارهای مذهبی و سپر قرار دادن دین و به دست گرفتن شمشیر ارتداد و تکفیر ملیتها، می خواهد به انحصار طلبی قومی خود جلوه دینی بخشد و با شعله ور ساختن آتش جنگ میان شیعه و سنی جبهه‌ای را باز گشاید که هم ملیتهای محروم غیر هزاره را در جنگ با آنان سرگرم کند و هم با به راه انداختن و مشتعل ساختن این جنگ‌ها، خود را به عنوان نماینده بی‌رقیب و سخنگوی بحق مذهبی و دینی ملیتهای تاجیک، ازبک، ترکمن و... در رأس قرار دهد؛ به افشای چهره و مرام ضد انسانی آنان پرداخت و اسلام یتاه‌شان را ترفندی برای سرکوبی و به بند کشاندن سایر ملیتها دانست و گفت: «در افغانستان شعارها مذهبی است، اما عملکردها نژادی».

از نمونه‌های عینی این گفتار، تحرک نژادی «تنی» و همیعمانان اوست که پس از شکست در کودتای قومی با وجود کارنامه سیاه و ننگینی که به عنوان وزیر دفاع دولت تک حزبی و کمونیستی در کشتار و سرکوبی



مردم ما داشت، بی هیچ دلهره‌ای در دامن پر مهر احزاب قوم گرای پیشاورنشین پناه گرفت و نه تنها گذشته تاریک او رو نگردید بلکه به تیرتش نیز پرداختند و امنیتش را از هر لحاظ تضمین کردند و حال نیز او همراه با رفقای حزبی خود در جمع طالبان، صاحب اقتدار و نقش عمده‌ای است و از طراحان نظامی - سیاسی آن به شمار می‌رود. اما در برابر آن جنرالهای شمال را که با صداقت و فداکاری همدوش مجاهدین راه را برای آزادی مناطق شمال کشور هموار ساختند و در سقوط رژیم کمونیستی نقش اول را به عهده داشتند، نه تنها هرگز مورد لطف قرار ندادند بلکه فتوا به کفریت و ارتدادشان دادند. چون آنان به نمایندگی از ملیتهای همیشه محکوم ازبک، تاجیک و هزاره سادات شمال برخاسته بودند و طبعاً می‌خواستند تا به عنوان عضوی از پیکره ملت افغانستان در آینده کشور و در زندگی سیاسی و اجتماعی مردم خود نقش داشته باشند و این چیزی بود که احزاب انحصار طلب پیشاوری هرگز نمی‌توانستند آن را

این چنین بود که رهبر شهید، نه تنها در قلب مردم هزاره بلکه در دل همه ملیتهای ستمدیده و هر انسان آزاده روشندل جای گرفت و به عنوان پرچمدار وحدت نیروهای پرموند و متفکر ملی و اسلامی ما قرار گرفت.

۲- رهبر شهید: مذهب و فاشیزم

رهبر شهید با درک این واقعیت که انحصار قدرت، برتری جویی‌های قومی و حکومت‌های قبیله سالاری یکی از عمده‌ترین عوامل عقب ماندگی، محرومیت، برادرکشی و جنگ‌های ویرانگر در طول تاریخ کشور ما بوده است که باعث کینه‌های طولانی میان ملیتهای برادر و پدید آورنده غم انگیزترین و خونبارترین قایمه‌ها در گذشته گردیده بود، لذا بر آن شد تا بر حصار دیرپای سلسله فاشیست بتازد و طلسم انحصار طلبی‌اش را برای همیشه بشکند.

فاشیستی که در دوران چهارده سال جهاد مقدس ضد تجاوز خود را در میان صفوف مدافعان شرف و کرامت میهن پنهان نموده بودند اما پس از آن نقاب از چهره کشیدند و با سلاح تکفیر و تفسیق، کینه توزانه به ستیز علیه سایر ملیتها پرداختند و با تشکیل حکومت تک قبیله‌ای در پیشاور عملاً بار دیگر در برابر حضور و موجودیت سیاسی و اجتماعی آنان

ایستادند، بدین امید تا با ایجاد اختلافات مذهبی، قومی و زبانی که در گذشته نیز از مؤثرترین حرب‌های سرکوبی و تضعیف ملیتهای محکوم و ضامن بقای امارت آنان به حساب می‌آمد، هر گونه مانع و مقاومت ضد انحصاری را از پیش روی خود بردارند و از همبستگی و وحدت میان ملیتها جلوگیری نمایند.

به همین خاطر برای سرکوبی و به محرومیت کشاندن دوباره ملت هزاره به تکفیر شیعیان پرداختند و حکم به ارتداد آنان دادند تا

با شعله ور ساختن اختلافات مذهبی احساسات سایر ملیتهای برادر و محروم را علیه هزاره‌ها که عمدتاً شیعه هستند برانگیزانند و آنان را که می‌باید برای محرومیت زدایی خویش علیه انحصار طلبی‌شان در یک سنگر قرار گیرند به جان هم اندازند و برای حذف ملت ازبک و نادیده گرفتن آنان را در تشکل حاکمیت آینده کشور، ملیشه بودن نیروهای آنان را در دولت کمونیستی نجیب ذکر کرده گفتند که حضور آنان در دولت و ارگانه‌های سیاست گذاری آینده کشور متافی با سیاست دولت به اصطلاح اسلامی‌شان است و موقعیت دادن به آنها چهره چهارده سال جهاد را خدشه دار خواهد کرد. با این فتواها زمینه صدور حکم جهاد را برای هر نوع مقاومت علیه تحکرات قبیله‌ای آنان هموار ساختند.

هدف انحصار طلبان از کنار زدن و نادیده گرفتن این دو ملت (هزاره و ازبک) این بود که بی هیچ جنجالی بتوانند در برابر خواسته‌های ملت تاجیک هم بایستند و کسانی را که به نمایندگی از ملت ستمدیده



بپذیرند.

از مصادیق روشن دیگر این گفتار رهبر شهید می‌توان به پیوند نامشروع شیعه نمایان معامله گر با فاشیسم اشاره نمود که علی رغم مخالفتها و مواضع سرسختانه و حتی حرمت مجالست با شیعیان، آنان را در کنار خود قرار دادند، بی آنکه ردای تقدس‌شان به رجنس آنها آلوده گردند. مگر نه این بود که آنان خود را از رهبران مذهبی و از جمله فقهای سرشناس جامعه شیعه افغانستان به شمار می‌آوردند و بیش از هر کس سنگ شیعه بودن را به سینه می‌کوبیدند و برای به اصطلاح دفاع از حریم تشیع سالها از فراز منبر و سنگر تدریس منبع فیوضات گردیده بودند. چه شد که این چهره‌های درخشان و نامی جامعه شیعه افغانستان! در کنار دشمن‌ترین شخصیتهای به ظاهر مذهبی ضد شیعه قرار گرفتند؟! اگر بگوییم که احزاب و شخصیتهای نژادگرا آنان را به عنوان فقهای جامعه شیعه به رسمیت نمی‌شناختند دروغ گفته‌ایم و خود آنان نیز حتما رضایت به این دروغ نمی‌دهند. پس باید دلیل آن را در چیز دیگری جستجو کرد. بله «در افغانستان شعارها مذهبی است، اما عملکردها نژادی»، لازم نیست برای ثبوت این واقعیت دلیل اقامه کنیم. کافی است که به پیوند این دو جناح داغ سنی و شیعه نظری اندازیم و آنگاه مولود نامشروع و نامیمون فاشیزم بی‌مذهب را خواهیم دید و پی به این حقیقت



خواهیم برد که هزارها نه به جرم شیعه بودن بلکه به خاطر نژادپرستان «اودور زادگی» فاشیست محکوم به کفریت شده‌اند و اگر نه برای این سخن آنان که «فلاتی؟! از ماست» چه توجیه و معنایی جز آنچه که گفتیم و چه وجه اشتراک دیگری میان آنها غیر از آنچه که ذکر کردیم می‌توان یافت؟!

بنابراین شیعه‌ای که خائن، سیاف و هم پیمانان آنان غنم مخالفت آن را به دوش می‌کشند شیعه‌ای است که به عنوان یک ملت عمده ساکن افغانستان می‌خواهد حق شرکت در تعیین سرنوشت کشور و ابراز عقاید و باورهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی‌شان را داشته باشند. همانگونه که سایر منتهای ساکن افغانستان آن را می‌خواهند.

حق مذهبی کی تأمین می‌گردد؟

رهبر شهید با در نظر داشت این اصل که اگر طلسم انحصار قدرت

شکسته شود و آزادی و حق حضور ملیتها در صحنه‌های سیاسی، اداری، نظامی و اجتماعی تأمین گردد، طبیعی است که آنان به حق مذهبی و آزادی در انجام مراسم و سنتهای اعتقادی و اجتماعی خود نیز دست می‌یابند. به همین خاطر بود که روی احقاق حقوق ملیت هزاره در کنار سایر ملیتها بیش از حق مذهبی‌شان تکیه می‌کرد.

در اینجا لازم است به آنانی که بدون درک حقایق و واقعیات موجود در افغانستان، رهبر شهید را متهم به هزاره گرایی می‌نمایند و با طرح این سؤال که چرا مزاری به جای حق شیعه بیشتر روی حق هزاره تکیه نمود تا علاوه بر ملیت هزاره سایر ملیتها و اقوام شیعه را نیز در بر می‌گرفت؛ بگوییم که:

اولاً: درست است که در افغانستان از قبل، اختلافات و اجحافات مذهبی وجود داشته و از سوی حکام سابق به آن دامن زده می‌شد و قیامهای هزاره‌جات و سایر مناطق شیعه نشین به نام قیام شیعیان باغی به شدت سرکوب می‌گردید، اما در واقع ریشه اینها برمی‌گردد به خصلت تفوق طلبی و کسب انحصار قدرت توسط آنان که برای سرکوبی هر حرکت ضد انحصاری از حربه و بهانه به ظاهر شرعی و قابل قبولی استفاده می‌کردند تا به ستم‌گری و بی‌عدالتی خود مشروعیت و دوام بخشند و از هر نوع تحریک احساسات جامعه علیه مخالفین خود بهره گیرند و برای خاموش کردن قریادهای حق طلیان هزاره‌ها، شیعه بودن آنان بهترین حربه‌ای برای سرکوبی‌شان در جامعه محروم و عقب مانده افغانستان به حساب می‌آمده، لذا رهبر شهید با مطرح کردن ملیت هزاره در کنار سایر ملیتهای محروم خواست تا این حربه را از چنگ آنان در آورد.

مگر نه اینکه در طول تاریخ و در لحظات خونبار کشور ما چهره‌های سرشناس شیعه در کنار حاکمان قبیله‌ای و استبدادی حضور داشته و حال هم دارند؟ پس فاشیست، مذهب نمی‌شناسد و با هیچ صاحب مذهبی تا وقتی که بر خلاف خواسته‌های ظالمانه‌اش نباشد خصومتی ندارد و به تنها چیزی که اهمیت می‌دهد حفظ انحصار قدرت و برتری طلبی نژادی اوست و گرنه دشمنی آنان با ملیت ازبک و تاجیک و بسیاری از قبایل عدالت خواه پشتون چه در زمان ما و چه در گذشته‌های دور که منجر به قتل عامهای فجیع و دشمنی و کینه‌های تاریخی گردیده بود به وجود نمی‌آمد. اگر هزاره‌ها، شیعه بودند و بدان جرم قتل عام شدند، آنان چرا و به چه جرمی محکوم به محرومیت و نابودی گردیدند؟!

ثانیاً: مبارزه برای دستیابی به حق مسلم و پایمال شده قوم و ملیتی نه تنها نژادگرایی نیست بلکه خصلت پسندیده‌ای است که هیچ مذهب و کیشی منکر آن نیست و هیچگاه به معنای نفی حقوق سایر اقوام و ملیتها نمی‌تواند باشد. آنچه از نظر مذاهب و مکاتب الهی و منطق بشری محکوم و ناپسند است تن دادن به ستم و مظالم تفوق نژادی و



اعتقاد داشتن به آن است نه ایمان به برادری و نفی نابرابری ملیتها و نژادها.

ثالثاً: این واقعیت را باید بپذیریم که شیعه و هزاره دو کلمه‌ای است که در افغانستان با تلفظ هر یک معنای دومی در

ذهن افکا می‌شود تا آن حد که از هزاره جز شیعه در ذهن متصور نمی‌شده است. در حالی که

بسیاری از برادران هزاره سنی‌اند. بنابراین نمی‌گویم که شیعه در وجود هزاره‌ها خلاصه می‌شود، زیرا این خود انکار واقعیتی روشن است، ولی با اطمینان می‌گویم که در افغانستان اگر ملیت هزاره را نادیده بگیریم در حقیقت فاتحه شیعه و تشیع را نیز خوانده‌ایم. در آن صورت نباید توقع داشته باشیم تا اقلیت شیعه

غیر هزاره حق بیشتری از ملیتهای محروم و فراموش شده ترکمن، بلوچ، قزاق و در افغانستان داشته باشند، بالعکس در صورت احقاق حق ملیت هزاره در کنار سایر ملیتهای برادر، طبیعی است که باورها و عقاید مذهبی آنان (که مسلماً هیچ اعتقاد مذهبی منحصر به ملیت و نژاد خاصی نمی‌تواند باشد) نیز به رسمیت شناخته خواهد شد. مگر آزادی و برابری ملیت و قومی غیر از برابری و مراعات عدالت اجتماعی و زندگی بر اساس باورها و اعتقادات دینی و مذهبی‌شان است؟! هرگز نمی‌توان مردمی را آزاد خواند که حق داشتن زندگی و ابراز عقایدش را بر مبنای باورهای مذهبی و سنتهای اجتماعی‌اش نداشته باشد و به جامعه‌ای که به این حق جمعی احترام قایل نباشد نمی‌توان گفت که در آن برابری اجتماعی حاکم است. بنابراین حق خواهی برای ملیت هزاره یعنی به رسمیت شناختن مذهبی که هزاره‌ها بخشی از پیروان آن مذهب است.

علاوه بر اینها رهبر شهید وقتی از احقاق حق هزاره‌ها سخن به میان می‌آورد، به رسمیت شناختن مذهب تشیع را نیز یکی از شرایط آن قلمداد می‌کرد: «سه چیز در این مملکت می‌خواهیم، یکی رسمیت مذهب ما و دیگری اینکه این تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند، سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (۵)

هدف رهبر شهید در قدم اول تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد برادری اسلامی در افغانستان که حق مسلم همه ملیتها است، بود او می‌خواست با مطرح کردن و به صحنه کشاندن ملیتهایی که از این حق خود محروم بودند در برابر نابرابری‌های ظالمانه انحصار گران بایستند و روی حق



هزاره‌ها هم در همین راستا پافشاری می‌نمود، چون او به این باور رسیده بود که تا به حضور همه ملیتهای محروم از جمله هزاره در قدرت آینده کشور رسمیت بخشیده نشود و آنان در جایگاه واقعی سیاسی و اجتماعی خود قرار نگیرند لافیدن از حق مذهبی‌شان یا وادای بیش نخواهد بود. لذا در برابر انحصارگران فریاد می‌کشید که: «ما حقوق ملیتهای محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم.» (۶) و در ابلاغ مواضع حزب وحدت اسلامی به جهانیان اعلام داشت که: «حزب وحدت می‌خواهد در حکومت آینده تمام ملیتها و اقوام ساکن کشور شرکت داشته باشند.» (۷)

نتیجه همین موضع‌گیریهای معقول و خردمندانه رهبر شهید بود که جنرالان شمال به نمایندگی از ملیت محروم ازبک و ترکمن که قرن‌ها همانند سایر ملیتهای محکوم کشور از سوی امیران ستم پیشه سوزش شلاق نابرابری و زجر محرومیت را چشیده، با شمشیر بی‌عدالتی آنان قتل عامهای وحشیانه‌ای را متحمل شده بودند، برای پیوستن به صفوف مجاهدین حمایت حزب وحدت به رهبری شهید مزاری را تنها روزه امید برای حفظ بقای خویش دانستند و در کنار او قرار گرفتند و با حمایت و پشتیبانی رهبر شهید، در برابر آماج تکفیر و تفسیق انحصارگران سر بلند ایستادند و از حیثیت به فراموشی گرفته شده مردم خود به دفاع پرداختند.

اهمیت پیوستن جنرالان شمال از جمله محترم ستر جنرال دوستم در ایجاد وحدت ملی برای رهبر شهید آنقدر مهم بود که از آن به عنوان نقطه آغاز یک جرعه یاد نمود؛ جرعه‌ای که با آغاز آن رهبر شهید خود را به تحقق آرزوهای بلند و عدالت خواهی ملیتهای ستمدیده نزدیکتر می‌دید، ملیتهایی که برای حفظ استقلال کشور با شهادت و از خود گذشتگی در تمام صحنه‌های مبارزات علیه قوای متجاوز خارجی به فداکاری می‌پرداختند و در گذشته خالق تمدنهای حیرت انگیز بشری در «بلخ» و «بامیان» و «غزنه» و «هرات» و... بودند و مشرب جوشان علم و معرفت مشرق زمین ملیتهایی که با همه افتخارات خود در نظام انحصاری قبیله‌ای امیران حقی بالاتر از دریافت القابی چون «جوالی»، «کله خام» و «سقاو» را نداشتند.

۳- رهبر شهید و برادری ملیتها

افغانستان قبل از حاکمیت فاشیزم

افغانستانی که در گذشته بزرگترین جهان‌گشایان تاب مقاومت در برابر جنگ آوران دشمن کوب مدافعتش را نمی‌آوردند، آنچنانکه هیچ متجاوززی پای بدانجا نمی‌نهادند مگر اینکه ستاره اقبال خود را رو به افول می‌دیدند و با سر خوردگی پای به عقب می‌کشیدند، و نیز افغانستانی را که

در گذشته همه اقوام و مذاهب برادر وار در کنار هم می‌زیسته و در ناملایمات و شادیهای یکدیگر شریک و در سازندگی، پیشرفت و خلق افتخارات بشری باهم سهیم بودند و رجال و شخصیت‌های ملی، سیاسی و علمی شان زبان گویا، روح بخش فضایل انسانی و عزت دهنده تمامی اقوام و مذاهب موجود در آن بشمار می‌رفتند، به قسمیکه هیچ شخصیت برانزده آن سر زمین با عنوان ملیت و مذهب خاصی شهرت نیافته و نشانه‌ای از عناد قومی، زبانی و مذهبی در گفتار و حرکاتشان پیدا نمی‌شده‌اند؛ فاشیست به کشوری ضعیف و به میدان جنگ و کشمکشهای مذهبی و قومی تبدیل کرد.

افغانستان قبل از حاکمیت فاشیزم خیزشگاه سردارانی بود چون «ابومسلم خراسانی»، آن طلایه دار قیام ضد استبدادی که خشم خداگونه‌اش حاکمیت وسیع و قدرتمند امویان را درهم ریخت، و چون «شادمان» هزاره، که با عزم استوار خود بر سپاه شاد و یقناگر آیین شرک الود «تاریکیان» تاخت و برای همیشه کتاب «شرالبيان» آن را بست و مردم را از چپاول و بیدادگری آنان رها کنید، و چون «بنیادخان» هزاره که پرچم صیانت و استقلال وطن را بدوش داشت و همانند سد استوار در برابر تهاجم متجاوزین می‌ایستاد، و نیز افغانستانی که دهها شخصیت‌های علمی، فرهنگی، و دینی را، چون «ابن سنائی بلخی»، «ناصر خسرو قبادیانی»، «مولانا جلال‌الدین بلخی»، «عبدالواسع جلی» «غرجستانی»، «خواجه عبدالله انصاری» «هروی»، «مولانا سعدالدین تفتازانی» (میمنه‌ای) و... به خیل عظیم از مشعل داران علم و معرفت و پایه گذاران تمدن بشریت تقدیم نمود.

القصة، افغانستانی که اگر براساس سیر تکاملی خود حرکت می‌کرد امروز، چنانچه از سایر ممالک مترقی جهان سبقت نمی‌گرفت، مسلماً در ردیف آنها به عنوان یکی از دول پیشرفته قرار می‌داشت اما امیران انحصارگر گذشته بخاطر از دست ندادن انحصار قدرت قومی و قوی امتیازطلبی و برتری جویی نژادی خود مانع عظیمی را در پیشروی حرکت تکاملی آن بوجود آوردند و برای اولین بار در تاریخ کشور، جهت تضعیف اقوام ساکن در افغانستان به اختلافات مذهبی دامن زدند و آتش جنگهای داخلی را شعله‌ور ساختند که بدنبال آن عناد و دشمنی میان ملیت‌های ساکن در کشور ریشه گرفت، اجحافات، حق کشیها و نابرابریهای اجتماعی بوجود آمد و مذهب که نقش بسزایی را در هدایت مردم و تحکیم وحدت و الفت میان ملیت‌ها داشت، حربه‌ای شد بدست آنان برای کشتار و قتل عام، غارت و چپاول اقلیم و ملیت‌های محکوم و نیز توجیه گر و مشروعیت بخش اعمال و کردار ظالمانه امیران، امیرزادگان و درباریان دندخوی بی بندوبار، حتی تعلیم و تربیه به انحصار قوم حاکم در آورده شد و در راستای اندیشه‌های فاشیستی آنان پی ریزی گردید.

به همین خاطر بود که رهبر شهید، بنای حرکت خود را بر محور

اتحاد ملی، برادری و برابری پی ریخت و نقش انکار شده ملیت‌های هزاره، ازبک و تاجیک را در شکل‌گیری قدرت آینده کشور یکی از عمده‌ترین اهداف مبارزاتی خود قرار داد و امتیازطلبی‌های قومی، نژادی و منطقه‌ای را عامل اصلی تمامی بدبختی‌ها و ناپساامانیهای امروز و دیروز جامعه دانست و مبارزه با آن را از وظایف خطیر ملی و اسلامی خود ذکر کرد، تا آنجا که ملاک و معیار دشمنی و دوستی خود را چنین بیان کرد:

«ما دشمن تاجیک نیستیم، طرفدار پشتون هم نیستیم، ما طرفدار برادری و برابری ملیت‌ها در افغانستان هستیم.» (۸)

انحصار طلبی خصلت ذاتی هیچ ملیتی نیست

تکیه او برای ایجاد وحدت میان سه ملیت محروم در گذشته، و قرار داد تاریخی جبل السراج هم برای آن بود تا طلسم انحصار قدرت شکسته شود و جبهه قدرت مندی در برابر احزاب و سازمانهایی که بار دیگر در تلاش ایجاد حاکمیت قومی خود سعی می‌کردند؛ شکل گیرد، اظهارات صریح و بی پرده او با «فاروق اعظم» بیانگر این حقیقت است که:

«در آن توافقنامه حذف پشتونها مطرح نبود، فقط می‌خواستیم انحصار شمارا بشکنیم.» (۹)

رهبر شهید برخلاف تبلیغات مغرضانی که می‌کوشیدند تا او را چهره ضد پشتون قلمداد کنند و هدف حرکت او را نفی ملیت برادر پشتون در قدرت آینده کشور معرفی نمایند، هرگز در آن راستا گام بر نداشت. او انحصار قدرت و ستمهای امیران پشتون در گذشته را ناشی از خصلت فاشیستی خاص خود آنان می‌دانست که حتی بدترین و سیاه‌ترین ننگهای تاریخی را بر دامن ملیت پشتون روا داشتند، و معتقد بود همانطور که وجود ملیت هزاره، ازبک و تاجیک و سایر اقوام یک واقعیت است و جود ملیت پشتون نیز یک واقعیت است و نمی‌توان نقش آنان را در افغانستان نادیده گرفت و نیز معتقد بود که اندیشه فاشیستی و انحصار طلبی خصلت

ذاتی هیچ قوم و ملیتی نمی‌تواند باشد، بلکه هر شخص و جمعی که بخواهد قدرت را به انحصار خود در آورد و در اندیشه تفوق خواهی نژادی خود بر دیگران برآید، می‌تواند مصداق عینی آنان قرار گیرد.

«قدرت‌طلبی به این نژاد و آن نژاد نیست و ما امروز باید تجدید نظر کنیم، درست است که عبدالرحمن شصت فی صد مردم مارا ازبین برد، نه همه پشتونها... ما معتقدیم در اینجا در طول تاریخ گذشته افغانستان حکومت ملی و اسلامی بوجود نیامده، اما یک خاندان و تعدادی قدرت طلب بالای مردم ما ظلم کرده است...» (۱۰)

رهبر شهید معتقد بود که وقتی رهبریت جامعه توسط





فاشیزم. خون‌خوار به انحصار درآید و قدرت دولتی مقصوب قومی شود، قوانین مملکتی و قضایی نیز در چوکات اندیشه‌های برتری‌نژادی و منافع قوم حاکم جهت داده می‌شود، یخ‌خصوص فاشیزمی که در سایه جامعه ستی و جهل زده‌ای چون افغانستان امروزی رشد کند و قیومیت دینی جامعه را نیز به چنگ خود داشته و مسلح به شمشیر مذهب باشد؛ بسادگی می‌تواند قومیت‌های مختلف را بجان هم اندازد، و توجیه کافی و دلایل بظاهر متقن عوام پسند برای پراه انداختن سپاه و لشکر جهت محو و سرکوبی سایر ملیتها داشته باشد.

برای انحصارگر اعمال سیاست حذف دیگران در صورت ایجاد خصومت میان ملیتها امکان‌پذیر است، به همین خاطر حکام نو پای وقت با تأسی از امیران مستبد گذشته علاوه بر ایجاد خصومت میان ملت هزاره و تاجیک، می‌کوشید تا با تحریک نیروهای سیاف به جنگ علیه حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی، زمینه‌های درگیری میان پشتون و هزاره و پشتون و ازبک را نیز بوجود آورد و دشمنی میان آنان را عمیق گرداند. لذا رهبر شهید خود را موظف دید تا به مقابله با این سیاست شیطانی بر خیزد و در صدد تحکیم وحدت میان ملیتهای مذکور و رفع خصومت گام بردارد:

«از آن زمانی که حزب وحدت اسلامی تشکیل شده و تا حالا که فعالیت کرده است عمده‌ترین اصل برایش رسیدگی به حقوق ملیتها و اقشار به معنای برادری آنهاست...»

«... تمام حرف ماهمین است که می‌گوییم مردم افغانستان برادران یکدیگرند، صدها سال باهم برادر وار زندگی کردند و باید برای تعیین سر نوشت سیاسی شان حق مساوی داشته باشند، این سخن‌ها به معنای برادری ملیتهاست، نه به معنای خصومت و دشمنی آنها... اما متأسفانه این مسأله در افغانستان به خصومت تبدیل شد و این فاجعه بسیار درد ناکی بود در طول شانزده ماه گذشته، سیاست‌ها برای ایجاد خصومت میان ملیتها عملی شد، حالا هم برای آنکه خصومت‌ها به طور واقعی و دایمی از میان بر داشته شود و فضای برادری در این کشور حاکم شود، همه و همه، پیر و جوان تنظیمی و غیر تنظیمی مسئولیت دارید که در این راستا و در این جهت تلاش کنید...» (۱۱)

رهبر شهید با این باور که تنها ایجاد وحدت ملی و تقویت روح برادری میان ملیتها می‌تواند ریشه‌های تفکر برتری‌خواهی قومی و نژادی را بخشکاند؛ عملاً در آن راستا تلاشها و خدمات قابل ملاحظه‌ای را انجام داد و دست به ابتکارات مفیدی در آن راه زد که از آن جمله می‌توان: ۱- توافقات جبل السراج ۲- طرح چهار جانبه ۳- شورای هماهنگی را ذکر کرد.

۴- توافقات جبل السراج اولین گام برای به وجود آوردن وحدت ملی

اشاره کردیم که رهبر شهید برای جلوگیری از ظهور دوباره فاشیزم در کشور نقش محوری را ایفا نمود و در تاریخ کشور به عنوان تنها شخصیتی

ظهور کرد که تمام تلاش خود را صادقانه در راه ایجاد وحدت ملی و رفع خصومتها و کینه‌های دیرینه‌ای که ثمره سالها حاکمیت قومی امیران بود مصروف نمود و برای شکل گیری دولت فراگیر ملی - اسلامی در افغانستان دست به ابتکارات و خدمات مفیدی زد، یکی از آنها توافقات تاریخی و مهم جبل السراج است که تحولات بزرگی را در پی داشت و برای اولین بار پس از سالها، اراده، عزم و نقش محوری ملیتهای محروم را به معرض ظهور رسانید. ولی قبل از آن برای روشن شدن مطلب و اهمیت این اقدام رهبر شهید لازم می‌بینم که به طور مختصری از چگونگی تحرکات فاشیزم قومی پس از خروج ارتش سرخ از افغانستان نیز اشاره‌ای داشته باشم.

خروج ارتش سرخ و تلاش فاشیزم

پس از شکست و خروج ارتش سرخ از افغانستان، تلاش‌های بی‌وقفه و مزبوحانه فاشیزم در سطح بین الملل و منطقه‌ای برای به دست گرفتن زمام امور افغانستان و به انحصار درآوردن دوباره قدرت به نفع قومی از سر گرفته شد. شکل گیری دولتهای انتقالی و موقتی که خود را برای جایگزینی دولت نجیب الله آماده کرده و محور تمرکز آن در پیشاور پاکستان بود، از نمونه‌های بارز این تلاشها بود که به همان لحاظ یعنی اتخاذ موقف تنگ نظرانه قومی و سیاست انحصاری نتوانست مرکز و معتل قدرت همه نیروهای جهادی و ملی قرار بگیرد و از حمایت وسیع مردمی برخوردار گردد لذا در عین مساعدتهای خارجی نه تنها موقعیتی را در برابر دولت رو به سقوط نجیب الله کسب نکرد بلکه عدم توانایی نظامی خود را در صحنه‌های جنگ، در مقابله با ارتش مضطرب و رو به اضمحلال دولت نجیب نیز به ثبوت رسانید و باعث شد تا مورال خرد شده نیروهای دولتی را که تا چندی قبل به دنبال راه فراری برای در امان ماندن از حملات منسجم و وسیع مجاهدین می‌گشتند بالا ببرد و علاوه بر آن بی‌کفایتی خود را که مدعی رهبری چهارده سال جهاد بودند، در صحنه‌های سیاسی در اثر اتخاذ سیاستهای غیر عادلانه و قرون وسطایی به معرض قضاوت همگان قرار دهد.

دولت موقت به دنبال تلاشهای ناکام نظامی بدین واقعیت بیش از هر زمانی پی برده بود که سقوط دولت نجیب الله جز با همسویی همه قوتهای جهادی و مشارکت دادن کلیه اقوام در قدرت سیاسی و نظامی آینده کشور امکان پذیر نخواهد بود. با آن هم هرگز حاضر نشد تا از سیاست قوم سالاری خود دست بکشد و نقش سایر ملیتها را در شکل دهی قدرت آینده کشور مد نظر گیرد. زیرا دست اندرکاران دولت موقت می‌دانستند که با حضور سایر اقوام در صحنه هرگز موفق نخواهند شد تا ساختار فرو ریخته شده حاکمیت قومی خود را از نو بنا نهند و بر تاج و تخت



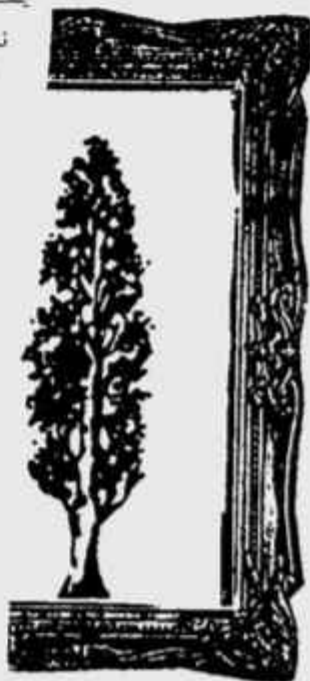
امارت قبیله‌ای گذشته خود دست یابند. ساختار حکومتی که با کسب انحصاری مقام سروری دینی بر اساس مصالح و منافع و برتری خواهی قوم خاص پی‌ریخته شده و فلسفه وجودی‌اش را بر محرومیت و محکومیت سایر اقوام و ملیتها مبتنی بود، لذا مشارکت دادن و حق قایل شدن به سایر ملیتها را در حاکمیت آینده کشور خطرناکتر از پذیرفتن شکست در برابر دولت نجیب می‌دانستند. زیرا آنان با الهام از اسلاف خود قبل از همه چیز خود را متعهد به حفظ طلسم انحصار قدرت قومی در افغانستان می‌دانستند.

بنابراین، مخالفت احزاب پیشاوری و دولت موقت با حضور و مشارکت سایر ملیتها در قدرت و مقدرات کشوری، یک مخالفت ریشه‌ای بود که مربوط به حیات سیاسی و اجتماعی آنان می‌شد. ولی مخالفتشان با دولت نجیب الله به خاطر ترمذ آن از دوست پذیرفته شده حکام قومی در افغانستان بود. یکی تکیه بر افکار روشنفکرانه چپی به جای اسلام ستی و قایل توجیه و در نتیجه بر خوردار نبودن آن از چهره مذهبی - دینی و نداشتن موقعیت ظل الهی.

دوم حضور شخصیت‌های غیر پشتون در مراکز سیاسی، نظامی و دولتی و مشارکت دادن آنها در «پستهای ممنوعه» پدین لحاظ وقتی احزاب نژاد پرست پیشاور نشین، تمام تلاش‌های خود را برای سقوط نجیب الله ناکام یافتند در پیش روی خود دوره بیشتر نمی‌دیدند:

۱ - جلب حمایت سایر ملیتها با پذیرفتن حضور آنان در کنار خود و قایل شدن به حق آنها در دولت آینده که این به معنای شکستن طلسم انحصار قدرت پشتونیزم به حساب می‌آمد و هرگز نمی‌توانست مورد پذیرش شان قرار گیرد.

۲ - در پیش گرفتن راه تفاهم بین القومی با نیروهایی که در درون دولت نجیب الله قرار داشتند؛ یا توجه به بن بست نظامی به وجود آمده میان‌شان این تنها راهی بود که احزاب فاشیستی پیشاوری برای رسیدن به اهداف خود آن را برگزیدند و نیروهای پشتونیزم موجود در دولت نجیب الله نیز که بقا و موجودیت خود را در ائتلاف با آنها می‌دیدند در این مورد با آنان هم عقیده بودند. به همین خاطر مذاکرات میان نماینده‌های هر دو طرف آغاز شد و تفاهات در بسیاری از مسائل صورت گرفت که بعد از آن لبه‌های تیز تبلیغاتی علیه همدیگر کند و کندتر گردید.



ملیتهای غیر پشتون که از حاکمیت ظالمانه و انحصاری گذشته، ستم‌ها و محرومیت‌های فراوانی دیده بودند هنگامی که دیدند دولت نجیب الله که چندی قبل فریاد برابری حقوق ملیتها را سر می‌داد و مدعی فرو ریختن ساختار حکومتی چند صد ساله پشتونیزم بود هم اینک با رجعت از مواضع و شعارهای خود و با سیاست گام به گام و سنجیده شده‌ای دست به برکناری، تغییر و تبدیل شخصیت‌های سیاسی و ملی سایر اقوام از موقعیت‌های کلیدی دولتی و حزبی زده و از آن طریق هماهنگی خود را با اقوام پیشاوری خود نشان می‌داد؛ احساس خطر به مراتب بیشتر نمودند و بر آن شدند تا قبل از شکل گیری دولت بین القومی کابل - پیشاور و تجدید دوباره بنای از هم فرو ریخته شده ساختار حکومتی قوم سالاری، توسط آنها دست به تحرکاتی بزنند که تبارز دسته بندی‌های قومی، زبانی و جناحی در درون دولت نجیب و نارضایتی قوت‌های شمال که تا آن زمان یکی از قدرت‌مندترین بازوهای نظامی دولت نجیب الله به شمار می‌رفتند از جمله پیامدهای آن تحرکات بود.

القصد، آنچه مسلم بود اینکه نیروهای پشتونیزم دولتی با روی آوردن به سیاست تفاهم بین القومی پیشاورها و عدول از شعارهای برابری ملیتها به سیاست انحصار قدرت قومی در افغانستان تن داده بودند. اما آنچه که باعث جنجال و کشمکش میان پیشاوری‌ها و نیروهای فاشیستی کابل گردید و تشکیل دولت ائتلاف قومی میان هر دو را دچار مشکل نموده بود، میزان سهم و قدرت گیری هر یک در ساختار دولت مورد نظر بود نه در کیفیت آن که این مشکل را احزاب پیشاوری در میان خود نیز داشتند.

در این میان حزب وحدت اسلامی به رهبری و تلاشهای خردمندانه رهبر شهید مزاری (ره) با علم به این واقعیت که هدف اصلی احزاب نژادگرای پیشاوری از تشکیل دولت چه به تنهایی و یا با ایجاد ائتلاف بین القومی با دولت نجیب الله چیزی جز از نو سامان دادن به ساختار ظالمانه حاکمیت پشتونیزم در افغانستان نیست، در صدد برآمد تا با ایجاد وحدت و همبستگی میان ملیتهای محروم در گذشته به خصوص سه ملیت عمده هزاره، تاجیک و ازبک به مقابله با آن برخاست و طلسم انحصار قدرت قومی در افغانستان را بشکند تا با شکستن این طلسم، شکوه و عزت افغانستان قبل از حاکمیت فاشیزم را که الهام بخش روح اخوت اسلامی بود و پرچمدار بیداری مشرق زمین، بار دیگر زنده کند و با ایجاد جبهه قدرتمند و وسیعی از این سه ملیت گامی در راه تحقق نظام فراملیتی و عادلانه در افغانستان بردارد.

هدف مقابله با انحصار طلبی بود نه حذف پشتون‌ها

ولی همانطور که قبلاً گفتیم، هدف رهبر شهید از وحدت این سه ملیت بر خلاف تبلیغات غرض‌ورزان، هرگز نادیده گرفتن حقوق ملیت پشتون نبود، بلکه هدف مقابله با برتری خواهی نژادی و انحصار گرایی قومی بود، زیرا حاکمیت عادلانه‌ای که دارای پایه‌های وسیع مردمی باشد به نظر رهبر شهید جز با همیاری و شرکت همه اقوام و تعیین موقعیت واقعی هر یک از آنها در صحنه‌های حاکمیت سیاسی - نظامی کشور





رهبر شهید با حرکت خردمندانه خود و مطرح کردن تساوی حقوق ملیتها ناقوس مرگ قاشیزم قبیله‌ای را به صدا در آورد و از جنبش پشتونیزم که در آن زمان باز مورد توجه اکثریت روشنفکران، سیاست‌مداران و حتی دانشمندان چپی و غیر چپی و علما و ملاها و شخصیت‌های جهادی و ملی قوم پشتون قرار گرفته بود و از سوی مجامع و کشورهای ذی نفع و حمایت‌کننده احزاب پیشاوری تقویت می‌گردید با انعقاد توافقات تاریخی جبل السراج جلوگیری به عمل آورد. ما یقین داریم که اگر حاکمان وقت کابل به تعهد خود در برابر این توافقات عمل می‌کردند و دست به ستیزه جویی و انحصار طلبی نمی‌زدند تا آخر ریشه اندیشه قاشیزم قبیله‌ای از جامعه ما رخت برمی‌پست و امروز جایی برای ظهور جنبشی به نام طالبان که در حقیقت دنباله همان حرکت بین‌القومی است که در اوایل خروج نیروهای متجاوز روسیه به وجود آمده بود، نمی‌ماند.

منطق رهبر شهید در ایجاد وحدت میان این سه ملیت محکوم در گذشته، این بود که سنت حاکم بر جامعه و سیره تاروای به وجود آمده در کشور را که همه امتیازات اجتماعی، سیاسی و حتی سرداری دینی را حق انحصاری قبیله خاصی می‌دانست، بشکند و ملیتهای مظلوم و مظلوم وطن را به هویت انسانی ملی‌شان که سالها لگدمال شده و به حقوق از دست رفته اجتماعی و سیاسی‌شان که به زور شمشیر و توجیه دینی و شرعی غصب گردیده بود برساند.

بنابراین، در توافقات جبل السراج هرگز حذف پشتونها به دلیل حکام قاشیزم گذشته و حرکت قومی و نژادی بعضی از تنظیم‌ها و شخصیت‌های معلوم الحال فعلی آنها نبوده بلکه تمام گپ و انگیزه آن توافقات این بود تا همه ملیتها طبق شعاع وجودی خود در جامعه و در ساختار حاکمیت سیاسی - نظامی کشور در کنار هم از حقوق مساوی و عادلانه‌ای برخوردار باشند. در این رابطه خود می‌فرماید:

«استراتژی حزب وحدت در اینجا این بود که با اقوام داخل افغانستان تماس بگیرد و با آنها تفاهم کند. زیرا آنهایی که در خارج هستند تحت تأثیر کشورهای خارجی‌اند. بر اساس همین تلاش داخلی حزب وحدت بود که تحول مزار پیش آمد. در اینجا حزب وحدت نقش تعیین‌کننده داشت. با این تحول، آنهایی که در خارج نشسته و مردم و باقی اقوام محروم افغانستان را حذف کرده و نادیده گرفته بودند غافلگیر شدند و جو تغییر کرد متأسفانه در اینجا توافقاتی که در رابطه با مجاهدین سمت شمال شده بود، آقای مسعود خیانت کرد. وگرنه در آن توافقات، حق هیچ‌کسی نادیده گرفته نشده و حذف هیچ ملیتی مطرح نبود. برداشت عده‌ای از برادران پشتون این است که در توافقات جبل السراج، پشتونها حذف شده بودند، نه این حرف نبود. یک چیزی که در اینجا [توافق] شده بود این بود که حکومت تشکیل شود و قدرت را در داخل افغانستان تحویل بگیرد. رهبرانی که در خارج بوده از خون مردم استفاده کرده حرف زده و آخرش هم یک عده را نفی کرده‌اند بگوییم شما برای یک سال در خارج تشریف داشته باشید، بعد از یک سال که زمینه انتخابات فراهم می‌شود، اگر محبوبیتی در بین مردم داشتید، به کابل بیایید، فیصله این بود... در

که شما یک دولت تشکیل بدهید و این بود که دولت تشکیل دادند و...» (۱۲)

بله در هنگامی که می‌بایست با عملی کردن آن توافقات آخرین ریشه‌های انحصار قدرت قبیله‌ای برچیده می‌شد و خواب و خیال امارت قومی از کله امیرزادگان و وارثان قاشیزم زوده می‌گردید و آنان را وادار می‌ساخت تا در برابر این حرکت، واقعیت حضور سایر ملیتها را در صحنه‌های قدر آینده کشور بپذیرند و در موقعیتی که وحدت عدالت خواهی این سه ملیت در برابر انحصار طلبی قومی می‌رفت تا مراحل تکوین حاکمیت مقتدر و مستقل ملی - اسلامی را شکل دهد و قلم تقدیر و سرنوشت آینده جامعه ستم‌دیده ما با مشارکت و همیاری همه ملیتهای ساکن در آن رقم خورد و برای اولین بار در تاریخ کشور، مردم ما پس از تحمل سالها حاکمیت انحصاری، به اقتدار واقعی خود دست یابند، حاکمان وقت کابل با پشت پا زدن به میثاق عدالت خواهی این سه ملیت و سوء استفاده از صداقت آنان خود، راه انحصار قدرت را به نحو دیگری در پیش گرفته در صدد استحکام قدرت انحصاری بر آمدند و برای دست یابی کامل به این منظور بود که تصمیم گرفتند تا همه مراکز و زمینه‌های قدرت را در تسلط خود بگیرند. در این راه چون قدرت‌گیری سایر نیروها را مانعی بر سر راه خود تلقی می‌کردند لذا، استراتژی‌شان از همان اوایل ورود به کابل، بر تضعیف همه نیروهایی بود که احساس می‌کردند ممکن است در آینده با کسب موقعیتی برتر سیاسی، نظامی و اجتماعی در برابر انحصار جویی آنها ایستادگی کنند. به همین جهت اولین اقدام‌شان پس از رسیدن به قدرت این بود که آتش اختلافات میان ملیتها و احزاب را برافروزند و جو عدم اعتماد و بدبینی را در بین آنها ایجاد نمایند و چون این راه را از مؤثرترین عوامل ضعف و عدم قدرت‌گیری دیگران در برابر خود می‌دیدند، تمام هم خود را بدان مصروف داشتند به همین خاطر اهرم فشار آنها برای تحریک ملیتهای غیر پشتون در جنگ با حزب اسلامی برانگیختن احساسات قومی و زبانی بود و در این رابطه از احساسات صادقانه برادران ازبک که زمینه‌های عناد قبلی را داشت بیشترین استفاده را برده و جنگ‌های خونینی را به راه انداختند. در حالی که این خود دولت وقت کابل بود که بر خلاف تعهدات خود از احزاب پیشاوری دعوت به عمل آوردند و نیز در جنگ حزب وحدت اسلامی با سیاف باز این خود حاکمان وقت کابل بودند که با ایجاد زمینه‌های سوء تفاهم و بدبینی و تحریک اختلافات قومی و مذهبی بیشترین نقش را داشتند.

به همین لحاظ هنگامی که رهبر شهید دریافت دولت وقت کابل با استفاده از اختلافات قومی، زبانی و مذهبی و عنادها و دشمنی‌های گذشته برای انحصار قدرت به تضعیف نیروهای سایر ملیتها می‌پردازد، خود را موظف دید تا با فاصله گرفتن از آن، مخالفت خود را اعلام نماید و به تشریح و تبیین مواضع منطقی و واقع بینانه حزب وحدت اسلامی بپردازد:

«ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام

هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هر کس به حقوقشان برسند و هر کس درباره سرتوشت خودش تصمیم بگیرند. این حرف ماست. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نمی بکند، این [روش] فاشیستی است» (۱۳)

رهبر شهید که تا قبل از سقوط حکومت نجیب الله، فاشیزم را در چهره افرادی از قبیله و نژاد خاصی می دید که در طول تاریخ بدترین ستمها را بر مردم ما روا داشته بودند، اما اینک مشاهده می کرد که فاشیزم در چهره کسانی خود را نمایان ساخته که از قبیله همیشه محکوم گذشته اند و دشنه زهراگین جنایت و آدم کشی به دستان

کسانی افتاده که خود هنوز هم زخم آن را به دل

دارند. به همین خاطر بود که هیچ فرقی میان

این دسته و فاشیزم گذشته ندید و در برابر

هر دوی آنها ایستاد زیرا منطقی را که

دسته نوظهور در کابل برای سرکوبی

سایر ملیتها اتخاذ نمود و حربه ای را

که به دست گرفت همان حربه ای

بود که مردم ما توسط آنان در

گذشته نیز به نابودی گرفته شده

بود اما استراتژی و منطق رهبر

شهید درست در مقابل آنچه آنان از

آن به کار می گرفت قرار داشت. او

هرگز برای جبران محرومیت های گذشته

و ستمها و جفا های تاریخی که بر

مردمش وارد آمده بود یا عقده وارد صحنه

نشده و بر خلاف آنان نمی کوشید تا جانشین

امرای گذشته گردد. رهبر شهید معتقد بود که انحصار

جویی نه می تواند صفت اختصاصی قومی باشد و نه مذهبی. بنا به

یک حرکت ضد فاشیستی برای مقابله با آن هرگز نباید ملیتی را که

فاشیست منسوب به آن است مورد تهاجم قرار دهد و محکوم به

محرومیت نماید.

هدف از توافقات جیل السراج

بنابر آنچه گفتیم مهمترین اهداف رهبر شهید از ایجاد ائتلاف و همبستگی میان سه ملیت محروم در گذشته (هزاره، ازبک و تاجیک) و توافقات تاریخی جیل السراج عبارت بودند از:

۱- ایجاد نیروی قدرتمند از این سه ملیت در برابر حرکت فاشیستی احزاب پیشاوری و جلوگیری از تحقق حکومت بین القومی و نظام تبعیض آمیزی که می رفت تا بار دیگر سایه شوم و نکیت بار خود را بر مردم ما تحمیل نماید.

۲- جلوگیری و عقیم ساختن هر نوع معامله و مداخله استعماری و منفعت جوینانه خارجی در امور افغانستان.

۳- تلاش برای به وجود آوردن وحدت ملی از طریق ایجاد زمینه های

تفاهم، برادری و برابری میان ملیتها، احزاب و نیروهای جهادی و از میان بردن ریشه های تبعیض، انحصار جویی و برتری خواهی نژادی و قومی.

۴- به دست گرفتن موقت قدرت در کابل برای از میان بردن موانع انتخابات سراسری و آزاد جهت همه پرسى عمومى تا مردم بتوانند بی هیچ محدودیتی نمایندگان دلسوز و واقعی خود را برای برقراری نظام همه گیر و وسیع البنیاد اسلامی و ملی تعیین کنند.

خلاصه، توافقات جیل السراج و ایجاد وحدت ملی میان سه ملیت مذکور که رهبر شهید پرچمدار آن بود گرچه در اولین مراحل خود از سوی یکی از همیمانانش که قدرت به او سپرده شده بود نقض گردید و به همین خاطر بدانچه که می باید می رسید

نرسید، با آن هم در روند حرکت مردم ما اثرات مثبتی را بر از خود به جای گذاشت و خدمات قابل ملاحظه ای را در شکل دهی و جهت گیری مبارزه ضد انحصاری در کشور انجام داد که از جمله آن می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- در زمانی که همه تلاشهای نظامی و سیاسی برای براندازی رژیم دست نشانده با شکست مفتضحانه ای مواجه شده و عملاً به بن بست رسیده بود، وحدت این سه ملیت به سلطه چهارده ساله آن خاتمه داد و به راه معامله و سازشی که همه احزاب جهادی مستقر در پیشاور علی رغم کشتار بیش از یک میلیون انسان بی گناه از سوی آنان، در پیش گرفته بود، پایان بخشید.

۲- تلاشهایی را که از سوی دولت قومی برای به انحصار گیری قدرت در افغانستان در پیشاور به طور وسیعی صورت می گرفت عقیم ساخت.

۳- ایجاد وحدت ناگستنی و محکمی میان دو ملیت هزاره و ازبک که در اثر توطئه و دسیسه های حکام گذشته به دو دشمن خونی تبدیل شده بودند.

۴- این اتحاد بیش از هر زمانی نقش و موقعیت واقعی سه ملیت محروم در گذشته را در افغانستان نمایان ساخت و به آنان این باور را داد که می توانند در افغانستان در صورت خواستن، به حق خود برسند و به جایگاه حقیقی خود دست یابند. اتحاد این سه ملیت به ملیت ازبک شخصیت بخشید. آنان را به آینده شان در کنار برادران هزاره و تاجیک شان امیدوار ساخت و به ملیت مظلوم تاجیک اطمینان نفس بخشید و این باور را در آنها به وجود آورد که می توانند عنوانی بالاتر از «عمران و بازسازی حاکمیت فاشیزم» در حاکمیت آینده کشور داشته باشند و خلاصه اتحاد آنان این اعتقاد را به وجود آورد که آن زمان که پشتونیزم بخواهد با کسب تاج و تخت به مقدرات مردم دست یابد گذشته

منطق رهبر شهید در

ایجاد وحدت میان سه ملیت

ازبک، تاجیک و هزاره این بود که

سنت حاکم بر جامعه و سیره ناروای

به وجود آمده در کشور را که همه

امتیازات اجتماعی، سیاسی و دینی را

حق انحصاری قبیله خاصی

می دانست بشکند



و تنها راه معقول و ممکن برای ایجاد حکومت در افغانستان کنار آمدن و به حق رسیدن تمامی ملیتهای ساکن در آن است و بس.

۵- طرح چهارجانبه،

گامی اصولی برای حل بحران کشور

طرح چهارجانبه چه بود و از سوی کی نقض شد

در کشاکش جنگهای ویرانگر کابل، رهبر شهید با پیش کشیدن طرح چهارجانبه، راه دیگری را برای تأمین صلح و ایجاد وحدت ملی ارائه داد که در آن طرح عمده ترین احتیاجی که هر یک جایگاه خاصی را در میان چهار ملیت عمده در کشور برای خود کمایی نموده بودند، یعنی جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی - اسلامی شمال و حزب اسلامی جناب حکمتیار که به عنوان قدرتمندترین نیروهای درگیر و موجود در کشور به حساب می آمدند شرکت داشتند، در این طرح می بایست هر یک از احزاب مذکور نمایندگان تام الاختیار خود را به منظور حل اختلافات و درگیری های فی ما بین واستقرار صلح و امنیت در کشور معرفی می کردند.

هنگامی که رهبر شهید از آمادگی و موافقت حزب اسلامی و جنبش ملی - اسلامی در رابطه با این طرح مطمئن گردید و نظر آنها را در این باره با خود گرفت، پیشنهاد آن را با جمعیت اسلامی نیز مطرح کرد و طی توضیحاتی به آنان که این تنها راه ممکن و مطمئن برای رسیدن به صلح و حل بحران فعلی کشور است از آنان خواست تا آن طرح را بپذیرند. به دنبال آن، جناب آقای برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی در نامه ای که به نمایندگان حزب وحدت اسلامی در تاریخ ۱ جدی ۱۳۷۱ تسلیم نمود چنین تصریح کرد: «تصمیمی که نمایندگان چهار حزب بگیرند، به آن گردن خواهد گذاشت.» (۱۲)

موارد و نکات مطروحه در این طرح که به موافقت احزاب چهارگانه رسیده بود بدین شرح اعلام گردید:

۱- آتش بس در مدت سه روز میان کلیه اطراف درگیر مراعات گردد.
۲- شورای حل و عقد (که در آن شرایط دولت جناب ربانی برای ادامه حاکمیت خود نمایندگانی را از مناطق مختلف گرد آورده بود) طی این مدت به تأخیر افتد.

۳- نمایندگان با صلاحیت احزاب متذکره برای حل نهایی اختلافات فیصله نهایی را در رابطه با کلیه مشکلات و بحرانهای کشور به عمل آورده و به مرحله اجرا درآورند. (۱۵)

از جمله نکاتی که رهبر شهید در این طرح روی آن تکیه داشت این بود که این چهار تنظیم، که از چهار ملیت بزرگ نمایندگی می کنند و حضور نظامی قوی دارند دولت موقت را نیز تشکیل بدهند.

پس از آنکه دولت ربانی اختیار کتبی به نمایندگان احزاب چهارگانه جهت تصمیم گیری و حل و فصل مشکلات ذات البینی داده بود، پیشنهاد جدیدی را به حزب وحدت اسلامی ارائه نمود و آن عبارت بود از اجلاس سه جانبه برای حل و فصل بحران کشور میان حزب وحدت اسلامی،



جنبش ملی - اسلامی و جمعیت اسلامی. (۱۶) که این پیشنهاد نه تنها از سوی رهبر شهید رد شد بلکه به عنوان کارشکنی و تخلف جدیدی تلقی گردید.

چنین به نظر می رسید که عدم پایبندی به معاهدات برای دولت وقت کابل نه تنها قبحیت خود را از دست داده بود بلکه از آن به عنوان یک استراتژی برای دست یافتن به انحصار قدرت استفاده می گردید. آنچنان که همه بدین باور رسیده بودند که دولت کابل در پی هر صلح و آتش بس با طرفهای درگیر خود در اندیشه تدارک و تجدید قوا برای حمله دیگری است و در پشت هر امضای معاهداتی که می کند اهداف توسعه جویانه و قاشبستی خود را دنبال می نماید. این بار هم با قبول معاهده طرح چهارجانبه در وهله اول آن طور که بعدها بهتر روشن شد اهداف و مقاصد زیر را دنبال می کردند:

۱- خاموش کردن شعله های جنگی که خود با نقض آتش بس قبلی علیه مواضع نیروهای حزب وحدت اسلامی شروع نموده بودند. گرچه هدف آن از آغاز این جنگ این بود که با تضعیف و منزوی کردن حزب وحدت اسلامی که پیش از صد نقطه مهم و استراتژیک شهر کابل را در کنترل خود داشت و ۹۶٪ از نیروهای شیعیان را فرماندهی می نمود (۱۷) به موقعیت برتر سیاسی - نظامی دست یابد و از این طریق راه را برای انتخاب غیر قانونی خود پس از اتمام دوره ریاست جمهوری هموار سازد و موانعی را که در برابر تداوم حکومت او وجود داشت از میان بردارد. به همین لحاظ شدیدترین و سنگین ترین حملات خود را علیه حزب وحدت آغاز نمود. اما بر خلاف تصور، این حملات منجر به شکست مفتضحانه و از دست دادن بسیاری از مواضع نیروهای خودشان گردید که اگر ادامه می یافت مسلماً شکستهای بیشتری را باید متحمل می گردید.

۲- دولت ربانی می خواست با قبول ظاهری این طرح فرصت مقدمه چینی بهتری را برای تشکیل شورای فرمایشی حل و عقد و انتقال افراد مورد نظر خود در آن شورا به کابل مهیا سازد و با پخش پول تعداد بیشتری از شخصیت های به اصطلاح ملی و جهادی را در آن جذب نماید که طبق اسناد و مدارک انتشار یافته در آن زمان، دولت ربانی برای تشکیل این شورا تنها از وزارت مالیه برای جلب افراد به اصطلاح نمایندگان منتخب



مردم! مبلغ دوازده میلیارد و چهل میلیون افغانی که در آن زمان پول قابل توجهی بود میان آنان پخش نمود. این مبلغ به اضافه پولهایی بود که از وزارت دفاع و داخه بدین منظور مصرف کرد.

۳- ایجاد اختلاف میان ملیتها و قوتهای موجود از اهداف دیگر دولت ربانی از قبول طرح چهارجانبه بود. به همین منظور او پس از قبول آن طرح بر اجلاس سه جانبه پافشاری نمود تا با قبولاندن آن به حزب وحدت و جنبش ملی بار دیگر تضاد میان برادران پشتو زبان را با آنها تشدید نماید و از این طریق حزب وحدت و جنبش شمال را مصروف درگیری با حزب اسلامی کند و یا حداقل تحقق طرح چهارجانبه را از داخل با ایجاد سوء ظن میان آنان مختل سازد.

بنابراین، دولت ربانی با قبول ظاهری این طرح، عملاً برخلاف توافقاتی که قبضه شده بود گام برداشت تا در این فرصت به تلاشهای مذبحخانه‌ای برای زمینه سازی تشکیل شورای حل و عقد فرمایشی و تجدید قوا و استحکام بخشیدن به مواضع خود دست زند که اقدامات بعدی او خود شاهدهی روشن و دلیل گویا بر گفتار ماست. تحمیل بیش از ۲۴ جنگ و حملات خشونت آمیز او بعد از آن طرح علیه حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی - اسلامی و حزب اسلامی که کابل را به تلی از خاک و خاکستر تبدیل نمود و زندگی بر مردم را مانند جهنمی سوزان و رعب آور ساخت تأییدی بر همین مدعاست.

به عنوان نمونه، طبق گزارشات واصله از کابل، نتیجه نه روز جنگ یک ماهه که شورای نظار علیه حزب اسلامی نمود و در رسانه‌های خبری نیز اعلام گردید بدین ترتیب بود:

- ۱- بیش از یک میلیون آواره از کابل
- ۲- چند صد هزار خانه آسیب دیده یا به کلی خراب شد
- ۳- ۳۵۰۰ نفر از نیروهای نظامی و غیر نظامی کشته و مجروح گردیدند.
- ۴- بیش از صد هزار گلوله توپ و سایر سلاحهای سنگین بین طرفین مبادله شده و همچنین چندین دور بمباران هوایی در شهر کابل صورت گرفت.

هدف از طرح چهارجانبه

اما هدف رهبر شهید از پیشنهاد و ارائه طرح چهارجانبه و پافشاری روی آن این بود که:

اولاً: این تنها راهی بود که می توانست با عملی شدن آن جلو لجام گسیختگی و انحصار جویی احزاب عمده را بگیرد و آنان را مجبور به پذیرش و قبول مشارکت سایر ملیتها در قدرت نماید.

ثانیاً: با گرد آوردن این چهار حزب عمده که هر کدام به تنهایی نقش غیر قابل انکاری در به وجود آوردن صلح و امنیت و یا در صورت عدم توافق جنگ و ناآرامی را داشتند، و با نشان دادن آنها در یک میز مذاکره، منطق تفاهم و مشاوره را میان آنها به جای منطق جنگ حاکم سازد و راه حل سیاسی را که معتقد بود تنها راه به وجود آمدن صلح و آرامش در افغانستان می تواند باشد جایگزین کشمکشهای بی ثمر و ویرانگر نظامی

نماید.

ثالثاً: با عملی کردن طرح چهارجانبه، به اختلافات و دشمنی‌های دیرینه‌ای که حکام مستبد و فاشیستی گذشته میان این چهار ملیت به وجود آورده بودند و حال نیز در اثر جنگهای قدرت طلبانه جمعیت اسلامی در کابل می رقت که به اوج خود برسد، خاتمه دهد و از طریق هر یک از چهار احزاب متذکره که در میان ملیتهای عمده کشور از نفوذ و اقتدار بالایی برخوردار بودند، روح همبستگی و برادری را در جامعه برای تحقق وحدت ملی زنده کند.

رابعاً: رهبر شهید معتقد بود که هر تلاش صلح طلبانه که از سوی مجامع بین المللی، کشورها و سازمانهای صلح دوست دنیا و احزاب و شخصیتهای ملی و سیاسی کشور صورت می گیرد بدون قبول طرح چهارجانبه هیچ ضمانت اجرایی نمی تواند داشته باشد.

خامساً: پراکندگی و عدم هماهنگی و تفاهم میان این چهار حزب عمده و قدرتمند علاوه بر اینکه زمینه‌های بحران و اختلافات داخلی را روز به روز تشدید می کند، باعث مداخلات مفرضانه قدرتهای استعماری و کشورهای مداخله گر می گردد.

بدین لحاظ، رهبر شهید برای عملی شدن این طرح دست به تلاشهای وسیعی زد و با طرفها و احزاب درگیر و شخصیتهای ملی و جهادی در رابطه با آن طرح مذاکره نمود و از آن به عنوان تنها راه برقراری صلح و آرامش در کشور یاد کرد.

پی نوشتها:

- ۱- مصاحبه رهبر شهید با آژانس خبری ایتالیا، غیرنامه وحدت، شماره ۷۳
- ۲- از سخنان رهبر شهید در مقاله ارجمند عزیزاده مندرج در کتاب «مزاری اسوه شجاعت»
- ۳- هفته نامه وحدت، شماره ۶۷
- ۴- روزنامه رسالت، ۱۳۷۱/۶/۲۸
- ۵- از سخنرانی رهبر شهید در کابل، ۱۳۷۱/۱/۱۶
- ۶- مصاحبه با آژانس خبری ایتالیا، کابل، ۱۳۷۱/۹/۲۰
- ۷- مصاحبه با روزنامه دپلی تلگراف، ۱۳۷۲/۳/۵
- ۸- امروز ما نشریه حزب وحدت اسلامی شماره پنجم جوزای ۱۳۷۲
- ۹- همان مدرک چاپ کابل شماره یک دلو ۱۳۷۳
- ۱۰- از سخنرانی رهبر شهید، کابل، ۱۳۷۲/۲/۸
- ۱۱- بخشهایی از صحبتهای رهبر شهید در جمع اعضای شورای صلح غرب کابل ۱۳۷۲/۸/۱
- ۱۲- از سخنرانی رهبر شهید، کابل، ۵ جدی ۱۳۷۳
- ۱۳- احیاء هویت، ص ۳۳
- ۱۴- هفته نامه وحدت، شماره ۷۸
- ۱۵- همان
- ۱۶- همان
- ۱۷- همان، شماره ۱۹۳





کتابخانه مجازی هزارستان
www.HaPdf.com

مسأله ریاست، یک امر قراردادی است، آدم گاهی رئیس یک حزب می‌شود، گاهی رئیس یک صنف می‌شود، گاهی رئیس یک قوم می‌شود، گاهی هم رئیس سازمانهای بین‌المللی می‌شود و گاهی هم رئیس یک کشور، ولی این مسأله‌ای قراردادی است که هر کس می‌تواند در آن طالعش را بیازماید، گاهی به حق و گاهی بناحق، گاهی بر اساس صلاحیت و نیاز و گاهی هم بر اساس جوسازی و تبلیغات، چنین موقعیتهایی را کمب و کمایی کند، اما مسأله رهبر و رهبری به نظر من هیچ یک از اینها نیست.

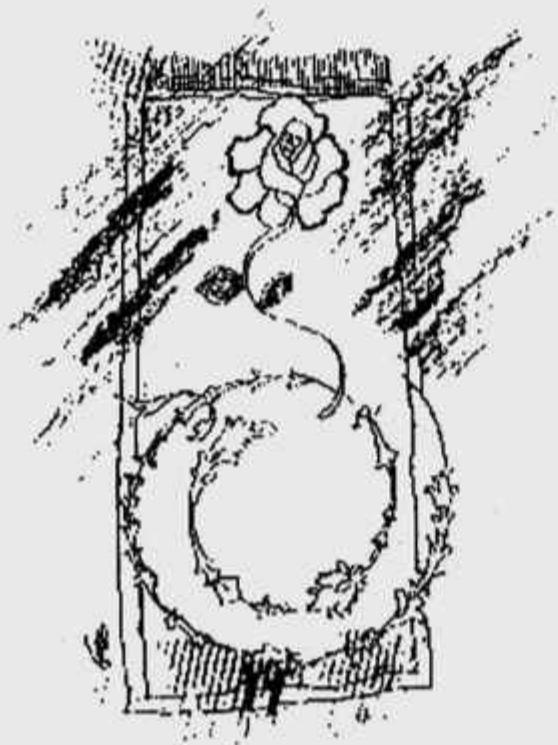
رهبر کسی است که در وجود مردم و در خواستها و آرمانهای مردم، هضم و جذب می‌گردد و مردم با تمامی رنجها، فشارها، محنتها، آرزوها، آرمانها، خواستها و تمنااتشان در وجود رهبر متجلی می‌شوند و رهبر تجسم رنجها و دردها و آرزوها و آرمانها و خواستهای مردم قرار می‌گیرد که پس از آن، او یک فرد نیست، یک ملت است. یک آرمان بزرگ ملی است، مجسمه دردها و رنجها و آرزوهای مردم است و این نه بر اساس قرارداد، نه بر اساس یک سلسله مسائل، دیگر، که به شکل بسیار پاک و در یک جو پر جذبه عشق، رابطه بین مردم و رهبر، رهبر و مردم ایجاد می‌شود، چه دیگران بخواهند و چه نخواهند، او رهبر مردم و مردم پیرو او و سرایان او قرار می‌گیرند.

مسأله «مزاری بزرگ» مسأله یک ریاست عادی و یک رئیس عادی نبود، مسأله دبیری یک حزب نبود، مسأله فرماندهی یک نیروی منظم جهادی نبود، مسأله دقیقاً مسأله یک رهبر است، چه حزب وحدت می‌بود چه نمی‌بود، و چه او را به عنوان دبیر می‌پذیرفت و چه نمی‌پذیرفت، حوادث کابل و خیلی جاهای دیگر، این حقیقت را نشان داده بود که او

رهبر؛

تجسم رنجها و آرمانها

● استاد شفق بهسودی





رهبر مردم ما بود و مردم از پیر و جوان، زن و مرد، تحصیلکرده و تحصیل

نکرده، غنی و فقیر، هر چه بودند او را به عنوان رهبر و مراد خود پذیرفته بودند. خیلی اعتراضها می شد که در قیصله نامه ها او رئیس حزب است، مردم می گفتند ما به ریاست حزب کار نداشتیم، او رهبر ماست و ما بدون او هستیم، مزاری به عنوان یک رهبر و به عنوان یک زعيم عالقدر و محبوب که در سرگذشت تاریخی ملت ما چنین چیزی بسیار کم دیده شده و یا حتی دیده نشده، قرار داشت و او رهبر عالقدر و زعيم

قبول شده و پذیرفته شده مردم عزیز و سربلند ما بود و او بود که مردم را رهبری می کرد و مردم بودند که به دنبال او حرکت می کردند و سربازان او بودند و به دستور او می جنگیدند و به دستور او فداکاری می کردند و به دستور او ایثار می کردند و به دستور او هر آنچه به مصلحت مردم افغانستان بود انجام می دادند و هیچ شک و تردیدی هم در این رابطه، به خودشان راه نمی دادند.

بنابراین امروز هم به عقیده من وارثین درجه یک حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای مزاری شهید و عزیز و بزرگوار مردم ما هستند که در قدم اول باید از میراث مزاری بزرگ، میراث ناری کنند و وارثین درست و اساسی و قاطع و مصمم آن شهید بزرگوار باشند.

از مزاری چه میراث برای مردم عزیز و شریف ما باقی مانده است؟ میراث مزاری نه پول است نه ثروت، او از خود هیچ امکانات و دارایی های مادی دنیا را به جا نگذاشته، هر آنچه داشت در این رابطه قربانی کرد، میراث مزاری راه مزاری و آرمان مزاری است، میراث مزاری مکتب مزاری است، میراث مزاری آرزوی بلند و مردمی مزاری است، مزاری برای مردم فکر می کرد و برای مردم زندگی می کرد و برای مردم عمل می کرد و خود بارها این مسأله را تأکید کرد که من یک لحظه جدا از مردم نمی خواهم

رهبر تجسم

رنج ها و دردها و آرزوها و آرمانها

و خواست های مردم قرار می گیرد

که پس از آن، او یک فرد نیست، یک ملت است،

یک آرمان بزرگ ملی است

زندگی کنم، او مثل خیلی های دیگر، تبلیغ نمی کرد. این مسأله را شعار نمی داد، سخنان فقط سخن نبود که بگوید و در قالب الفاظ و جملات شیرین مردم را بفریبد و دست و پای مردم را در کارهای ابریشمی ببندد و خود پر شانه مردم سوار و از گردنه مردم کار بکشد، او در پیشاپیش مردم همیشه در سنگر مقدم حضور داشت، کجا را شما به یاد دارید که مزاری باشد، جهاد باشد اما او در خط نخستین و بیشترین رنج جهاد را به دوش نکشد، از سالهای اول شروع جهاد، در همین «چهارکنت» در چند قدمی «مزار شریف» مگر او نبود که با تفنگ غرور و افتخارش در خط اول تا آخرین لحظه مقاومت می کرد و می جنگید و مانند سایر رؤسا و فرماندهان پشت جبهه، در نقطه های امن، پشت سنگهای ضخیم و مفارها زندگی نمی کرد؟ حوادث کابل این قضیه را روشن تر از گذشته نشان داد.

وقتی آمد، مشکلات افغانستان از سراسر کشور در کابل متمرکز شد، چهارده، پانزده شانزده سال، دولت کابل جنگ را بر تمام افغانستان تحمیل می کرد، تا آنهایی که در کابل حکم می راندند، نه شهر کابل و مردم شریف نجیب و زخم خورده و عذاب کشیده، حاکمان کابل، تمام افغانستان را به آشوب و جنگ و قتل و تباهی و خرابی دچار کرده بودند،



وقتی حاکمان کابل سقوط کرد، همگی یک مرتبه وارد کابل شدند بدون آنکه مشکلات موجود در تاریخ افغانستان و در متن مناسبات اجتماعی و سیاسی افغانستان حل و فصل گردد، همگی حاملین هزار گونه تضاد و تناقض وارد کابل شدند، ما می‌گفتیم که کار را قبل از ورود به کابل حل و



اما متأسفانه اینها آن صلاحیت لازمی که شایسته شان آنها بود، در کابل نتوانستند از خود نشان دهند، اگر ما همه را متهم نتوانیم، مسلماً یک تعداد از اینها بودند که غائله و بحران کابل را هم به وجود آوردند و هم به مطامع بیگانه و دستورات آنها گردن نهادند.

جناب استاد شهید، دبیر محبوب حزب، رهبر مردم، مزاری بزرگواری که مرکز کاری او شهر باستانی «بامیان» بود، به دو دلیل به کابل شتافت. یکی آنکه مردم را در نقطه بحران، در نقطه‌ای که ممکن است جنجالها ایجاد شود، تنها نگذارد و دوم آنکه در رابطه با حل مشکلات تلاش و فعالیتی نماید در دوران حکومت حضرت صاحب مجددی با آنکه از نظر حزب وحدت و رهبری و زعامت مردم ما به هیچ عنوان انتخاب در پاکستان، نه در رابطه با شخص حضرت صاحب مجددی، که در رابطه با تشکیلات سیاسی و حکومتی، عادلانه نبود و از طرفی، کابل هم ۷۰٪ توسط نیروهای مربوط به این جریان اداره و کنترل می‌گردید، کمال همکاری را انجام داد و مشکلاتش را هم از طریق مذاکره و تفاهم حل کرد و معتقد به ادامه تفاهم در سطح زعما بود، او می‌گفت: ما انسانیم منطق داریم برای خواستها و پیشنهادات خود استدلال داریم، هر کس دلیل ما را بشکند، ما حرف او را می‌پذیریم. ولی اگر استدلال ما کامل و کافی باشد، دیگران باید استدلال ما را بپذیرد و به همین قصد هم در کابل مسائل را ادامه داد و همیشه می‌گفت ما جنگ نمی‌خواهیم، ضد جنگیم، از جنگ متنفریم، صدمه دیده از جنگیم، ولی اگر دیگران بر ما، بر آرزوهای ما، بر مردم ما، بر مصالح افغانستان تجاوز کنند، در برابرش می‌ایستیم، مقاومت می‌کنیم، تسلیم زور و ظلم و تجاوز و غصب و بی‌عدالتی و حق‌کشی در افغانستان و در هیچ کجا نخواهیم شد، ما فقط رفع ظلم و اجرای عدالت را در افغانستان می‌خواهیم، او عاقبت این کار را هم می‌دانست و آگاه بود، او هیچ وقت فکر نمی‌کرد که مزاری برای همیشه زنده خواهد بود، او می‌گفت ما در پای حق و عدالت و



حقوق

مردم ایستاده

می‌شویم، گرچه

ممکن است عاقبت

این کار اسارت یا شهادت

باشد، ما تا به آنجا پیش

خواهیم رفت خود را فدا

می‌کنیم، نه مردم را فدای جاه و مقام

و تمنیات و آرزوهای شخصی خود و بر



فصل

کنید. دقیقاً

چهار سال یا پنج

سال قبل از پیروزی

انقلاب اسلامی

افغانستان و شکست شوروی

و نوکران شوروی در افغانستان،

همین حجة الاسلام و المسلمین

آقای مزاری شهید و یارانش بودند که

طرح تشکیل شورای انقلاب اسلامی

افغانستان را به منظور توفیق دیدگاه‌ها و

تسجیم نیروها و تشکیل فرماندهی واحد و حل

تضادها و تناقضات که میراث حکومت‌های فاسد و غیر

مردمی گذشته در افغانستان بود، پیشنهاد کردند و این

اعلامیه و بیانیه در «پنجاب» هزارمجات، تنظیم و تصویب و

پیشنهاد گردید و به اطلاع عموم رسانده شد تا ما قبل از فتح کابل

و ورود به کابل، مشکلات خود را در افغانستان حل کرده باشیم، ولی

متأسفانه کمتر شنیده شد، مجامع بین‌المللی و خارجی به دنبال مطامع و

منافع خودشان، به قیام و قمودها و فعل و انفعالات دست زدند که هر کدام

می‌خواستند از نتایج جهاد مردم افغانستان، طرفی بسته کنند و مطامعی

بیشتر به دست آورند و آرزوهایشان را در افغانستان بیشتر عملی و محقق

سازند و خود ما هم متأسفانه بر اساس کششها و گرایشات ناسالم

و نادرست چشم را در برابر همه واقعیتها به هم گذاشتیم و به تحرکات

دست زدیم که متأسفانه منتهی گردید به آنچه که نباید منتهی می‌شد و

کابل مرکز بحران گردید، کابلی که نزدیک به پانزده سال چشم به راه

فرزندان سلاح به دوش مجاهدش بود، سینه پهن کرده مقدم مجاهدین

را احترام و استقبال می‌کرد و مردم کابل که زیر سایه شوم حکومت‌های

فاسد، غاصب، مژور و عامل اجنبی زخم‌دار بودند و سینه شرحه شرحه،

خود را برای استقبال از انقلاب، انقلابیون و جهادگران و مجاهدین آماده

کردند که کابل خوب استقبال کرد و کابلیها خوب احترام به مجاهدین و

رهبران جهادی گذاشتند.



همین گفته خود هم ثابت و استوار ماند تا آخر، او برای آنکه در کنار مردم و پیشاپیش مردم و شاخص مردم و رایت برافراشته و در حال اهتزاز مردم باشد، همیشه در پیش صف حرکت می کرد، وقتی بحران به کابل منتقل شد، او در بامیان می توانست آرام و قارخ زندگی کند و مجامع اینجا و آنجا هم به او احترام بگذارد، اما او آمد تا با کابلیهای مظلوم یکجا بچشد. هر آنچه را که دیگران می چشیدند، مردم را در سنگر اول تنها نگذاشت، وقتی هم آمد، کوههای افشار تبدیل به سنگرهای مقاومت مردمی شد، او در همان افشار و در مرکز علوم اجتماعی که هر آن خطر مرگ تهدیدش می کرد، در آنجا ساکن شد، و وقتی هم دهمزنگ خط اول مقاومت و دفاع از آرمانهای مردم گردید، او در کار ته سه در سنگر مستقر شد تا مردم را در مناطق مختلف پشت سر خود بگیرد و خود حصار مدافع مردم در خط اول قرار بگیرد، او همیشه در خطوط اول مبارزه می کرد و از مردم و از آمانهای مردمش دفاع و از آرمان مردمش پاسداری، حراست و دفاع می کرد و در آخرین لحظه ها هم که امکانات جهانی و داخلی، آنهایی که در رابطه با افغانستان و مردم افغانستان از دید سوء استفاده و موضع استعماری و استبدادی و ظلم و ستم برخوردارند، امکانات بسیج شد تا این سنگر حصین و این مقاومت سرخ مردم را در هم شکنند. او می دانست کشته خواهد شد، اسیر خواهد شد اما یک لحظه از مردم کابل جدا نشد و سربازان شهیدش را که در گلزار شهدای دشت آزادگان و قلعه شهادت دفن شده اند آنها را تنها نگذاشت و پشت به بیرق قبور شهدا نکرد

ای مردم ولایت بلخ و صفحات شمال! آفرین بر شما! از مزاری عزیزتان خوب تجلیل کردید، چه شیعه و چه سنی، ببینید، مزاری برای شیعه نبود، برای اسلام بود، عزت تسنن و تشیع را در سایه اسلام عزیز می خواست، او تنها برای «هزاره» نبود، او برای تمام مردم افغانستان بود، و عملاً هم ثابت کرد که خیلی فرصتها آمد تا مزاری دیگران را فراموش می کرد و می رفت و می ساخت به خودش و مردمش هم امتیازاتی قایل می شدند،

اما او گفت: نه، ما هیچگاه محرومین افغانستان را از هر کجاء از هر قوم و قبیله و پیرو هر مذهب باشد

بدون اینها خود امتیازاتی بگیریم و حرکت کنیم. بر این پایه ثابت و استوار کارش را انجام داد و شما هم احترام لازم و شایسته را به او گذاشتید. به هر صورت، مزاری بزرگ با آرمانهای بزرگش در خط اول دفاع از مردم و آرمانها و آرزوهای مردمی اش قرار داشت، و مردم هم با تمام هستی و وجود از او جاانبداری و پشتیبانی می کردند و همه امکاناتشان را در

اختیار او گذاشته بودند تا این آرمان را در افغانستان محقق سازد، از پیرمرد و پیرزن تا اطفال که دارای تشخیص و تمیز بودند. همگی همراه و همگام با مزاری عزیز و بزرگ مقاومت های سرخ و نمونه را انجام دادند و عملی کردند.

ولی سرانجام دشمنان مردم مظلوم افغانستان، دشمنان استقلال و عزت افغانستان، دشمنان شرافت و غرور ملی مردم افغانستان، دشمنان عدالت، برادری و برابری در افغانستان، مستکبرین، استعمارگران، متجاوزین خارجی، حسودان، بخیلان، امتیاز طلبان، سودجویان، تبعیض پرستان داخلی، همگی دست در دست هم دادند تا این آفتاب پر فروغ را در افق زندگی مردم خاموش کنند و تلاش کردند تا رنگین کمان آرمان بزرگ و آرزوهای سبز مزاری عزیز را نابود نمایند و از بین ببرند و این کار را با شهادت این مرد بزرگ خواستند عملی کنند و او را شهید کردند. ■

● - آنچه را که تحت عنوان «رهبر، تجسم دردها و آرمانها» مطالعه فرمودید، بخشی از سخنرانی روحانی مبارز و گوینده متعهد استاد شفق بهسودی است که در مجلس ترحیم رهبر شهید در مسجد روضه مزار شریف به تاریخ ۱۳۷۲/۱/۸ ایراد فرموده بود.

«همیشه در جهان چند تن الهام یافته وجود دارد که ارزش آشنایی با آنها از حد و اندازه بیرون است.»

افلاطون

شهید عبدالعلی مزاری در میان نسل معاصر افغانستان چهره برجسته‌ای است. این برجستگی صرفاً به دلیل کوششهای سیاسی و نظامی او نیست که سرانجام به شهادتش در راه هدف و مقصود منجر شد و دیدن ترتیب حل شدن در هدف را به عنوان پارادیم تازه در عرصه رهبری اجتماعی ارائه داد، بلکه بیشتر از آن جهت است که او برای نخستین بار در تاریخ معاصر، اقدام به بهم زنی مناسبات غیر انسانی حاکم بر روابط حکومت و مردم در جامعه افغانستان کرد. جامعه‌ای که نه تنها سلوک سیاسی حاکمان آن، بل تمام رفتار و روابط اجتماعی در آن از لحاظ انسانی مریض و معیوب بود.

زندگی سیاسی مزاری مانند هر سیاستمدار دیگر و نهایتاً مانند هر رهبر مبارز دیگر آکنده از مجموعه‌ای کوشندگی‌ها و فعالیتها و در نهایت مرگ است. اما میراث یک پیشاهنگ سیاسی و اجتماعی هیچگاه سلسله‌ای از کوشش‌ها و مبارزات نیست. بلکه در پس این همه، نگرش، طرح و اندیشه‌ای قرار دارد که روی هم رفته سؤال و پرسش اصلی شخص رهبر را آشکار می‌دارد. «نقش تاریخی» یک رهبر پرسشی است که او در برابر زمانه خود می‌گذارد. نقش تاریخی یک پیشوا همان دغدغه اصلی او است که بدان سبب نظام اجتماعی موجود را زیر سؤال قرار داده و آنگاه فعالیتها و کوشش‌های خود را متوجه ویرانی آن می‌کند تا بر ویرانه آن نظام مورد نظر خویش را استقرار بدهد. شخصیت رهبر نیز در همین نقشها و یادگارهای تاریخی تجلی می‌کند. شخصیت رهبر مطابق به نقشی است که در تاریخ از خود زده است. و این نقش البته که مجموعه‌ای کار و کوشش و فعالیت و مبارزه و حتی کشته شدن نیست، بلکه این همه ظواهرات دغدغه اصلی او است.

اکنون اگر راه و آرمانی برای مزاری قابل هستیم و اگر مدعی ادامه این راه می‌باشیم، باید از نقش تاریخی او به عنوان یک رهبر سیاسی و اجتماعی سؤال کنیم. و با همین سؤال است که می‌توانیم رمز شناسایی شخصیت او را به دست گیریم. مقام او را در تاریخ معاصر باز شناسیم و میزان نیاز و احتیاج خود را به او و راه و آرمان او مشخص کنیم. راه او همان نقشی است که خود در تاریخ زده است و ما باید آن را کشف کنیم. تلاش و مبارزه و رنج و شکنجه، بی سابقه نمی‌باشد و صف شهیدان تاریخ بشریت چندان کوتاه نیست و لذا کوشش‌های سیاسی و نظامی و فرهنگی مزاری از صدر مبارزه علیه قوای تعرض گر خارجی گرفته تا قیام و مقاومت سه ساله غرب کابل با تمام طول و عرض و ارزش و اهمیتی که دارد، تنها می‌تواند بازتاب و نشانه‌هایی از هدف اصلی او باشد. پس نقش تاریخی او چیست؟

نقش او «انسانی کردن سیاست» و به تبع آن مجموعه ساختمان وجودی و رفتار و روابط اجتماعی و اخلاقی جامعه است. در تاریخ معاصر افغانستان او یگانه کسی است که اقدام به انسانی کردن سیاست و

مجموعه روابط اجتماعی موجود است. حرکت حرکت هر از بین رفتن، رهایی میسر است که متوجه باشیم که مزاری مشکل اصلی جامعه افغانستان را در چه می‌بیند. زیرا گروه‌های مختلف مبارزه جو در این جامعه بر اساس نوع مشکل شناسی خاصی که داشته‌اند، هر کدام از طریق شیوه مخصوصی اقدام به معالجه درد اجتماعی این جامعه کرده‌اند. درک نقش تاریخی هر یکی از این گروه‌ها نیز مبتنی است بر درک دیدگاه‌های آنان در باب معضل اجتماعی و مشکل اصلی ملت افغانستان، نقش مزاری را

رهبر شهید

و طرح

نه تنها با شناخت مشکل اصلی از نظرگاه او که در یک افق باز هم وسیعتر، یعنی در پرتو شناخت مجموعه کوشش‌های اصلاح طلبانه و مشکلاتی که این کوشش‌ها را ناگزیر کرده است، به درستی می‌توانیم دریابیم. و این کار، ما را از اشارتی نه چندان مفصل به تاریخ جنبش‌های مبارز و اصلاح طلب ناگزیر می‌سازد.

از قریب دو قرن واندی پیش که قدرت سیاسی در انحصار اندیشه‌های تبعیضی و نژادی در آمد، سعی گردید که این مفکوره‌ها در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی توسعه یافته و بر تمام شئون جامعه استیلا پیدا کند که نتیجه آن نفاق اجتماعی در سایه حاکمیت مطلق العنان طائفوی بود. پروژه استقرار حاکمیت یک طائفه بر اقوام و ملیتهای مختلف و در مجموع بر ساکنان یک سرزمین توسط امیر عبدالرحمن خان تحقق پذیرفت. آنچه که این امیر پولادین استقرار داده بود اختناق بود، این اختناق سنت سیاسی هر حاکمیتی شد که پس از وی در عرصه سیاسی این جامعه به ظهور نشسته است و از این پس تاریخ اجتماعی ما در کنش و واکنش یک سیستم منحن و غیر انسانی با مجموعه‌ای از نیروها و حرکت‌های پراکنده‌ای که به صورت معارض قدرت و سلطه بی چون و چرای استبداد و ستم تظاهر یافته است، خلاصه می‌شود. درک درست از همین نیروهای معارض یگانه پیش شرط لازم برای شناخت دقیق کوشندگی‌های سیاسی و نظامی و در نهایت «نقش تاریخی» مزاری و آشکار شدن اهمیت او نه تنها به عنوان یک چهره برجسته در تاریخ معاصر که به عنوان تنها ایجادگر عهد تازه تاریخی از اهمیت بسزا برخوردار است.

تعارض علیه قدرت و ثقل مستقر، نه بر بغاوت و عصیان و نفسانیت مبتنی بوده و نه بر سبزه جویی و طوفیانکاری تاریخی. بلکه صرفاً مبتنی بر حقانیتی بود که تصور می‌رفت از عیب و اشکال نظام منحن حاکم



ناشی شده و مجوز تعرض و تقابل علیه آن را فراهم کرده است. اما این تعارضات و تقابلهای که به صورت سلسله‌ای از جنبش‌های شبه روشنفکرانه از مشروطیت گرفته تا مارکسیسم و اسلامگرایی جدید را شامل می‌شود از طرح مشکل اساسی جامعه افغانستان ناتوان بوده‌اند. زیرا این جنبش‌ها به سبب جهلی که راجع به زمان جدید داشتند، نتوانستند به فعالیتهای خویش عمق بخشیده و آن را از مرحله سطح و ظاهر فراتر ببرند و به یک حرکت عمیق و ریشه‌دار و طبعاً مانا و پرمهر

انسانی کردن سیاست

● علی امیری

خواهند کرد و رفاه و آبادانی و امنیت و آسایش را حداقل برای نسلهای بعدی به ارمغان خواهند آورد.

اسلامگرایی نیز در کشور ما کارنامه درستی و درخشانی ندارد. جنبش‌های جهادی هر یک برای حکومت‌های اسلامی مزعوم خود و در واقع تحمیل و تحقق ذهنیت‌هایشان بر جامعه، خون ملت را ریخته‌اند. حکومت اسلامی که مجاهدین شعار آن را می‌داد هیچ معلوم نمی‌داشت که مردم در آن از چه جایگاهی برخوردارند. گروه‌های متعدد جهادی هر یک می‌پنداشتند که مشکل جامعه افغانستان همانست که او فکر می‌کند. برجسته‌ترین نمونه‌های حکومت اسلامی از نوع مجاهدین «دولت اسلامی» برهان الدین ربانی و «امارت اسلامی» ملا محمد عمر آخوند است.

مزید بر آنچه که گفته آمد این جنبش‌ها عیب و اشکالهای خرد و ریز دیگر فراوان دارند که اکنون فرصت بازگویی آن نیست. و من هم فعلاً در مقام آن نیستم که عواقب و پیامدهای بسط و توسعه اندیشه‌های انفسی و انتزاعی را در جامعه بررسی کنم. این کار طالب مقال و مجال دیگری است. فقط همین توصیف مجمل که از ماهیت مبارزات اجتماعی آورده شد به خوبی کمک می‌کند که اهمیت و نقش شهید مزاری را در تاریخ معاصر درک کنیم. این اهمیت چنانکه پیشتر نیز یادآور شدیم نه در کوشندگی‌های سیاسی و نظامی و حتی شهادتش خلاصه می‌شود که صرفاً از این جهت است که او مدل حل مشکل را عوض کرده است. اهمیت مزاری در شناخت مشکل جامعه و نیز در ارائه مدلی که برای حل این مشکل کرده است، می‌باشد. او چون درکش از مشکل اصلی جامعه و نیاز اجتماعی ملت با دیگران متفاوت بود، لذا الگویی را که برای حل این مشکل پیش می‌کشد نیز متفاوت است. او الگویی تازه ایجاد می‌کند و در پی تطبیق ذهنیت‌های خود بر جامعه بر نمی‌آید که بدین ترتیب انحصاری را جایگزین انحصار دیگری کند و از استبدادی به استبداد دیگری پناه آورد و به جای اصلاح ابرو چشم را کور کند. بلکه او پیشاپیش در پی درک و شناخت معضل اصلی جامعه برمی‌آید و فقدان روابط و مناسبات انسانی را مورد تأمل قرار می‌دهد. از دیدگاه مزاری صرفاً از راه بازگرداندن انسانیت در جامعه و مدار قرار گرفتن انسانست که می‌توان بر معضل اجتماعی ملت افغانستان فایق آمد.

مزاری فقدان رفتار و روابط انسانی و استیلاء جور و جهل و تبعیض بر مناسبات آدمیان در جامعه را یگانه معضل این جامعه می‌دانست. لذا با الهام از آموزه‌های توحیدی اسلام، پیام برادری، برابری و کرامت انسانی را سر می‌داد و حل مشکل را در گرو احیاء انسانیت، احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسانی می‌دید. پیام او پیام انسانیت است. درست است که او یک هزاره شیعه مذهب بود. اما او نه نژادگرا بود و نه به بازی‌های فرقه‌ای و مذهبی علاقه نشان می‌داد. هزاره به عنوان یک انسان تحقیر

میدل سازند. برخی از این دست جنبشها که هنوز هم حیات خود را از کف نداده و حضور خود را در جامعه دوام بخشیده‌اند، برغم گذشت سالهای فراوان از عمر آنها هنوز از اهداف خود قاصله‌ای دراز دارند.

جنبشهای معارض افغانستانی چنانکه تاریخ گواهی می‌دهد یکسره در پی تطبیق و اجرای ایده‌ها و ذهنیتهای شخصی و مورد علاقه خود در جامعه بوده‌اند و کمتر کوشش کرده‌اند تا از راه طرح مشکل اصلی این جامعه در پی علاج دردها و نابسامانی‌های آن ببرایند. خطوط کوشش‌های این گروه‌ها البته که دارای تفاوت‌های بیش از حد است و همین امر شاید به زعم برخی مانع از آن نباشد که جنبش‌های روشنفکری را اعم از مشروطیت و مارکسیسم و اسلامگرایی ماهیتاً یکی بخوانیم. اما از آنجا که این گروه‌ها برغم مشارب متفاوت و اشکال و ساختار گوناگونی که از آن برخوردارند، در غفلت از طرح مشکل اصلی ملت افغانستان و غفلت از فقدان انسانیت به عنوان نشانه و سبیل از حاکمیت و استیلای تبعیض و انحطاط در جامعه، یا همدیگر اشتراک حاصل می‌کنند، می‌توان آنها را ماهیتاً یکی خواند. اینان هر کدام از ظن خود یار این جامعه شدند و اسرار آن را از درون آن جویا نگشتند.

جنبش مشروطیت استقرار نظام مشروطه را تنها احتیاج واقعی مردم می‌دانست، بدون آنکه وسایل لازم را جهت ورود مردم به این مرحله تمهید کرده و یا مکانیزم استقرار آن را به درستی تشریح و از پایه‌های ارزشی آن درک و دریافت درستی داشته باشد. جنبش کمونیستی هم خود را مصروف ایجاد بهشت موعود کمونیسم کرد. آنان چنان شیفته و شیدا و دلدادۀ مرام‌شان بودند که تحقق و همچنین حقانیت و درستی آن را در برابر تباهی و نابودی حتی یک نسل آرزو می‌کردند و لذا از هیچ نوع کشت و کشتاری ابا نداشتند. چون مطمئن بودند که بهشت زمینی را تأسیس





شده که بایستی از او رفع تحقیر و تبعیض گردد برای او مطرح بود و کیش تشیع به عنوان یاور اعتقاد انسان، از نظرها و ارجمندها شایسته احترام بود و لذا می‌باید همسان با سایر مذاهب اسلامی دارای رسمیت و آزادی در کشور باشد.

با انسانی شدن سیاست و به تبع آن انسانی شدن «رفتار» و «مناسبات اجتماعی» و مدار قرار گرفتن «تقوی» و «کرامت» به جای «زبان» و «نژاد» و نابودی اندیشه‌های تبعیضی و نژادی است که دین و مذهب جایگاه شایسته خود را در وجود آدمی باز می‌یابد.

اکنون که مجمل اشارتی به نقش تاریخی مزاری و میراث و پیام اصلی او برای نسل معاصر کشور کردیم، لازم است پایان این گفته‌های پریشان و مجمل را به تبیین اهمیت این پیام که در واقع پاسخی است به یک پرسش، اختصاص دهیم. آن پرسش این است: آیا الگویی که مزاری مطرح کرده است می‌تواند ره آموزی ما در این وادی حیرت و ظلمت قرار گیرد؟

می‌گویم پاسخی هر چند مجمل و کوتاه برای این پرسش بیایم. بدین قرار که: اکنون با گذر دو دهه از ظهور عینی بحران در جامعه و قریب به نیم قرن تلاش و مبارزه مستمر سیاسی و قسماً نظامی، ما با انبوهی از تجربیات مبارزاتی روبرو هستیم. و کار و کارنامه جنبشهای بزرگ مدعی اصلاح و نوسازی را از قبیل «مشروطیت» و «مارکسیسم» و «اسلامگرایی» تجربه کرده‌ایم. اما از لحاظ پایان بحران و حل مشکلات همچنان در نقطه ابهام به سر می‌بریم. فعلاً که کمابیش این فرصت را یافته‌ایم که به صورت آفاقی‌تر مدلهای مبارزاتی تجربه شده را مورد تأمل قرار دهیم، توجه به الگویی که آقای مزاری ارائه می‌دهد نیز اهمیت و ضرورت لازم را پیدا کرده است. توجه به مدل مبارزاتی او که خود پر شناخت و ویژه از مشکل اصلی مردم افغانستان مبتنی است، مزاری را به عنوان یگانه شخصی که کوشش کرده است عهد تازه‌ای از تاریخ جامعه ما را آغاز کند و تبعیض و انحطاط را من حیث مدار و محور تایخ گذشته از میان بردارد و انسانیت و رفتار و روابط انسانی را به جای آن استقرار بدهد، آشکار می‌دارد.

آنکه دانای گذشته و حال است می‌تواند که سازنده آینده نیز باشد. فردا را کسی می‌سازد که داننده وضع دیروز و امروز باشد. مزاری بزرگترین دانای درد امروز و راز آگاهترین مرد روزگار تیره کنونی ماست. و بنا به می‌تواند سازنده آینده نیز باشد و لذا ما به او نیاز داریم و باید از طریق تمسک به راه و پیام او خود را از ظلمت کنونی بیهانیم. راه خروج از ظلمت، ایمان به انسانیت و قبول برابری انسانها بدون مد نظر داشتن تعلقات لسانی و مذهبی و قومی است. و این را مزاری به ما تعلیم داده است و راه نجات همین است. او خود نیز توانست در محیطی که وحشت حکومت می‌کرد، انسان خوار و بی‌مقدار بود و انسانیت به چیزی گرفته نمی‌شد و افتخارات کاذب و دروغین مثل «خون» و «خاک» و «نژاد» و «زبان» جای کرامت و

حیثیت انسانی را اشغال کرده بود، صدای انسانیت را بلند کند و از عداوت و نامردی‌ها و سنگ اندازی‌ها بپرهیزد. این مدل مبارزاتی و این پیام انسانی تنها میراثی است که از آن شهید زنده یاد داریم. و تنها راهی است که نسل معاصر می‌تواند با تمسک به آن، خود را از گرداب هایل کنونی به ساحل نجات برساند.

پیام او پیام کرامت انسانی و ارج و احترام گذاشتن به انسان است. و این پیام کهنگی ناپذیر است و نسل امروز سخت به این پیام نیازمند است. و اهمیت مزاری نیز در همین پیام اوست. نه در اینکه او یک رهبر جهادی است یا یک فعال و کوشنده سیاسی. مزاری به عنوان یک انسان مظلوم اما مؤمن و وفادار به انسانیت یک نظام ناعادلانه و غیر انسانی را زیر سؤال برده و کوشیده که با احیاء انسانیت و احترام به انسان، سیاست را در جامعه انسانی نموده و آن را حق گذار انسان و پاسدار کرامت او قرار دهد.

تجربیات شکست خورده مشروطیت و مارکسیسم و اسلام‌گرایی که هر یک در پی استقرار ذهنیت‌های شخصی و حداکثر حاکمیت ایدئولوژی‌های معینی در جامعه بودند، راهی را که مزاری جان خود را بر سر آن گذاشت، یعنی احترام به انسان و قبول کرامت انسانی همه افراد بدون در نظر داشتن تعلقات نژادی، زبانی و مذهبی، به حیث یگانه راهکار حل معضلات جاری پیشروی نسل معاصر قرار می‌دهد. ما هیچ راهی جز قبول انسانیت همه افراد و در نتیجه قبول حق مساوی برای همه افراد نداریم. و با این مرحله البته که ما فاصله زیاد داریم.

با داری و پردگی بی‌مورد و امتیاز خواهی‌های واهی هنوز هم در جامعه ما به اندازه‌ای است که علیه برابری و برادری و آزادی و عدالت قد علم کند. مزاری در هنگام حیات خود معروض حقد و حسد همین آقای طلبان بی‌جهت و شریف نژادان قرار داشت و اکنون نیز سعی می‌شود که راه و پیام او را با انگ‌ها و برچسب‌های مختلف بپوشانند و گم کنند. و با هزاران طعن و تکفیر و تهمت و توطئه به استقبال او بروند. و او را به الحاد و کمونیسم و نژادگرایی و هر یک و بیراهه و یاوه و گزافه‌ای که بلدند و خود هزاران بار بدان آلوده‌اند متهم می‌دارند. در حالی که او فقط خواسته است از راه احیاء انسانیت و احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسانی، بدون در نظر داشتن نژاد و زبان و مذهب، سیاست را انسانی کند و در خدمت انسان قرار دهد که سرانجام جان خویش را نیز در همین راه از دست داد: راه انسانیت.



نخستین تجربه «رهبری سیاسی»

هزاره‌ها!

● محمد جواد سلطانی

طنین فریاد «مزاری رهبر» هزاره‌ها در دشوارترین روزهای مقاومت غرب کابل بازتاب عمیق‌ترین رویداد سیاسی - اجتماعی است که در نهاد جامعه هزاره به وقوع پیوسته و در برجسته‌ترین تصویر خویش نوید دهنده تحول و دگرگونی عمیقی است که در نحوه اندیشه سیاسی هزاره‌ها شکل پذیرفته است. پی‌مورد نیست که این رویداد، «ورود هزاره‌ها در تاریخ»^(۱) تفسیر می‌گردد.

درک گسترده معنی و مینای این رخداد بی‌مانند تاریخی - اجتماعی زمانی به روشنی میسر خواهد بود که بتوانیم در عقب این «شعار» گزاره‌های دیگری چون: جامعه پذیری سیاسی هزاره‌ها در دو قلمرو درونی و ملی، عقلانیت و آگاهی سیاسی، فعال شدن فرایند دگرگون سازی و انهدام بنیادهای فرتوت و شکست خورده ساختار اجتماعی و منطق حاکم بر مناسبات این جامعه را در سیمای خلق شدن «رهبری سیاسی» مورد تأمل قرار دهیم.

واقعیت این است که پدیدار شدن نظم اجتماعی جدید در بستر گروه‌های انسانی، زائیده نیازمندی‌ها و الزامات تازه‌ای است که با ایجاد شرایط تازه، ضرورت آن پیشتر از هر زمان دیگر احساس می‌گردد.

وقتی افکار عمومی به عنوان ضمیر باطنی یک ملت که اندیشه‌وران سیاسی آن را نیروی گمنام سیاسی که در هیچ قانون اساسی پیش بینی نشده است،^(۲) توصیف می‌نمایند، نظم موجود در جامعه را در راستای باروردگاری ایده آل‌ها و آرمانهایش ناکارآمد و غیر پاسخگو و در مواردی هم آن را عامل اساسی شکست و علت عمده ناکامی خویش تشخیص دهند، راه پذیرش مکانیزم‌ها و نمادهای نو هموار خواهد شد.

این گزارش با تأمل در تجربیات بزرگ مقاومت تاریخ ساز غرب کابل به خوبی تأیید می‌گردد. در غرب کابل تعهد و عقلانیت سیاسی جامعه هزاره و تمامی داعیه‌داران مبارزه عدالت خواهانه به گونه غیر قابل انکار محک خورد.

وقتی برای نخستین بار، از رهبری سیاسی، سخن گفته می‌شود به این معنی است که جامعه هزاره از نظرگاه پیشینه تاریخی، جامعه‌ای است فاقد پشتوانه «رهبری سیاسی» که بتواند با ایجاد و توسعه روند همگرایی و مقابله با جریان‌هایی که عامل تداوم تمرکز زدایی سیاسی بوده است برای جامعه خویش مصونیت ایجاد نماید.

شکاف اجتماعی و توانمند بودن خطوط گسل در جامعه هزاره عامل اساسی ناکارآمدی‌هایی است که «جنبش‌های اجتماعی هزاره‌ها» در طی زمان به گونه دردناک تجربه کرده است.

فهم چگونگی این تجربه مستلزم آن است که به دو گزاره غارت



همیشگی و سازمان یافته هستی هزاره‌ها و ناکامی‌های این جامعه در امر مشارکت و سهم‌گیری در ساختار نظام سیاسی کشور از گذشته دور تا به امروز توجه کافی صورت گیرد.

زمانی که سخن از «غارت سیستماتیک» یک جامعه به عنوان یک سنت پذیرفته شده در میان باشد، برای جامعه قربانی هیچ تفاوت نمی‌کند که غارتگران وابسته به کدام هویت و عشیره باشد. نهادها و دسته‌های قدرتمند درونی این جامعه، یا حاکمیت‌هایی که در تفکر

نماییم. زیرا «از توده بی‌رهبر هیچ کار بر نمی‌آید» (۶) بدون تردید، باز نمود عوامل اساسی که در تحمیل خلاء رهبری سیاسی بر تاریخ و جامعه هزاره نقش مند بوده است دارای دامنه وسیعی است که این مجال، آن را برنخواهد تافت و آنچه در این سیاهه مورد نظر است ارائه سرفصل‌هایی از دو انگیزه تیرومند و در عین حال دیرپا از نظر تاریخی است که امروزه نیز به گونه‌ای در روند تثبیت استوانه‌های رهبری سیاسی جامعه مانع عمده به حساب می‌آیند.



الف) ساختار اجتماعی

ب) حاکمیت‌های سیاسی (۷)

ساختار اجتماعی جامعه هزاره با الگوپذیری از شرایط حاکم بر آن دوره تاریخی مبتنی بر «نظام فئودالی» بوده است و سیطره فئودالیته بخش بزرگی از تاریخ اجتماعی هزاره‌ها را در بر می‌گیرد.

«فئودالیسم» به مثابه گونه‌ای از سازمان اجتماعی، پدیده‌ای است بیرون آمده از درون نظام بردگی اروپایی که در نقاط دیگر جهان از جمله آسیا و در پی آن افغانستان در طی زمانه‌ها بسط و توسعه یافته است که وجود حکومت‌های فئودالی در هرات، قندهار، هزارستان، ترکستان و... بیانگر آن است.

به تصریح غبار «از قرون اولیه میلادی تا قرن نوزدهم در طی تقریباً بیش از هزار سال اساس زندگی اجتماعی افغانستان بر پایه یک اقتصاد طبیعی و فئودالی قرار داشت... و قسمت عمده زمین در دست طبقه حاکمه (فئودالان) بود» (۸)

یعنی فئودالها از راه نظام بهره‌کشی اقتصادی و تسلط سیاسی قدرت خود را بر گروه‌های اجتماعی تحمیل کرده بودند. ایدئولوژی‌های مناسب نیز در تحکیم این سلطه‌ها و تداوم قدرت فئودالها موثر بود.

جامعه‌ای که در اسارت فقر آگاهی به بند کشیده شده است، جامعه‌ای است که به راحتی می‌تواند بپذیرد که «طبقه حاکم نه فقط خودشان رهبر، حاکم و اختیاردار جان و مال آنها هستند بلکه بازماندگان و اولادهای میران و بزرگان گذشته نیز بالای‌شان عین امتیازات و حقوق را دارا می‌باشد. در نتیجه اطاعت افراد مذکور را به عنوان امر واجب گردن می‌نهند و همین طرز تفکر برای تقویت نیروی رهبری اجباری فئودال بسیار مفید واقع می‌شد و سبب می‌گردید تا افراد رعیت نتوانند حق

سیاسی آنان «قدرت یا خشونت از آن روی مساوی پنداشته می‌شود که حکومتی را چیرگی انسان بر انسان به وسیله خشونت می‌پندارند» (۳) ولی آنچه مهم است دانسته شود «چرایی» فترت و از هم گسیختگی حاکم بر محورهای تدافعی جامعه‌ای است که صرفاً به عنوان قربانی همه جانبه از تاریخی به تاریخ دیگر سپرده شده است.

این امر از آن روی ضروری پنداشته می‌شود که تداوم پدیده «رهبری سیاسی» در درون جامعه به صورت عینی بدان وابسته است.

وقتی جامعه‌ای ظرفیت و توانایی آن را دارد که درخواست «هزاران جنگجو برای پشتیبانی و همراهی هوتکی‌ها را اجابت نماید و کاربرد و نقش آن به گواهی تاریخ برجسته و پر اهمیت نیز باشد» (۴) و زمانی که مردمی استعداد آن را داشته باشد که «سرکوبی خیزش سیک‌ها را در ملتان برای حاکمان وقت به ارمغان آورد و خود آن جامعه در تنگناها و مخاطرات پناهگاه مطمئن و تسخیر ناپذیری وزیران و شاهان متواری از مرکزیت قدرت سیاسی محسوب گردد» (۵) چگونه است که خود همیشه سرنوشتش با سلاخی، اسارت، آوارگی، تاراج و فقر رقم می‌خورد و در اوج درماندگی ترازوی «سنگ یا بز» را به عنوان فانوشته‌ترین تاریخ یک جامعه از خویش به یادگار می‌سپارد؟

چگونه است که محوریت مبارزه نظامی در تمامی عرصه‌های دفاع ملی در تاریخ افغانستان را «هزاره‌ها» با آفریدن ماندگارترین جلوه‌های ایستادگی، تعصب و غرور ملی در برابر بیگانگان عهده‌دار می‌گردند ولی وقتی در چرخه خصومت‌های نژادی قرار می‌گیرند در نهایت نقش نیروی بازنده و آسیب‌پذیر را بازی می‌کنند؟

پاسخ این سؤالا و پرسان‌های مشابه را باید در تنهاترین حلقه گمشده زندگی سیاسی - اجتماعی هزاره‌ها (رهبری سیاسی) جستجو



تصمیم گیری آزادانه در مالکیت خصوصی و حتی جان خویش را در اختیار داشته باشند، لذا طبقه فئودال توانسته بود که با اطمینان خاطر خود را مستحکم تر سازد»^(۹)

مشاهده می شود که اسارت فکری و دینی جامعه نه تنها می تواند نظام فاسد فئودالی و وارثان آن را بر کلیت ارکان جامعه قابل پذیرش جلوه دهد که حتی حیات بی کله ترین موجودات را نیز در موقف «رهبران اجاری» جامعه توجیه نماید.

اشکار است که جامعه وقتی از حیات فکری و سرچشمه های آگاهی برخوردار گردد مرگ «رهبران اجاری» حتمی خواهد بود. زیرا آگاهی همیشه در تعارض آشتی ناپذیر و در موقعیت پیروز در مواجهه با تمامی انسکال بهره کشی قرار داشته است.

برای درک بهتر ساختار نابرابر و مناسبات غیر انسانی جامعه اسیر فئودالیت می توانیم از «قشر بندی اجتماعی» استفاده نماییم. در جامعه شناسی، ارائه و گزارش نابرابری های اجتماعی بر مبنی قشر بندی اجتماعی صورت می گیرد. قشر بندی اجتماعی به مفهوم چند گونگی موجود در جامعه است و «هنگامی که از قشر بندی اجتماعی سخن می گوئیم توجه را به موقعیت های اجتماعی نابرابر که توسط افراد جامعه اشغال گردیده است، جلب می کنیم»^(۱۰)

با وصف اینکه تعریف جامع از قشر بندی که بتواند مورد پذیرش همگان نیز باشد را مشکل می توان یافت ولی به طور کلی «قشر بندی اجتماعی فرایندی است که از طریق آن اعضای یک جامعه و گروه هایی

در تاریخ معاصر افغانستان

او یگانه کسی است که

اقدام به انسانی کردن سیاست

و به تبع آن

ساختمان وجودی و رفتار و روابط

اجتماعی و اخلاقی جامعه نموده است

که تشکیل دهنده آنند به صورت لایه ها و قشرها همانند آن که در سطوح مختلف پیچیده شده باشند بر روی هم جا می گیرند»^(۱۱)

قشر بندی اجتماعی جامعه هزاره در دوران سلطه فئودالیت، نموداری از گروه بندی ها و قشر های اجتماعی را ارائه می دهد که بیانگر عریان ترین گونه های نابرابری اجتماعی است. چنین لایه های اجتماعی در گذشته جامعه هزاره از بردگان و غلامان آغاز و با رعایای فقیر و بی زمین،

دهقانان، زوارها، کریلای ها، روحانیان، سادات ادامه یافته و به اوقی، خان، ملک و فئودال (خان بزرگ) به آخرین نقطه خویش منتهی می شود. «طبقه حاکم ملیت هزاره همان فئودالها بودند که در بین خود از اقشار مخصوص و معین تشکیل می شدند و در رأس طبقه حاکم میرها، خانها و سلطانها قرار داشتند که رئیس و رهبر طایفه خود نیز بودند. قدرت، ثروت و نفوذ آنها بیشتر از مالاها و روحانیون مسلمان بود. قشر پایین طبقه حاکم را همدستان، فرمان برداران عسکری و نوکرهایشان تشکیل می دادند»^(۱۲)

قرار گرفتن عناصر مختلف در موقعیت های گوناگون سازمان رهبری اجتماعی «جامعه هزاره در عین زمانی که می تواند بیانگر نقش ها و کار ویژه های مختلف آنان باشد، این موضوع را نیز به اثبات می رساند که سلطه «فئودالیسم» از کدام منابع قدرت مایه می گرفته است.

تحکیم سیطره فئودالیت بر کلیه محورهای قدرت یعنی زمین، تفکر و ارتش های شخصی که در منطق آنان اثبات درجه دوستی و تعهد آنها به میران با ظلم و تعدی هر چه بیشتر بر رعیت مورد سنجش قرار می گرفت، فئودال را صاحب پشتوانه قدرتی می ساخت که به سادگی اعتراف نماید من مالک تمام تابعین خود هستم و اگر بخواهم آنها را به... می فروشم که حتی هیچ یک از آنان درباره مقاومت علیه خواہشات من فکر هم نمی نمایند»^(۱۳)

در جوار این برتری همه جانبه، خرده مالکان قرار داشتند و آنان نیز به بیعانه ظرفیت و توانایی خود از حیات زالویی برخوردار بودند. پایین ترین و درواقع بزرگ ترین قشر اجتماعی هزاره ها را دهقانان تشکیل می داد که «نه زمین در اختیار داشتند و نه از دارایی برخوردار بودند. آنان مجبور بودند یا به صورت اجاره ای نزد هم قلمه ای های خودکار نمایند یا پیش با داران شان به گله داری مشغول شوند»^(۱۴)

فاصله این نابرابری اجتماعی از اینجا به خوبی دانسته می شود که به یاد بیاوریم که نمک برای قشرهای فرودست جامعه از اشیاء تزئینی و عتیقه شمرده می شد، ولی صاحبان موقعیت های بالاتر و مافیای حاکم در اوج رفاه و تفاخر به سر می بردند و «میران کوشش می نمودند تا درجه بزرگی و قدرت خود را توسط کالاهای پر نقش و نگار خویش به رخ حاضرین بکشند و ثروت خود را توسط اسباب و وسایل خانه نمایش می دادند. میرها کالاهای گران بها با نقش طلا می پوشیدند»^(۱۵)

وجود چند گونگی های محلی در طی دوران طولانی تاریخی هزارستان بزرگ را به کانون جنگ های قبیله ای و طائفه ای تبدیل کرده و از مجرای همین بی ثباتی های ریشه دار بود که توان جامعه هزاره در تمامی ابعاد سیاست، فرهنگ، اقتصاد و... به تحلیل برده شد.

در زمانی که از اتحاد و همبستگی «نظام مالکیت انسانی» و طبقه حاکم جامعه هزاره به مثابه امر نادر و اتفاقی اسم برده می شود می توان تصور کرد که گستردگی و عمق نفاق اجتماعی به گونه ای بوده است که حتی «ترس از تنها ماندن و خطر مشترک نیز در پدید آوردن همگونی سیاسی - اجتماعی»^(۱۶) توفیق نمی یابد. «تفرقه سیاسی» پیامد حتمی تعارض منافع است. و به تناسب وجود منافع مختلف و متعارض سیاسی -



اقتصادی تضادها و پراکندگی های سیاسی نیز ابعاد وسیعی خواهد یافت. واقعیت است که «دیکتاتورهای محلی» در هزارستان تاریخی هر کدام دارای قلمرو و منافع مخصوص بودند تا آنجا که «یگانگی و آزادی ممکن نبود و به نظر می رسید رشد سیاسی سدها از دست رفته باشد.» (۱۷)

در کنار جنگ ها و تصادم ها که تأمین منافع خانی بر جامعه هزاره تحمیل کرد، جنگ میراث خواران آنان نیز فاکتوری دیگر است که تمامیت و یکپارچگی جامعه را به خون کشیده است. «عموماً قدرت و نفوذ میر بعد از مرگ به صورت ارثی به فرزندان وی انتقال می یافت. لکن نظر به



پارهای از عوامل و پیشامدهای غیر مترقبه، انتقال ارثی قدرت میسر نمی گردید. یعنی اگر پسر میری می خواست که مقام رهبری را به کف گیرد، مجبور می شد که از راه جنگ و خونریزی قدرت را به چنگ آورد و عامل پیدایش جنگ های قبیله ای می گردید.» (۱۸)

بناءً بر این واقعیت که بنیاد ساختار فتودالی بر پراکندگی و گوناگونی مراکز قدرت و ناپیوستگی بخش های مختلف جامعه استوار بوده است، تجزیه جامعه امری اجتناب ناپذیر خواهد بود و رهبری سیاسی پدیدهای است که به گونه طبیعی مورد خصومت و نابودی قرار خواهد گرفت.

ب) حاکمیت سیاسی

در جوار عقب ماندگی و ناکامی ساختار اجتماعی «جامعه هزاره» در امر «وحدت سیاسی» که خود عرصه تبلور «رهبری سیاسی» نیز هست، هرگز نباید نقش حاکمیت های مرکزی را در ایجاد و گسترش «بحران رهبری» و تضاد اجتماعی در این جامعه از نظر دور داشت.

اغلب نظام های سیاسی در افغانستان، خودکامه ترین و غیر انسانی ترین حاکمیت هایی بوده است که تاکنون ادبیات سیاسی به یاد دارد.

سامان سیاسی که از آغاز متکی بر «قدرت برهنه» و اندیشه قومیت آیینی آفریده شده باشد، ادامه سلطه آن نیز تنها از همین گذرگاه قابلیت تأمین خواهد داشت. زیرا در یک چنین نظامی، رابطه ملت - حکومت رابطه ای است که بر مدار بردگی سیاسی می چرخد و نظام بردگی سیاسی فقط زمانی می تواند به نقطه ایده آل خویش برسد که نهادها و شاخص های آزادی و برابری را دفن کرده باشد.

سیطره حاکمیت های خودکامه خاندانی در جوامعی که به طور

گسترده دارای ناهمگونی نژادی، زبانی، فرهنگی و مذهبی است سرفصل بزرگ ترین فاجعه سیاسی - اجتماعی است که محدود به دوره و عصر خاص نیز نمی تواند باشد. بلکه با گذشت زمان اشکال و ابعاد تازه ای به خود می گیرد.

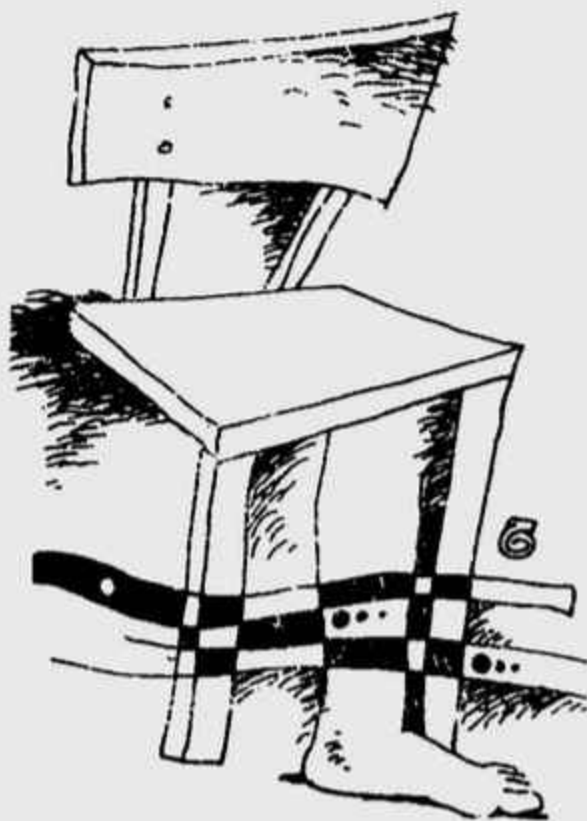
«حکومت قبیله ای» در قدم نخست صاحبان قدرت سیاسی را به موجوداتی تبدیل می کند که فاقد هرگونه مشروعیت ملی و مکتبی بوده و صرفاً داروغه سیاسی خاندان حاکم به حساب می آید.

در گام بعدی نظام قوم سالار از حمایت بخش های بزرگ از مردم به عنوان «قدرت سرزمینی و انسانی» تجرید گردیده و حس اعتماد و همبستگی ملی از دور مناسبات سیاسی - اجتماعی کنار گذاشته می شود.

و در نهایت از هم گسیختگی و فروپاشی وحدت اجتماعی و انهدام ارکان احساسات مشترک یعنی به صورت یک ناهنجاری سیاسی از مجرای طبقه حاکم در درون جامعه تسری داده می شود.

تأمل در تاریخ برخوردهای اجتماعی کشور به خوبی می تواند نقش صاحبان سلطه نژادی را در ترویج و تشدید تضاد و بی ثباتی سیاسی در درون اقلیت های محکوم بازگو نماید. زیرا «در رابطه جوامع اسیر با جوامع حاکم هیچ عنصر مشترکی وجود ندارد. چون هر

پسندیده



پیام او پیام کرامت انسانی و ارج و احترام گذاشتن به انسان

است و این پیام کهنگی ناپذیر است

ونسف امروز سخت به این پیام نیازمند است

و اهمیت مزاری نیز در این پیام اوست

حیات جدید که امروز جامعه ما به خودش می بیند^(۲۱) یاد می نماید. جامعه ای که به زندگانی نوین سیاسی دست یافته است نمی تواند بستری برای در یوزگی سیاسی به حساب بیاید. آگاهی ملی و حساسیت اجتماعی بود که در یک داوری بی سابقه سرز بندی میان «خادم» و «خائن» را شکل بخشیده و آنان را که قرار گرفتن در آغوش بارگاه حاکمیت ها، تنها آرمان و استراتژی شان بود به عنوان بدنام ترین عناصر در ذهنیت و وجدان سیاسی - تاریخی جامعه هزاره معرفی کرد. با پشتوانه «آگاهی ملی» است که «مزاری» به عنوان نخستین مرجع و رهبر سیاسی مردم ما با برخورداری از وسیع ترین پهنه پشتیبانی مردمی در تاریخ هزاره ها به ثبت می رسد.

بی نوشتها:

(۱) صیفت الله مجددی

(۲) افکار عمومی، آلفرد سزوی، ترجمه جمال شمیرانی، ناشر سازمان کتابهای حبیبی، ۱۳۴۳، تهران، ص ۱۰

(۳) خشونت، هانا آرنت، ترجمه عزت الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۹، ص ۷۹

(۴) ۵۰۴) غرستان، سال دوم، شماره اول، دلو و حوت ۱۳۶۷، صفحات ۶ و ۸
(۵) گفتارها، ماکبول، ترجمه محمد حسن لطفی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، تهران، ص ۱۴۹

(۷) در اینجا وقتی از «حاکمیت سیاسی» سخن گفته می شود صرفاً بر نقش اسمی آن تکیه می شود. ورنه حاکمیت سیاسی متداول در اندیشه سیاسی در افغانستان کمتر به چشم می خورد.

(۸) افغانستان در سیر تاریخ، میر غلام محمد غبار، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ سوم ۱۳۶۶، ص ۵۰۹

(۹) تاریخ ملی هزاره، دکتر لطفی تیمور خاتوف، ترجمه عزیز طغیان، مؤسسه مطبوعاتی اسامیلیان، ۱۳۷۳، ص ۱۳۵

(۱۰) جامعه شناسی، آنتونی گیدنز، خنوجهر صیوری، تهران ۱۳۷۳، نشرنی، ص ۲۱۷
(۱۱) فرهنگ علوم اجتماعی، آلن بیرو، ذیل واژه قشر بندی اجتماعی.

(۱۲) ۱۳، ۱۴، ۱۵) تاریخ ملی هزاره، صفحات ۹۹، ۱۱۱، ۱۲۶ و ۱۰۹
(۱۶) قدرت، برتراند راسل، ترجمه نجف دریا پندری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم ۱۳۶۷، تهران، ص ۲۳

(۱۷) بنیادهای علم سیاست، عبدالرحمن عالم، نشر نی، ۱۳۷۳، تهران، ص ۲۲۳، به نقل از گنل

(۱۸) تاریخ ملی هزاره، تیمور خاتوف، عزیز طغیان، ص ۱۱۰
(۱۹) افغانستان قلمرو استبداد، دای فولادی، نشر فدراسیون آزاد ملی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶

(۲۰، ۲۱) احیاء هویت، مجموعه سخنرانی های رهبر شهید، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴، صفحات ۳۱ و ۴۶.

جامعه اسیر را برای رهایی کمک کند، در حقیقت جامعه حاکم را تهدید به ضعف می نماید و به همین ترتیب هر پدیدهای که جامعه اسیر را ضعیف سازد باعث تقویت جامعه حاکم می شود. این رابطه هایی را که بیانگر تأثیر معکوس پدیده ها در درون جامعه حاکم و محکوم اند می توان روابط متضاد اسم گذاشت^(۱۹)

با چنین نگرشی است که درک «چگونگی» و «چرایی» منطقی اراده جنگ هزاره ها با هزاره ها که خود یگانه استراتژی بی است که از گذشته تا به امروز در قبال جامعه هزاره اعمال گردیده و کارآمدی درخشان! نیز داشته است، آسان می گردد.

رهبری سیاسی به عنوان نقطه تجمع تمامی قرائت ها و کلیت افراد جامعه یگانه ترین پدیدهای است که راه بیرون رفت از تنگنای حقارت اجتماعی - سیاسی را باز می کند و همین امر خود هم نظام بردگی سیاسی را تهدید به مرگ و شکست می نماید و هم ساختار اجتماعی را که بر غارت، تجزیه، بردگی و نابرابری بنیاد یافته باشد بر نمی تابد.

و این خود فاکتوری بوده است که در گذشته و امروز جامعه هزاره، جریان ها و چهره های صاحب منافع سیاسی - اقتصادی درونی این جامعه و حاکمیت های سیاسی را به هم مرتبط ساخته و علی رغم تضادهای درونی آنان، روند واحدی را برای مقابله و سرکوبی فرایند «رهبری سیاسی» جامعه هزاره به وجود آورده است.

تحولات غرب کابل، سمت گیری ها و کینه کشی هایی که در این مقطع زمانی در قبال «رهبر شهید» به عنوان نخستین رهبری سیاسی جامعه هزاره رونما گردید، به خوبی می تواند نقش این دو جریان در تاریخ هزاره را نیز بازسازی نماید.

در غرب کابل «رهبری سیاسی» جامعه با توجه هایی روبرو گردید که دارای سابقه و پیشینه تاریخی شناخته شده ای بودند: معامله، نسل کشی، غارت، خیانت، تطعیر، رشوه، گسستن از مردم، بیوستن به دربار، عهد شکنی و... واقعیت هایی است که تنها برای نخستین بار در غرب کابل به جنگ جامعه نیامده اند بلکه وجدان تاریخی هزاره به کارگیری و همدانسانی چنین پدیده هایی را به خوبی به یاد دارد و آنگونه که رهبر شهید می فرماید آخرین بار نیز نخواهد بود. زیرا «ما تا وقتی که موجودیت داشته باشیم حیثیت داشته باشیم و هویت داشته باشیم، سر ما توطئه می کنند»^(۲۰)

ولی آنچه جنبش عدالت خواهانه هزاره ها در غرب کابل را با نمونه های تاریخی آن از همدیگر تفکیک می کند «آگاهی ملی» و شعور سیاسی مردم است که «رهبر شهید» از آن به عنوان «زندگانی نوین و



حقوق شهروندی

در اندیشه رهبر شهید

حافظ الله زکی

فرصتهای زندگی و موقعیتهای شغلی بهتری در نظام قسربندی اجتماعی برخوردارند، تبعاً اختیارات بسیار وسیع و گستردهای را در روابط اجتماعی خود به دست خواهند آورد، انباشت ثروت، احراز قدرت، ثبات زندگی، تحصیلات عالی، نفوذ اجتماعی این امکان را به خوبی برای افراد فراهم می آورند تا از همه حقوق و مزایای قانونی در جامعه بیشترین بهره برداری را نموده و از آن در جهت استحکام هر چه بیشتر منزلت اجتماعی خود سود جویند.

اما در دیگر سو، دایره اختیارات افراد طبقه پایین جامعه به میزان امکانات و شرایط اجتماعی - اقتصادی آنان بسیار محدود خواهد بود. لذا اختیاراتی که ما در جهان سوم به ویژه افغانستان از آن سخن می گوئیم با نوع اختیاراتی که در ممالک پیشرفته صنعتی مطرح می باشد، به هیچ وجه یکسان نخواهد بود. و بدین دلیل عدهای آمده اند علاوه بر حقوق و مزایای مصرح در قوانین، به منظور حراست بیشتر از ارزش، مقام و منزلت انسانی، مشارکت فعالانه و مسئولانه دولت را در اجرای آن قوانین به نحوی عادلانه خواستار شده اند.

در این رویکرد، دولت موظف گردیده حداقل نیازهای اساسی و امنیت اقتصادی - شغلی را برای شهروندان تأمین نموده و در جهت انجام خدمات اجتماعی و رفاه عمومی تلاش نمایند و موجبات رهایی آنان را از محرومیت های اقتصادی - فرهنگی فراهم سازد. همانطور که ملاحظه می نماید رویکرد فوق صرف اختیار و استقلال شهروندان را برای استیفای حقوق، کافی ندانسته و بر نقش و کار ویژه های دولت در سیاست گذاری های دقیق و کنترل اختیارات طبقات برخوردار تأکید داشته است.

و در همین قرائت، حقوق شهروندی می تواند در چوکات حقوق عمومی قرار گیرد، که از آن به آزادی های فردی، حقوق اساسی فرد یا حقوق عمومی شهروندان یاد می شود. در این نوشتار سعی می شود ابتدا موضوع حقوق شهروندی از لحاظ تئوری مورد بحث قرار گیرد و در آخر بازتاب آن را در اندیشه «رهبر شهید» به تصویر کشد.

تعریف حقوق شهروندی:

۱ - تعریف حق: حق از نظر لغوی واژه شناسی کاربردهای گستردهای در حوزه های گوناگون علمی دارد که در اینجا فقط به دو مورد آن

حقوق شهروندی یکی از مباحث مهم و اساسی و وجه مشترک و نقطه تلاقی رشته های مختلف حقوقی یک کشور است که هر کدام بنا به شرایط و مقتضیات موضوع، مسأله آزادی و حقوق فردی را از دید خود مورد بحث و بررسی قرار می دهند.

حقوق شهروندی بنا به اهمیت آن که از نظر محدودیت قدرت فرمانروایان، حاکمیت قانون و قانونمندی جامعه، اختیارات اداری و پلیسی دولت، تأمین آزادی های شخصی و تضمینات قانونی آن، تعیین نظام مالکیت، عقود و معاملات و کسب و کار و انتخاب مشاغل گوناگون دارد، می تواند در حقوق اساسی، اداری، کیفری، مدنی و حقوق کار مورد بحث قرار گیرد.

نظام حقوق شهروندی در هر جامعه علاوه بر اینکه نشانه بلوغ فرهنگی، پیشرفت علمی و مدنیت آن جامعه در راه تحقق بخشیدن به کرامت و ارزشهای انسانی به حساب می آید، می تواند برای یافتن اصول مشترک جهانی در زمینه حمایت مؤثر و ارتقای سطح کیفی اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل و ایجاد فضای مناسب برای نقد و بازنگری آگاهانه آن با توجه به سنتها و هنجارهای متفاوت ملل جهان کمک و مساعدت نماید.

حقوق شهروندی گاهی به مجموع آزادی هایی گفته می شود که در قانون به رسمیت شناخته شده و به موجب آن افراد می توانند اعمال و رفتار خود را در جمیع شئون زندگی اجتماعی انتخاب و اختیار نمایند. چنین برداشتی که بیشتر جنبه خصوصی داشته و وضعیت افراد را در روابط با سایر شهروندان مورد عنایت قرار می دهد، امروزه با اشکالات و چالشهای عملی فراوانی روبرو گردیده است، زیرا صرف استقلال و اختیار افراد در زندگی خصوصی، خانوادگی، عقیده و اندیشه و کارکردهای سیاسی - اقتصادی تأمین کننده خیر، سعادت، کمال و خوشبختی آنان در حیات جمعی نخواهد بود.

اختیار که یکی از عناصر مهم و کارساز آزادی فردی است، یک حقیقت نسبی بوده که تفسیرهای گوناگونی در عرصه مفهوم و معنای خود برمی تابد و این معانی با توجه به لایه بندی های طبقاتی و میزان امکانات در دسترس، دارای درجات و مراتب مختلف و گستردهای متفاوتی خواهد بود.

از باب مثال اعضای طبقات اجتماعی بالا که از امتیازات، امکانات و



اشاره می‌کنم.

حق به یک معنا بهره یا نصیبی است که هر موجودی نسبت به دیگری دارد و آن دیگری ملزم به رعایت آن می‌باشد. به این مفهوم که هر کسی در هستی متناسب با موقعیت وجودی خود سهمی در حیات و منابع خدادادی روی زمین دارد که همگان موظف‌اند به آن احترام بگذارند.

به مفهوم دیگر «حقوق مجموعه مقرراتی است که در دوره خاص بر یک جامعه حکومت می‌کند» (۱)

یا به تعبیر دیگر حق، اجازه و اختیاری است که قانون به افراد می‌دهد تا از شیء به نفع خود به طور اختصاصی و انحصاری استفاده کنند.

۲- تعریف شهروند: شهروند یا شهروندان به فرد یا گروهی از افراد اطلاق می‌شوند که در سرزمین معینی زندگی می‌کنند و در اثر رابطه حقوقی، سیاسی و معنوی که با دولت پیدا می‌کنند، موقعیت حقوقی آن فرد یا گروه در اجتماعی به نام ملت مشخص می‌شود با توجه به معنای حقوق و شهروند، می‌توان گفت که حقوق شهروندی عبارت است از: مجموع آزادی‌ها و اختیارات طبیعی و امتیازات اجتماعی - اقتصادی و حقوقی که از طرف جامعه برای فرد منظور گردیده و مورد حمایت ویژه قرار گرفته است.



دنبال خواهد داشت، از دیگر سو نمی‌تواند به طور کامل نفی گردد، به گونه‌ای که عدلای از انسانها به خاطر فقر اقتصادی، ناتوانی جسمی، روانی و فشار اجتماعی نتوانند از حداقل آزادیها بهره‌مند گردند.

علمای حقوق در مجموع این را پذیرفته‌اند که محدوده آزادی عمل یا عمل آزادانه افراد می‌باید توسط قانون مشخص و محدود شود و یک حداقل معینی برای آزادیها و حقوق شهروندان نیز در قانون وجود داشته باشد که بایستی مستقل از قلمرو کنترل اجتماعی باقی مانده و از هر گونه مداخله و تجاوز دیگران فارغ و مصون بماند.

فلسفه تدوین مواد و اصول موضوعه در زمینه حقوق شهروندی دارای کارکرد دوگانه است که از یک طرف قدرت دولت را در مقابل حریم حقوق فردی محدود می‌کند تا حقوق فرد در اثر مداخلات ستمگرانه طالبان قدرت ضایع نگردد و از جانب دیگر حداقل قلمرو حقوق شهروندی مشخص و معلوم باشد تا سایر شهروندان در صورت تعارض مقاصد و اهدافشان در اجتماع، نتوانند آزادانه مرزهای آزادی را مورد تجاوز قرار دهند.

بنابراین، در اصل مرزبندی و تعیین قلمرو حداقل حقوق و آزادی‌ها همه اتفاق نظر دارند. آنچه بحثها و منازعات فراوانی را در این مورد برانگیخته در واقع پاسخ این پرسش است که این حد فاصل و خطوط مرزی از کجا باید کشیده شود. این است که دانشمندان هر کدام فهرستی را ارائه داده‌اند که این قلم مهم‌ترین آنها را که مفاهیم آن به گونه‌های مختلف در قوانین اساسی اکثر کشورها بیان گردیده یادآور می‌شود.

□ اساسی‌ترین حقوق و آزادیها:

۱- حقوق فردی:

آزادی عملکرد فردی که بر اساس آزادیهای فیزیکی و شخصی در قوانین به رسمیت شناخته شده و یکی از مهمترین حقوق فردی به شمار می‌آید، خود دارای تقسیم بندی‌هایی است که هر کدام به بخشی از حقوق و امتیازات فردی عنایت دارد که از آن جمله می‌توان موارد زیر را نام برد:

الف - حق حیات: حق حیات و زندگی که یکی از حقوق فطری و طبیعی انسان است در حقیقت پایه و زیرساخت تمامی حقوق انسانی را تشکیل می‌دهد، زیرا سایر حقوق و مزایای حقوقی وقتی معنا می‌یابد که خود شخص به عنوان عضوی از جامعه رسمیت یافته باشد و بدون وجود موضوع مفاهیم حقوقی در عالم واقعیت مصداق پیدا نخواهد کرد.

حیات یک موهبت الهی است که همه افراد بشر از آن بهره‌مند گردیده است. لذا هیچ کس نمی‌تواند این حق را از انسان سلب نماید و یا آسیبی به آن وارد سازد و دولت به عنوان نهادی که حافظ منافع، امنیت و

آزادی و اختیار، که یکی از مؤلفه‌های مهم حقوق شهروندی را شکل می‌دهد در فلسفه سیاسی گوناگونی معانی و مفاهیم متفاوتی را عرضه می‌دارد.

در حقوق اسلامی آزادی تا بدانجا از اعتبار و احترام برخوردار می‌باشد که با اصول فطری و معیارهای دینی همساز بوده و به نظم عمومی و اخلاق و نیز آزادی دیگران لطمه وارد نسازد. در یک کلام آزادی در اسلام وقتی پسندیده و مورد احترام است که با سعادت و کمال انسان در تعارض قرار نگیرد.

آزادی همانگونه که نمی‌تواند گسترده و نامحدود باشد، چون موجبات هرج و مرج اجتماعی و محدودیت آزادیهای افراد بیشتر را به





ج - آزادی و مصونیت مسکن: ندایی که قانونگذار برای امنیت فردی سنجیده است، شامل مصونیت مسکن نیز می‌گردد، مصونیت مسکن متمم و مکمل امنیت است و این آزادی برای سعادت و خوشبختی افراد لازم تشخیص داده شده زیرا تجاوز، مزاحمت، جاسوسی، نظارت، عکسبرداری، تفتیش و تجسس و هر نوع مداخله در احوال شخصی افراد می‌تواند امنیت خاطر، آسایش فکری و روانی، آزادی شخصی و استقلال فردی را نابود کرده و به سلامت جسمی، روحی، شرافت و حیثیت انسانی و شهرت اجتماعی او صدمات جبران ناپذیری را وارد سازد و برای جلوگیری از همین نتایج زیانبار است که کشورها مسکن افراد را از تعرض مصون داشته و قوانینی را به عنوان ضمانت اجرایی آن در نظر گرفته‌اند.

د - حق رفت و آمد: عبور و مرور آزادانه افراد در داخل کشور و خارج از آن از حقوق ابتدایی شهروندان در اغلب کشورها به حساب می‌آید، حق رفت و آمد آزاد از آن جهت مهم دانسته شده که با پیشرفت تکنولوژی و رونق یافتن بازار تجارت و توسعه ارتباطات و ایجاد وابستگی‌های متقابل، امروزه از نیازهای اولیه زندگی بشر محسوب می‌گردد به طوری که بدون آن تهیه وسایل ضروری زندگی و اداره امور چه بسا دشوار و یا ناممکن می‌شود. حق عبور و مرور مستلزم این است که امنیت جانی، مالی و حیثیتی شهروندان در مسیرها به طور بایسته‌ای تضمین شده باشد.

۲ - آزادی اندیشه:

آزادی اندیشه و فکر از اساسی‌ترین جلوه‌های حقوق انسانی و بهترین وسیله برای دستیابی به کمال و سعادت بشری است، طرفداران حقوق فردی اعتقاد دارند که اگر بشر در اندیشه و فکر آزاد باشند و بتوانند بر اساس باورها و گرایشهای فلسفی - دینی و اجتماعی خود مسیر زندگی خود را انتخاب نمایند، قطعاً کرامت و شخصیت انسانی‌شان بیشتر پرورش یافته و با شکوفایی شدن اندیشه‌های گوناگون در جامعه بازشناسی واقعیتهای و حقیقتها و دسترسی به آنها به مراتب آسانتر می‌گردد.

باید یادآور شد همانگونه که آزادی مطلق در کنشها و رفتارهای بشر واقعیت ندارد و تنها در تئوری قابل طرح است، آزادی مطلق در عرصه اندیشه نیز سودمند نخواهد بود و در فرایند حرکت پیشرونده خود به سلب خودش خواهد انجامید. بدین معنا که آزادی اندیشه امتیازات اجتماعی را بالا خواهد برد و قسریتهای اجتماعی را افزایش خواهد داد و در این میان صاحبان اندیشه و استعداد با توسعه قلمرو فکری خود، حوزه‌های اندیشوی دیگران را تسخیر نموده و مانع رشد و به فعلیت رسیدن توانایی‌های بالقوه آنان می‌گردند. ازینرو در هر جامعه‌ای محدودیتهایی را برای آن در نظر گرفته است. اندیشه مجموع فعالیتهای ذهنی و معنوی است که به گونه‌های مختلف ممکن است بروز گردد و نمود عینی پیدا کند که از آن جمله می‌توان به آزادی عقیده، بیان و فعالیتهای سیاسی اشاره نمود:

الف - آزادی عقیده و مذهب: هر شهروندی به عنوان عضوی از جامعه حق دارد آزادانه هر فکری را که مطابق حقیقت می‌داند انتخاب

نظم عمومی است باید زندگی افراد و اتباع خود را محترم شمرده و در صیانت و حمایت آن بکوشد و یکی از اصلی‌ترین وظایف و اهداف دولت مصونیت جانی شهروندان در عرصه حیات اجتماعی‌شان است و اینکه اجازه ندهد منابع انسانی که بقاء جامعه و اساس امنیت ملی بر آن استوار گردیده در اثر ظلم‌ها و تبعیض‌ها و جاه طلبی‌ها در معرض نابودی و تباهی قرار گیرد.

وظیفه دولت تنها به حفظ و صیانت جان شهروندان و حمایت و احترام به زندگی آنان محدود نمی‌شود که حق حیات خود مستلزم حقوق دیگری است که می‌باید همسان با حق زندگی فرد مورد توجه و حمایت قرار گیرد و تأمین آن را نیز دولت باید به عهده گیرد.

ب - امنیت فردی: از جمله حقوقی که برای شهروندان در اکثر کشورها به رسمیت شناخته شده امنیت آنان است. در ماده هشتم اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۹۳ فرانسه امنیت را چنین تعریف نموده که: «امنیت عبارت است از حمایتی که جامعه به هر یک از افراد و اعضای خود برای حفظ جان، حقوق و دارایی آنها اعطا کرده است.» (۳)

پس حق امنیت فردی یعنی هر شهروندی حق دارد در اعمال، رفتار، اندیشه و زندگی خصوصی و اجتماعی خود احساس آزادی و آرامش نموده و با توجه به اطمینانی که از حمایت جامعه برای حفظ جان خود دارد، هر گونه تعرض، تجاوز اعم از قتل، ضرب و جرح، بازداشت‌های غیر قانونی و خودسرانه، شکنجه، اسارت، بهره‌کشی، پرده‌گی و سایر اعمال منافی اخلاق و حیثیت انسانی را در پیرویه فعالیتهای اجتماعی خود غیر محتمل بداند.

امنیت پیش نیاز آزادی است و بدون امنیت امکان تأمین آزادی میسر نمی‌گردد و به همین خاطر است که همه کشورها در رابطه با آن حساس بوده و برای حفظ امنیت شخصی شهروندان اصول و قوانینی را برای پیش گیری از سوء استفاده قدرتها و سایر شهروندان وضع نموده تا این امنیت به نحوی مطلوب و شایسته تضمین گردد.



تمامی، خواه این عقیده در حوزه اخلاق و فلسفه باشد یا مذهب و سیاست. هیچ کس حق ندارد وی را به خاطر اعتقاداتش مواخذه نموده و حیات او را در معرض تهدید و خطر قرار دهد. این آزادی حقوق فرعی دیگر مثل انجام آزاد مراسم مذهبی و فرایض دینی را نیز شامل می‌شود.

ب - آزادی بیان: آزادی بیان عبارت است از افشا و تبلیغ اندیشه، عقیده و افکار که به شیوه‌های گفتاری، نوشتاری، چاپ، نمایش، تلفن و سایر وسایل و ابزارهای تبلیغی مانند رادیو، تلویزیون و... به اطلاع مردم رسانیده می‌شود.

آزادی بیان حقی است که برای شهروندان در همه کشورها یا کمیته‌های متغیر مورد احترام قرار گرفته است.

ج - آزادی سیاسی: از نظر حقوقی - سیاسی هر شهروندی حق دارد در زندگی سیاسی - اجتماعی کشور خود از راه انتخاب زمامداران و مقامات سیاسی مشارکت فعال داشته باشد و نیز حق دارد به تصدی مشاغل عمومی و سیاسی در همه مراتب و درجه بندیهای اداری مطابق قانون، نایل آید و یا در مجامع، آزادانه عقاید و افکار سیاسی خود را به نحوی مقتضی اظهار نماید.

۳ - حقوق اقتصادی و اجتماعی:

به زنجیرهای بهم پیوسته حقوق و مزایایی گفته می‌شود که به منظور رفع بی عدالتی‌های اجتماعی - اقتصادی برای شهروندان شناخته شده است، تضمین این حقوق برای شهروندان نظارت مستقیم و گسترده

□ حقوق شهروندی در اندیشه رهبر شهید

بازنگری تاریخ کشور ما این باور و اعتقاد را برای همه به وجود می‌آورد که جامعه افغانستان به لحاظ فقر اقتصادی، عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی توفیق نیافته تا درامورات سیاسی مملکت خود مشارکت فعال داشته باشند. زیرا ماهیت حکومت‌های استبدادی گذشته اقتضا می‌نمود که مردم در زمینه‌های فکری و سیاسی کاملاً منفعل و رشد نیافته باقی مانده و از پیشرفتهای علمی باز ماند، زیرا هر گونه کمال‌مندی شهروندان را در جهت مخالف هوسها و تمایلات خود و خطر جدی برای ادامه روند تمامیت خواهی دولت می‌دانستند.

اگر ویژگی‌های کلی حکومت‌های گذشته را بخواهیم در فهرستی نشان دهیم، با یک سلسله شاهان و زمامداران بی صلاحیت، تنبل، فاسد، ناکارآمد و ستمگر مواجه می‌شویم که در مدت حاکمیت شان نه تنها یک بار به منافع و نیازمندی‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مردم فکر نکرده‌اند که پیوسته با روشهای سرکوبگرانه فرصت‌های زندگی را نیز از آنان گرفته است.

در افغانستان هیچگاه آزادی به مفهوم واقعی کلمه وجود نداشته است و آزادی را اگر به مفهوم وسیع و مطلق آن بگیریم تنها در انحصار یک

رهبر شهید تنوری ملازمه حق و تکلیف را چنین مطرح می‌سازد که هر شهروند افغانستانی همانطوری که برای دفاع از استقلال، تمامیت ارضی و... کشور مسئولیت دارد، متقابلاً حق دارد در تعیین سر نوشت آینده خود مشارکت داشته باشد

طبقه خاص اجتماعی قرار داشته که سرانجام به پی‌بند و باری، لذت طلبی و تجمل پرستی‌های بی حد و حصر آنها کشیده شده که برآیند قطعی آن هدر دادن سرمایه‌های مردم، سلب آزادیها و بهره‌کشی‌های ظالمانه بوده که داستانهای زجرآور و آزار دهنده را به یادگار مانده است. بنا به همین واقعیتهای تلخ است که «رهبر شهید» با درک همه واقعیتهای تاریخی، دردمندانه فریاد می‌زند که «عبدالرحمن ۶۲٪ مردم ما را از بین برد و به عنوان غلام و کنیز از اینجا تا هند به فروش رفت و از مالیات این کنیز و غلام فروشی در خزانه دولت واریز شد. وقتی که شصت و دو درصد مردم ما نابود شد از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می‌شود ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعدد بود بر اینکه ما را نگذارند به مکتبها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارتها، آنچه در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم. در زمان شاه محمود خان، رسماً مکتوب می‌نوید به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتبهای ارزش دار نگیرد... شما غیر از اینکه جوالی کشی بکنید، بار

دولت را طلب دارد که با برنامه ریزی‌ها و پلانگذاری‌های دقیق و دراز مدت، تسویش و نگرانی افراد سطح پایین جامعه را از محرومیت کامل حقوق و آزادیهای اجتماعی برطرف سازد، زیرا کم‌رنگ نمودن کارویژه‌های دولت در این زمینه‌ها می‌تواند به زوال حقوق تعدادی از شهروندان در اثر شرایط بد اقتصادی، اجتماعی و محیطی ویژه بینجامد. حقوق اجتماعی در مفهوم خود دو جنبه دارد. یکی جنبه حقوق با محتوای اقتصادی است که شامل حق مالکیت، حق آزادی کسب و کار، حق صنعت و تجارت و... می‌شود که به نام حقوق اقتصادی نام برده می‌شود.

نوع دیگر آن مجموعه تعهدات مثبتی است که دولت در برابر شهروندان به عهده می‌گیرد و جز، وظایف و تکالیف دولت به شمار می‌رود. مانند فراهم کردن زمینه‌های کاری برای همه، بهبود شرایط کار و زندگی، تأمین اجتماعی، خوراک، خانه و بهداشت که به آن حقوق اجتماعی می‌گویند.

وسعت حقوق اجتماعی در تمام کشورها یکسان نیست، بلکه



این کلام «رهبر شهید» که در حقیقت فریاد خفه شده همه ملیتهای محروم و اقراد ستم نشیده است، روح همه مطالب گذشته را در زمینه های حقوق شهروندی و جایگاه آن در افغانستان به شایستگی انعکاس می دهد و روشن می سازد که ما در گذشته کشور خود نه تنها آزادی نداشتیم که از ابتدایی ترین حقوق انسانی نیز بی بهره بودیم. لذا عوامل رشد نیافتگی ما هیچ ارتباطی با ضعف و ناتوانی جسمی یا استعداد روانی - فکری پیدا نمی کند، بلکه این امر فرجام قطعی سیاستهای تبعیض آمیزی است که در جهت زوال موجودیت فردی و هویت جمعی ما شکل گرفته بود و به نحوی خشونت آمیز اعمال می گردید.

تجزیه و تحلیل نظریه های «رهبر شهید» در موضوع حقوق شهروندی و آزادیهای عمومی شاید یکی از جالبترین و ضروری ترین پژوهشهایی باشد که شخص با دقت و حوصله آنها را در چارچوب حقوق اساسی و سایر رشته های حقوق به تحلیل بنشیند که چنین تحلیلی قطعاً در توان و حوصله این نوشته نمی تواند باشد. لذا تلاش گردید تا بحث را حول محورهای اصلی حقوق شهروندی در اندیشه «رهبر شهید» متمرکز نمایم.

بر این اساس اندیشه های شهید مزاری را در ضمن چند اصل مهم خلاصه نموده و پژوهش بایسته آن را به عهده محققان دیگر و می گذارم.

۱ - اصل حضور فیزیکی شهروندان:

«حق» از جمله حقوق طبیعی و فطری انسان است و حقوق طبیعی به آن دسته از حقوقی اطلاق می گردد که از فطرت و طبیعت انسان ناشی می گردد و از قواعد عام و انکار ناپذیر و غیر قابل سلب برخوردار می باشد و همه افراد بشر صرفاً از آن حیث که انسان اند از این حق بهره مند می باشند و تعلق و ارتباطی به گونه های مختلف جامعه یا روابط خاص حاکم بر افراد آن با یکدیگر ندارند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در درجه اول به منظور شناسایی و حفظ همین حقوق تدوین یافته چنین مقرر می دارد که: «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» (۴)

«هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود» (۵)

در مقدمه اعلامیه مزبور شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان را اساس آزادی، عدالت و صلح در جهان می داند، زیرا استیفای سایر حقوق و اعمال آنها تکیه به وجود خود شخص دارد و بدون آن اثبات هیچ حقی ممکن نخواهد بود.

در طرح اعلامیه اسلامی حقوق بشر (قاهره) می گویند: «زندگی موهبتی است الهی و حق است که برای هر انسان تضمین و برای همه افراد و جوامع و حکومتها واجب است که از این حق حمایت نموده و در مقابل هر تجاویزی علیه آن ایستادگی کنند و جایز نیست کشتن هیچ کس بدون مجوز شرعی».



که این ماده در حقیقت مضمون این آیه قرآنی است که «و من قتل نفساً بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعاً و من احياها فکانما احيا الناس جميعاً» (۶)

در ماده ۳۶ قانون اساسی افغانستان نیز می نویسد: «زندگی حق طبیعی انسان است و هیچ کس بدون مجوز قانونی از این حق محروم نمی گردد»

اگر ما به گذشته تاریخی خود برگردیم و فرایند انطباق حقوق طبیعی را در نظام اجتماعی - سیاسی مورد ارزیابی قرار دهیم متوجه خواهیم شد که اصل حضور فیزیکی و موجودیت فردی اکثریت شهروندان به پای منافع سیاسی، اقتدار انحصاری حاکمیت ها قربانی گردیده است.

در روند حق کشی های تاریخی که بی پروا و گستاخانه روا داشته می شد نه تنها امکانات مادی، فرصتهای شغلی، آزادیهای اجتماعی - سیاسی افراد در آتش کینه حکام از بین رفت که حیثیت انسانی آنان نیز مورد انکار قرار گرفت که پیامدی جز تجزیه و انشقاق نظام اجتماعی به دو قشر متضاد و کاملاً متمایز را نمی توانست داشته باشد. قشر ممتاز و برخوردار که در بینش فرمانروایان شخصیت حقوقی شان به رسمیت شناخته شده بود واز همه امتیازات حقوقی - اجتماعی بهره مند بود، و به عنوان بازیگران فعال می توانستند نقش مؤثر خود را در تحولات سیاسی دولت - کشور ایفا نمایند.

در برابر این طیف اجتماعی، شهروندان در چه دوم یا به عبارت واضحتر، رعایایی بودند که در سایه تسلط ظالمانه اقلیت اقتدارگرا، تمامی ارزش و کرامت انسانی خود را از دست دادند و تا حدی اجسام و احشام تنزل یافتند. شهروندان درجه دوم در قرارداد دولت - ملت شرکت نداشتند و موجودیت شان به عنوان یک شهروند در ارتباط ارگانیک دولت و ملت نادیده گرفته شد و کلیه حوزه های حیات سیاسی - اجتماعی، اقتصادی آنان در اثر مداخلات دائمی و مستمر حکومت به شدت آسیب دید، به طوری که برای ادامه حیات اجتماعی شان راهی

جز اطاعت محض از مراجع اقتدار آن هم در هولناکترین

شرایط باقی نماند، در رابطه با این گروه که از لحاظ

کمی اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، شهروند

به مفهوم بازیگری و مشارکت در مراکز

تصمیم گیری نبود بلکه تنها به معنای

تعاشاگری، نظاره گری یا بی تفاوتی

کاربرد داشت.

بر اساس تقسیم بندی

فوق حاکمیت، هیچگاه

نفوس واقعی

ملیتهای

محروم





و حیاتی است که به راستی «رهبر شهید» با ویژگی‌های خاص شخصیتی و قدرت کاریزمایی خود به خوبی توانست سنتها و هنجارهای عقب‌گرا و ارتجاعی جامعه را از بین برده و با بسیج و تحرک نیروی اجتماعی تحول‌بنیادی را در سطح ارزشها و آرمانها به وجود آورد.

هویت‌مندی مستقل ملیتهای محروم و تقویت این باور اجتماعی که همه شهروندان می‌باید سهم و مشارکت عادلانه و مساویانه در صورت‌بندی نظام سیاسی داشته باشد یکی از دگرگون‌سازیهایی است که در پرتو رهبری «شهید مزاری» در حوزه درون ملی عینیت یافت که بازتاب آن را در این کلام به نظاره می‌نشینیم که: «باید همه این را بپذیرند که افغانستان مال همه مردم این کشور است.» (۹)

شهید مزاری در راستای همین هدف با مهارت، درایت، موقعیت‌شناسی، ابتکار و انگیزش اجتماعی ملیتهای محروم خصوصاً ملت هزاره را که بیشتر از همه ستمها و تبعیضات ناروا و خونین تاریخی را تحمل نموده بود، به یکی از جوانب مقتدر با استراتژی و اهداف روشن و منطقی در صحنه نظامی - سیاسی افغانستان مطرح ساخت، به گونه‌ای که دیگر «آنها نمی‌توانند هویت سیاسی و موجودیت نیرومند نظامی ما را انکار کنند.» (۱۰)

و طبیعی است که خودباوری هزاره‌ها در حوزه درون ملی همانطوری که به هویت‌مندی و وحدت ملی آنها کمک می‌کند از بعد دیگری می‌تواند در تحریک و تشدید خصومتها و کینه‌ورزیهای طیف نژاد سالار و انحصارگرا تأثیر گذار گردد، لذاست که «تا وقتی ما موجودیت داشته باشیم، حیثیت داشته باشیم و هویت داشته باشیم، سر ما توطئه می‌کنند.» (۱۱) اوج این کینه و نفرت، قساوت و توطئه در جریان به شهادت رسیدن رهبر شهید و یارانش رونما گردید.

۲- اصل آزادی:

اعلام حقوق و احترام به اصل آزادی انسانها محصول قرنهای مبارزه، انقلاب و حرکت‌های آزادیخواه مردمی است که برای رهایی از ظلم، بیداد و سلطه قراگیر نظامهای دیکتاتوری نژاد سالاری، فرد سالاری و طبقه سالاری و ساز هستی و موجودیت فردی و جمعی خود مایه گذاشتند و در فرجام همین مبارزه پیگیر فکری و انقلابی، آزادی افراد به عنوان آرمان مشترک جامعه بشری در همه قوانین و در کل ساختارهای سیاسی جهان مورد شناسایی قرار گرفت.

آزادی به مفهوم عام خود حوزه‌های گوناگون زندگی فردی اعم از آزادی شخصی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می‌گردد که تمامی آنها در مواد اعلامیه حقوق بشر و سایر قوانین کشورها آمده است.

در اعلامیه حقوق بشر مواد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۱۸ و ۲۱ و... در همین موضوع اختصاص دارد مثلاً در ماده ۱ می‌نویسد: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند.»

در قانون اساسی افغانستان آزادی در زمینه‌های فوق به رسمیت شناخته شده و در ماده ۴۱ مقرر می‌دارد: «آزادی حق طبیعی انسان است.

خصوصاً هزاره‌ها را در لیستهای رسمی خود نگنجانیده و همواره تلاش ورزیده تا حد ممکن حضور آنان را در صحنه‌های اجتماعی و ترکیب دولت - ملت نادیده گیرد که همین روند نامعقول تا امروز به صورت یک سنت سیئه همچنان ادامه دارد و کسانی بدون در نظر گرفتن واقعیتهای سیاسی - اجتماعی و میزان نفوس بر مبنای حقوق شهروندی بر حاکمیت انحصاری طبقه خاص نژادی تأکید می‌ورزند.

در رویارویی با همین اندیشه تمامیت‌خواهی و جزم‌اندیشی است که «رهبر شهید» با آگاهی از عمق توطئه، مسیر حرکت‌های سیاسی خود را یکباره تغییر می‌دهد و شعارها و موضع‌گیریها عوض می‌شود و همه رویکردها و راهبردها بر محور «اصل موجودیت فیزیکی» نظم می‌یابند، که خود دلیل این تغییر و دگرگونی را چنین بیان می‌دارد: «حالا موجودیت ما در خطر است، کسی که موجودیتش در خطر باشد باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند، بعد از آن نوبت می‌رسد به اینکه چگونه زندگی کردن، چگونه تصمیم گرفتن و خود را مطرح کردن و آنگاه پرسد به اینکه چگونه نظام را حاکم بسازد.» (۷)

«پس ما که تا حالا در سر و صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد، حکومت ناب اسلامی باشد و وقتی ما در افغانستان موجودیت نداریم، این حرف بی‌خودی است، باید امروز از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم، ما باید اول برای این بردارن اثبات کنیم که ما در افغانستان هستیم.» (۸)

البته اثبات موجودیت و تفهیم آن به کسانی که به خاطر فزون‌خواهی‌ها و مطلق‌اندیشی‌ها انحصار حاکمیت و قدرت را در حیطه نژاد و طبقه ممتاز می‌خواهند نیازمند خودآگاهی ملی، شعور بالای سیاسی، توان فکری و حضور همه جانبه و فعالیت‌های مردمی در همه عرصه‌های مهم





این حق جز آزادی دیگران و منافع عامه که توسط قانون تنظیم می‌گردد حدود ندارد»

با همه این پیشگفته‌های قانونی باید متذکر شد که تأمین آزادی‌های فردی در قلمرو اندیشه، اقتصاد و سیاست، همبستگی شدیدی با الگوهای فرهنگی، اقتصادی و گونه‌های ساخت رژیم سیاسی حاکم بر آن جامعه دارد.

هنجارها، سنتها و الگوهای فرهنگی در جامعه افغانستان در یک مدار محدود و بسته شکل گرفته و همواره با نگرشهای ایدئولوژیک و قالبی همراه بوده است. ازینرو به میزان بسیار کمتری در معرض تأثیر پذیری الگوهای فرهنگی دیگر قرار گرفته و در برابر هر گونه تغییر و تحولی در شیوه‌ها و رویه‌ها شدیداً مقاومت می‌نماید.

و همین ایستایی، مانع نوآوری‌های سودمند در جامعه گردید و دیگر توفیقی برای توسعه و تکامل به مراتب بالاتر و ایجاد فضای بازتر را هرگز پیدا نکرد. در نتیجه درک اجتماعی از مفاهیم آزادی همانطور ناقص و ابتدایی باقی ماند.

نوع نظام اقتصادی حاکم بر جامعه نیز به نوبه خود تأثیر منفی در روند گسترش اندیشه‌های آزادی‌گرا به جا گذاشت، توزیع ناعادلانه ثروت، فاصله‌های طبقاتی را تشدید نمود و موجبات تعارض اجتماعی را در روابط متقابل افراد به وجود آورد و سبب گردید تا ثروتمندان با سودجویی از امکانات بیشتر، کارکرد سالم جامعه را برهم زده و زمینه بهره‌کشی فقرا را فراهم سازند.

از دیگر سو، نظام سیاسی حاکم دائماً بر پایه نژاد سالاری استوار بوده لذا در مقابله با بحران مشروعیت و نگرانی از دسیسه‌ها و توطئه‌ها و برقراری ثبات به روشهای سرکوبگرانه و خشونت آمیز اقدام می‌نمود که به پیامدهای نابودی حیثیت انسانی، ایستایی و رکود فرهنگی - اقتصادی، تمرکز قدرت، نفی آزادی و به فعلیت نرسیدن استعدادها و توانایی‌های اکثریت در جامعه منجر گردید و در این حوزه نیز دانشواژه آزادی مفهوم دقیق خود را در روابط حاکم بین ملت - دولت باز نیافته است. سطره عام و فراگیر حاکمیت در همه حوزه‌های زندگی و کنترل شدید

رفتارهای فردی و جمعی فرصت تجربه جلوه‌های آزادی برای مردم به دست نداد و تنها بازتاب ناقص آن در دوره بعد از انقلاب آن هم در محدوده‌های بسیار کوچک نمود یافته است. «رهبر شهید» ریشه‌های بحران موجود در کشور را به امتیاز طلبی‌ها و زیاده‌خواهی مربوط دانسته می‌گوید: «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت، شخصیت حقوقی همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند،



دیگر مشکلی وجود ندارد. تعام جنجالتها و درگیری‌ها بر سر همین مسأله امتیاز طلبی وحذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یک دفعه در چهره مذهب است و یک دفعه در چهره نژاد است.» (۱۲)

«اینکه در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای [از] مردم هزاره نبود طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارد. سیاست این طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال متولد شود و یک مردم دیگر در طول تاریخش یک جنرال نداشته باشد» (۱۳)

«اگر آزادی و حقوق انسانها ارزش دارد باید برای همه باشد.» (۱۴)
همین تبعیضها بود که مانع پیشرفت جامعه گردید. چون هیچگاه مجال و میدانی برای ظهور صرافت طبع و نیروی ابداع و ابتکار داده نشد و همواره ساختار جامعه ما زیر بار سنگین حقارت جمعی و فشار سیاسی - اجتماعی فرو ریخته است.

و برای رهایی از همین عقب‌گرای «شهید مزلوی» تحول بنیادی در سیستم سیاسی و ساختار اجتماعی را پیشنهاد می‌کند. «چهارده سال جهاد کرده و انقلاب مسلحانه را پیروز کردیم که در دنیا بی‌نظیر و بی‌سابقه است، باید در تشکیلات اجتماعی و سیستم سیاسی آینده کشور هم انقلابی به وجود بیاوریم تا عدالت جایگزین نظامهای غیر عادلانه شود.» (۱۵)

ضرورت و اهمیت پافشاری «رهبر شهید» در مشارکت آزاد و فعال شهروندان در امورات سیاسی کشور از آنجا ناشی می‌شود که بین قدرت و آزادی از لحاظ نظری ملازمه و وابستگی تام وجود دارد زیرا آزادی فردی زمانی تحقق می‌یابد که شهروندان از حالت پذیرندگی و اطاعت مطلق بیرون بیایند و از جانب دیگر، این تحول مثبت وقتی امکان پذیر می‌گردد که شهروندان قادر باشند در چوکات قانونی از حقوق و آزادی خود دفاع کنند و این قدرت مردمی در صورتی نمود و عینیت می‌یابد که مردم به نحوی مساوی و برابر در حاکمیت سهیم باشند، ازینرو شهید مزاری بیش از همه چیز روی محور مشارکت همگانی و فراگیری و شمولیت عام حاکمیت در سطح همه شهروندان تأکید می‌نمود.

۳ - اصل برابری و عدالت اجتماعی:

آزادی، برابری و عدالت اجتماعی اگر چه در بسیاری موارد با هم و یا در معانی مشابه به کار می‌روند اما در حقیقت مفاهیم متفاوتی را در بر دارد که تفکیک آن خصوصاً در حوزه‌های نظری از اهمیت شایان توجه برخوردار می‌باشد.

آزادی و برابری یک بخش از عدالت را تشکیل می‌دهد و اگر ما عدالت را به ایفای حقوق و بهره‌وری



هر شخص از امکانات و حقوق به قدر توانایی و ظرفیت افراد تعریف میکنیم چنانچه میگویند: «العدل وضع کل شیء موضعه واعطای کل ذی حق حقه» تأمین حداقل آزادی و برابری شکل ابتدایی عدالت را به وجود خواهد آورد.

به گفته هابز: «یک انسان آزاد کسی است که... از انجام آنچه می خواهد انجام دهد، باز داشته نشود» (۱۶)

لذا آزادی می تواند موجب تنوع گونه های طبقاتی و منشا، امتیاز افراد در جامعه گردد و در نهایت ممکن است استبداد سیاسی - اقتصادی را در دامن خود پرورش دهد که نقطه مخالف عدالت اجتماعی است.

برابری خواهان همگونی و یکنواختی افراد در ابعاد گوناگون مادی و معنوی جامعه و ملایم توزیع مساویانه قدرت سیاسی، درآمدهای اقتصادی و امتیازات حقوقی در بین کلیه شهروندان می باشد.

اما در معنی عدل، قواعد اخلاقی و رضایت وجدان نیز دخالت دارد به این مفهوم که در جامعه ممکن است آزادی مطلوب باشد اما در چارچوب آن حقوق عده کثیری پایمال شود، انحطاط اخلاقی ترویج گردد، استثمار و بهره کشی از زنان، مردان حتی کودکان افزایش یابد، با این حال نمی توان مدعی شده که عدالت نیز وجود دارد.

عدالت همچنان که عین آزادی نیست، مقتضی برابری نیز نمی باشد. زیرا برابری افراد سبب می شود که افراد فرهمند، شایسته و با استعداد با انسانهای عقب مانده و کم استعداد در یک سطح قرار گیرند، که این خود عین ظلم است و مانع شکوفایی توانایی های ذاتی بعضی افراد و با عدالت سازگار نخواهد بود.

بنابراین، منظور از برابری و عدالت اجتماعی در اندیشه رهبر شهید هم شکلی و هم سطحی تمام افراد در تمامی ابعاد زندگی نیست، بلکه برابری به مفهوم برخورداری همه شهروندان از حقوق و مزایای قانونی است که در چوکات آن تمامی حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افراد با توجه به لیاقت و شایستگی آنان تأمین گردد و تبعیضی از لحاظ جنس، نژاد، مذهب و زبان و... در بهره مندی آنان روا داشته نشود.

نیرومندترین عامل بی عدالتی و نابرابری در جامعه ما به ضعف ساختاری نظامهای گذشته تعلق دارد، حاکمیت مطلق، فراگیر، دائمی و متمرکز سلاطین و حکام نوعی استبداد خشن و لجام گسیخته را به بار آورد که شکل گیری هویت مشترک بر اساس یک توافق همگانی و «تعهد مشترک» در مورد ارزشها را ناممکن ساخت و این عدم وفاق ملی با ایجاد فضای خصومت آمیز سبب برهم خوردن تعادل و توازن در جامعه گردید که در فرایند آن واگرایی، نفاق اجتماعی و حالتهای گریز از مرکز شدت یافت که خود آسیبهای جدی را در ساختار وحدت ملی وارد آورد.

از سوی دیگر زمامداران سیاسی هیچگونه چالشی را با موقعیت خود بر نمی تابیدند و برای تطبیق پلانیهای خود دائماً از عوامل اجبار و الزام در راستای حفظ وحدت ملی سود جستند و این خود دور باطلی را بین نارضایتی مردمی و اعمال خشونت از طرف حکومت به وجود آورد و دیگر مجال برای تفکر منطقی و گفتگو در راستای وحدت ملی میسر نگردید،

لذا خلاه هویت مشترک ملی و تحقق وحدت ملی در جامعه ما به وضوح احساس می شد.

و شهید مزاری با توجه به همین خلا، که بنیان جامعه ما را فرو پاشیده بود به احیای عدالت اجتماعی و برقراری مساوات و برابری حقوقی در افغانستان تلاش ورزید و بارها تأکید نمود که «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است» (۱۷)

«و ما خواستار یک حکومت اسلامی مبتنی بر قانون و عدالت اجتماعی در افغانستان هستیم که در آن حقوق همه مردم افغانستان به تناسب نفوس و میزان حضورشان در حیات سیاسی - اجتماعی کشور تأمین گردد» (۱۸)

«ما می خواهیم ستمهای چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد یا هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند» (۱۹)

۴ - اصل ملازمه حق و تکلیف:

در جهان امروز مقوله های حق و تکلیف، وظایف و اختیارات همیشه در کنار هم و در مقابل هم به کار گرفته می شود. با این توضیح که هر جا حقی مطرح باشد در برابر آن تکلیفی نیز مطرح خواهد شد. در هیچ کشوری چه در سطح روابط اجتماعی افراد و شخصیت های حقیقی و چه در ارتباط ارگانیک سیاسی دولت - ملت حق مطلق و یکجانبه و یا تکلیف مطلق در اصول و مواد قانونی شان وجود ندارد. ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشر تصریح می کند که: «هر کس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد»

بنابراین، در جامعه ای که حقوق و مزایای فردی شهروندان لحاظ نگردد مستقلاً افراد نیز در برابر آن هیچگونه الزام و تکلیفی



نخواهند داشت. تلازم حق و تکلیف یک اصل پذیرفته شده در نزد افکار عمومی جهان است، لذا در فلسفه سیاسی، الزام سیاسی بیشتر در رابطه با کارکرد حکومتها و کارآمدی آنان مورد توجه قرار می‌گیرد و مردم نیز اطاعت و پذیرش نظامهایی را لازم و نیکو می‌شمارند که تصمیمات آن را به حال خود مفید بدانند.

در افغانستان واژه‌های حقوق و تکالیف در حوزه‌های کاملاً مجزا از هم معنا می‌یابد، حقوق تماماً به اقتدار بالایی جامعه اعم از فرمانروایان سیاسی، مدیران، نظامیان و سایر افراد اختصاص داشت که به ملاحظه تعلقات قبیله‌ای، نژادی صورت می‌پذیرفت. و از دیگر سو تکالیف و مسئولیتها به صورت یکجانبه به کسانی تحمیل می‌گردید که به زعم حکومتگران در روابط حقوقی - سیاسی دولت - ملت نقشی نداشته است و تبعاً از حقوق خود به عنوان عضوی از جامعه نمی‌توانند بهره‌مند باشند. این کارکرد حکومت به موازنه حق و تکلیف لطمه زد و به منزلت اجتماعی فوق‌العاده یک کتله خاص نژادی منجر گردید که از تمام حقوق بدون مسئولیت بهره‌مند بودند.

نبود توازن و تعادل میان حق و تکلیف، حدود و اختیارات پیوندهای اجتماعی را نابود کرد، شکافها و فاصله‌ها را توسعه بخشید و بیش نیاز یک بحران فاجعه بار انسانی را با سرکوب دائمی گروه‌های قومی دیگر فراهم ساخت.

این عدم توازن و تضاد در اینجا به خوبی آشکار می‌گردد که «در وقت مبارزات علیه انگلیسها برای مردم ما لقب «غیر زایی» داده بودند، ولی بعداً وقتی آمدند حکومت کردند و بر جان و مال این مردم مسلط شدند، دیگر ما آن روز «غیر زایی» نبودیم.» (۲۰)

«رهبر شهید» تنوری ملازمه حق و تکلیف را چنین مطرح می‌سازد که هر شهروند افغانستانی همانطوری که برای دفاع از استقلال، تمامیت ارضی و... کشور مسئولیتهایی دارد، متقابلاً حق دارد در تعیین سرنوشت آینده خود مشارکت داشته باشد. زیرا «ما سرزمین افغانستان را سرزمین خود می‌دانیم، این خاک را برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید دادیم، و جب به وجب این



میهن را دفاع می‌کنیم و بدین معنا نیست که ما حق نداشته باشیم، سرنوشت خود را تعیین کنیم.» (۲۱)

در قانون اساسی جمهوری افغانستان حقوق و تکالیف اتباع در برابر هم برای همه شهروندان به طور مساوی و یکسان در نظر گرفته شده و هرگونه تبعیض در تعیین حقوق و مکلفیت‌ها نسبت به اتباع ممنوع اعلام گردیده است. (۲۲)

در اینجا یادآوری این نکته لازم می‌نماید که تصریح حقوق شهروندی در قوانین اساسی و مدنی در ابعاد مختلف پیشگفته تنها یک مرحله از کار را شکل خواهد داد. اما مرحله اساسی‌تر و مهم‌تر آن مکانیسمی است که می‌باید از طرف نهادهای حکومتی تعیین گردیده و به صورت قاطع و عادلانه اجرای آن را تضمین نمایند.

زیرا از لحاظ حقوقی صرف تأیید یا تصریح یک ماده قانونی بدون اینکه ضمانت اجرایی آن را به نحوی مشخص پیش‌بینی کرده باشد، امری کاملاً بی‌فایده و بی‌اثر خواهد بود.

آنچه در رابطه با قواعد و مقررات قانونی افغانستان قابل طرح است، چالشهایی است که نه در ماهیت و محتوای قوانین، بلکه در عدم ضمانت اجرایی آن قوانین است، گرچه در طول تاریخ همواره تلاش گردیده تا در قوانین منافع حکومت و گروه‌های هم‌نژاد به نحوی لحاظ گردد، با آن هم مشکل اصلی بحران افغانستان را پیش از آنکه به وضع و تدوین قانون مربوط بدانیم، باید در عدم اجرای مساوی آن پی جویی نمود.

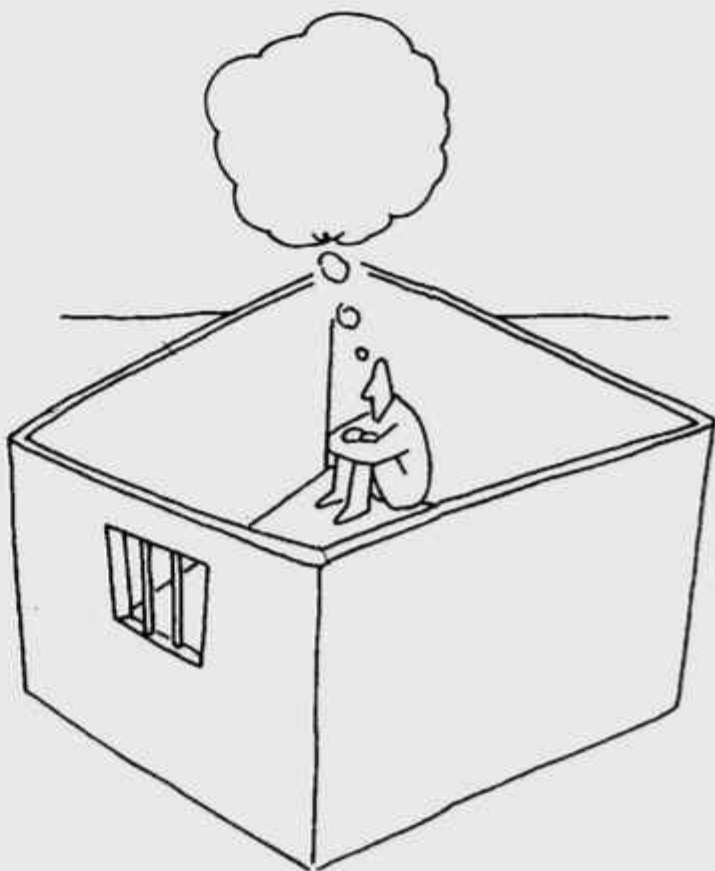
قانون ستیزی و قانون گریزی دو خصالت دائمی شاهان و حاکمان مستبد افغانستان بود که کل جامعه را به طرف بی‌قانونی، ظلم، فساد و بی‌بند و باری سوق داد و زمینه استیقای حقوق فردی را از بین برد و کارکرد مداخله جویانه و فراقانونی حاکمیت را بسط و توسعه بخشید و استبداد فراگیر را در جامعه حاکم ساخت. استبدادی که کوچکترین منفذهای آزادی را نیز بر روی مردم بست.

رهبر شهید در تأمین حقوق و آزادیها و رفع انحصار و بی‌عدالتی به مجموعه شهروندان عنایت داشته است نه یک یا چند کتله قومی خاص و اینکه در صحبت‌هایشان روی حقوق ملیتهای محروم تکیه دارد، نه به معنی برتری خواهی است که به خاطر این است که بیشترین ستمهای تاریخی بر مبنای تعلقات قومی بر آنان روا داشته شده است. زیرا وقتی حقوق همگان تأمین گردد دیگر مجالی برای طرح حقوق ملیتها باقی نمی‌ماند. و رهبر شهید اصل تأکیدش روی همین حقوق شهروندی است «مسأله دیگر... رعایت حقوق همه مردم، اعم از زن و مرد و پیر و جوان

ما در گذشته خود نه تنها آزادی نداشتیم که از ابتدای‌ترین حقوق انسانی نیز بی‌بهره بودیم، لذا عوامل رشد نیافتگی ما هیچ ارتباطی با ضعف و ناتوانی جسمی یا استعداد روانی - فکری پیدا نمی‌کند

وابستگی‌های ملی، نژادی، زبانی، قبیله‌ای، مذهبی به عنوان پایه و اساس انکارناپذیر شکل‌بندی ساختار سیاسی و زیرساز نظام فراگیر ملی خواستار گردد.

مسیر حرکت اصلاحی رهبر شهید از بالا به پایین بود به این معنا که اصلاحات وقتی در افغانستان مفهوم واقعی خود را باز خواهد یافت و به صورت عینی تر و عملی تر نمود پیدا خواهد کرد که در آغاز نحوه شکل‌گیری یک نظام فراگیر را مورد گفتگو قرار دهد و حرکت تدریجی خود را از لایه‌های بالای جامعه به طرف پایین سامان بخشد و هرگونه تلاش برای دگرگونی سیاسی اگر از پایین آغاز گردد به جایی نخواهد رسید و بر همین مبنا رهبر شهید سرنوشت آینده مردم را به نوع ترکیب حکومت مربوط می‌داند که: «در حکومتی که برای آینده ما تشکیل می‌شود و سرنوشت ما در گرو آن حکومت است، همه باید سهیم باشیم» (۲۲) و از همین جا اشتباهات راهبردی خط سازش بیش از پیش برملا می‌گردد.



پی‌نوشتها:

- (۱) فلسفه حقوق، ناصر کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۴
- (۲) آزادیهای عمومی، دکتر منوچهر طباطبایی مؤتمنی، ص ۲۲
- (۳) احیای هویت، ص ۲۱۲
- (۴) اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۳
- (۵) همان، ماده ۶

(۶) مائده، ۳۱

است (۲۳)

- (۷) احیای هویت، ص ۲۴
- (۸) همان، ص ۵۲
- (۹) سخنانی از پیشوای شهید، ص ۱۸۴
- (۱۰) احیای هویت، ص ۲۷
- (۱۱) همان، ص ۳۱
- (۱۲) همان، ص ۱۶۷
- (۱۳، ۱۴) همان، ص ۲۲
- (۱۵) سخنانی از پیشوای شهید، ص ۶۴
- (۱۶) فلسفه سیاسی، آنتونی گوبینتن، ترجمه مرتضی اسعدی، ص ۲۸۵
- (۱۷، ۱۸، ۱۹) فریاد عدالت، ص ۷۷-۶۸
- (۲۰) احیای هویت، ص ۱۷
- (۲۱) همان، ص ۲۱
- (۲۲) قانون اساسی، فصل سوم
- (۲۳) سخنانی از پیشوای شهید، ص ۳۹
- (۲۴) فریاد عدالت، ص ۱۲

با پایان این بحث به این درک درست خواهیم رسید که به راستی عواملی که «رهبر شهید» را تا اوج قله افتخار صعود می‌دهد و به عنوان سمبل آرمانها و تجسم دردهای مشترک شهروندان محروم افغانستان و به مثابه یک رهبر بی‌نظیر در تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی افغانستان مطرح می‌سازد، درک عمیق او از مسایل سیاسی - اجتماعی و اولویت بندی منطقی آنها، موقعیت شناسی، صداقت و قاطعیت او در جریان مبارزه است که این ویژگی‌ها را در کمتر کسی می‌توان سراغ گرفت.

در زمانی که رهبران احزاب و گروه‌ها در فکر زد و بندهای سیاسی بودند تا موقعیت شخصی خود را در ترکیب دولت آینده مشخص سازند، شهید مزاری با همه مشکلات و توهمات که وجود داشت به خاطر مصالح مردمان محروم افغانستان خصوصاً جامعه هزاره و شیعه، حزب وحدت اسلامی را به عنوان مرکزیت سیاسی طبقات محروم پایه گذاری می‌نماید تا با تشکیل آن، حضور چشمگیر و مقتدرانه خود را در تحولات سیاسی - نظامی به اثبات برساند و شکل‌گیری هرگونه نظام سیاسی را بدون مشارکت همه اقوام، افراد و گروه‌های سیاسی ناممکن سازد و مشارکت عادلانه همه شهروندان را اعم از زن و مرد بدون در نظر داشت



برابری در جامعه افغانستان را فریاد و باور نوینی را برای تعیین حق زندگی و حق سیاسی و مذهبی در میان توده‌های رنجبر و فقیر به میراث گذاشت.

مکتب مزاری، مکتب عشق و شمعیر و تلاش و تکامل، طغیان و خروش و پیکار و نبرد و خون و شهادت است، که تمام این عناصر زمینه ساز انقلاب و انفجار در وسعت تاریخ را فراهم می‌سازد. تا در شعاع ظلمت کوب این انفجار و تحول ملتی غریب و پایمال و رنجبر و سرگردان مبدل به ملت نور و آگاهی، و غیور و قدرتمند شود و دیگر، بودن و ماندن در سرزمین نیاکان شان جرم و جریمه نظام سیاسی حاکم را نداشته باشد. رهبر شهید، رهبر تاریخ یک ملت است، که سرنوشت سیاسی، و جایگاه اجتماعی و حیات و هویت ملی آن ملت در قلمرو همین تاریخ رقم می‌خورد.

چرا رهبر شهید بنیانگذار تاریخ نوین است؟ زیرا فصلی را که رهبر شهید در فراروی تاریخ انسان محکوم می‌گشاید، فصل جدید از آگاهی و بیداری است که ماهیت متضاد با تاریخ دیروز جامعه دارد و امتداد تاریخ دیروز که با پشتوانه تازیانه و تیغ و دَر و کله منار به پیش می‌رفت، در بن بست آگاهی ایجاد شده بود در باور مردم سد می‌شود و وحدت عناصر ضد تاریخ دیروز ماست، تاریخ نوین را که با پشتوانه آگاهی و استقلال و عدالت و حق طلبی است، در برابر تداوم تاریخ گذشته تجسم و تندیس می‌کند.

جنگ ستم با عدالت، تبعیض با برابری و جنگ زور و زر، فقر و مظلومیت، تخاصم دواندیشه در تاریخ است که قهرمان و پیشوای یکی از آن اندیشه‌ها در جامعه ما رهبر شهید است، رهبر شهید ذوالفقار توده‌های محروم برای مبارزه با ظلم و ستم است و سه سال مقاومت غرب کابل میعاد برای تجربه تاریخ و میدانی برای تقابل و جنگ دو عنصر تکوین دهنده تاریخ.

و در روزگاری که تاریخ گذشته رنجها را دست به دست می‌کند و مردم، سایه‌های غم بر سر دشنه‌های درد بر دل زنجیرهای زجر و بازو، چکمه‌های ستم بر سینه امید و زنجیر، و آرزو در گور، در میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زند و توده‌های محروم هر روز شاهد تشییع تابوت هویت خویش بر شانه‌های استبداد و ارتجاع است و مرگ آزادی و عدالت را در تمام مناسبات انسانی اجتماعی تماشا می‌کند.

هر روز می‌بیند که دژخیم نژادی و نظام ستم کار حاکم، از کاسه چشم انسان فقیر، وسیله‌ای برای تقسیم زر و زیور حاکمیت می‌سازد و با به کار بردن جمجمه‌ها به عنوان سنگ بنای دیوار و مناره‌ها، پایه‌های نظام حاکمیت را مستحکم تر می‌کند و در قلمرو همین تاریخ است که ماهیت جامعه ما در تهاجم دو جبهه درونی و بیرونی رویسوی نابودی است، یعنی درون جامعه اسیر سلطه تحمیق و تسبیح و تقدس، کور و جاهلانه است و بیرون جامعه هم اما جگاه تازیانه و تیغ و دشنه، که حاکمیت‌های ستم پیشه تاریخ در پیکر هویت انسان و اجتماع وارد می‌سازند.

و در همین روز که کاروان آگاهی و عدالت در گذرگاه تاریخ از مسیرش باز ایستاده و چهل و جمود و نفاق و ناپاوری جامعه را به تپاهی کشانده



پیشوایی برای بنیانگذاری یک تاریخ

● عبدالرحمان عالمی پویا

اندیشه درباره رهبر شهید، اندیشیدن به پیشوای تاریخ یک ملت است، ملت محکوم و اسیر که زنجیر و ریسمان، سمبل تعریف و شناخت هویت‌شان، در جامعه شده است.

رهبر شهید پیامگذار تاریخ نوین، در گستره تاریخ محکوم است، رهبری که کوله‌بار هویت نسلی را بر دوش و دردها و رنجهای تاریخی مردم را بر دل داشت. و با تمام وجود در راه تحقق آگاهی، آزادی، برادری و



رهبر شهید و طرح احیای هویت

• محمد اسحاق عارفی

و تمدنی ظهور و تجلی انحصاری و گسترده را داراست و کشور افغانستان جزئی از زیر مجموعه‌های مدنیت بزرگ شرق اسلامی که حتی زادگاه آن به شمار می‌رود.

۴ - حوزه بشری: در این حوزه بیشتر نمایه‌های جوهره ذاتی



انسان و انسانیت مطرح است که با تساهل و هم‌پذیری، گفتگو و مجال دادن به ظهور مدنیت‌های گوناگون عرصه تجلی هویت بشری را بیش از پیش فراهم نموده و راه کمال‌یابی آن را به سوی آرمانهای بلند و بزرگ انسانی هموار نماید.

هر چند نمایه انسانی هویت در حوزه‌های سه‌گانه قبلی نیز از وزنه بزرگ برخوردار است چه که موضوعیت انسان در فرایند هویت‌مندی از محورهای پذیرفته شده بحث است. ولی در حوزه درون ملی و حوزه بشری شفافیت و نمود عیان‌تر را احراز کرده است.

با این نگرش و گذاره‌گذاری، سیر فراگردهای هویت در حوزه‌های گوناگون مشخص و روشن می‌شود. ولی نکته قابل تأمل در این حرکت، سلسله زنجیرهای و بهم پیوستگی مدارهای گوناگون هویت است که هر کدام پیش زمینه شکل‌بندی مدار بعدی قرار گرفته و از منظر فلسفی در سلسله علی و معلولی قرار می‌گیرد. بنا به دست‌یابی به هویت بشری

بحث هویت از مباحث پر تپش، حساس و گسترده محافل علمی، سیاسی و فرهنگی امروز کشور افغانستان است که هر از گاهی اندیشه‌وران عرصه نقد و سخن، سمت و سوی آن را به تحلیل و بازاندیشی می‌کشند. بدیهی است که بحث هویت از مباحث عمیق فکری و فرهنگی می‌باشد که تنها عالمان، اندیشه‌وران و منتقدان عرصه علم و نقد راه را همی به حریم آن است. ولی اسب سرکش بحث هویت رمشناکانه از سیطره یک بحث فرهنگی فاصله گرفته و اینک عنوان گسیخته آن در دست مردان سیاست و تفنگ جا خوش کرده است. بدون تردید وقتی که جوهر قلم با آتشی‌های گداخته سرب و آهن خشکید و خون و خیانت هادیان جا افتاده عرصه فرهنگ و تفنگ شد، چالشهای جدی و خطر آفرین فراروی پدیده‌های خرد، تعقل و اندیشه‌وری قرار می‌گیرد. در افغانستان روشن است که جنگ و خون و آتش عرصه‌دار تمامی ارکان حیات اجتماعی ملی مردم کشور قرار دارد که نه تنها سیاست، اقتصاد و جامعه را رهبری می‌نماید که جلودار بحث‌های فکری و فرهنگی از جمله بحث هویت نیز می‌باشد و بدین لحاظ بحث هویت در بحران عمیق و فرساینده علمی فکری فرو رفته و نتایج ناگوار اجتماعی سیاسی و نظامی را نیز به ظهور و تجلی رسانده است.

جان سخن اینکه بحث هویت می‌تواند در حوزه‌های گوناگون و متفاوت قابل نقد و بررسی قرار بگیرد که عجالتاً به فهرست آن پرداخته و بحث خویش را تنها در حوزه بحران خیز آن متمرکز نموده و در فرایند تحلیل آن نقش رهبر شهید مزارعی را به نقد و تحلیل می‌گیریم. لذا بحث هویت را می‌توان در چهار حوزه تحلیلی به بررسی گرفت.

۱ - حوزه درون ملی: ما در افغانستان به حوزه‌های گوناگون هویتی که دارای نژاد، فرهنگ، زبان و مذهب گوناگون هستند و از نیروهای چند گانه اجتماعی نمایندگی می‌کنند روبرو هستیم و هر کدام با داشتن خواسته‌های معقول و طبیعی از کمال‌مندی، شرافت و حیثیت برابر اجتماعی انسانی در حوزه هویتی‌شان دفاع و حراست می‌کنند.

۲ - حوزه ملی: در حوزه ملی ما نیز دارای مشخصه‌های هویتی متمایز - دولت - کشور به نام افغانستان که بیشتر آمیزه‌های سیاسی را برمی‌تابد با خود داریم که مالا نمایه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... را نیز به دنبال می‌کشد.

۳ - حوزه مدنیت شرقی: که در این حوزه نمایه‌های فرهنگی



مبتنی بر سامان دهی تکامل‌مندانۀ هویت‌های گوناگون حوزه درون ملی است که چالش جدی و بحران‌زای سیاسی - نظامی در کشور از عینی‌ترین پارامترهای بحران هویت در آن فاز است که دانستنی حوزه‌های دیگر هویتی نیز شده است. لهذا ضرورت رهپویی و بیرون رفتن از چنین بحران مزمن و درآلود بر هیچ خرد نقاد پوشیده نیست. با این باور باید به سراغ ریشه‌های بحران هویت رفته و لایه‌های غبار آلود و پنهان بحران را از دل جفاکاریها و خفاکاریهای تاریخ بیرون بکشیم.

در حوزه درون ملی عمدتاً چهار تیره هویتی مؤثر که می‌تواند هویت ملی را دستخوش تحول و دگرگونی نماید، از عینی‌ترین واقعیت‌های مسلم اجتماعی کشور می‌باشد که هر کدام با مشخصه‌های نژادی، زبانی، مذهبی و فرهنگی حوزه‌های کوچک هویتی را در کشور سامان داده است. هزاره‌ها، ازبکها، تاجیکها و پشتون‌ها نمودارهای انکار ناپذیر مدارهای هویتی است که با متمایزهای متفاوت از هم جدا و با اشتراکات



عمده دیگر در حوزه هویتی ملی به همگرایی می‌رسند. ولی بحران عمیق و جانکاه فعلی که هزاران هزار جوان از تیره‌های گوناگون و سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی آنان را به کام نابودی می‌کشانند رگه‌های همگرایی هویتی در حوزه ملی را به شدت خشکانده است.

هر چند ناپسامانی کنونی کشور، اولین بحران هویتی نیست، بلکه با نگرش تاریخی به این نتیجه قطعی می‌رسیم که اصولاً سلامت اجتماعی، امنیت سیاسی و هویت‌مندی درون ملی مقوله‌های غریب و ناآشنا در فرهنگ حیات اجتماعی کشور می‌باشد؛ چنانچه که بحران فعلی نیز ریشه در آبخشور مزمن آن می‌تواند داشته باشد. در همین زمینه تحلیلگران بحران هویت در افغانستان از منظرهای گوناگون ریشه‌های بحران را به بحث و نقد کشیده است و هر کسی با نگرش از پایگاه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و نژادی خویش گونه‌هایی از عوامل بحران را برشمرده و احیاناً ریشه اصلی آن را از منظر جهان‌بینی خود نسبت به پدیده‌ها به شناسایی کشانده است.

ولی به نظر ما ریشه بحران در نمایی انسانی هویت نهفته است که با تفسیر انحرافی از «انسان» به برتری شرک آمیز نژادی - قبیله‌ای یک حوزه هویتی کشور (پشتونها) انجامید و حوزه‌های دیگر هویتی به سوی بی هویتی رانده شد. بدین مفهوم که انسان پشتون شایستگی انحصاری امارت بر مردم را در حرفه سیاسی و حق تفسیر و فهم مذهب را در مدار دینی و شایستگی مالکیت بر منابع اقتصادی و زمین‌های مرغوب کشاورزی کشور را در محور اقتصادی، برتری نژادی، زبانی و فرهنگی در حوزه اجتماعی را از آن خود می‌دانست و خلاصه انسان پشتون انسان برتر، اهورایی و نماینده خدا در زمین است؛ ولی انسان‌های هزاره، ازبک و تاجیک و سایر اقلیتهای دیگر تنها و تنها شایسته کاربری حمالی و برتری را از منظر پشتونها دارا می‌باشد و با چنین تفسیری، انسان پشتون به سراغ راهکارهای عملی برآمدند و در اولین فرصت به ابزار ویرانگرانه و مؤثر «قدرت سیاسی» با پشتوانه فکری «مذهب» توسل جستند.

چه که به گفته مونتسکیو قدرت سیاسی در مجموع عناصر شعور اجتماعی در شکل دهی هویت ملتها نقش و تأثیر عمده را دارا است که حتی «تشکیلات سیاسی نه تنها ساختمان اقتصادی جامعه را متأثر می‌سازد وزیر نفوذ خود می‌گیرد، بلکه دیگر اشکال شعور اجتماعی نظیر هنر، دین، قانون، اخلاق و فلسفه و علم جامعه را نیز متأثر می‌سازد» (۱) اندیشه‌وران نژاد پرست پشتون، با بهره‌وری از این اصل مسلم جامعه شناسی، به واقعیت بخشی آرمانهای انحرافی خویش همت گماردند و از همان پایگاه به توسعه فرهنگ برتری نژادی پرداختند. چه که به گفته تارو «دامنه نفوذ معمولاً از بلند پایگاه جامعه به فروپایگان می‌رسد و از همین رو بدعت‌های اقتصادی مذهبی یا نظامی از سوی گروه‌های نخبه اشاعه می‌یابند... و فراگردهای اجتماعی همیشه از طریق تقلید رهروان از رهبران عمل می‌کنند» (۲)

وقتی که نخبگان جامعه پشتون تنها نژاد خویش را شایسته برای فرمان‌روایی و سیاست و سزاولار فهم، تفسیر و اعمال دستورهای دینی پنداشتند کم کمک «خرده فرهنگ» نخبگان در درون جامعه پشتون جوانه زده و به فرایند ریشه‌وار نژاد پرستی تبدیل شد تا آنجا که تک تک انسان پشتون انسان بودن در کشور را حق انحصاری پشتون می‌دانست و تصور انسانی از انسان حوزه‌های هویتی دیگر ملی برایشان تأمل انگیز، غیر طبیعی و بحران‌زا می نمود. طبیعی است که براینچنین خرد خرد فرهنگ نژاد مدارانه مجال جولانگری حوزه‌های هویتی غیر پشتون را در حاکمیت، اجتماع و فرهنگ نیز بر نمی‌تابید. با چنین نگرشی بود که مهمترین قدرت سیاسی پشتونها در افغانستان شکل گرفت و ملیتهای دیگر، اولین ضربه هولناک بی هویتی را پذیرا گشتند.

مرحوم صدیق فرهنگ، تحلیل بسیار عمیق و جامعه شناسانه از هویت سازی پشتونها ارائه می‌دهد که: «جامعه پشتون... برای آنکه بتواند به امتیازاتشان شکل قانونی بدهند و هم امتیاز مزید به دست آورند به وجود یک دولت از طبقه و دسته نژادی و فرهنگی خود ضرورت داشتند. بنابر همین ضرورت، احمدشاه را که برای اجرای این وظیفه از همه مناسبتر می‌نمود به پادشاهی قبول کردند و احمدشاه در برابر طبقه



مذکور تعهدی داشت که گرچه مکتوب نبود اما مثل سایر رسوم و قواعد قبیله‌ای دارای قوت قانونی بود و اجرای آن برای طرفین واجب شمرده می‌شد.^(۳)

ولی شگفت انگیز تر از همه اینکه ایجاد قدرت سیاسی پشتونها در طول حیات سیاسی آنان، با پشتوانه مذهبی صورت عملی گرفته بود و در امتداد توسعه و نجات قدرت سیاسی از نابودی، در لانه مذهب پناه گزیده است، چنانکه در دوره امیر عبدالرحمان حفظ قدرت سیاسی‌شان در برابر تحولات و قیامهای ملی کشور در سایه فتاوی مذهبی انجام پذیرفته و جنبش‌های هویت یابانه نیروهای اجتماعی کشور با جنگهای خونین و وحشت‌انگیز سرکوب گردیدند که همین مکانیزم در پروسه پیشاوری طالبان و ربانی به اجرا در آمده است.

بناءً با چنین نگرش به این نتیجه می‌رسیم که قدرت سیاسی نقطه کلیدی در احیا و هدایتگری هویت سازی ملت‌ها محسوب می‌شود. چه که با

شفاف است که با تحلیل عمیق و برداشت دقیق جامعه شناسانه، حضور و هویت‌مندی حوزه‌های هویتی درون ملی را از زیر ساختهای هرم اجتماعی (تحول توده‌ای) امکان پذیر نمی‌دانست، بلکه با حضور در این هرم و هم‌طرز با تخبگان اجتماعی در نقطه حساس «قدرت سیاسی» دامنه نفوذ را به فرو پایگان و لایه‌های زیرین سطح هرم قابل گسترش می‌دانست و به همین اعتبار تئوری شفاف، روشن و تعیین کننده خویش را ابراز کرد که: «ما و شما می‌دانیم که در کشورهای آسیای میانه و کلاً در شرق رای مردم تعیین کننده نیست. قدرتی که در رأس حکومت است، تعیین کننده است.»^(۴) و با این سخن، تحول و هویت‌مندی برابر و مساویانه ملت‌ها را در افغانستان از لایه‌های پایین سطح هرم - لاقط در شرایط فعلی بحران - نا ممکن می‌داند، لهذا تأکید دارد که: «هرکس در این شرایط قدرت انتقالی دارد همان کس در انتخابات تعیین کننده است.»^(۵)

رهبر شهید با انتخاب استراتژی حضور عادلانه در قدرت سیاسی



برای ملت‌های محروم کشور، احیای هویت نمود و همین نقطه - حضور قدرتمندانه در صحنه‌های سیاسی نظامی - بذخ خود پذیری و خود باوری را در اندیشه و زنده و سرگردان ملت‌های محروم کاشت و با همین باور به سراغ حوزه‌های هویتی ستم زده درون ملی (تاجیک‌ها، ازبک‌ها و هزاره‌ها) رفت و برای حضور در رأس اجتماعی - چنانچه تذکر رفت - معاهده سیاسی نظامی جبل سراج را در سینه تاریخ حک کرد و با این نگرش که: «تاجیک برادر ما است و از ملت ما و یک کتله بزرگ از این سرزمین است.»^(۶) دست همسویی به سوی حوزه هویتی تاجیک‌ها دراز کرد که استقرار دولت ربانی در کابل از ثمرات جدی آن است. - هر چند انحصار گرایی عقده‌مندانه دولت ربانی فجایع ناگوار ملی را به وجود آورد و به ریشه‌هایی هم نوایی ملت‌های محروم آسیب جدی می‌رساند. لذا تا همین اکنون که در سراشیب سقوط قرار داریم، نتوانسته‌ایم هم پذیری، تساویانه، برادرانه و غیر انحصاری را در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، و انسانی عیار سازیم.

از سوی دیگر، از هویت کتمان شده ازبک‌ها در افغانستان، نیز مقتدرانه دفاع کرد و در بروز تنهایی که ملت ازبک در ورطه «ارتداد» و نابودی قرار

قدرت سیاسی چرخهای انحرافی برتری نژادی متوقف می‌شود، و با مهار خوی تجاوزگری و خصلت‌های متکبرانه، زمینه شکوفایی و رشد فرهنگی انسانی، اجتماعی و... ملت‌ها به وجود آمده و از منش‌های مدنی هویت‌ها دفاع می‌شود.

بدیهی است که ناهمگونی اجتماعی، نژادی و سیاسی با چاشنی فرهنگ برتری نژادی، کشور را به سمت یک انفجار وسیع ملی هدایت می‌کرد که تجاوز ارتش سرخ امواج طوفانی آن را به ساحل دیگر هدایت و زمینه تجلی همگرایی ملی را مساعد ساخت، ولی دیری نپایید که شراره‌های فرهنگ برتری نژادی در پیشاور زیانه کشید و ساق و برگ‌های همگرایی ملی را سوزاند، تا در نتیجه پشتونها بر حاکمیت مطلق خویش پای فشرده و ملت‌های محروم به فراسوی احیاء هویت درون ملی خویش گام گذاشتند.

در همین راستا، اولین گامی که رهبر شهید برای احیاء هویت ملت‌های محروم برداشت، از زاویه حضور و اشتراک در قدرت سیاسی بود که در معاهده جبل السراج ظهور عملی یافت و به گفته ایشان، «انحصار پشتون شکست» نقش رهبر شهید در این مرحله بسیار آموزنده، دور نگرانه و



جای جای تاریخ ما گلگون شده و حوزه فکری هویتی ما را نیز بیش از پیش غنا بخشیده است. امید آنکه، چنین جریان انسان‌گرایانه به فرهنگ امتیاز خواهی خونی پایان داده و جایگاه اصلی‌شان را در ساختار فکری هویت باز بیابد.

رهبر شهید با بازشناسی عنصر ضربه خورده هویت به بازسازی جدی آن همت گماشت و برای اولین بار با شعار «هزاره بودن جرم نیست» به شخصیت‌دهی هزاره‌ها رفت و در این راه توانمندانه کمر بست که: «باید این مردم حق زندگی کردن، حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشد و خواهند داشت و روی این مسأله می‌ایستیم و پافشاری می‌کنیم». در اخیر، دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه شخصیت‌دهی حوزه هویتی هزاره‌ها هیچ زمان از منظر رهبر شهید به معنی پرورش فرهنگ برتری نژادی نبود، بلکه هویت انسانی برابر و مساوی هویت‌های گوناگون کشور آرمان بلند رهبر شهید را شکل می‌داد که: «مردم ما یک مردم سرافرازپست که با برادری، با همه ملیتها می‌خواهیم زندگی کنیم... همه برادرند و حقوق مساوی می‌خواهیم» (۱۱).

دوم اینکه رهبر شهید علاوه بر احیای رکن انسانی هویت بر احیای رکن فکری هویت هزاره‌ها تأکید جدی و فراوان داشت. لهذا در طول مبارزات عدالت طلبانه‌شان بر رسمیت تفکر علوی در کشور پای فشرده و از این موضع هیچ زمان عقب ننشست و خوب می‌دانست که با تفکر بالنده علوی است که هویت انسانی مردم ما حفظ می‌شود. اما تحلیل این سخن مجال گسترده دیگری را می‌طلبد که در این سیاهه مجال آن نیست. روحش شاد و رهش پر رهرو باد.

پی‌نوشتها:

(۱) دکتر مجید مساواتی، مبانی جامعه‌شناسی، ص ۲۸۹

(۲) همان

(۳) افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۳۶

(۴) احیای هویت، ص ۳۵

(۵) همان، ص ۳۹

(۶) همان، ص ۱۲۹

(۷) همان، ص ۱۴۸

(۸) همان، ص ۲۵

(۹) تاریخ سیاسی افغانستان، سید مهدی فرخ، ص ۴۰۵

(۱۰) احیای هویت، ص ۱۷۶

(۱۱) همان، ص ۲۱

(۱۲) همان، ص ۱۴۷

داشت، از واقعیت هویتی آنان حمایت به عمل آورد و افتخار مندانه ابراز کرد که: «ما تنها جریانی هستیم که، در شوراهای قیادی از حقوق جنبش دفاع کردیم و تا حالا روی این موضع [خود استوار] هستیم» (۷).

و از سوی سوم، احیاء حوزه هویتی هزاره‌ها از بزرگترین آرمان بلند و انسانی او بود، او که خود واژگی‌های شخصیتی والینه گی هزاره‌ها را لمس کرده بود، درمندان در جستجوی بازشناسی مؤلفه‌های هویت در درون جامعه خویش پرداخت. او در این راه تلاش گسترده و جدی را آغاز کرده بود، که قسمت عمده آن در قاز باز سازی عناصر ضربه خورده هویت هزاره‌ها تمرکز یافت، تا زمینه احیای آن در حوزه‌های گوناگون هویتی بالنده و پرنشاط آماده شود.

از منظر رهبر شهید، مهمترین عنصر ضربه خورده هزاره‌ها، رکن «انسانی» آن بود که هزاره‌ها به عنوان واحد نژادی - ملی در کشور، هیچ زمان در عرصه هویت‌های همگون درون ملی راه نیافت و به گفته رهبر شهید «ما را با هویت هزاره قبول نداشت و هزاره گفتن و هزاره بودن در این مملکت به زعم بعضی‌ها تنگ بود» (۸). ولی در عوض با انواع و اقسام اهرم‌های روانی، سیاسی و اقتصادی واحد ملی هزاره‌ها به مثابه پست‌ترین نیروی اجتماعی کشور از درون متلاشی و مشعل توان اجتماعی‌شان در گذرگاه‌های هویت سازی خاموش گردید.

هر چند عنصر فکری - مذهبی هویت هزاره‌ها نیز مورد سخت‌ترین آماج‌ها و حملات بی‌رحمانه قرار گرفت ولی بیشترین استفاده از تخریب هویت مذهبی هزاره‌ها استفاده ایزاری بوده است؛ لهذا در مقاطع حساس و تاریخی که سرنوشت هویتی حوزه‌های درون ملی در بوته آزمون جدی قرار می‌گیرد، صف‌ها مشخص و آرام در تکاپوی حفظ منافع هویتی‌شان به سمت و سوی اهداف مشخصی می‌نزدند از همین رو است که در دوره جنبش ملی هزاره‌ها در عصر امیر عبدالرحمن، تبرئه‌نامه‌ای به انگلیسی‌ها فرستاده می‌شود که «جنگ دولت با بربری‌ها مربوط به جماعت شیعه نبوده و بربری‌ها به واسطه شرارت مجازات شده‌اند» (۹).

و این سلسله در مقاطع گوناگون تاریخ منازعات هویتی در کشور تکرار شده است، به خصوص در شرایط بعد از اخراج روسها که لوزه‌های اصلی بحران هویت ارکان هویت ملی را به شدت تکان داد، نمایه‌های درونی طیف‌های هویتی با صراحت و شفافیت قوی‌تر به ظهور و بروز می‌رسد و در این مقطع تاریخی شواهد گویا، روشن و فراوان، تحلیل گران موضوع هویت را به باور جدی می‌رساند که تخریب هویت مذهبی استفاده ایزاری بیش نداشت است. و دقیقاً تحلیل هوشمندانه رهبر شهید به واقعیت می‌نشیند که: «در افغانستان شعارها مذهبی است اما عملکردها نژادی» (۱۰).

و به همین دلیل است که قسمت مؤثر فراکسیون غیر خونی حوزه هویتی هزاره‌ها در کنار دشمنان مشترک قرار گرفته و بدون در نظر داشت منافع مشترک حوزه هویتی‌شان، اعلان می‌کند که «ما به حق خود رسیدیم» و هزاره‌ها - بهر دلیلی - در فرایند هویت‌سازی‌شان اقل از حمایت جریان عمده و مؤثر درون حوزه‌شان بی‌بهره می‌ماند، هر چند جوینار هویت‌سازی جامعه ما با خون جوانان هزاره و غیر هزاره شیعه در



آینه اقتدار و جاودانگی

● محمد عارف محبی

تراوش‌های روشن



عدم شکل‌گیری مرکزیت سیاسی هزاره‌ها در تاریخ افغانستان نه تنها توان تأمین منافع سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره را سلب نمود که مناسب‌ترین بستر برای تاراج و غارت جمعی جامعه هزاره بوده است؛ چرا که فقدان مرکزیت سیاسی، تجزیه و تفریق اجتماعی را در درون جامعه هزاره شکل داده و توان جمعی جامعه را به تحلیل برده است و طبیعی است که جامعه نفاق‌زده و فاقد محوریت سیاسی - اجتماعی ناتوانتر از آن خواهد بود که بتواند تصمیمات مشترک را در قبال سرنوشت جمعی خویش اتخاذ کرده و از منافع سیاسی - مدنی خود مقتدرانه دفاع نمایند. جامعه فاقد مرکزیت سیاسی جامعه‌ای منزوی، منفصل و مرده‌ست که به آسانی در حاشیه زندگی رانده گردیده و در معرض تاراج و غارت همیشگی فاشیسم قرار می‌گیرد. بر این اساس، مرکزیت سیاسی به عنوان نماد حیات سیاسی - اجتماعی جامعه، اولین شرط زندگی انسان، فرد و جامعه انسانی بوده و کاربرد تعیین‌کننده در تثبیت اقتدار و عزت جامعه دارد و لذاست که حاکمیت‌های تمامت‌طلب در افغانستان از شکل‌گیری محوریت سیاسی در جامعه هزاره و شیعه جلوگیری نموده و در فصلی از تاریخ که مردم هزاره به سوی همگرایی و تمرکز سیاسی - اجتماعی پیش رفته‌اند، محوریت «همبستگی» جامعه ما در معرض تعرض وسیع فاشیسم قرار گرفته است و رهبران «مردم‌مدار» و خردمند در مسلخ کشیده شده‌اند تا محوریت سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره و شیعه در نطفه نابود شده باشد.

و در چوکات همین پلان فاشیستی است که مرکزیت مقتدر و غرور آفرین مردم ما در کابل در معرض غارت فاشیسم تاریخی و نیروهای ساده اندیش تمامت خواه قرار گرفته و رهبری مقاومت در مسلخ کشیده می‌شود.

اما در این فصل از تاریخ، شهادت رهبری باعث انهدام مرکزیت سیاسی و مقاومت جامعه ما نمی‌گردد؛ چون رهبر شهید با چنان برجستگی موج آفرین، در تقدیر جامعه ما تبارز یافته بود که توانست در فصل کوتاه و پر خون مقاومت غرب کابل، سیل آگاهی و هویت‌یابی را در عمق باورهای جامعه و مردم ما جاری نموده و به عنوان اولین یار در تاریخ افغانستان، محوریت‌پذیری و مرکزگرایی را در درون جامعه هزاره و شیعه سامان ببخشد و در تحول بنیادین جامعه کامیاب گردیده و تفکر تمرکزگرایی را در اندیشه فرد فرد مردم ما نهادینه نماید.

بر این اساس، سخن گفتن از مزار، سخن گفتن از تفکر منطقی‌یی است که در تحول جامعه ما کامیاب گردیده است و شناخت مزاری شناسایی راهکارهای بیرون رفت از کاستی‌های سیاسی - نظامی و چالش‌های اجتماعی است و درک درست از مزاری، درک باید‌ها و نیاید‌هایی است که پاک زیستن، پاک مردن و جاودانه ماندن را به نسل امروز و فردای جامعه ما می‌آموزد.

و با همین باور است که این قلم کوشیده است تا گوشه‌هایی از رمز و راز کامیابی و جاویدانگی رهبر شهید را نشان دهد.

۱) تعهد و مردم مداری:

میزان استحکام وفاداری به آرزوها و آرمانهای فردی و مکتبی، معیار سنجش تعهد انسان است و میزان «تعهد» رهبر، ایمان و صداقت رهبری در قبال آرمانهای جامعه است و رهبری متعهد، انسان شایسته و هوشمندی است که با درک درست «دردها» و «کاستی»های جامعه، راهکارهای منطقی برای رسیدن به «آرمان شهر» جامعه را نشان می‌دهد.

و رهبری در بستر مبارزات جامعه ما در سطوح متفاوت تیارز یافته است که میزان توفیق هر کدام به میزان تعهدی بوده که در قبال دردها و آرمانهای جامعه ما نداشته‌اند.

رهبرانی را مردم ما تجربه کرده‌اند که نه تنها درک منطقی از غصه‌های فرو خورده مردم ما نداشته که حتی دردهای تاریخی جامعه و مردم ما را انکار کرده‌اند. چنین رهبرانی نه تنها در میان عواطف و احساسات مردم ما جای نداشته‌اند که از عمق باورهای جامعه ما نیز سقوط کرده‌اند. و رهبرانی نیز بوده‌اند که عقده‌های ناشکسته و دردهای دیرین مردم ما را باور کرده بودند اما در متن فجایع اجتماعی و حقارت‌های انسانی حضور نداشتند تا به عنوان یک همدرد عمق فاجعه را احساس نموده و کاستی‌ها و چالش‌های سیاسی - اجتماعی را درک کنند. لذاست که چنین رهبرانی نیز نتوانستند که به عنوان یک «همفکر»، آرمانهای انسانی جامعه ما را درک کرده و توفیق را در هدایت جامعه کمایی نمایند. اما رهبر شهید به عنوان فرد برخاسته از متن جامعه و مردم، نه تنها دردها و غصه‌های مردم را درک می‌نمودند که با تفسیری منطقی از فلسفه تاریخ فاشیستی افغانستان و حضور در متن حقارت‌ها و توهین‌ها، رسالت یک تاریخ «کتمان» و یک قوم «شهید» را احساس کرده و به عنوان یک «فدایی» در تقدیر جامعه ما تیارز می‌یابد. چون «ما طی سه صد سال محکوم بودیم. در تاریخ افغانستان محو شده بودیم و کسی ما را با هویت هزاره قبول نداشت. هزاره بودن در این مملکت به زعم بعضی‌ها ننگ بود. ما در طول تاریخ افغانستان سه چهار بار قتل عام عمومی شدیم که در دوران عبدالرحمن ۶۰ درصد مردم ما از بین رفت.»^(۱)

رهبر شهید با درک این واقعیت تلخ از دیرینه مردم ما است که در قبال دردها و آرزوهای جامعه «تعهد» می‌سپارد و قالب فردیت خویش را شکسته و «فانی» در آرزوها و غصه‌های مردم می‌شود و نه تنها هیچ توجهی به منافع فردی خویش نمی‌نماید که به عنوان یک پارسا و فدایی، با تمام هستی به دفاع از جامعه و آرمانهای جامعه و مردم برمی‌خیزد عزیزترین کسان خویش را در این راه تقدیم کرده، مادر، همسر و تنها دخترش را به عنوان وارث چندین شهید، تنها می‌گذارد و خود در متن حوادث خطرناک جهاد و مقاومت، عملیات‌های شهادت طلبانه را فرماندهی می‌نماید و به یقین که هر کدام این موارد نشان دهنده این واقعیت خواهد بود که در بستر آرزوهای مزاری، جز آرزوهای جامعه و مردم، آرزوی دیگری وجود نداشته است.

لذاست که مزاری به عنوان تجسمی از تمام دردهای جامعه، به

وسعت تاریخ گسترده می‌شود و به عنوان یک فدایی از جان گذشته در خدمت تاریخ و جامعه ما تیارز یافته و از تمام منافع خویش می‌گذرد تا منافع مردم را تأمین نماید.

مزاری شهید جز منافع مردم منافی نمی‌شناسد. آرزویی جز تحقق آرزوهای مردم در سر ندارد و تمام باورش این است که با مردم باشد، منافع مردم را تأمین نماید و آنگاه به عنوان یک شهید به پیشگاه خدای مردم بشتاید و خود در این مورد می‌فرماید: «من هیچ منافی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع خود فکر می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم. از خدا هیچ وقت نخواسته‌ام که بدون شما در جایی بروم و شما را در معرکه بگذارم. زندگی



پرایم ارزش ندارد و از خدا خواستم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم. آن روز که حقوق را گرفتم آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق بدهد. توفیق شهادت را که در بین شما شهید شوم.»^(۲)

تعهد و مردم مداری، تنها در کلام و اندیشه استاد شهید موج نمی‌زد که این در عرصه شعاری افغانستان امتیاز به حساب نمی‌آید و آنچه که مزاری را به عنوان یک پیشوای متعهد و مردم مدار مطرح نموده و به عنوان یک «اسطوره» و «قدیس» در عمق باورهای جامعه و تاریخ مردم ما «جاویدانه» ساخت تعهد و مردم مداری کرداری استاد است.

زیستن زاهدانه، فریادهای دردمندانه و حضور در متن حوادث خطرناک مبارزه است که مردم مداری مزاری را تفسیر می‌نماید و فدایی بودن اوست که تعهدش را در قبال دردها و آرزوهای مردم معنا نموده و پیوند ناگسستنی میان مردم و مزاری به وجود می‌آورد.

رمز کامیابی مزاری نیز در این است که «فانی» در مردم می‌گردد و مردم غرق در مزاری می‌شود چرا که هر گاه مردم در فریاد مزاری وطنین





انداز گردیده و مزارى در قرياد جامعه قرياد مى‌شود. مردم و مزارى عينيت واحد مى‌يابند و در آن زمان است که به هر سمتى که مزارى آهنگ سفر مى‌کند جامعه همگام، با اوست و همين همگامى مردم با مزارى است که از او مقتدرترين رهبر در افغانستان مى‌سازد.

۲) تفکر و نبوغ موج آفرين:

تفکر سياسى و باورهاي اعتقادي استاد شهيد به عنوان فرزند صالح حوزه و متأثر از داده‌هاي اعتقادي تشيع در حوزه فکري امام خميني است. چون از زماني که استاد، خود و شرايط اجتماعي و تاريخي جامعه خویش را درک می‌نماید و در پی شکل بخشیدن شخصيت فکري - اعتقادي خود می‌افتد، وارد حوزه علميه گرديده و به امام خميني به عنوان یک شخصيت عظيم ديني و انقلابي گرايش پيدا می‌کند.

و در چوکات باورهاي فرامرزي ديني، در حلقه انقلابيون مسلمان ايران قرار می‌گيرد و در اين زمان است که اندیشه سياسی و شخصيت مبارزاتي استاد تکامل يافته و برای رهايی جامعه دربند افغانستان آماده می‌گردد.

در زماني که انقلاب اسلامي در افغانستان شکل می‌گيرد، استاد مزارى از اولين چهره‌هاي انقلابي‌بي است که در متن حوادث و جريانات جهاد قرار گرفته و به فرماندهی عمليات‌هاي شهادت طلبانه مجاهدين دست می‌زند و برای استقلال، تماميت ارضی و حاکميت نظام سياسی مبتنی بر اسلام انقلابی تلاش نموده و به عنوان یک اندیشمند روشنفکر و سياست‌مدار خردمند، راهکارهاي منطقی متناسب با بافتهاي فکري و انساني جامعه افغانستان را تعقيب می‌نماید و از بستر تفکر و اندیشه، خواسته‌هاي سياسی - اجتماعي خویش را تعريف نموده و برای رسيدن منطقی و قابل باور به آرمانهاي جامعه و مردم، عمق تاريخ پر تنش و نابرابر افغانستان را می‌شکافد و اندرون باورهاي تيره‌هاي نژادي مردم افغانستان را جستجو می‌نماید و با درک منطقی از روح حاکم بر تاريخ قاشیستی و باورهاي به غارت رفته تيره‌هاي «محکوم» و باورمندی قبیله حاکم به برتری نژادي، به ضرورت حاکميت داده‌هاي دين راستين، باورمند می‌گردد و خود در اين مورد می‌فرماید: «در جهان اسلام دو طرز تفکر حاکم بود: ۱. انقلابی، ۲. مفکوره مصلحت‌اندیشی و محافظه‌کاری و سازش با اوضاع. وقتی انقلاب ايران پيروز شد اين به نفع ما بود و ما متأثر از اين اندیشه در فکر اين بوديم که بايد در افغانستان خط انقلابی پيروز شود نه خط محافظه‌کاری و سازش» (۳)

چون تاريخ ظالمانه افغانستان در چوکات تفکر سازش و محافظه کاری شکل گرفته و تيومند گرديده است و تنها تفکر انقلابی و دگرگون کننده وضعيت موجود است که می‌تواند ساختار قاشیستی و غارت گرانه اجتماعي - سياسی را در افغانستان منهدم نموده و ساختار عادلانه سياسی - اجتماعي را بنیان گذارد.

بر اين اساس، استاد شهيد قبل از اینکه یک انقلابی باشد، به عنوان یک اندیشمند دينی و سياسی مطرح است و پيش از آن که به عنوان یک فرمانده جنگی به بحران تاريخي جامعه افغانستان نگاه کند به عنوان

یک طبيب از منظر روان شناختی اجتماعي عمق قاجعه را می‌شکافد و به درمان عقده‌هاي خفته در دل تاريخ افغانستان توجه دارد و از منظر عمق شناسی است که حاکميت تماميت طلب قاشيزم قومی را ريشه تمام يحرانهاي اجتماعي و انساني در تاريخ افغانستان دانسته و می‌فرماید: «بايد انحصار حاکميت قومی را بشکنيم. ما بايد تعصبات گوناگون نژادي در جامعه افغانستان را از بين ببريم. بايد روحيه‌ای را در بين مردم خود به وجود آوريم که هيچ مليتی از انتساب خود به مليت خود ننگ نکند و خجالت نکشد» (۴) چون تفکر و باورهاي تماميت خواهی، زاده روان‌هاي بیمار و خود بزرگ بينی، ناشی از باورهاي فلسفی برتری نژادي است و



طبیعی است که در حاکميت قوم تماميت خواه، باورهاي انساني اقوام ديگر غارت می‌شود و ساختار اجتماعي «فردست و فرودست» و ارباب رعيتی شکل گرفته و قشر حاکم بر تمام هستی مردم تسلط می‌يابد و اقشار ديگر از زندگی انساني محروم می‌شوند.

و لذاست که استاد شهيد با نفس تفکر انحصار و تماميت خواهی مبارزه می‌نماید. به توده‌هاي طايفه و قشر انحصارگر توجه ندارد، به مغرزا و باورهاي انحصاری می‌تازد، چون تفکر انحصاری در باورهاي هر قومی که باشد حقارت و توهين اقوام ديگر را در پی دارد و تفکر تبعيض آميز و تنش‌زا در درون جامعه حفظ می‌شود و بار ديگر تيره‌هاي انساني در اسارت تيره قومی و قبیله‌ای ديگر در می‌آيد و برای اقوام دربند تفاوت ندارد که ارباب و غارتگر کیست و از کدامين قوم و نژاد است و آنچه که جامعه در اسارت به آن می‌اندیشد آزادی از اسارت است و حاکميت

عادلانه سیاسی که همه اقوام را از حقوق شهروندی یکسان برخوردار گرداند و بدین لحاظ می‌فرماید: «حزب وحدت اسلامی می‌خواهد در افغانستان هیچ ملیتی و هیچ قشری و هیچ قومی و هیچ نژادی حق‌شان ضایع نشود و به دیگری ظلم نشود»^(۵)

درک منطقی از جامعه و تاریخ و تفسیری برجسته از داده‌های دین باعث می‌گردد که استاد شهید به عنوان مغز متفکر و سیاست‌مدار هوشمند و پیشوای مقتدر بتواند از تمام توان فکری جامعه در راستای تحقق آرمانهای مبارزه بهره‌گرفته و برجسته‌ترین عناصر خردمند و فکور جامعه را در مسیر باورهای سیاسی - اعتقادی خویش هدایت نماید، چون رهبری که از توان فکری بی‌بهره باشد نه تنها توان استخدام اندیشه‌ها را نخواهد داشت که حضور عناصر اندیشمند و فهیم جامعه را تهدیدی برای موقعیت خویش تلقی می‌کند.

از بستر همین اقتدار و برجستگی فکری است که نبوغ «موج آفرین» استاد تجلی می‌نماید و در موج حوادث است که مقاومت مردم ما به عنوان قدرت تعیین کننده در معادلات سیاسی - نظامی کشور مطرح گردیده و هویت تاراج شده و غرور به غارت رفته مردم ما احیا می‌شود و برای اولین بار توجه جهانیان به قدرت مبارزاتی و منطق انسانی شیعیان و هزاره‌ها جلب می‌گردد.

با ابتکار رهبر شهید است که بدنه نظامی دولت نجیب در شمال فرو می‌ریزد و با سقوط مزارشریف، نظام مارکسیستی در افغانستان ساقط می‌گردد و با انعقاد «پیمان جیل السراج»، زمینه حضور قوهای قومی را در مرکزیت کشور فراهم کرده و برای اولین بار مغز و تفکر قاشیزم تاریخی را در افغانستان می‌لرزاند و با حمایت جدی از ملت محروم ازبک، ضمن آنکه از حذف یک جامعه از معادلات سیاسی - اجتماعی کشور جلوگیری می‌نماید پیوند عمیقی را میان قوم ازبک و مردم هزاره به وجود می‌آورد که در بستر این پیوند و همگرایی، تطبیق نظام عادلانه سیاسی در افغانستان قابل یاور می‌شود، چون این همبستگی ضمن آنکه روح مغرور و متفکر قاشیزم را می‌شکند باعث آن خواهد گردید که هیچ قوم و ملیتی در افغانستان تحقیر نگردد.

به یقین عدم احساس حقارت انسانی، آرمان دیرینه تیره‌های تحقیر شده افغانستان است، چون حقارت قومی در کشور زیر ساخت تمام فجایع انسانی در تاریخ مردم ما بوده و بحران جاری در کشور را شکل داده است و درست به همین لحاظ است که قدرت موج آفرینی استاد شهید از زمانی اوج بیشتری می‌یابد که حاکمیت انحصاری و تحقیر کننده در پیشاور شکل می‌گیرد و جنگهای وحشتناک و خونینی در کابل بر مردم ما تحمیل گردیده و بار دیگر جامعه ما در پلان «حقارت» و «حذف» قرار می‌گیرد و لذا است که استاد شهید عمیق‌تر و جدی‌تر به دفاع از حیثیت و موجودیت مردم ما می‌اندیشد، چون «وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پیشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها حق قایل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند، ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما در خطر است. کسی که موجودیتش در خطر باشد باید قبل از هر چیزی از موجودیتش دفاع کند. بعد از آن نوبت می‌رسد به اینکه

چگونه نظام را حاکم کنیم»^(۶) و بعد از آنکه سناریوی غمبار افشار، اندیشه و باورهای استاد را آغشته در خون می‌نماید، موج‌های عظیم‌تر و حماسه‌های شکوهمندی از غرب کابل آفریده می‌شود و درست از این زمان است که استاد شهید در چهره یک فدایی از خود گذشته در دفاع از جامعه ما تبارز می‌یابد و در میان آتش و خون ایستادگی نموده و آماده شهادت می‌شود.

اما قدرت ابتکار و اقتدار غرور آمیز رهبری مزاری را دشمنان داخلی و فرامرزی جامعه ما برننایندند و جبهه وسیعی از نیروهای نامتجانس شکل داده و در جهت برداشتن مزاری توافق نمودند. چون رهبری مقتدرانه مزاری نه تنها زیرساخت‌های ظالمانه مناسبات اجتماعی جامعه افغانستان را دگرگون کرده بود که منافع ناشروع استکبار جهانی و حلقه‌های مزدور منطقه‌ای آن را نیز با خطر مواجه ساخته بود.

بدین لحاظ است که استکبار و نیروهای قاشیزم تمامت خواه همیشه از رهبریت مردمی جامعه هراس‌مند است. «البته رهبری مقتدر، اگر یک رهبر بی‌حال، بی‌جان و بی‌حضور باشد که نه از جایی خبر دارد و راحت می‌شود که ذهنش را عوض کرد راحت می‌شود او را به اشتباه انداخت، چنین رهبر ضعیفی برای‌شان اهمیت ندارد»^(۷) و لذا است که برای تضعیف رهبری مقتدر، رهبران ضعیف را می‌سازند و از آن حمایت می‌نمایند و در چوکات همین پلان است که مزاری به اسارت و زنجیر کشیده شده و به شهادت می‌رسد.

اما به یقین که شهادت نه تنها پایان پرگ اقتدار و موج آفرین رهبریت رهبر شهید نمی‌شود که سرآغاز فصل نوین رهبری در جامعه ما می‌گردد، چون عزت، غرور و کرامت انسانی، میراث گرانبهای رهبر شهید برای جامعه و مردم ما است، رهبرانی که بعد از رهبر شهید در هرم سیاسی - اجتماعی جامعه ما قرار می‌گیرند جز تعقیب خط مشی مزاری راهی نخواهند داشت. چون نسلی که غرور مزاری را درک کرده‌اند از میراث گرانبهای مزاری دفاع خواهند کرد و رهبری که نتواند از عزت، کرامت و غرور انسانی مردم ما دفاع کند، توان رهبری جامعه ما را نخواهد داشت. بر این اساس شهادت مزاری سرآغاز فصل سرخ جامعه ما است چون موج شهادت آگاهانه رهبر شهید نه تنها عمق باورهای نسل امروز ما را آغشته در خون نمود که مزاری را به عنوان یک «اسطوره» و قدیس بر تارک تاریخ فردای مردم ما تجسم بخشید و یاد مزاری را ذکر زندگی غرور آفرین جامعه امروز و فردای ما گرداند.

بی‌نوشتا:

(۱) سراج، شماره ۱۱، ص ۲۵۶ از فرمایشات رهبر شهید

(۲) همان، ص ۲۷۱

(۳) احیاء هویت، ص ۱۷۰

(۴) سراج، شماره ۱۱، ص ۱۵۶

(۵) همان، ص ۲۵۷

(۶) احیاء هویت، ص ۱۷۱

(۷) مجله ارزشها، بهمن ۷۶، بیانات آیه‌الله خامنه‌ای





آنچه که امروز به عنوان یک سؤال جدی در ذهن و ضمیر هر مسلمانی مطرح بوده و وجدانهای آگاه و بیدار را رنجور و متأثر می‌سازد، این است که چه شده است دنیای اسلام را که با جمعیت بیش از یک میلیارد انسان و قلمرو گسترده و وسیع و پهناور و مناطق حساس سوق الجیشی و کلیدی و منابع و ذخایر فراوان زیر زمینی و روی زمینی، همچنان تحت سلطهٔ قیومیت و حاکمیت بیگانگان و جهان‌نخواران قرار دارند و علیرغم مجاهدات و مبارزات رجال سیاسی و رهبران مذهبی و دلسوز، نتوانسته‌اند از وضعیت ذلت بار در یوزگی و تکدی‌گری خارج شده و خود مقدرات سیاسی و نظامی و فرهنگی و اقتصادی خویش را رقم زده و بدست گیرند.

یکی از عمده‌ترین علل و عواملی که در سقوط و تنزل و عقب ماندگی پدیده‌های اجتماعی، من جمله جهان اسلام نقش به سزایی داشته و دارد، اختلاف و پراکندگی در درون جوامع و امت‌ها می‌باشد و این یک واقعیت انکار ناپذیر است که هم با معیارهای عقلی و منطقی سازگاری نداشته و هم تجارب تاریخی و شواهدی از آیات قرآن و احادیث معصومین آن را تأیید نموده و هم علما و دانشمندان و محصلین بزرگ جهان اسلام من جمله شهید مزاری، همین عقیده و باورمندی را داشته‌اند که اگر اختلاف و تفاق در بین جامعه و جمع و امتی پدیدار شود، جنگ و خونریزی و ناامنی و گرفتاری‌های داخلی تشدید شده، چرخ‌های عظیم اقتصادی از حرکت خواهد ایستاد. مراکز علمی، فرهنگی و تحقیقاتی، نه تنها تعطیل شده بلکه به کلی از بین خواهد رفت. کینه و کدورت روز به روز بیشتر شده و زمینه ساز نفوذ قدرتهای استعماری و در نتیجه باعث وابستگی جامعه و مردم در عرصه‌های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خواهد شد.

در یک کلام، بوم شوم افتراق و جدایی و اختلاف بر سر هر جمع و جامعه‌ای بنشیند، شیرازه و پیوند آن جامعه و جمع را از هم متلاشی ساخته و رنج و محنت همیشگی آنان را حتمی خواهد نمود. چنانچه همای باصفای وحدت و همبستگی و صمیمیت، بر سر هر جماعتی سایهٔ پر میمنت و دلپذیر خویش را پهن بنماید، رشد و ترقی و تکامل و بقای آنان را بیمه و تضمین خواهد نمود.

استاد شهید حضرت حجة الاسلام و المسلمین عبدالعلی مزاری (ره) که خود با تاریخ پر فراز و نشیب اسلام و علل و عوامل صعود و سقوط مسلمین آشنایی داشته است و خود او نیز از معدود مبارزان و مصلحانی است که تا آخر عمر به خاطر اعادهٔ مجد و عظمت اسلام و بازگشت به قرآن و نابودی ظلم و جور و جنایت و تبعیض و تاروایی و استقرار عدالت و برابری «که روح اسلام واقعی است» به شدت مبارزه نموده و در این راه مقدس و عالی، شکنجه و زندان، حتی در خارج از مرزها و جغرافیای کشور را متحمل گردیده و در نهایت هم، جان عزیزش را هدیه و قربانی می‌نماید، یکی از عمده‌ترین و مزمن‌ترین درد و گرفتاری جهان اسلام را در تشتت و اختلاف و تفرقه می‌داند. این موضوع در صحبتها و مصاحبه‌های بیجا مانده از آن شهید شاهد، انعکاس فراوان پیدا کرده است.

او با بصیرت ژرف و بینایی عمیقی که از معارف درخشان و اصیل اسلامی و واقعیت‌های عینی جهان اسلام داشت، عمق و ریشهٔ تفرقه و اختلاف و نفاق، این غده چرکین شرک و شیطانی را درک کرده و نقش مثبت و ارزندهٔ وحدت و همبستگی و هماهنگی برای رسیدن به اهداف والای انسانی و اسلامی را متوجه شده و در حیات سیاسی مبارزانهٔ خویش تلاش فراوانی را به خرج داد تا وحدت و همبستگی را و لو در محدودهٔ زمانی و مکانی خاصی به وجود آورده و ریشهٔ اختلاف و تفرقه را قطع نماید و زمینهٔ تشکیل امت واحدهٔ اسلامی را به وجود آورد. چرا که او راه نجات اسلام و عزت و سربلندی مسلمین و اقتدار جهان اسلام را در وحدت و هماهنگی و تشکیل امت واحدهٔ اسلامی می‌دانست. لذا در یکی از مصاحبه‌های خود در این زمینه می‌گوید: «ما در نظر داریم یک امت واحدهٔ اسلامی در سراسر جهان به وجود بیاید و راه رسیدن به این هدف عالی هماهنگی نهضتها و پیشتازان امت اسلامی است... طبق مبانی اسلامی، مسلمانان یک امت واحده است. گمان می‌کنم از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحده معتقد نباشد...» (سراج ۱۱، ص ۳۳۹)

در قسمت دیگر از مصاحبهٔ خویش به انقلاب اسلامی ایران و رهبری خردمندانهٔ آن حضرت امام خمینی (ره) اشاره نموده و ضرورت وحدت و تشکیل امت واحدهٔ اسلامی را اینگونه بیان می‌کند که: «در

رهبر شهید

و طرح تشکیل امت واحدهٔ اسلامی



می‌شود. در تلقی شهید مزاری، مسلمان واقعی کسی است که فکر و خیال اصالت نژاد و نسب و ملیت را از ذهن و ضمیر خویش، محو ساخته و از بین ببرد، چرا که فکر اصالت نژاد و نسب و ملیت، خود یک نوع تعصب کور و جاهلانه ادوار جاهلیت است که با ظهور مکتب انسان ساز و عدالت گستر اسلام و قرآن پایداری و متکوب می‌گردد. چنانچه پیامبر اسلام پس از فتح مکه در سال ششم هجرت، در برابر جمعیت اتبوهی قرار گرفته و خطبه مفصلی را بیان داشته و در قسمتی از آن اینگونه می‌فرماید: «ان الله تبارک و تعالی قد اذهب عنکم بالاسلام نخوة الجاهلیة و التفاخر بآبائهم و عشایرهم ایها الناس انکم من آدم و آدم من طین الالوان خیرکم عند الله و اکرمکم علیه الیوم اتقیکم و اطوعکم» (مستدرک ج ۱۲، باب ۲۵، ص ۸۹) خداوند به وسیله اسلام نخوت و تکبر و غرور دوران جاهلیت و افتخار به پدران و قبایل را از بین برده است. ای مردمان همه شما از نسل آدم و آدم نیز از گل آفریده شده است. بهترین و گرامی ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزگارترین شما نسبت به دستورات او خواهد بود.

اما با کمال تأسف باید اعتراف کرد که همین افتخارات و امتیازات پوچ قومی و نژادی و منی که از نظر اسلام و قرآن محکوم است و مردود امروزه بازار گرمی داشته و از رونق خاصی برخوردار بوده و منشاء اختلاف و نفاق و گرفتاری‌های فراوانی در سطح جهان اسلام شده و خواهد شد که شهید مزاری (ره) از این درد بی درمان که جامعه و امت اسلامی را رنجور و متأثر و مستأصل ساخته است اینگونه درد دل می‌نماید که «ما نظر به اعتقادات اسلامی مان به هیچ وجه ملی گرایی را قبول نداریم و با این پارچه پارچه شدن سرزمین مسلمان نیز موافقت نداریم که یکجا به نام کردستان، یکجا به نام بلوچستان و یا پشتونستان قبول کنیم. یا به نام ترک و فارس و هزاره و افغان خط و مرز قائل گردیم. ما معتقدیم که مسلمانان، امت واحد اسلامی اند از هر ملیت و نژاد که باشند باید تحت لوای اسلام و مکتب و عقاید اسلامی جمع شوند.» (مصاحبه چاپ نشده، ص ۳۴) در قسمت دیگر، به مبارزه مردم فلسطین علیه اشغالگران اسرائیلی اشاره نموده و درد و رنج مردم مظلوم فلسطین را مربوط به کل جهان اسلام

گوشه‌ای از این جهان یک جمهوری اسلامی به وجود آمده و یک حکومت اسلامی روی کار است. ملت‌های مسلمان تحت قیادت این رهبری بپا خیزند و اسلام را گسترش دهند و با مبارزه و پشتکار، حکومت‌های غیر اسلامی را ساقط ساخته، امت واحد اسلامی را تشکیل دهند.» (مصاحبه چاپ نشده، ص ۶۴)

بنابراین، از دیدگاه شهید مزاری یکی از عمده‌ترین علل و عواملی که در تضعیف و عقب ماندگی مسلمین نقش بسزایی داشته و دارد، اختلاف و تفرقه در صفوف پیروان اسلام و امت واحد محمدی است که برای جبران این نقیصه و التیام این درد جانکاه، وحدت و هماهنگی و تشکیل امت واحد اسلامی امری لازم و ضروری است و این واقعیتی است که همه صاحب نظران و مصلحین جهان اسلام آن را بیان داشته‌اند و آیات نورانی قرآن و احادیث معصومین و تجارب تاریخی نیز آن را تأیید می‌نماید.

در اینکه چه علل و عواملی باعث شده است، اختلاف و تفرقه و تشتت در درون جامعه مسلمین و امت واحد اسلامی تشدید شده و به اوج خود برسد، مسلمانانی که دین و مکتب و مسلک و خدا و پیامبر و کتاب و قبیله‌شان یکی است، علما و دانشمندان و صاحب نظران و مصلحین جهان اسلام، عوامل گوناگونی را ذکر کرده‌اند. ولی ما دو مورد از مواردی که در آثار به جا مانده شهید مزاری برجستگی بیشتر دارد را به طور اختصار یادآور شویم:

۱- تعصبات ملی و نژادی:

اولین عاملی که به عقیده شهید مزاری هماهنگی مسلمین را متلاشی ساخته و باعث جنگ و جدال و خصومت در بین آنان شده، تعصبات نژادی و ملی است. تعصبات پوچ و بی‌ارزشی که هیچگونه اصالت و جایگاه در مکتب جاوید اسلام نداشته بلکه به عنوان منفورترین مقوله‌ای که در طول تاریخ بشر منشاء و خواستگاه هزاران گرفتاری و نظام‌های فاسد و چنایتکار شده و خواهد شد اعلان گردیده و محکوم





دانسته و جنگ و جهاد و مبارزه با اسرائیل غاصب را یک مبارزه تمام عیار اسلامی علیه صهیونیستهای متعصب و از خدا بی خبر می داند. در عین حال از آن عده از مبارزین فلسطینی که مسائل نژادی و عربی را مطرح می نمایند شکوه و گلایه نموده آن را ارمغانی می داند که بیگانگان و دشمنان قسم خورده اسلام و مسلمین به خورد جامعه و مردم داده و هر روزی که می گذرد رنگ و جلای بیشتری به آن می بخشند. لذا از آن به عنوان یک درد و مشکل اینگونه یاد می نماید که «ما روی عرقاقت بحث نداریم. مسأله در این است که کل مبارزین فلسطین در مبارزه خود مسأله عربیت را مطرح می کند که این خیلی زشت و مزخرف است. یکی از طرح های استعماری این بوده که در کشورهای اسلامی مسأله قومیت را مطرح سازند و فلسطینی ها نیز این شعار استعماری را سر می دهند در

سرنوشت سازی که در پیشرفت اسلام و اقتدار و سربلندی مسلمین نقش به سزایی داشته و باعث قوت و قدرت آنان گردیده است روح اخوت و برادری و ایجاد الفت و هماهنگی است که با تلاش صادقانه و دلسوزانه رهبران راستین اسلام، در بین نژادها و اقوام مختلف اعم از سیاه و سفید، عرب و عجم، شرقی و غربی، برده و مولی، آن هم در سایه ایمان و اعتقاد به عدالت سیاسی و اجتماعی و مساوات و برابری و برادری ایجاد شده است. در این میان تضعیف میانی وحدت و هماهنگی و تقویت عوامل اختلاف و تفرقه و نفاق مهم ترین و مناسب ترین عنصری است که استعمارگران برای تسخیر دژ وحدت و هماهنگی و نفوذ به درون جامعه اسلامی و مکیدن شیرازه الفت و برادری مسلمین تشخیص داده و برای ضربه زدن به اسلام و استعمار مسلمین از آن استفاده کرده اند که با کمال



تأسف، موفقیت های چشمگیری هم داشته اند.

شهید مزاری (ره) از این درد و گرفتاری که دستهای پلید استعمارگران خارجی، باعث نشو و نما و تقویت آن شده و رشته اتحاد و پیوند مسلمین را از هم گسسته و متلاشی ساخته است، اینگونه می نالد: «یکی از اهداف ما در طرح وحدت، تشکیل امت واحده اسلامی است. زیرا همگان می دانیم که استعمار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان مسأله ملی گرایی را در جوامع مسلمین به وجود آورده اند تا با پارچه پارچه کردن امت اسلام، بهتر به مقاصد شوم شان نایل آیند.» (مصاحبه چاپ نشده، ص ۳۰)

بنابراین، دومین عامل و عنصری که در تلقی شهید مزاری رشته و پیوند اتحاد و هماهنگی مسلمین را از هم متلاشی ساخته و امت واحده اسلامی را به هفتاد و دو ملت پراکنده و متفرق ساخته است، دستهای پلید استعمارگران خارجی می باشد که با کمال تأسف باید گفت: افتراق و جدایی که زاینده دخالت پیدا و پنهان دشمنان خارجی است آنچنان عمیق بوده و ایجاد فاصله نموده است که مسلمانان هر کدام در گوشه ای خزیده و از درد و گرفتاری و مشکلات خود می نالند، به قسمی که فرصت فکر کردن درباره مشکلات بزرگتر را به کلی فراموش کرده و از یاد برده اند.

حالی که یک میلیارد مسلمان قلیشان برای فلسطین می تپد ولی باز هم مبارزین فلسطینی گاهی عربیت، گاهی حکومت غیر مذهبی را به زبان می آورند... اگر فلسطینی ها در مبارزاتشان تجدید نظر نکنند هرگز پیروز نخواهند شد و اندک حمایتی که از سوی مسلمانان صورت می گیرد از بین خواهد رفت.» (مصاحبه چاپ نشده، ص ۶۱)

بناءً در تلقی و نگرش شهید مزاری اولین عاملی که هماهنگی جهان اسلام را متلاشی ساخته و از تشکیل امت واحده اسلامی که به اعتراف دوست و دشمن عزت و اقتدار مسلمین در سایه آن بوده و خواهد بود، جلوگیری به عمل آورده است تعصبات کور و موهوم نژادی و ملی است.

۲- دخالت استعمارگران خارجی:

دومین عاملی که به عقیده شهید مزاری باعث جنگ و جدال و اختلاف در بین مسلمین شده و از تشکیل امت واحده اسلامی جلوگیری به عمل آورده است، دستهای پیدا و پنهان استعمارگران خارجی می باشد. چرا که استعمارگران و دشمنان کینه توز اسلام و مسلمین، آگاهی وافق و کافی داشته و دارند که از آن جمله عوامل و عناصر بسیار مهم و اساسی و

رهبر شهید و تغییر ساختارهای ذهنی جامعه هزاره

• حمزه واعظی

□ دوصد سال بازماندگی سیاسی

سکوت سنگین دو قرن تاریخ سیاسی هزاره‌ها، حکایتگر بغض عمیقی است که گوی چند نسل را دربرده است. نسلهایی که از آسمان جز کینه و از زمین جز حقد و حقارت ندیده‌اند. نابرابری، فقر طاق‌فرو، نامرادی‌ها، بیابانگردی‌ها و ستمکشیدنی‌های مضاعف، خوراک شبانه روزی این دوصد سال زندگی هزاره‌ها بوده است. ریشه‌یابی و علت‌سنجی تاریخی این فراز نامیمون، ما را به عوامل و زمینه‌های زیر رهنمون می‌گردد:

۱) استبداد و استثمار سیاسی:

فاشیسم جنون‌اندیش نژادی، بارزترین شکل نظام سیاسی حاکم دوصد ساله اخیر افغانستان بوده است. در ساختار انحصاری این سیستم، هیچ قومی جز یک نژاد مشخص حضور و دخالت مؤثر نداشته‌اند. هزاره‌ها به عنوان یک ملیت عقب‌زده شده، بیشترین خیانت و ضربه را از حاکمیت استبداد «فاشیسم مطلقه» دیده‌اند؛ در استثمار هزاره‌ها چندین بعد را برجسته می‌بینیم:

الف - ملاحظات مذهبی: فاشیسم سیاسی با دو چهره، حاکمیت خود را ادامه می‌داد: یکی دسایس و عناوین مذهبی و دیگری جاهلیت نژادی. هزاره‌ها که به دلیل فطرت‌پاوری و پاک‌خویش، معتقدترین و شاخص‌ترین پایبندی مذهبی را داشته و دارند در طول جیات مذهبی خود شدیدترین فشارهای سیاسی - اجتماعی را به خاطر همین پایبندی و پایمردی خویش تحمل کرده‌اند. «شیعه‌گری» بزرگترین جرمی است که نظام‌های حاکم را در جهت سهولت اجرای سیاست‌ها و تأمین منافع استبدادی‌شان کمک می‌کرده!

ب - تحقیرهای نژادی: چروک چهره‌های استخوانی هزاره حکایت یک تاریخ تحقیری است که این پناه‌گم‌کردگان دیده‌اند. در تاریخ درد آلوده دوصد سال پسین افغانستان واژه «هزاره» روایت تلخی است از یک مظلومیت عظیم.





از همان روزی که نام «افغان» بر محدوده جغرافیایی کشوری گذاشته شد که نامش شد «افغانستان» چهره زرد و بینی به صورت چسبیده و چشمان تیغ بریده بادامی، بلایی شد بر جان این قوم و مدرکی شد علیه هستی و موجودیت آن!

ج - محرومیت‌های اقتصادی: گرسنگی مزمن و فقر خانمانسوز، مشخص‌ترین نماد زندگی هزاره‌هاست و این اثری است که از نسل‌های گذشته به یادگار مانده است. استبداد، یا گرسنه نگهداشتن این مردم سعی کرده تا از حضور مؤثر و مقتدر آنها در صحنه‌های سیاسی و عرصه‌های فعالیت اجتماعی جلوگیری کند. سیستم اقتصادی هزاره‌جات، سیستمی است ابتدایی با روش معیشتی چند صد سال قبل. تنگ زیستی آفتی است که سالیان متعادی فرصت هر گونه تجلی را از آنها گرفته است.

د - انزوای فرهنگی: تشخیص یک جامعه و ملت میزان رشد و سطح فرهنگ آن جامعه و ملت است که حیات و ممات آن هم رابطه مستقیمی با همین عنصر دارد. استبداد حاکم بر افغانستان هم با درک این حقیقت، خائنه‌ترین کاری که در حق هزاره‌ها انجام داد، به انزوا کشاندن فرهنگی آنها بود. غربت و حصر فرهنگی موجب شد که هزاره‌ها همواره مظلوم‌ترین و گمنام‌ترین قوم افغانستان باقی بمانند. تحقق این نتیجه شوم از مجراهای مختلفی صورت می‌گرفت:

- محرومیت از منابع و مراکز آموزشی - فرهنگی.
- فشارها و تحقیرهای روانی.
- تحریم و بایکوت مراودات و مبادلات فرهنگی با سایر طوایف.
- ستیزه‌گری با سنتها و باورهای اعتقادی - فرهنگی آنان.
- بازگیری فرصت‌های اساسی و تحمیل فشارهای اجتماعی بر آنان.

۲) خشونت طبیعت:

نام «هزاره‌جات» تداعی‌گر سرزمین سخت سربها و جدالهای جانفرسا یا خشم همیشگی طبیعت است. طبیعتی که بسیاری از فرصت‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی را از ساکنان این سرزمین گرفته است. شرایط جغرافیایی و زیست محیطی آن به گونه‌ای است که ساکنان آن از بسیاری از مواهب و شانسهای طبیعی محروم شده‌اند: آب و هوای سرد، کوه‌های پر فرگیر و معتد، دره‌های عمیق و خشک همگی دست در دست هم داده و فشار و تنگ زیستی شدیدی را بر ساکنان خود تحمیل کرده است. این شرایط که بخش مهم آن معلول سیاست‌های چپاولگرانه و استثمار جویانه استبداد حاکم بوده که هزاره‌ها را از خانه و کاشانه‌شان بیرون و راه تحرک و جابجایی را عملاً و علناً از آنها سلب نموده، باعث شده که این مردم همواره گرفتار دور باطل شرایط زیست محیطی و تنگدستی‌ها و ناسازگاری‌های خشن زندگی روستایی و قبیله‌ای باقی مانده و هیچگاه زمینه و فرصت ورود جدی به حوزه اندیشه و فعالیت سیاسی - اجتماعی را پیدا نکنند. مضاف بر این، وجود چنین عوامل و شرایطی تأثیرات فوق‌العاده ناخوشایند دیگری را هم در زندگی و سرنوشت سیاسی هزاره‌ها در پی آورده است:

- الف - نابرخورداری از مزایای فرهنگی - اجتماعی شهر و شهرنشینی.
- ب - گسترش روح انزواگری و ثبات و تعمق روحیه «گریز از مرکز».
- ج - به بلوغ نرسیدن اندیشه همگرایی ملی - نژادی.
- د - تسلط ظالمانه و مقتدرانه حکومت‌های مرکزی بر ساکنان این سرزمین.



۳) بی‌بهره‌گی از موقعیت ژئوپلیتیکی:

موقعیت ژئوپلیتیکی مهمترین عامل قدرت و نفوذ سیاسی - بین‌المللی به شمار می‌رود. نزدیکی به آب‌های آزاد، همجواری با قدرتهای بزرگ و برخورداری از امتیازات ژئواستراتژیک، پایه‌های اساسی ژئوپلیتیک محسوب می‌شود.

هزاره‌جات چنانکه گفته شد، سرزمینی است محصور در میان کوه‌ها و از لحاظ موقعیت جغرافیایی در مرکزی‌ترین نقطه افغانستان واقع شده است. این موقعیت به گونه‌ای است که به جز امتیاز ژئواستراتژیک، هیچ یک از ویژگی‌های اساسی ژئوپلیتیک را ندارد. این عامل باعث شده که جامعه هزاره در طول صدها سال، محرومیت‌های زیادی را تحمل کرده و از امتیازات بزرگی محروم بماند که به طور مشخص می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- الف - گمنامی و غربت دردناک در داخل و خارج.

ب - محرومیت از بهره‌وریهای سیاسی و بین‌المللی

ج - عقب ماندگی از رشد و توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

د - دورافتادگی از مبادلات و داد و ستدهای تجاری و اقتصادی

ه - محرومیت از انتخاب یک همدرد سیاسی خارج از مرزهای

داخلی.

□ هزاره‌ها؛ نمادهای هویت ملی

(۱) رهبری سیاسی:

رهبر پذیری در هر جامعه‌ای، نمایشگر بلوغ سیاسی و خودیابی ملی آن جامعه است. تثبیت پایگاه و جایگاه ملی یک نهاد رهبری، نمودار قاطعی است از رشد اندیشه اجتماعی و پیدایش خودباوری ملی - فرهنگی. این حقیقت به ویژه در میان جوامع، ملتها و ملیتهایی که هدفمندانه تحولات اساسی را به منظور اصلاح ناپایسته‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، پشت سر گذاشته و یا در حال ستیزه‌گری با نابرابریها و تامردیهای موجود زمانه خویشند، تجلی عینی تر و بعد واقعی تری به خود می‌گیرد.

□ خودیابی هزاره‌ها؛ یک جهش تاریخی

درک درست از موقعیت اجتماعی و شناخت سیاسی از اساسی‌ترین باورها و بازتابهای تنزل و تحول جامعه، به افراد یک ملت امکان می‌دهد که به رهیفاته‌های آگاهانه سیاسی - اجتماعی دست یافته و

اکنون دنیا با نام ملتی بنام «هزاره»

و رهبری بنام «مزاری» به خوبی آشناست و از همینرو

در همه معادلات بین‌المللی و محاسبات ملی قابل محاسبه است

تاریخ سیاسی شانزده ساله اخیر هزاره‌ها فراز و فرودهای زیادی را تجربه کرده و در نهایت به این نتیجه ارزشمند ختم شد: ظهور یک «رهبر سیاسی» با پایه‌های استوار مردمی. ظهور رهبری سیاسی استاد مزاری و رهبر پذیری آگاهانه هزاره‌ها، نادرترین پدیده اجتماعی در تاریخ سیاسی - فرهنگی این جامعه محسوب می‌شود. در تکوین و تثبیت این پدیده عوامل مختلفی موثر بوده است که عمده‌ترین آن را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

- (۱) تراکم عقده‌های حقارت تاریخی و انفجار این عقده‌های روانی.
- (۲) سنجش عاقلانه واقعیه‌های اجتماعی و ضرورت‌های سیاسی.
- (۳) تجارب مستندی که از مبارزات و تحولات سیاسی - اجتماعی شانزده ساله جنگ و جهاد به دست آمد.
- (۴) تکوین بلوغ و درک سیاسی جامعه هزاره.
- (۵) رشد آگاهانه احساس همگرایی.

(۶) ویژگی‌های منحصر به فرد شخصیت رهبر شهید.

همین عوامل باعث «نهادینه» شدن رهبری سیاسی - مذهبی در میان جامعه هزاره شد. تجلی این رهبری در وجود شخصیت خردمند استاد شهید، فصل جدیدی را در تاریخ سیاسی هزاره‌ها بازگشود. فصلی که به این مردم عظمت ملی آفرید و هویت سیاسی بخشید. بخش عظیمی از این تحول بنیادین مدیون ویژگی‌های رهبری و شخصیت پیشوای شهید استاد مزاری است. استاد مزاری اندیشمند سیاست شناسی بود که با درد عمیق مذهبی و دین‌داری ناهایانه ملی توانست برای اولین بار، جامعه شیعه و ملت شجاع هزاره را به عنوان یک واقعیت انکار ناپذیر سیاسی و اجتماعی در افغانستان مطرح کند. رهبری سه ساله او، هزاره‌ها و شیعیان را از لحاظ سیاسی و اجتماعی صد سال جلو انداخت.

همسازگریهای نژادی، مذهبی و ملی را به عنوان عمیقترین محور هویت ملی و اساسی‌ترین مشخصه پویایی حیات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی خویش برجسته سازند.

جامعه محروم هزاره پس از یک سکون ممتد تاریخی و با گذر از یک مبارزه‌رهایی بخش شانزده ساله و به خصوص پیروزی مجاهدین در کابل و جنگهای چند ساله اخیر به شناخت و درکی رسیده‌اند که همین شناخت و آگاهی مایه عزت سیاسی و عظمت ملی‌شان شده است. جامعه‌ای که جز حضور فیزیکی، نه تنها هیچگونه دخالت و تأثیری در ساختار سیاسی افغانستان نداشته، بلکه حتی وجود و حضورشان هم در جامعه افغانستان جرم و قاجاق محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که خود هزاره‌ها هم هویت سیاسی - اجتماعی و «حضور» خویش را نادیده می‌انگاشتند!

تحولات سیاسی، نظامی سه ساله غرب کابل که حول محوریت رهبر شهید می‌چرخید، این ره آورد عظیم را داشته که هزاره‌ها باورمندانه به جایگاه سیاسی و نقش قدرتمند اجتماعی خویش اندیشیده و عاقلانه بر هویت فرهنگی خویش تکیه کنند. به عبارت دیگر، «ملیت» پراکنده و منزوی دیروز هزاره به یمن مبارزات شانزده ساله و به خصوص سه ساله کابل، تبدیل شد به یک «ملت» همسو، هدفمند و قدرتمند که آگاهانه «خویش» واقعی خویش را باز یافتند. شاهد عینی این واقعیت را در نمادهای زیر می‌توان متجلی دانست:

(۱) رهبری سیاسی - ملی

(۲) شاخصه‌های هویت ملی

(۳) رشد سیاسی توده‌ها.



قدرت فوق العاده فکری، ویژگی‌های منحصر به فرد اخلاقی و ابتکارات سیاسی، نه‌آمی استاد شهید، سه عنصر خارق العاده‌ای بودند که او را از سایر رهبران سیاسی و انقلابی متمایز می‌ساخت. همین ویژگی‌ها بود که در مدت کمتر از سه سال، مظلومیت و حقارت دوحسد ساله هزاره‌ها و شیعیان را جبران کرد؛ راهبردهای سیاسی و اندیشه‌ها و باورهای ملی و انقلابی‌ای را که او به جامعه ما ارزانی داشت برای نسلهای آینده تأمین‌گر سعادت مذهبی و غرور و عزت ملی است. گواه این حقیقت این میراثی‌های جاودانه است:



- (۱) پایه ریزی معیارهای قدرت ملی جامعه هزاره
- (۲) طرح و تأمین زمینه‌های وحدت جامعه شیعیان
- (۳) ایجاد روح باورمندی مذهبی.
- (۴) ایجاد و گسترش هدفمندانه غرور ملی - مذهبی
- (۵) ایجاد احساس عاقلانه خویشن شناسی نژادی - قومی
- (۶) طرح و تأمین خودباوری سیاسی - فرهنگی
- (۷) راهبردهای صادقانه و منطقی در جهت طرح و تأمین برابری ملی.

(۲) بازیابی هویت ملی:

مهمترین عامل پویایی یک جامعه، شناخت افراد آن نسبت به آزمودها و آزمایشهای زندگی اجتماعی و نیز مشخصه‌ها و محرکه‌های رشد فرهنگی است. شناخت این شاخصها، به هم آمیختگی ملی و افزایش شعور اجتماعی را سبب می‌شود. با تحقق این دو عنصر، فاکتورهای مشترک هویت ملی برجسته شده و در نهایت بالندگی، قدرت

و منافع اساسی جامعه تأمین و تقصین می‌گردد.

تشکیل حزب وحدت اسلامی و تثبیت رهبریت استاد شهید، جامعه هزاره را وارد مهمترین و پرشکوهرترین زندگی سیاسی - فرهنگی کرداین دو عامل و به خصوص رهبری مدبرانه استاد شهید، از یک سو هزاره‌ها را به شناخت آگاهانه آزمونها و آزموده‌های سیاسی - نظامی واداشت واز دگر سو، زمینه‌های وسیع و مطمئن همبستگی ملی قومی و مذهبی را فراهم آورد. این پارامترها، عمیقترین تأثیرات را در باوروری شعور سیاسی - فرهنگی آنها گذارده و شخصیت اجتماعی و هویت ملی مستقل به این جامعه بخشید.

دلیل این مدعا شاخصهایی است که نام می‌بریم:

۱ - رهبر پذیری: پیوند عاشقانه رهبری و مردم، شکوهمندترین لحظه‌های تاریخ هزاره‌هاست. حمایتی‌های میلیونی از رهبری استاد شهید و جانفشانی‌ها و دستور پذیریهایی صدها هزار جوان و هزاران نفر رزمجو از آرمانها و فرامین رهبری، روشن ترین راهی است که برای امروز و نسلهای فردای ما ترسیم شده است. هزاره‌ها عالمانه به این تجربه عظیم رسیده‌اند و از همینرو عامدانه وعاشقانه پشت سر قانندی ایستادند که از میان همین زنجیر شدگان برخاسته و فریاد و بغض همین مردم را در گلو داشت.

پذیرش قاطعانه رهبری استاد شهید و حمایتی‌های صادقانه و بی‌دریغ از آن قائد کبیر، بیانگر این دو حقیقت انکار ناپذیر است که:
الف - این مردم به یک اندیشه سالم و تشخیص سنجیده اجتماعی دست یافته‌اند.

ب - ست رهبر پذیری به عنوان یک باور عمیق ملی این مردم، تضمین‌گر اساسی ترین نمادهای هویت و منافع سیاسی - ملی آنها بوده و خواهد بود.

۲ - خوداتکایی: سنتها، هنجارها و ارزشهای فرهنگی یک ملت، قوی‌ترین پتانسیلهای آن جامعه و مردم است که در صورت بهره‌گیری صحیح از آنها، بزرگترین نقش را می‌توانند در پیرایش و خودزایش آن ملت ایفا کنند. آزادسازی این پتانسیلها شرط اساسی و اولیه بهره‌وری است و چگونگی بهره‌وری هم بستگی دارد به خلاقیت ذهنی و توانگری فکری. تحقق همه این شرایط و عوامل موجب می‌گردد که آن ملت اهرم بزرگی در دست داشته و مسیری را طی کند که «خود» می‌خواهد.

جامعه هزاره با سابقه طولانی تاریخی، دارای پتانسیلهای قدرتمندی است که متأسفانه تا هنوز این پتانسیلها در جهت گشایش و گنجایش ظرفیتهای توانگری ملی استفاده و آزاد نشده است. اما خوشبختانه تحولات میمونی که هزاره‌ها را وارد فاز جدیدی از زندگی سیاسی - اجتماعی کرد، باعث شد که این مردم به کشف قدرتمندیها، تواناییها و برجستگی‌های ملی، فرهنگی و اجتماعی خویش نایل گشته و با موقعیت و نقش تعیین کننده‌ای در صحنه افغانستان ظاهر شوند. اکنون هزاره‌ها جامعه‌ای هستند که به حضور و توانمندی واقعی و مؤثر خود ایمان و یقین پیدا کرده و بر باورها و داشته‌های ملی، فرهنگی و اجتماعی خود هدفمندانه تکیه و تأکید می‌کنند.



است. طرح هوشمندانه‌ی بایسته‌ترین مفاهیم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در قالب یک سری شعارهای مردمی، در واقع مبین دو اصل اساسی و بنیادین است:

- (۱) هزاره‌ها به قدرت و موقعیت و تأثیر گذاری ملی خود واقف شده‌اند.
 - (۲) هزاره‌ها به یک ایدئولوژی سازمان پذیر اساسی دست یافته‌اند.
- محورها و مفاهیم این شعارها مضامین و ابعاد گوناگونی را شامل می‌شود که عمده‌ترین آنها را می‌توان در باورهای زیر متجلی دانست:

- حمایت از خط و الگوی رهبری سیاسی

- خویشن خواهی قومی - ملی

- خود اندیشی فرهنگی، مذهبی: تجلی بارز این باورمندی را در پذیرش عامه مردم از مرجعیت آیه‌الله العظمی محقق کابلی می‌توان مشاهده کرد

- برابری طلبی ملی و عدالت خواهی اجتماعی.

(۳) رشد سیاسی:

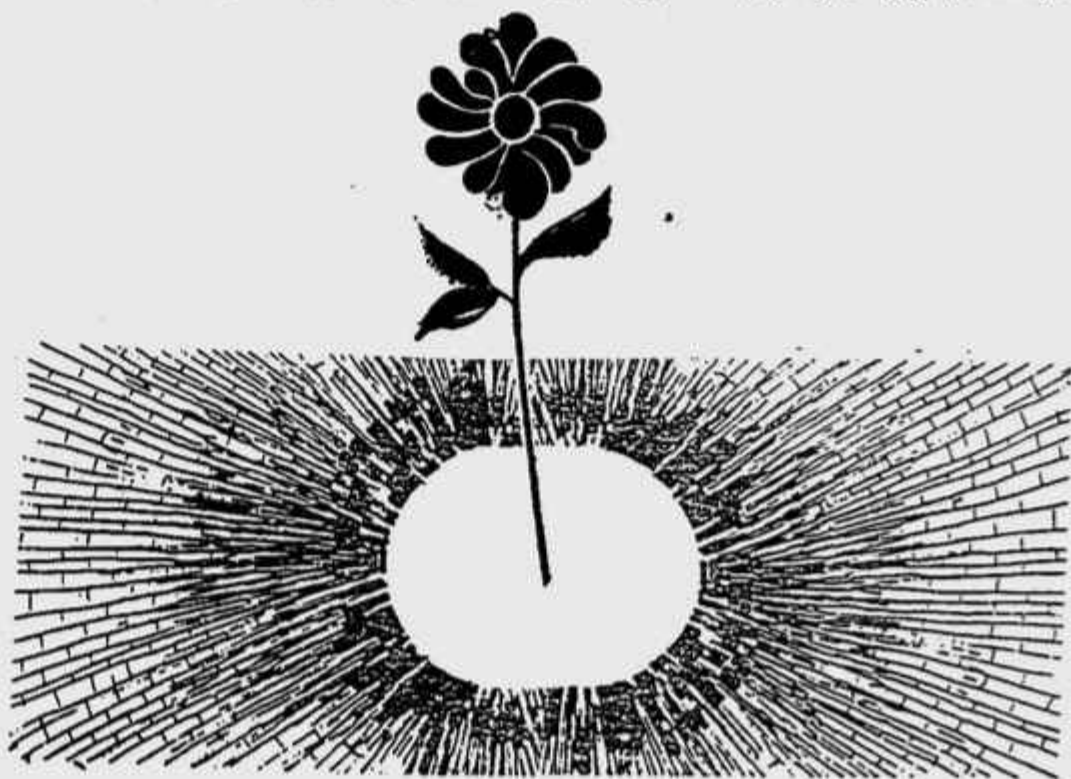
یکی از دستاوردهای مهم تحولات چند ساله اخیر و رهبری استاد شهید، رشد سیاسی هزاره‌هاست. معیار رشد سیاسی نمادهایی است که یک جامعه را از «بودن» در مسیر «شدن» قرار دهد. بسیاری از این معیارها در وضعیت و موقعیت فعلی جامعه هزاره مصداق عینی و عملی

۳- شکستن حقارت‌های ملی - نژادی: تحقیرهای چند صد ساله نژادی، هزاره‌ها را به خجول‌ترین و منزوی‌ترین و بی‌دست و پاترین مردم تبدیل کرده بود به گونه‌ای که هر چه مشت و خشم بود بر سر این مردم فرود می‌آمد. روحیه یک هزاره تجسمی بود از مفاهیمی چون قناعت، سخت‌روزی، بارکشی، بی‌زیانی، ارباب‌پروری، ترس از دولت، سکوت در برابر گردن قرازیهای قوم غالب و حاکم، چشم پوشی در برابر ظلمها، حق کشیها و زورگوئیهایی که نسبت به او می‌شد... ریشه همه این حقارتها، سرکوبی و تبعیض سخت و شدید نژادی‌ای بود که از سوی فاشیسم سیاسی - نژادی حاکم نسبت به این مردم اعمال می‌شد.

در زندگی نوین هزاره‌ها، این هیولای دیرپای، به آتش کشیده شده و «هزاره» اکنون نه تنها یک توهین نیست که یک نشان پر حجم اجتماعی و یک پایه قدرتمند ساختار ملی - سیاسی است. هزاره بودن نه تنها جرم نیست بلکه تجسمی است از یک فرهنگ، تاریخ و ارزش‌ها و سنتهای پایدار یک کتله قومی شرافتمند. اکنون هزاره و هزاره بودن:

الف) نشانه تشخیص ملی و معرفت هویت اجتماعی مردمی است که در جامعه‌ای به نام افغانستان زندگی می‌کنند و هیچگونه تفاوت و کاستی‌ای از سایرین نداشته و آزادانه حق زندگی در این کشور دارند.

ب) هزاره بودن انگیزه و اندازه شعاع وحدت ملی است که ملتی را آگاهانه و عاقدانه گرد می‌آورد تا پشتوانه و پایه مستحکمی باشد برای



بازایی جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

۴- شعارهای استراتژیک: یکی از دستاوردهای عظیم زندگی نوین، که محصول رهبری و تأثیر گذاری رهبر شهید است، رسیدن هزاره‌ها به شعارهای اساسی، مشخص و استراتژیک است. این شعارها از یک سو، نشانگر شعور فرهمند ملی واز دگر سو، روشنگر اراده آزاد و پیراسته ملی

پیدا کرده‌اند. در یک تحقیق جامعه شناسانه و مقایسه محققانه، وضعیت و موقعیت گذشته و حال این جامعه صحت این گفته به خوبی مشخص می‌شود. ما در این گفتار سعی کرده‌ایم درستی این ادعا را با معیارها و نشانه‌های عینی ثابت کنیم، بدین منظور از شاخصهای زیر به عنوان برجسته‌ترین محورها و فرایندهای رشد سیاسی هزاره‌ها نام می‌بریم:



۱- آگاهی ملی: دشمن شناسی، تشخیص سیاسی، حساسیت فرهنگی - اجتماعی از عمده ترین عناصر آگاهی ملی هزاره هاست. درک درست و خشن سازی به موقع ترفندها و شرارتها و شیفتهای دشمنان، انتخاب معیارهای صحیح گزینش دوستان از مصادیق بارز دشمن شناسی، بازشناسی و تحلیل نسبت به معادلات و تحولات سیاسی داخلی و خارجی از نمونه های برجسته تشخیص سیاسی، همسازی و همراهی اجتماعی و سختکوشی و سختگیری و سازگاری نسبت به دانستنیها و داشته های فرهنگ و ارزشهای ملی از نمادهای مستدل

تجربه تلخ گذشته از جانی، و حوادث و معادلات سیاسی - نظامی سه ساله کابل از دیگر جانب، روند فرخنده ای را در زندگی اجتماعی هزاره ها تحت رهبری استاد شهید ایجاد کرد که عمده ترین آنها عبارتند از: الف) همذیبری سیاسی - اجتماعی در مهمترین مسائل سیاسی - گروهی. ب) اشتراک در فعالیتها و رویکردهای مشترک سیاسی - نظامی (در تحولات غرب کابل) ج) جذب و تلفیق نیروها و عناصر ملی.



حساسیت فرهنگی - اجتماعی هزاره هاست.

۲- مشارکت ملی: رویدادها و رویکردهای سیاسی چند ساله اخیر بر محوریت رهبر شهید نشان می دهد که هزاره ها به این حد از درایت و صراحت سیاسی - فرهنگی رسیده اند که بدون کوچکترین تردید و تزلزل و غیرغم دخالتهای و دسایس داخلی و خارجی، خود در جهت تأمین منافع و تحقق اهداف آرمانی و تحکیم و تثبیت موقعیت سیاسی - اجتماعی خود تصمیم می گیرند و قاطعانه عمل می کنند.

حضور در صحنه های سیاسی - نظامی، حمایت از رهبری استاد شهید مزاری به عنوان تنها مرجع و ملجأ سیاسی - مذهبی، پشتیبانی از نماینده و چهارچوبه تشکیلات سیاسی شیعیان، یعنی «حزب وحدت اسلامی»، موضعگیری صریح و تعیین کننده در برابر خیانتها و خائنین، نقش گیری جهت دار و قدرتمند در جهت تثبیت و تحکیم خط مشیها و مسایل اساسی و سیاسی، نمونه های صادقی از «مشارکت سیاسی» هزاره ها در سرنوشت خویش است.

۳- همسازگری: بزرگترین آفت جامعه هزاره چندگانگی سیاسی - اجتماعی بوده است. این چندگانگی از یکسو به تضعیف موقعیت و قدرت سیاسی - نظامی آنها کمک می کرد و از دیگر سو، زمینه های ضربه پذیری و آسیب دیدگی آنان را فراهم می کرد. قسمت عمده ای از این فرایندها، معلول دخالتهای و سنگ اندازیهای خارجی و داخلی و بخش مهم دیگر آن نتیجه بدکرداریها و ناسازگاریها و کج مداریهای عناصر مریض و شکمبارۀ سیاسی بوده که بعضاً آگاهانه و بعضاً جاهلانه بر ضد منافع جامعه خود عمل کرده اند.

د) همسویی با سیاستها و حرکتها سیاسی رهبری

ه) تکیه بر مشترکات و مناسبات و پیوندهای فرهنگی - ملی.

۳- تشخیص بین المللی: یکی می گفت شیعیان و هزاره ها ۳٪ جمعیت افغانستانند، دیگری می گفت هزاره ها موجودیتی در افغانستان ندارند و سومی می گفت هزاره ها و زنان حقی در حکومت و ترکیب سیاسی آینده ندارند!! این بود تصویری که از جامعه هزاره و شیعه ساخته بودند، دنیا هم که با چهره های رهبران دلاری پیشاورنشین خو گرفته بودند، اصلاً موجودیتی به نام «شیعه» و «هزاره» در افغانستان نمی شناختند. کابل که فتح شد، در هر کوچه و خیابان شهر «آرمهای» سبزی بلند شد که دنیا را به تعجب وا داشت. «حزب وحدت» و عبدالعلی مزاری نامی بود که مثل یعب اذهان خوابیده دنیا را متفجر کرد. دیری نگذشت که شیعیان و هزاره ها یکی از چهار قدرت اصلی سیاسی - نظامی در افغانستان مطرح شد و مزاری تعیین گر و تأثیر گذار مهم معادلات در افغانستان گردید.

اکنون دنیا با نام ملتی به نام هزاره و رهبری به نام مزاری به خوبی آشناست و از همینرو در همه معادلات بین المللی و محاسبات ملی قابل محاسبه است. به همین دلیل بود که همه قدرتهای داخلی و خارجی نسبت به این پدیده حساس شدند و بزرگترین دسیسه ها و ترفندها را در جهت نابودی این جامعه و رهبر آن به کار بستند. و این نشانه قدرت ملی و عظمت سیاسی و زنده بودن اجتماعی این ملت است که بهر موری و بهینه سازی این رهیافت، بستگی به بازیگران و نقش آفرینانی است که پس از مزاری، میراثدار سیاسی او شده اند و می شوند.





راه استاد مزاری، راه عزت و سربلندی است...

(رهبر از رهبر می گوید)

روحانیت که مفکوره مبارزاتی داشتند دور از مفکوره حاکم در مدارس آن روز، کارهایشان را آغاز کرده بودند، و در سطح داخل و خارج تلاشهایی راه افتاده بود و در آن زمان بیشتر برنامه ها بر این بود که دوستان همسو و همفکر از علما و طلاب چه در داخل و چه در خارج با هم آشنایی و ارتباط پیدا کنند.

در داخل و از کابل و مرکز افغانستان تلاشهایی در مدارس، مکاتب و مساجد راه افتاد و بخشی که در خارج بودند مثل دوستان کابل تلاشهای سیاسی و مبارزاتی خود را در حوزات علمیه قم، مشهد، نجف اشرف آغاز کردند و ما با اینکه در داخل با مشکلات زیاد مواجه بودیم و جو حاکم بر مدارس جو غالب مخالف این جریان و حرکت سیاسی و مبارزاتی ما بود و

• با تفکرات اینگونه وقت خود را در اختیار ما قرار دادند، به عنوان اولین سؤال بفرمایید که شما رهبر شهید را چگونه شناختید و ارتباط شما با رهبر شهید در چه حوزه ها و زمینه هایی بود؟

• بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. از آنجا که در آستانه تجلیل از چهارمین سالگرد شهادت رهبر شهید هستیم، چهارمین سالگرد شهادت استاد شهید را بر همه دوستان و علاقه مندان، مردم شریف و همیشه در صحنه، مسئولین، قومندانان تسلیت می گوئیم. در ارتباط با سؤال شما عرض شود که:

در دوران خفقان و سیاه که نهضت های اسلامی در افغانستان، تازه

به طور کلی اصول فکری و حرکت مبارزاتی
استاد مزاری را باورهای اعتقادی و ایدئولوژیکی
تشکیل می داد و تکیه گاه این حرکت هم
مردم و توده های محروم افغانستان بود

بیشتر دعاگو برای رژیم و شاه و سپس رئیس جمهور بنام محمد داود رونی داشت، ولی در سطح خارج با نفوذ و گسترش یافتن نهضت اسلامی در سطح کشورهای اسلامی به خصوص در کشور همسایه ما ایران و حوزه علمیه نجف اشرف، وجود تعدادی طلاب جوان و روحانیت و علمای مبارز افغانستانی در این حوزات باعث شد تا همسویی و همفکری بیشتری با هم داشته باشیم. برخی در مشهد و برخی در قم و همچنین در نجف اشرف و تعداد پراکنده و کمی هم در سوریه، ولی در حوزه علمیه قم بیشتر

جان می گرفت و جریانهای سیاسی چپ و راست در اوج قدرت بودند و نهضت فکری و سیاسی اسلامی به خصوص در بخش شیعیان بسیار محدود و با انواع مشکلات مواجه بود، افرادی در حوزات، مکاتب، دانشگاه، تلاشهای مبارزاتی و سیاسی داشتند و همچنین تعدادی از روحانیت جوان و طلاب که با روحیه مبارزاتی قضایا را پیگیری می کردند. ما هم فعالیت هایمان را در سطح مدارس و حوزات، مساجد و تکیه خانه در دوره محمد ظاهر شاه شروع کردیم. در این دوره طلاب جوان و



و با هم، همسویی و همفکری داشتند که ما رهبر شهید را هم در این میان داریم.

رهبر شهید در کنار تحصیل خود با مبارزین روحانی این حوزه ارتباط و آشنایی خوبی داشتند و به خصوص در بین طلاب افغانستان کارهای جدی را آغاز کرده بود و می توانم بگویم که استاد مزاری در آن زمان به عنوان یک محور مطمئن برای تلاشهای سیاسی و مبارزاتی بودند. و از آنجا که من رابطه با خارج بودم، با استاد شهید آشنایی پیدا کردم ولی به خاطر جو خفقان در حاکمیت آن روز ایران، ما نمی توانستیم در حوزهات علمی با هم مصاحبت بیشتری داشته باشیم و آشنایی ما در همان رفت و آمد صورت گرفت که دوستان دیگری هم بودند مثل شهید آقای واحدی که در کنار استاد بود. اولین آشنایی ما در خارج بسیار به صورت مختصر بود و بعد از آن با کودتای هفت ثور در افغانستان آشنایی ما بیشتر شد و ایشان در چننداول کابل آمد و در منزل آقای پروانی اقامت داشت. و در روزهای دستگیری علما از سوی رژیم کودتایی، ما در کابل بودیم. و آن روز

● استاد شهید یک روحانی و یک عالم دینی بود و مبارزات سیاسی و تلاشهای سیاسی شان هم بر محور اصول و باورهای اعتقادی اسلام و برای مردم محروم و مظلوم افغانستان استوار بود. بیشتر هم تلاش بر این داشت تا در آن شرایط ظالمانه که ستم و تبعیض به اشکال گوناگونش در همه جای افغانستان وجود داشت، ایشان با محوریت باورهای اعتقادی و اسلامی، خواست و اصول مبارزاتی شان متکی به مردم بود تا مردم آگاهی پیدا کنند و از این وضعیت رقت بار که بر آنها حاکم است مطلع شوند. با آگاهی بخشیدن به مردم، مردم را علیه ظلم و ستمی که حاکم است وادار به قیام کند و سرانجام با قیام مردم و توده های مسلمان افغانستان، عدالت اجتماعی پیاده شود.

به طور کلی اصول فکری و حرکت مبارزاتی استاد مزاری را باورهای اعتقادی و ایدئولوژیکی تشکیل می داد و تکیه گاه این حرکت هم مردم و توده های محروم افغانستان بود.



● ارتباط رهبر شهید با انقلابیون خارج از کشور در چه زمینه ها و در چه حوزهاتی بود؟

● استاد مزاری در شرایطی وارد مبارزه شد که فضای خارج، فضای مساعدی بود و هماهنگی با چهره های انقلابی و مبارزاتی خارج از کشور وجود داشت و استاد شهید از این شرایط، خوب استفاده کرد. با اکثریت مبارزین جمهوری اسلامی که فعلاً از مسئولین بزرگ نظام است و در آن زمان در شکل گیری این نظام تلاش می کردند، آشنایی داشتند. به خصوص یکی از مخلصین و ارادتمندان حضرت امام بودند و آشنایی خوبی هم با حضرت امام داشتند. و با چهره های عملی و انقلابی کشورهای مسلمان دیگر مانند عراق، لبنان، فلسطین، بحرین، کشمیر و پاکستان آشنایی خوبی داشتند. بنابراین بود که مبارزات اسلامی که تا

که تعدادی از علما را گرفتند و بردند و به سراغ آقای پروانی هم در مسجد آمدند، استاد هم همانجا بود. من با جناب استاد حکیمی غزنوی پس از اینکه رژیم آیه الله عالم را بردند، در مسجد آمدیم و آقای پروانی را مطلع کردیم و در همان جین پلیس های محل آمدند در مسجد به سراغ آقای پروانی و این بود که ما ایشان را از مسجد بیرون کرده و در جای دیگر منتقل کردیم و در همین روز و احوال و شرایط خفقان بود که ما با استاد شهید آشنایی بیشتری پیدا کردیم و بیشتر صحبت نمودیم و طرحهای کاری ریختیم.

● مفصله ها و شیوه های مبارزاتی رهبر شهید بر چه مبانی و اصولی استوار بود؟





حالا اوج گرفته هماهنگ و همسو شوند و ارتباط عمیق مبارزاتی به وجود بیاید و تمام مبارزین مسلمان، چه شیعه و چه سنی همه با هم در قالب «مسلمانان مبارز انقلابی» متحد شوند و استاد مزاری نقش برجسته‌ای در این راستا داشته و با اکثر چهره‌های علمی، انقلابی مسلمان کشورهای اسلامی ارتباط داشتند.

• قبل از انقلاب آیا ارتباط شما با ایشان دوستانه بود یا تشکیلاتی و اگر تشکیلاتی بود در چه معورها و حوزه‌هایی فعالیت داشتید؟

• ما در دوره محمد ظاهر و بعد از آن در دوره حکومت محمد داود خان در سطح کابل کارهای سیاسی را راه انداخته بودیم و بعد، حوزات کابل با بخش خارج ارتباطاتی برقرار کرده بود و در کابل برای کارهای سیاسی خود اسمی انتخاب کرده بودیم. و اما دوستان ما در خارج در جریان آن اسم نبودند و به همین دلیل آنها تحت اسم و عنوان دیگری تلاش داشتند. و بعد از آنکه انقلاب آغاز شد، دوستان از داخل به خارج آمدند و مشترکاً اسم واحدی را برای تشکیلات انتخاب کردیم و ارتباطی که ما در تمام دوره‌ها با استاد شهید داشتیم ارتباط کاری و تشکیلاتی بود تا ارتباط شخصی. و ما تمام ویژگی‌های ایشان را در صحنه‌های مبارزه و جهاد و تجربه کاری و تشکیلاتی، شناختیم.

• خواسته‌های رهبر شهید برای مردم افغانستان و به ویژه جامعه هزاره و شیعیان چه بود؟

• استاد مزاری به عنوان یک عنصر بزرگ ملی برای مردم افغانستان بود و شخصیت ایشان را باید به عنوان یک رهبر ملی شناخت. چرا که او با ویژگی‌ها و خواسته‌ها و اهدافی که داشت در سطح افغانستان یک رهبر ملی بود و همچنین در سطح نهضت‌های اسلامی به عنوان یکی از عناصر بسیار مؤثر و قوی در نهضت جهانی اسلام به حساب می‌آمد. خواست او در سطح کشور محدود به یک مذهب و یک قوم نمی‌شد. استاد مزاری

اساساً در افغانستان خواهان تشکیل حکومت اسلامی بود و آن هم با باورهای پویا، بالنده و سازنده که متناسب با روح زمان و نیازمندی‌های زمان است.

تشکیل حکومت اسلامی یکی از خواسته‌های ایشان بود و با توجه به تعابیر مختلف از حکومت اسلامی، از نظر ایشان تنها اسلام پویا، بالنده، جواب‌گوی نیازها و خواسته‌ها و ضرورت‌های زمان و جامعه است و از نگاه دیگر، استاد مزاری وحدت ملی و برادری همه اقوام و ملیت‌های افغانستان را در سایه حکومت اسلامی می‌خواست. بعد از سقوط رژیم نجیب‌الله وحدت ملی از طرف حلقات مختلف در افغانستان خدشه دار شد و با توجه به تلاش‌های رهبر شهید در جهت ترمیم این خدشه و خلا، از این جهت ایشان رهبری است که به تمام مردم افغانستان تعلق می‌گیرد. از دیگر خواسته‌های استاد مزاری حفظ تمامیت ارضی افغانستان و پیاده کردن عدالت اجتماعی و نفی ظلم و تبعیض و ستم‌های گوناگون مذهبی، ملی، ستمی و قومی در افغانستان بود.

• با توجه به همسویی شما در جهت مبارزات، ویژگی‌های اخلاقی و سلوک سیاسی رهبر شهید را چگونه یافتید؟

• استاد مزاری آدمی پاک و دور از هر گونه هوا و هوس‌های مادی بود، در تاریخ زندگی‌شان کوچکترین لغزش اخلاقی را سراغ نداریم و کاملاً بر

شهید مزاری

در سطح افغانستان یک رهبر ملی بود

و همچنین در سطح نهضت‌های اسلامی

به عنوان یکی از عناصر بسیار مؤثر

و قوی در نهضت جهانی اسلام به حساب می‌آمد



هواهای نفس‌شان مسلط بود. وضعیت زندگی پدر شهیدش تا حدی خوب بود و یک مقدار مصارف برایش روان می‌کرد. لذا هرگز شهریه نگرفت و این خودش کمال تسلط نفس‌شان را می‌رساند و از نظر مادی و اقتصادی هم خودکفا بود و آنچه را که در مجموع ما از ایشان سراغ داریم، ساده زیستن، ساده کار کردن و سخت گیری در امور مصرفی و سخت گیری در برابر هوا و هوسهای نفسی دیگر بود. به عنوان یک درویش راه می‌رفت و کار می‌کرد و ما، چه در مسایل اقتصادی و چه در مسایل دیگر کوچکترین لغزشی را از ایشان ندیدیم.

ایشان اکثراً پیاده راه می‌رفت و راضی نبود که سوار ماشین شود. جمع و جماعت به وجود بیاورد و از بیت المال مصرف کند و ساعتها پیاده راه می‌رفت و این در زمانی بود که به عنوان یک روحانی و طلبه مبارز مطرح بود و زمانی که در داخل افغانستان، بامیان به خصوص در کابل آمدند ما آشنایی بیشتری را در رفت و آمدها پیدا کردیم و آنچه را که من در تمام رفتارها و عملکردهای ایشان در همه دوره‌های تشکیلاتی دیدم این است که ایشان خیلی صادق بود و برخلاف سستی که دیگران در برخورد با مردم نداشته‌اند، ایشان بسیار برخورد ساده با مردم داشت و ملاقاتهای مردمی بسیار ساده برگزار می‌شد و هیچ گونه تکلف در دیدن ایشان وجود نداشت. و ما احساس کردیم که اصلاً در یک عالم از خصلتها و دوریها و رنجهای مردم کاملاً ذوب شده، ایشان زندگی می‌کرد.

استاد مزاری در همه ابعاد هم پاک زیست و هم ساده زندگی کرد و هم مسلط بر همه امور اقتصادی و روابط اجتماعی و شیوه‌های برخورد با مردم به صورت بسیار درویشانه بود. در مراحل مختلف زندگی استاد شهید، چه قبل از تشکیل حزب وحدت و چه بعد از تشکیل حزب وحدت آنچه را که ما دیدیم هیچگونه تفاوتی در ابعاد شخصیتی ایشان نسبت به مردم به وجود نیامده بود. یعنی زندگی لحظات غرب کابل یا لحظاتی که به عنوان یک روحانی وارد تشکلهای مذهبی و مبارزاتی بود هیچ گونه تفاوت نداشت و این، بهترین ویژگی‌ها و یکی از برجسته‌ترین خصوصیت‌های سلوک و رفتار ایشان است.

• یکی از ابعاد فعالیت‌های شهید مزاری، در بعد فرهنگی بود. با توجه به آشنایی شما نسبت به رهبر شهید تصویر و برداشتی که استاد شهید از کلام و فعالیت‌های فرهنگی داشت چگونه بود؟

• هدف استاد مزاری تشکیل یک حکومت اسلامی و پیاده کردن عدالت اجتماعی و رفع ظلم و تبعیض بود. طبیعی است که در تحقق هر کدام این خواسته‌ها، بزرگترین پشتوانه برای حرکت و اقدام مردم، ملت و محرومین بود و استاد شهید، نمی‌خواست تمام این خواسته‌ها را با سپورت و پشتوانه قدرتهای خارجی پیاده شود و با توپ، تانک و پول کشور خارجی خواسته‌هایشان را در افغانستان پیاده کند و به اهداف خود برسد. و او می‌خواست که از طریق مردم به این خواسته‌ها برسد و مردم پیاده کننده منویات او باشد. پس طبیعی است که، رشد فکری و آگاهی دادن به مردم و بیدار نمودن مردم از اوضاع، آشنایی آنها با روحیات و باورهای مبارزاتی نیازمند کار فکری و فرهنگی است.

مردمی که از نگاه فکری و فرهنگی عقب مانده باشد و تصورشان این باشد که در اسلام مسأله حکومت و مبارزه نیست و اسلام دور از سیاست است که همیشه باید در منابر و مساجد، سلطان ظل الله گفته شود و جامعه از محرومیتها و مظلومیت‌های خود هیچگونه اطلاع نداشته باشد و همه را به حساب خدا و تقدیر و سرنوشت و نصیب قلمداد کند، چگونه می‌تواند این توده و مردم و جماعت بیاید در این حرکت و جنبش پشتوانه شود. طبیعی است که این خواسته در این تکیه گاه، کار و فعالیت دیگری را ضرورت داشت که آن، تلاش و فعالیت فرهنگی است. کار استاد و فعالیت‌های او فعالیت فکری، آگاهی دادن به مردم و مردم را به صحنه آوردن بود؛ تا مردم با رشد فکری و آگاهی خودشان از حرکت‌های انقلابی حمایت کنند. و از این جهت است که تمام تلاشهای استاد شهید



در تمام دوران فعالیت‌های ایشان چه در دوره‌ای که یک روحانی جوان و مبارز است و چه در قبل از وارد شدن به تشکیلات و چه بعد از تشکیل حزب وحدت، این بود که کار فکری و فرهنگی رونق پیدا کند. و در این زمینه حتی سرمایه گذاری زیادی هم داشت او معتقد بود یک حرکت بزرگ و جنبش منسجم، نیازمند کادر سازی است و تلاش می‌کرد کادر به وجود بیاورد چرا که با حرکت یک نفر و دو نفر یا چند نفر، حرکت‌ها و محورهای مبارزاتی، ضمانت اجرایی و یقین نداشته و ندارد و از این جهت است که استاد سعی می‌کرد که کارهای فکری و فرهنگی را در سطح توده‌ها و مردم بکشانند تا از این طریق، زمینه را برای ایجاد کادر ورزیده علمی و سیاسی ایجاد کند.



استاد شهید خواستار تأمین عدالت اجتماعی برای عموم مردم افغانستان اعم از تاجیک، پشتون، هزاره و ازبک و شیعه و سنی بود. او می‌خواست که ظلم و تبعیض و ستم ختم شود تا در سایه حکومت واقعی اسلامی و با حفظ تمامیت ارضی کشور در پرتو تحکیم وحدت ملی مردم افغانستان همه این مضامین را در پیاده شدن اصل عدالت سیاسی و اجتماعی تجربه نمایند.

خواسته‌های ایشان مربوط به همه مردم افغانستان، محرومین و مظلومینی که در طول تاریخ چه پشتون، چه ازبک و چه تاجیک، بر سرشان ظلم شده، می‌شود و من جمله مردم شیعه و هزاره که زیادتر از دیگران ستم کشیده‌اند، به حق سیاسی و حقوق مذهبی‌شان برسد. و همه در جایگاه واقعی‌شان قرار گیرد. اینکه استاد مزاری تنها مردم هزاره



را مطرح کند و تنها از حق یک قوم دفاع کند، به خاطر این بود که به مردم هزاره و شیعه بیشتر از اقوام دیگر ظلم شده و آن هم به حدی که نام این مردم یعنی هزاره باعث نفرت برای دیگران و احساس شرمندگی برای خودشان شده است. و ایشان بر این باور بود که این یک نوع ظلم است که نام یک قوم برای دیگران نفرت باشد و برای خود قوم شرم آور و می‌کوشید که این ظلم از بین برود و حرف ایشان این بود که کاری کنیم تا دیگر هزاره گفتن برای مردم جرم و احساس شرمندگی به بار نیآورد.

تلاش استاد مزاری هم به خاطر رفع این ظلم و ستم بود نه به خاطر اینکه او تنها هزاره را می‌خواست و یا تنها خواستش این باشد که هزاره مظلوم را نجات دهد و حاکمیت هزاره‌ها را با نفی دیگران تثبیت کند.

یکی از تعابیر بسیار روشن استاد این است که حق خواهی برای اقوام و ملیتها به معنای دشمنی ملیتها نیست. او وحدت ملی و برادری و برابری همه ملیتها را می‌خواست. ولی وحدت و برادری زمانی تحقق عینی پیدا خواهد کرد که عدالت اجتماعی تحقق پیدا کند. و اما در کشوری که ظلم است و یک جمع به نام قوم، نژاد و به نام سمت و لسان و... از همه چیز محروم است چگونه می‌توانیم در آنجا برادری را تعبیر کنیم و یا وحدت ملی را پدید آوریم. وحدت ملی در سایه برادری و برادری، در سایه رسیدن همه مردم به حق‌شان و در سایه عدالت اجتماعی به وجود می‌آید. عدالت اجتماعی، محوری است برای تشکیل حاکمیت اسلامی. وحدت ملی، برادری تمام اقوام است.

• شهادت رهبر شهید چه تأثیری بر جریان حرکت عدالت خواهانه وطن و کلاً بر ملیتهای معروم داشت؟

• روشن است که حرکت عدالت‌خواهی در افغانستان مشکلات زیاد و موانع بسیار دارد. و با مخالفین قوی و نیرومندی مواجه است که از دست رفتن و فقدان شهید مزاری در همچو شرایط برای مردم افغانستان و برای همه عدالت خواهان و برای همه محرومین و مبارزین مسلمان چه از نگاه نهضت اسلامی و چه از نگاه حرکت عدالت خواهی بسیار سنگین و غم آور و جامعه و کشور ما سخت نیازمند حیات و کار ایشان بود. و در این اوج نیازمندی مردم و کشور، مزاری را با توطئه عمیق دستان داخل و خارج از ما گرفتند. گرچه دشمنان، وجود استاد شهید را از ما گرفتند ولی حرکت عدالت خواهی و نهضت اسلامی و محرومین و مظلومین افغانستان ضمن اینکه از شهادت ایشان متأثر بودند اما خون بناحق ریخته شده و شهادت ایشان موج دیگری را به وجود آورد. موج الهام دهنده، موج الهام بخشی، موج عدالت خواهی و موج حق طلبی است و با اینکه فقدان استاد مزاری ضایعه بزرگ ملی و کشوری بود و مردم ما سخت از این ضایعه و فقدان عنصر ملی که خواسته‌های مردم را تعقیب می‌کرد با مشکل مواجه شد. ولی شهادت مظلومانه ایشان مرکز الهام بخش دیگری شد که در بستر مبارزات و عدالت خواهی این موج ادامه دارد و من معتقدم که این امواج حتی می‌تواند فقدان وجود فیزیکی استاد را جبران کند.

• اگر موضوع ناگفته‌ای مانده بفرمایید؟

• همانطور که می‌دانید امسال ما وقتی چهارمین سالگرد رهبر شهید را تجلیل می‌کنیم که سال خاص و شرایط ویژه است. از یک طرف در فقدان رهبر شهید و شهادت ایشان به سوگ نشسته‌ایم و از شهادت ایشان و همراهان‌شان تجلیل می‌کنیم، این خود یک مصیبت است. مشکل دیگر دگرگونی‌های بسیار عمیق و مشکلات بسیار جدی‌ای است که برای دوستان و هواداران و مخلصین و همه عدالت خواهان کشور به وجود آمده است. امروز فاجعه قتل عام‌های وسیع که در شمال کشور توسط گروه متعصب و جاهل به نام طالبان صورت گرفته و همه شهرهای شمال کشور در زیر چکمه پوشان طالب در حالت خرد شدن و تحقیر است و از طرفی دیگر، هزاره‌جات و به خصوص بامیان مرکز تبارز عدالت خواهی





بعد از شهادت استاد مزاری همچنان غرق در خون است و هزاران زن و مرد و پیر و جوان را به شهادت رسانده‌اند. در چنین شرایطی، همه مردم کشور با مشکلات عظیم و سخت مواجه شده به خصوص مخلصین و ارادت مندان استاد مزاری امروز مهاجر، دور از وطن و در گوشه‌هایی از کشورهای خارج و همسایه با مظلومیت خاص بسر می‌برند. در چنین وضع، حرف روشن است. مشخص است که علما، مردم، طلاب و روحانیت جوان چه مسئولیتی دارند؟ و از آنان چه انتظار می‌رود؟

علما، اساتید، روشنفکران، طلاب و مهاجرین برادران و خواهران خودشان شرایط و وظیفه خود را هم می‌دانند. ولی آنچه که به ما برمی‌گردد من یکبار دیگر در آستانه چهارمین سالگرد رهبر شهید به همه مردم، علما، طلاب، روشنفکران و... اطمینان می‌دهم که راه استاد مزاری هرگز به شکست مواجه نخواهد شد. ممکن است یک منطقه را دشمن از ما بگیرد، این در جنگ طبیعی است. گاهی ما یک منطقه را می‌گیریم و گاهی هم دشمن. ولی راه استاد مزاری راه عزت، سربلندی و افتخار مردم افغانستان و محرومین و مظلومین است. و این راه هرگز مواجه با شکست نخواهد شد و جبهه عدالت خواهی سرانجام پیروز خواهد شد و ما هم یک لحظه دست از کار نکشیدیم و آرام هم نگرفتیم و آرام هم نخواهیم گرفت.

جنگ ما با دشمن در یک وجب سرزمین خلاصه نخواهد شد. که یک منطقه در اختیار ما باشد و دشمن بگیرد و ما هم مبارزه را کنار بگذاریم و رها کنیم. مبارزه ما به خاطر پیاده شدن عدالت اجتماعی است و به خاطر رفع ظلم و ستم و انحصار و تبعیض و بی‌عدالتی است. ما این مبارزه و حرکت را با همه شرایط سخت و ناگوارش متناسب با وضعیت زمان در هر شرایطی که پیش بیاید ادامه خواهیم داد و اینک وضعیت زمان و جغرافیا چه حکم کند بستگی به تشخیص مسئولین و دوستان ما دارد. ولی آنچه مهم است عزم و تصمیم در تداوم مقاومت است و تداوم عدالت خواهی و ما از این راه نه ناامیدیم و نه ضعف و سستی در اراده ما پیش خواهد آمد و یا تمام توان در راستای تداوم راه پیر افتخار استاد مزاری گام برداشته و برمی‌داریم.

امیدواریم سال نو برای مردم افغانستان و همه عدالت خواهان، سال موفقیت و درخشش و پیروزی باشد. و انحصار و ظلم و تبعیض با شکست مواجه شود. این باور ماست که انشاءالله در سال نو حرکت عدالت خواهی بر خیلی از مشکلات پیروز خواهد شد و یا در صحنه‌های سیاسی و نظامی، مردم خود را به صورت روشنتر از گذشته تثبیت خواهد کرد. و امیدواریم که مردم، علما، روشنفکران و همه اقشار جامعه در این راه ما را یاری و همراهی کنند و هیچگاه یأس و سستی در خود راه ندهند و وسوسه‌های شیطان و خناسی را قبول نکنند بلکه منسجم، متحد، هماهنگ، از دوستان خود حمایت کند و ما مطمئن هستیم که با حمایت علما، روشنفکران، دوستان و مردم شریف و همیشه در صحنه خود می‌توانیم خواسته‌ها و آرزوهای آرمانهای رهبر شهید را تحقق عینی ببخشیم که همانا خواسته‌ها و آرزوهای همه مردم افغانستان است.





(خاطرات)

آینه‌های آیینگی

گفتنی‌های ناگفته

از گفتار و رفتار رهبر شهید

● بصیر احمد دولت آبادی

**چه می‌شد سالهای درد می‌ماند
کبوتر با خزان سرد می‌ماند
به جای این همه آدم نماها
یکی می‌ماند اما مرد می‌ماند**

اشاره:

از یدو خلقت انسان تاکنون، میلیاردها انسان آمده و رفته‌اند. ولی تاریخ تنها اسامی و کارنامه کسانی را ثبت و ضبط نموده که کار شایسته و نیکو انجام داده‌اند و یا بر عکس کار بسیار زشت و ضد انسانی! در غیر آن، آمدن و رفتن بسیاری از افراد بشر جز در محدوده شخصی و فردی قابل تجزیه و تحلیل نمی‌باشد. گذشته از افراد عادی، حتی در جمع پیامبران نیز جز تعداد معدود که ما از نام و نشان آنها اطلاع داریم، بقیه همچنان گمنام باقی مانده‌اند.

با اینکه، هر یک از انسانها و مردمان گذشته در زمان خود و در محدوده قلمرو خود نام و نشانی داشته‌اند و چه بسا قدرتمندان بزرگ عصر خود بوده‌اند، اما تنها کسانی توانسته‌اند نام و نشانی از خود به یادگار بگذارند که کار شایسته‌ای انجام داده‌اند و نام نیکی از خود بر جای گذاشته‌اند و یا به قول شاعر:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکویی نبرند
با این حساب، مرگ و شهادت نه تنها زمینه نابودی شخصیت‌های تاریخی را فراهم نمی‌سازد، که به کارنامه آنها شکل ماندگاری می‌بخشد و کم نبودند انسانهایی که حکومت‌ها و قدرتها تلاش نمودند تا چهره واقعی آنها را کتمان سازند. اما تاریخ بر خلاف خواسته حکام وقت، حقایق را در دل خود نگهداشت تا در شرایط دیگر، به نسل‌های بعدی منتقل سازد و بر عکس تعدادی با اینکه زنده‌اند، اما عمل زشت‌شان آنها را سالها قبل در زمره مردگان قرار داده است.

اینک که در آستانه چهارمین سالگرد شهادت بزرگ‌مرد تاریخ وطن، اسطوره ملی و قهرمان عدالت اجتماعی کشور، رهبر شهید استاد مزاری قرار داریم، او را همچنان زنده و شاهد در اجتماع خود

احساس می‌کنیم. هر چند که در طول حیات سیاسی - اجتماعی او، کسی و کسانی همواره تلاش کردند تا چهره و سیره واقعی او را وارونه جلوه دهند، پس از شهادت نیز، دستهایی در تکاپو داشتند تا با علم کردن دیگران و توجیه خیانت‌ها و سازشکاری‌های وقایع چند سال گذشته، چهره اصلی «مزاری بزرگ» را مخفی دارند. گذشته از این، طالبان کوردل، با تخریب حرم رهبر شهید و منع زائرین از زیارت، می‌خواهند نام و یاد مزاری را از صفحه تاریخ حذف کنند. اما به گفته امیر المؤمنین علی(ع) «حکومتها میدانهای آزمایش مردان است» و مزاری از این میدان سربلند بیرون آمد. اقتدار و امکانات نتوانست او را فریب دهد، ساده زیست و مردانه رفت.

بنابراین، حماسه سه سال مقاومت غرب کابل، نه تنها تاریخ یک حکومت محلی که تاریخ یک قوم هویت یافته، پس از قرن‌ها سلب هویت به حساب می‌آید؛ که احیاگر آن مزاری بود. چه چیزی به «مزاری» شیوه ماندگاری در تاریخ وطن و ملت بخشید؟ بحثی است که نیاز به تحقیق کارشناسی و جامعه‌شناختی دارد. ولی به عقیده ما چیزی که مزاری را مزاری ساخت، شیوه مدیریت او در اداره جمع و تشکیلات و ایجاد «امنیت» در جامعه و باور مردم بر صداقت او در این برنامه‌ها بود. و هر کسی که بتواند این خواسته‌های مردم را تحقق بخشد، می‌تواند «مزاری» باشد.

به اعتراف بسیاری از پژوهشگران منصف که «مزاری» بزرگ را از نزدیک می‌شناخته‌اند، شیوه مدیریت رهبر شهید را در راستای اداره تشکیلات، ایجاد امنیت و آرامش روحی و جسمی مردم، یکی از نادرترین شیوه‌های مدیریت مردمی در کشور می‌دانند. زیرا او برای تحقق این هدف، بودن در کنار مردم و قربانی شدن در این راه را برگزید. چنانچه خود در آخرین سخنرانی خود خطاب به مردم غرب کابل می‌گفت:

«من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم، در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم.»^(۱)

روی این اصل، لازم می‌افتد که اشارات کوتاهی به گفتار و کردار



خصوصیاتی که مزاری را از دبیرکلی یک حزب و تشکیلات سیاسی - نظامی به رهبری یک جامعه و ملت رسانید و مایه افتخار مردم ما شد^(۳) همین ویژگی وفای به عهد بود و قانونمداری او. پس از دوره ابتدایی مدیریت و صلاحیت رهبر شهید در یک جمع کوچک و همگون تشکیلاتی و تازمانی که در بالاترین مقام اداری و مدیریت جامعه ما (رهبری) رسید، این ویژگی را حفظ نمود، تا جایی که حتی مخالفان و دشمنان او نیز در صلاحیت و صداقت رهبری او اعتراف دارند. او به حق موفق ترین مدیر در تاریخ جامعه ما و صادق ترین رهبر برای قوم ما بود، اینجاست که مردم ما گفتار و رفتار سایر



رهبران و مدیران را در آینه عملکرد «مزاری» نگاه می کنند. عملکرد او ملاک و معیاری برای رهبری ایده آل جامعه تبدیل شده است. هر که می خواهد محبوب قلبها شود، باید «مزاری» وار زندگی کند و «مزاری» شود.

□ رهبر شهید در چهارکت عصر انقلاب

چهارکت، هم زادگاه و پرورشگاه ذهنی و فکری اولیه استاد شهید بود و هم مکانی که اولین یافته های نظری حکومت و مدیریت اسلامی را به مرحله عمل رساند. استاد شهید از چهارکت خاطره ها و گفته های زیادی دارد. زیرا چهارکت اولین نقطه پس از دره صوف در شمال کشور بود که علیه رژیم کودتایی تروه کی در ۳ حوت ۱۳۵۷ قیام نمود^(۴) و در بهار سال ۱۳۵۸ تمام مناطق چهارکت آزاد شد و با اینکه دولت های طرفدار روس بارها تلاش نمودند که چهارکت را پس بگیرند، ولی موفق به تسخیر آن نشدند.^(۵)

روی این اصل، چهارکت پس از آزادی به پایگاه مجاهدین تبدیل شد و گروه های سیاسی که در خارج کشور اعلام موجودیت

نمودند با جذب مردمان قیام کننده، در صدد تحکیم موقعیت و پایگاه سیاسی - اجتماعی در خارج و موقف بلند نظامی در داخل کشور برآمدند. سازمان نصر افغانستان - که استاد شهید یکی از کادرهای مرکزی و از بنیانگذاران آن بود - نظر به سابقه حضور در محیط و شناخت عمیق از منطقه و مردم محل، زودتر از دیگران چند پایگاه نظامی - فرهنگی ایجاد نمود که با استقرار استاد شهید در این پایگاه ها از اواخر ۵۹ به بعد، چهره منطقه عوض شد و از همه اولتر «قریه نانوائی» به خاطر حضور استاد شهید در مدرسه ده، شاهد اولین اداره منظم محلی به شکل جدید گردید که در نظام خانجانی و میرسالاری منطقه سابقه نداشت. لذا تمامی رفتار و گفتار رهبر شهید برای مردم منطقه عجیب می آمد. گویی همه خواب می بینند که خود صاحب اقتدار و سرنوشت خویش شده اند. استاد شهید در اولین اقدام عملی در منطقه چهارکت پس از آزادی، طرح یک سد ابتدایی را در دهانه تنگی شادیان روی دست گرفت تا با بند کردن تنگی، مانع بزرگ و همیشگی در برابر تانک ها و نفربرهای دولتی در منطقه آزاد شده ایجاد نماید. اینکه چرا این طرح موفق نشد، بحث دیگری است، ولی نفس طرح و شیوه کارکرد رهبر شهید در کنار مجاهدین جوان در سدسازی، خاطره تاریخی کندن خندق در عصر حضرت رسول (ص) در سالهای اول هجرت را زنده می ساخت. زیرا جوانان مجاهد در کنار «رهبری» با عشق و ایمان به کندن سنگ و بند کردن آب مشغول بودند. مشارکت عمومی و اجتماعی که در شرایط فعلی تصور آن مشکل است، چه رسد به اینکه به مرحله اجرا و عمل برسد، در آن شرایط به آسانی امکان پذیر بود. و همه از روی اخلاص و صداقت گام می نهادند.

با اینکه آن طرح بزرگ با شکست مواجه شد، سیلابها و مسایل سیاسی منطقه، مانع از آن گردید که تنگی بند شود، ولی اقدام رهبر شهید را در یک پروژه سدسازی می توان ناشی از آینده نگری و خلاقیت ذهنی او دانست. چرا که قبلاً هم تنگی شادیان دارای سد بوده که به واسطه آن دشت های «آبلای» و «شادیان» آبیاری می شد و طبیعتاً در آینده هم می تواند این پروژه از نگاه زراعتی و صنعتی نقش عمده ای در رشد اقتصاد منطقه بازی کند که البته در آن شرایط بیشتر هدف نظامی منظور رهبر شهید بود.

گرچه طرح به پایان نرسید، ولی یاد و خاطره آن دوره، هنوز در دل پیروان راستین مزاری زنده است که چگونه دوش به دوش مجاهدین سنگهای بزرگ را با زور بازو و سینه انتقال می داد و چگونه با عشق و ایمان کار می کرد. زمانی که از طرح سدسازی نظر به مسایل سیاسی دست برداشت، نه تنها از اقدامات خود مأیوس نشد که تمام توان و انرژی خود را در راه تربیت جوانان به کار گرفت. افراد جمع شده در پایگاه ها - از نگاه سواد، سن و سطح زندگی - با هم متفاوت بودند، لذا آموزش آنها برنامه های مختلف و گوناگون



می‌طلبید. زیرا یکسان سازی مشکل بود و استاد برای هر کدام برنامه خاصی ریخته بود.

ازینرو علاوه بر آموزش سلاح و تاکتیک‌های رزمی که برای عموم یکسان و اجباری بود، آموختن قرآن برای بی‌سوادان و کم‌سوادان نیز اجباری بود و برای دیگران در سطوح مختلف درسهایی گوناگون در نظر گرفته شده بود.^(۵) و در پهلوی این فعالیت‌های فرهنگی - نظامی، نوع حکومت‌داری و شیوه اداره یک منطقه کوچک نیز به نمایش در می‌آمد. چراکه رهبر شهید به اضافه نظم و

نسق مدرسه نانوائی، قوانینی هم برای نرخ و ثواب - از قبیل گندم، گوشت، روغن و غیره - تعیین کرده بود که برای پایین نگه داشتن نرخ مواد خوراکیه صدور گندم را به شهر تحت اداره دولت کمونیستی منع می‌کرد تا جایی که نرخ مواد ارتزاقی در مناطق آزاد شده به مراتب ارزاتر از شهرها بود و موادی که از شهر به صورت قاچاق وارد منطقه می‌شد، اغلب مواد مورد نیاز مردم بود نه مواد لوکس و اضافی و برای آنها نیز معیاری انتخاب می‌شد.

رهبر شهید، در قلمرو اداره خود می‌خواست خودکفایی را ترویج نماید و از طرف دیگر با اخطار دادن به دزدان، تمامی

راه‌ها در امنیت بود تا جایی که بعد از عبور از تنگی شادیان در تمامی مناطق آزاد شده با خیال راحت می‌شد بدون سلاح، مسافرت کرد و هر جنسی را انتقال داد. راهزنان به شدت سرکوب می‌شدند، قمار و اعمال خلاف شرع و اخلاق از قلمرو مجاهدین رخت برکنده بود. برای اجرای احکام شرع و تنبیه خلاف کاران، چهار انگشت یک دزد که تفتنگچه‌ای را دزدیده بود، بریده شد.

مدرسه نانوائی، بسان یک مرکز قدرت ابتدایی، به الگویی خوب اداره کردن و نظم را به اجرا در آوردن تبدیل شده بود. فعالیت تمامی افراد اعم از کوچک و بزرگ، در چهارچوب مقررات انجام می‌گرفت و تخلف از آن، مجازات در پی داشت و آن تنبیه لفظی بود که خود استاد شخص خاطی را ادب می‌نمود. و بر عکس، کسانی که کار خوب انجام می‌دادند و وظایف را به نحو احسن به پایان می‌بردند در جمع تشویق و ترغیب می‌شد تا احساس شخصیت

نماید. اینطور نبود که آب آوردنی و کوزه شکستی یکی باشد! روزانه ۵ نفر - بر اساس لیست و نوبت - مسئولیت داشتند که برای مدرسه نان بپزند، غذا تهیه کنند، مسجد، صحن مدرسه و مدرس را نظافت نمایند. از مهمانان و مراجعین و در کل از تمامی افراد مستقر در مدرسه پذیرایی نمایند. یک نفر نگهبان دم در مدرسه بود که هر ساعت عوض می‌شد و در شب دو نفر می‌شدند و علاوه بر آن، یک گروپ چند نفره گزیده شب هم وجود داشت. شگفتی در این بود که تعداد زیادی از بچه‌های خردسال در همان مدرس می‌خوابیدند که رهبر

شهید هم در یک گوشه آن چین خود را به سر کشیده بود و در هر ساعت تعویض نگهبانی، به اثر سر و صدای بچه‌ها، استاد هم بیدار می‌شد، اما بدون اینکه به کسی چیزی بگوید و یا ناراحت شود، آرام می‌خوابید و اعتراضی از این وضع نداشت. او به خود قبولانده بود که باید اینطور زندگی کند.

برای شناسایی افراد و کشف صلاحیت‌ها و خلایق‌ها همه، مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گرفتند و با دادن مسئولیت به آنها، توانایی و کارایی‌شان روشن می‌شد. اینجا بود که تقریباً تمامی افراد به کارهای مختلف گمارده

می‌شدند و آنهایی که به نحوی از خود در اجرای کار نبوغ و صلاحیت نشان می‌دادند، وظایف‌شان بزرگتر و سنگین‌تر می‌شد و از ایشان به عنوان یک فرد فعال و وظیفه‌شناس تجلیل می‌گردید تا استعداد و زکات خود را بیشتر پرورش داده، مهارت‌ها را به کار بندند. به کارهای بسیار کوچک و ابتدایی - که شاید به نظر مضحک آید - مسئول تعیین می‌کرد، مثلاً برای پهن کردن و جمع کردن بادمجان رومی که جهت خشک کردن در حیاط مدرسه آفتاب می‌دادند، شخص خاصی وظیفه داشت که صبح‌ها پشت‌بام برده و پهن کند و عصر جمع کرده به داخل اطاق بیاورد تا شب نم نکشد. چون در ابتدا که مسئول مشخص نداشت، گاهی فراموش شده شب در سرما می‌ماند.

ظاهر این کار بسیار ساده و پیش پا افتاده به نظر می‌آید، ولی در باطن همین اقدام کوچک، معنایی از تجربه اداری را می‌توان یافت.

حماسه سه سال مقاومت غرب کابل، نه تنها تاریخ یک حکومت محلی که تاریخ یک قوم هویت یافته، پس از قرنها سلب هویت به حساب می‌آید؛ که احیاگر آن مزاری بود

چرا که یک شب جمع نشدن، زحمت چند روزه را بر باد می‌داد. گذشته از آن برای تربیه و نگهداری اسبها نیز افراد خاصی در نظر گرفته شده بود که کسی بدون اجازه آنها و موافقت رهبر شهید حق نداشت آنها را جایی ببرد، حتی اگر مسئول یک پایگاه باشد.

بهر حال، بایه مزاری در اداره و تقسیم اموال عمومی بسیار سخت‌گیر بود و بارها داستان خرما تقسیم کردن امیر المؤمنین (ع) را برای ما نقل می‌نمودند و از انضباط و قیودات بزرگان در امر مصارف بیت المال می‌گفتند. در جریان جنگ کوبایی‌ها - که در فصل گرما بود - یکی از مسئولان طراز اول و معروف سازمان با گروپ نظامی تحت امر خود در روز عملیات از پالیزی می‌گذرند و برای رفع تشنگی - به ادعای خودشان - چند دانه خربزه کنده می‌خورند. استاد شهید از این ماجرا اطلاع پیدا نموده مسئول مذکور را در جمع «بی‌آب» کرد که فرق شما با روسها چیست که مال مردم را می‌خورید؟ مسئول مذکور برای رفع شبهه اصطلاح آخوندی را آورد که ما «حق الماز» گرفتیم. چشمان استاد که از خشم سرخ شده بود با زهر خندی گفت: «شما در حال مرگ نبودید!» همه ترسیده و از خوف عقب عقب می‌رفتند تا او به کار دیگری مشغول شد.

روی این اصل، کسی جرأت نمی‌کرد به مال مردم چشم بدوزد و حتی در جریان تشنگی و گرسنگی بی‌اجازه به چیزی دست بزند. نکته جالب اینکه در مسیر راه ما در ساحه دیده‌بانی در نقطه‌ای که احتمال نفوذ دولت از آنجا وجود داشت، یک باغ سنجد بود که متعلق به یکی از مخالفان سرسخت و آشتی ناپذیر سازمان و بایه بود. او گفته بود که شماها حق ندارید حتی سنجدهای کرم خورده و افتاده بر زمین را بردارید. ما همه روز از آن مسیر می‌گذشتیم و دهان ما آب می‌زد - چون در آن محیط میوه حتی برای فروش هم یافت نمی‌شد - کسی جرأت نمی‌کرد که از سنجد او چیزی بردارد. ولی در عوض آن یک زمین کچالو در نزدیکی قلعه جرنیل از خود نصری‌ها بود - می‌گفتند که اجازه داده - بچه‌ها تمامی کچالو را از ریشه درآورده نیم خام خورده‌اند.

در یک حادثه دیگر، در جریان جنگ کوبایی‌ها در چهارکنت، ما در منطقه دولت آباد بودیم و برای رسیدن به چهارکنت مجبور شدیم که مسیر بسیار طولانی را طی کنیم. چون تنگی مارمل و تنگی شادیان به دست دولت افتاده بود، یک شب در مسیر دولت آباد - البرز در ناحیه چهار بولک همراه با یک گروپ از مجاهدین دیگر احزاب، سر راه کاروان روسها کمین گرفتیم - بعداً روشن شد که وسایل نقلیه مردمی‌اند - اما بعد از دویدن‌ها متوجه شدیم که از نزد شهید ضیاء یک پنجه کی مرمی M1 مفقود شده است. چند نفر رفیق که با هم بودیم هر کدام به او یک مرمی دادیم. در مجموع تعداد مرمی‌های همه ما یکسان شد. یعنی ۲۱ دانه مرمی! و با هم تعهد سپردیم که هر کس زنده ماند، تاوان این ۵ مرمی بیت المال

را برای بایه بدهد. در آن جنگ از این جمع کسی شهید نشد. بعداً تعدادی به ایران آمدیم و تعدادی هم آنجا ماندند. قضیه فراموش شد. یک سال بعد از آن ۴ نفر دیگر در حوادث گوناگون به شهادت رسیدند. یک شب در تهران که دو نفره با استاد شهید درباره شهدا صحبت می‌کردیم، یادم از تعهدی آمد که با آنها بسته بودم و قضیه را با ایشان در میان گذاشتم که حالا تاوان به عهده من افتاده است.



آینه‌های آیینی

حکم آن چیست؟ استاد شهید با آه سردی که از ته دل کشید و گفت: اگر در گم شدن تقصیر داشته‌اید که باید پول مرمی را ادا کنید و اگر سهوی بوده، اشکالی نیست. گفتم ما نه تنها طرفدار گم شدن نبودیم که در آن شرایط به شدت نیاز داشتیم و به خاطر پیدا کردن آنها در آن تاریکی شب با اینکه خطر هم تهدید می‌کرد بین خاها را زیاد پالیدیم، ولی پیدا نشد.



تمامی کسانی که رهبر شهید را از نزدیک می‌شناختند،

راجع به نظم و تعهد ایشان به وعده‌ها و قرارها اعتراف داشته‌اند و یکی از

خصوصیاتی که مزاری را از دبیرکلی یک حزب و تشکیلات سیاسی - نظامی

به رهبری یک جامعه و ملت رسانید همین بود

□ پایه مزاری با خود پول بر نمی‌داشت

شاید برای بسیاری از دوستان و اغلب مخالفان، این واقعیت قابل باور نباشد که رهبر شهید به پول جز همان ابزاری بودن آن، اهمیتی قایل نبود و هیچگاه پولی با خود نمی‌گرفت. تا وقتی در تهران ماشین نداشتیم او فقط مقدار کمی پول برمی‌داشت که کرایه ماشین شود و گاهی هم چند دانه بلیت اتوبوس می‌گرفت. او هرگز چیزی نمی‌خرید و اصلاً به چیزی نیاز نداشت. اگر لباس لازم داشت، ما تهیه می‌کردیم.

روزی یکی از بچه‌ها را که ما به عنوان محافظ با ایشان فرستادیم - چون خود همیشه بدون محافظ راه می‌رفت - با رسیدن به دفتر چهار راه انقلاب، فرد به اصطلاح محافظ را پس می‌فرستد. بلیت اتوبوس نزد بابه می‌ماند و او جرأت نمی‌کند که بگوید پول و بلیت ندارم. ناچار تا پیچ شمیران پیاده می‌آید. انتظار می‌کشد که بابه بیاید و یا کدام آشنا پیدا شود. ولی انتظار سودی ندارد. ظهیر می‌شود ناچار نزد نانوائی سر پیچ شمیران مراجعه کرده به او می‌گوید شما گونی‌های آرد را که در بیرون است به داخل انتقال نمی‌دهید؟ نانوا گمان می‌کند که این فرد روانی است و یا شوخی می‌کند! می‌پرسد برای چه حاضری گونی‌ها را انتقال دهی. به تو چه. چکار داری؟ می‌گوید خانه‌ام در تجریش است. پول بلیت ندارم. می‌خواهم در بدل آن برایم پول بدهید که بلیت بخرم. نانوا باور نمی‌کند و به او توهین می‌نماید اما یک مشتری که شاهد صحنه است یک بلیت می‌دهد، می‌گوید برو به گونی‌ها کاری نداشته باش. ولی با خود می‌گوید، این چه موجودی است!

این جوان از جمله کسانی بود که خانه‌اش در مزارشریف اترقگاه مجاهدین بود که به شهر می‌آمدند و یا از شهر به چهارکنت می‌رفتند. ولی در آن شرایط چنان خودسازی رایج بود که هر کس سعی می‌کرد خدمت خود را و یا فداکاری را به رخ دیگری نکشد. او شرمیده بود که در وقت رفتن پول طلب کند. لذا از آن به بعد مقدار اندکی پول جیب به تمامی بچه‌ها داده می‌شد تا روزی بی‌بلیت نمانند.

گفتیم درج اینگونه وقایع برای کسانی که شرایط اولیه انقلاب را درک نکرده‌اند - و یا اینکه از ابتدا هدف دیگری داشته‌اند - قابل باور نمی‌باشد. ولی برای بسیاری از کسانی که در جریان بودند و آن صحنه‌ها را فراموش کرده‌اند، یادآوری این حوادث، خاطره‌های تلخ

شیوه مدیریت رهبر شهید تا این حد روی بچه‌ها اثر گذاشته بود که حتی یک مرمی را بی‌جا نسازند. چون بابه گفته بود مرمی بیت‌العمال را نباید بی‌جا مصرف کرد. بابه برای بچه‌ها گفته بود که تفنگ ناموس مرد است و نباید به دست کس دیگر بیفتد. ازینرو بچه‌ها از تفنگ‌های خود خوب مواظبت می‌کردند. یک روز، از یک عملیات برمی‌گشتیم. همه تفنگ‌های خود را کناری گذاشته بود، یکی از بچه‌ها اشتباهاً تفنگ کس دیگری را برداشت. صاحب تفنگ گفت به زن من دست نزن. همه خندیدیم.

با همین پندار بود که در زمستان ۱۳۶۰ یک شب بالای قرارگاه دولت مستقر در شادپان عملیاتی صورت گرفت. در وقت عقب نشینی یک مرمی آر.پی.جی ۵ جا ماند که مسئولیت آن با شهید صالح بود. تمامی گروپ‌ها در محل معینی جمع شدند و قرار شد که به پایگاه برگردیم. افراد و امکانات شمارش شد. مشخص گردید که یک مرمی جا مانده است. همه حیران شدیم که چکار کنیم و کسی هم جرأت نمی‌کرد آن همه راه را دوباره رفته، خود را به خطر اندازد. و از طرف دیگر ترس داشتیم که موضوع را چگونه به استاد بگوییم - واقعاً در آن شرایط کسی دروغ گفته نمی‌توانست که بگوید به جای ۵ مرمی مثلاً ۶ مرمی فیر کرده است - همه در فکر بودیم که چگونه به پایگاه برگردیم. یکی می‌گفت برگردیم. یکی می‌گفت اشکال ندارد. شاید بابه چیزی نگوید. یکی می‌گفت هر کس مسئولیت داشته، برود.

در این هنگام شهید صالح بدون اینکه چیزی بگوید از جا بلند شده به طرف مواضع دشمن حرکت نمود. به دنبال او شهید قادر ملنگ و شهید عارف نیز بلند شده رفتند. ما منتظر ماندیم تا آنها برگردند. آنها رفته مرمی آر.پی.جی را گرفته، باز جنگ را شروع کردند. دولتی‌ها به خیال اینکه دوباره حمله شده، به فیر هوایی پرداختند و پشت سر هم فیر می‌کردند تا آنها برگشتند. ممکن است شرح اینگونه وقایع برای جنگجویان کنونی که تانک و سلاح‌های پیشرفته را جا می‌گذارند، قابل باور نباشد. ولی آنهایی که در همان عملیات حضور داشتند و چند نفرشان هنوز زنده‌اند - از جمله حاج موسی تابینا - خوب می‌دانند که در آن شرایط برای یک مجاهد مرگ آسانتر از جا گذاشتن یک مرمی راکت بود که سه نفر جان خود را در خطر انداخته مرمی راکت را از صحنه درگیری برمی‌گردانند.



انجام دهید!

از اطلاق پذیرایی بیرون شده به اطلاق خود رفتیم. طبق گفته شاهدان، بابه مزاری بدون اینکه دیگر حرفی بزند منزل را ترک می‌گوید و شهید حاج معلم کلیدها را به اطلاق خودم آورد. گفت بیشتر احتیاط کنید. تمامی درآمد و مصرف را سر از نو حساب کردم. چیزی نفهمیدم و بابه هم راجع به این قضیه تا اخیر عمر چیزی برایم نگفت. اما طولی نکشید که قضیه برایش روشن شد و آن بنده خدا وقتی مشاهده می‌کند که «بابه» به حرف او ترتیب اثر نداد، نزد یکی



از دوستان خود فاش می‌سازد که دلش از ما درد داشته و خواسته انتقام بگیرد. رفته جایی را سرقت نموده و پول آن را فرستاده و گفته که از نزد فلانی‌ها زده‌ام تا بابه ما را تنبیه و اخراج کند. نقل این داستان از آن جهت لازم دانسته شد که رهبر شهید حتی در بزرگترین اتهامات کسی را بدون تحقیق تنبیه نمی‌کرد. تا قضیه برای خودش ثابت نمی‌شد به حرف این و آن توجه نکرده، ابروی کسی را نمی‌برد. او شکایت تمامی کسان را می‌شنید، ولی هیچگاه به خاطر خشنودی شاکی متهم را فوراً مورد خشم قرار نمی‌داد. فقط گوش می‌کرد و گاهی می‌گفت علیه خود شما هم همین حرفها گفته می‌شود. کسی را که مسئول تعیین می‌کرد تا اخیر از او حمایت می‌نمود. اینطور نبود که به اندک شکایت و رقابت بازی کسی را برکنار و کس دیگری را جای او تعیین کند.

□ ساده زیستی رهبر شهید

استاد شهید چه در مدرسه نانوائی چهارکنت و چه در منزل انجیر - کوچه حاج زینل قم - و چه در منزل دشتیار تهران و چهار راه غفاری قم، همیشه با بچه‌ها یکجا غذا می‌خورد و در یک اطاق می‌خوابید. اگر در وقت جماعت حاضر می‌بود، پشت سر هر یک از بچه‌ها نماز می‌خواند و هیچگونه امتیازی برای خود قایل نبود. یادم نمی‌آید که از کمیت و کیفیت و نوعیت غذا ایرادی گرفته باشد و همه سعی می‌کردند حتی الامکان غذای ساده و آسان تهیه نمایند. غذاها اغلب اوقات لوبیا و ماکارونی بود. استاد شهید ظهرها دیر به منزل برمی‌گشتند و ما غذا را سر ظهر می‌خوردیم و برای

و شیرین گذشته را دوباره زنده می‌سازد. واقعیت این بود که پول و امکانات و مظاهر مادی نتوانست بابه «مزاری» را فریفته خود سازد. او حتی یک تومان اندوخته شخصی ذخیره نکرد و در بانک هیچ کشوری پولی از خود بر جای نگذاشت. یک شماره حساب جاری در تهران داشت - که دفترچه آن نزد ما بود - روزی که در سال ۱۳۶۵ به داخل رفت، تمامی موجودی آن را با خود برد و شماره حسابش خود به خود بسته شد. او دربتن این نبود که فردا به چه سرنواستی مبتلا می‌گردد. هر چه گیر می‌آورد خرج جبهه و جهاد می‌نمود. روی این اصل، وقتی به داخل رفت، روزه‌های قضا شده در هنگام مسافرت را ادا نمود، برای ادای کفاره آن، یگانه مال شخصی - که یک چکمن اهدایی یک هموطن بوده - به جای کفاره به کسی می‌دهد! او دیگر مال شخصی نداشت.

استاد شهید می‌خواست در گفتار و رفتار، بچه‌ها را طوری تربیت نماید که پول در نظرشان بی‌اهمیت جلوه کند و امانت‌داری رونق گیرد. از نیرو پول خرج را در کشوی میز می‌گذاشتیم. ولسوالها به اندازه مصرف روزانه برداشته، خود در دفترچه خرج یادداشت می‌کردند و کسی هم تقلب نمی‌کرد. این روش وجدان شخصی را به قضاوت می‌گرفت و فرد را به سوی خود نگهداری و تقوای کاری سوق می‌داد. اگر کسی تخلف می‌کرد و کشف می‌شد به شدت تنبیه می‌گردید تا جایی که از جمع خارج می‌گردید.

در سال ۱۳۶۳ برای حبل الله منزل جداگانه‌ای گرفته شد و تعدادی از بچه‌ها به کاشانک رفته، بقیه در منزل دشتیار و باغ فرح زاد ماندند. حاج معلم حبیب مسئول منزل دشتیار شد. یکی از بچه‌های تازه وارد مرتکب خلافی شده، از سوی استاد تنبیه گردید. استاد او را اخراج نمود. روزی مشغول انجام کارهای مجله بودیم که استاد شهید یا حاج معلم شهید (حاج گل آقا) وارد شدند. هر دو ناراحت و عصبانی بودند. استاد شهید خطاب به من گفت: شما چگونه جمع را اداره می‌کنید که یک نفر از نزد معلم حبیب ۲۰ هزار تومان پول بالا کشیده و گفته از پول خرج برداشته است. معلوم نیست دیگران چقدر برداشته‌اند؟ چرا دقت نمی‌کنید، این چگونه حساب و کتاب است؟

تعجب کردم که چگونه ممکن است در صورتی که مصارف یک ماه - در آن شرایط - به بیست هزار تومان نمی‌رسید! کسی که در یک ماه شاید ۵ بار نوبت ولسوالی به او نرسد، این مقدار پول را بالا بکشد و کسی هم متوجه نشود! گفتم این دروغ است. او به خاطر عقده این اتهام را پسته تا ما را مورد تنبیه قرار دهد. تمام لیست، پیش من است، اینقدر پول نزد آنها نبود تا بیست هزار آن را بردارد! بابه مزاری با عصبانیت گفت حالا که زده! دیدم کسی باور نمی‌کند. ناراحت شدم. کلید گاوصندوق و کلید تمامی الماری‌ها و انباری را نزد حاج معلم شهید انداختم. گفتم بروید تحقیق کنید. اگر روشن شد که این مقدار پول سرقت شده ما را محاکمه کنید و هر چه می‌خواهید



اگر این اتفاق نزد دیگران رخ می داد چه می شد؟

□ قناعت و صداقت

استاد شهید در جمع، طوری رفتار می کرد که بچه ها به عنوان الگو از آن استفاده می کردند. به طور مثال در زمستان ۱۳۶۱ برای منزل چهار راه غفاری قم از یک نهاد انقلابی دو رول موکت گرفته بود. وقتی منزل را فرش می کنند یک رول اضافه می آید. چند بار با ما تماس گرفت که موکت اضافه آمده، بیایید پس ببرید. روزی یک کامیون صندلی و میز از تهران به قم بردیم. ما و راننده رفتیم حرم تا بچه ها بار را تخلیه کنند. وقتی برگشتیم دیدیم که موکت اضافی هم داخل کامیون است. استاد خطاب به من گفت: برو موکت را به فلانی (مسئول همان نهاد اهدا کننده موکت) تحویل بده

یگو اضافه

آمده است. وقتی

موکت را در تهران به

نهاد مذکور تحویل دادم،

مسئول مربوطه سری تکان داد و

خندید. شاید گفته باشد اینها چه

موجوداتی اند!

بعدها شنیدم که خیلی ها اصرار کرده بودند که موکت

اضافی را بگذارد و یا به طلبه های دیگر بدهد. استاد در جواب

گفته است که این موکت به خاطر این منزل گرفته شده، درست

نیست در جای دیگر فرش شود! (ولی صد افسوس که همان

وسایل که با چنان وسواس تهیه شد، به آسانی گم شد)

□ تلاش برای کشاندن استاد به سوی رفاه و امتیازات

البته بودند افرادی که می خواستند با کشاندن استاد به سوی رفاه و امتیازات، خود نیز در کنار وی به این رفاه برسند. اما استاد مقاومت می کرد. بارها شنیده ام که شخصی و اشخاصی به ایشان از روی دلسوزی توصیه می کرد که خوب نیست، شما با این لباس وارد مجالس سران احزاب شوید و یا با شخصیت های کشور میزبان مذاکره کنید. مردم مسخره می کنند. باید اطاق جداگانه داشته باشید، لباس درست داشته باشید تا مراجعین احساس حقارت نکنند. چون گاهی می شد که یک مراجعه کننده از بیرون آمده و

ایشان می گذاشتیم. - چون

می دانستیم که هر وقت

بیاید گریسته

می آید و

عادات

خوردن غذا در

بیرون یعنی هتل و

رستوران را نداشت. مگر اینکه

گاهی در خانه کسی مهمان باشد،

همیشه به منزل می آمد. گاهی می شد که ما

آش دوغی و چیزهایی می پختیم که گرم نمی شد،

همانطور سرد می خورد بدون اینکه شکایت کند

در سال ۱۳۶۱ روزی از بیرون تماس گرفت که امشب آقای

محمد اکبری مهمان است. برو دفتر انقلاب ایشان را بیاور. گفتم

وقتی دیگ را پخته، دنبال نان رفتم، ایشان را نیز می آورم. در آن

وقت فقط چهار نفر در منزل بودیم. بقیه همه قم و جاهای دیگر

رفته بودند. باباه خندید و گفت: نان به دست نرو. به ایشان

برمی خورد! تو هر کسی را مثل من خیال می کنی. آن وقت متوجه

قضیه نشدم. وقتی رفتم دفتر انقلاب، مرا دم دروازه نگه داشت و

چندین جا تماس گرفته شد. چند ساعت معطل ماندم تا آقای

اکبری با چند محافظ مسلح بین ماشین از ساختمان بیرون شد و

من هم سوار شدم. تا منزل یا خود می گفتم استاد راست گفته. اگر

نان می گرفتم آبرو می رفت.

وقتی در منزل رسیدیم، نزدیک شام بود. محافظین مسلح

ایشان قصد داشتند در حیاط نگیانی کنند. گفتم خیال تان راحت

باشد. همسایه ما را نمی شناسند که چکاره ایم و تاکنون سلاح را در

حیاط ندیده اند. محافظان را به اطاق بردم و خود نیز کنار مهمانها

نشستم. همه نماز را پشت سر آقای اکبری خواندیم و در وقت غذا

خوردن، دسترخوان را یکی از بچه ها پهن کرد و گوشت را نزد من

گذاشت. در همان نگاه اولیه متوجه شدم که مرغ را با همان شکل

سالم پخته اند! فوراً گوشت را بیرون برده، اضافات داخلی آن را

کشیده برگرداندم. شوربا بسیار بد مزه شده بود، ولی استاد چیزی

نگفت!

مهمانها رفتند. استاد به اطاق دیگر آمد و بدون اینکه آشپز

مورد نظر که غذا را پخته بود، بشنود رو کرد به من و گفت: چرا اینها

را یاد نمی دهی؟ متوجه شدم که چه می گوید، گفتم بارها مرغ ریزه

کردن را یاد داده ام، ولی یاد نگرفته اند. بیش از این چیزی نگفتم.

آینه های آیینی



جایی برای نشستن نبود - استاد شهید تمامی این توصیه‌ها را می‌شنید، ولی چیزی نمی‌گفت. مدتها یک کت و شلوار اضافی شهید حسینی را می‌پوشید که برایش تنگ بود. ولی حاضر نشد کت و شلوار نو بخرد.

ما چند نفر - بچه‌های حبل‌الله - در سفر حج سال ۱۳۶۴ برای بچه‌ها سوغاتی پارچه، پیراهن و تبنان وطنی آوردیم و برای استاد و معلم حبیب پارچه دریشی. اما استاد حاضر نشد که این پارچه را برایش بدوزیم. سرانجام پارچه مال معلم حبیب و علی میرزایی شد و استاد همچنان با لباس کهنه راه می‌رفت تا به وطن برگشت. در سال ۱۳۶۸ زمانی که به عنوان رئیس هیأت حزب آمده بود، ژاکت کهنه خود را می‌خواست. ما گفتیم بین اشغالی انداختیم، ناراحت بود که شما چه حق داشتید، آن قابل پوشیدن بود. این در حالی بود که آن ژاکت واقعاً از پوشیدن برآمده بود.

زمانی که به عنوان سرپرست هیأت اعزامی حزب وحدت به ایران به سر می‌برد، روزی در خوابگاه تهران راجع به مهمانی پیر گیلانی در پاکستان حرفی به میان آمد. همه از آن تعریف می‌کردند. من اعتراض کردم که برای بسیاری اعضای هیأت که مرا نمی‌شناختند، تعجب‌آور بود و انتظار داشتند که استاد شهید مرا دعوا کند. ولی استاد چیزی نگفت. بعد در ماشین گفت دنیا عوض شده، نمی‌شود در مهمانی مردم شرکت نکرد. وقتی هم در مشهد در یک مهمانی هراتی‌ها شرکت نموده بود، ما در منزل خودشان در قم پس از برگشت از مشهد شدیداً اعتراض کردیم که شما سر دسترخوان اشراف می‌نشینید. خندید و گفت شرایط فرق کرده، ناچار باید در مهمانی‌ها شرکت کرد و مثالی از شهید بهشتی آورد و مثالی هم از آیه‌الله خامنه‌ای که گفت ما روزی در منزل ایشان رفتیم. پسته آوردند و ما اعتراض کردیم که چرا مثل اغنیا رفتار می‌کنید؟ آقای خامنه‌ای خندید و گفت ما نخبریده‌ایم. کسی سوغات آورده است. و مثال‌های دیگر از شخصیت‌هایی که با مقامات خارجی ارتباط داشتند ذکر کردند. طبق گفته برخی از افراد وقتی در کابل در

حزب وحدت هم در مهمانی‌های بزرگ شخصیت‌های دیگر، تجار و حاجی‌های کابل سهم می‌گرفتند و از بیت المال مصرف نمی‌کردند.

□ بابه مزاری سرمایه و ملکی از خود بر جا گذاشت

در پایان نکته‌ای را به تمامی پیروان مزاری بزرگ خاطرنشان سازم که دنیا و دارایی دنیا این مرد را گرویده خود نساخت. از روزی که آمد تا روزی که رفت هیچگاه و هیچ چیز بر دارایی او افزوده نشد و جز همان میراث پدری که اینک در اشغال طالبان و طرفداران آنها قرار دارد چیزی بر جای نگذاشت. نه تنها خود که اطرافیان و معتمدان او نیز از ترس او چیزی ذخیره نکردند. چون بابه مزاری بارها حرف امیر المؤمنین (ع) را به همه گوشزد می‌کرد که گفته بود اگر بیت المال را کابین زنان تان قرار دهید، پس می‌گیرم.

او نه باغی خرید و نه ساختمانی ساخت و نه هم در بانک‌های خارجی پولی گذاشت. اما با رفتار صادقانه و گفتار صمیمانه خود، در دل میلیون‌ها انسان، خانه و مأوا ساخت ساختمانی که هیچ تحول و صاعقه‌ای قادر به خرابی و از بین بردن آن نخواهد شد و برای همیشه استوار خواهد ماند!

امیدواریم کسانی که دم از راه و رسم مزاری می‌زنند، مثل مزاری زندگی کنند. کو مردی که مثل مزاری زندگی کرد و مزاری نشد؟ در شعار، هزاران پیرو و ادامه دهنده راه و رسم مزاری داریم ولی در عمل چه؟!

روحش شاد و خمش زنده و روشن باد!

پی‌نوشتها:

- (۱) احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید، ص ۲۲۲
- (۲) آقای زاهدی یکی از شخصیت‌های مشهور هرات در یکی از سخنرانی‌های خود در کابل - در حیات رهبر شهید - گفته بود: این برای من یک افتخار است نه به این دلیل که حضرت استاد مزاری رهبر می‌شود، به این دلیل که اراده ملی و آزادی برای مردم مقاوم ما به وجود آمده است. من به این موضوع افتخار می‌کنم و اگر بپرسم دیگر آرزوی ندامت، زندگینامه استاد شهید عبدالمولی مزاری، ص ۴۰

(۳) احیای هویت، ص ۱۲۶

- (۵) شرح مختصری از نحوه آموزش در مدرسه نلقوایی تحت سرپرستی خود رهبر شهید را به قلم نگارنده تحت عنوان استاد شهید و خدمات فرهنگی در ویژه‌نامه سراج و حبل‌الله شماره ۱۳۰ انتشار یافته است و نیز در شماره‌های مختلف مجله سراج هم این موضوع دنبال شده است.



سالهای سبزینگی

● قاسم علی رحمانی

(دوران طلبگی و تحصیل رهبر شهید استاد مزاری در

سالهای ۵۵ - ۱۳۵۶ش - حوزه علمیه قم)



□ قبل از آخرین مسافرت:

در آخرین سفری که رهبر شهید استاد مزاری در دوران تحصیل و طلبگی خود از شهر مقدس قم به مقصد نجف اشرف در عراق انجام داد، حامل پیامها و برنامه‌های عملی و کارهای مقدماتی بود تا از نزدیک خدمت امام خمینی (ره) برسد و پس از ارائه گزارش و بررسی اوضاع و شرایط حاکم در جهان معاصر و دریافت نظر از مقتضیات زمان، به ویژه در رابطه با چگونگی اوضاع رقت‌بار و نابسامان کشورهای منطقه و دنیای اسلام، کسب تکلیف نماید و زمینه گامهای بعدی و مشروعیت اقدامات مؤثر و سرانجام عملیات نهایی را فراهم ساخته و عجلتاً برنامه‌های عملی فرهنگی و تبلیغی خود را در خارج از کشور هماهنگ نماید. به قول خودش که در رابطه با تصحیح و تکمیل مرانامه گروه حسینی، حتی قبل از تشکیل سازمان نصر افغانستان می‌گفت: «اهداف کلی و خط مشی اصولی ما باید از نظر یک کارشناس اسلامی و مجتهد جامع الشرایط فعلی بگذرد و مهر تأیید و پشتیبانی یک مرجع تقلید را و لو شفاهاً باید با خود داشته باشد. چون در مبارزه سرنوشت، مسأله حیات و نابودی و مرگ و زندگی جاودانی انسان مطرح است. لذا نباید در عملکرد ما کمترین خلل و احتمال نادرستی راه یابد و همه کارها و فعالیت‌های ما باید خالصانه برای خدا و خدمت به مردم انجام بگیرد و اگر نه آینده‌ای نخواهد داشت، تا جایی که در معاشرت و برخوردهای عادی و دوستانه‌اش همواره این کلمه را تکرار می‌کرد، حتی در شوخی‌هایی که می‌کرد سر زبانش بود، «آه مه هر کاری را که انجام می‌دهید باید برای خدا باشد و اگر نه حسرت و چیز سوزی به دنبال خواهد داشت.»

بدین گونه ایشان در روش مبارزه و برخورد اجتماعی شدیداً

معتقد بود که با مردم باید همیشه صاف و صادقانه رفتار کرد و به هیچ وجهی نباید خود و یا دیگران را فریفته سر آنان کلاه گذاشت. به همین خاطر بود که در زمان جهاد و گراماگرم نبرد با دولتهای دست‌نشانده کابل، در برخورد و موضع‌گیریهای خویش با عناصر وابسته به گروه‌های چپ و عملکرد نادرست و دوگانه برخی افراد و شخصیت‌های ضعیف النفس و به ظاهر مذهبی شدیداً برخورد قاطع و جدی داشت به همین دلیل عده‌ای جاهلانه و عده‌ای هم مفرضانه سخت‌گیری‌های بر حق استاد شهید را مورد نکوهش قرار می‌دادند.

به طور نمونه در جبهه چهارکنت مزارشریف، هنگامی که مردم متدین و مجاهد مردان آن ناحیه مشغول جهاد و مبارزه علیه گروه‌های کمونیستی «خلق و پرچم» بودند استاد شهید کسان وابسته به گروه چپی مائوئیستی موسوم به «سامارا» که بعداً به نام «گروه کچالو» معروف شدند و همچنین افراد و بعضی عناصر پرچمی‌ها را که در اثر اختلاف گریخته در میان مردم رخنه کرده بودند در صفوف مجاهدین نپذیرفت و با کمال صراحت برخورد قاطعانه نموده آنان را از آنجا بیرون کرد و برای آنها گفته بود «من اندیشه و مرام شما را می‌دانم، نباید به مردم خود دروغ بگویید و بزرگترین خیانت ملی، دروغ و رفتار منافقانه با مردم است. اگر واقعاً راست می‌گویید و می‌خواهید برای مردم خدمت نمایید و در جهاد و مبارزه شرکت داشته باشید خوب است که خود را نیز برای آنان معرفی کنید. سپس خواهید دید که مردم چه معامله‌ای با شما انجام خواهند داد.» همچنین با بعضی افراد متنفذ محلی که آنها را حمایت نموده در صفوف مجاهدین جا داده بودند با صراحت و صمیمیت چنین استدلال می‌کرد که «شما اگر نخواهید گندم یا



تخم مورد نظر و دلخواه خود را کشت نمایید محال است که محصول مطلوب به دست آورید. در جهاد و مبارزه نیز همینطور است. مردم ما به خاطر خدا و اسلام عزیز (۱) انقلاب کردند و اگر نه با انقلابی که کمونیستها می‌گویند و یا همین کودتایی را که خلقی‌ها در هفت ثور انجام دادند هیچ فرقی نخواهد کرد.

با در مذاکرات وحدت و همبستگی شیعه و سنی یا مردم مارمول که اساسنامه سازمان نصر افغانستان را از استاد شهید می‌خواهند (ظاهراً معلم ذبیح الله شهید است که چنین تقاضایی را می‌نماید) استاد شهید با لحنی دوستانه اما جدی و صادقانه می‌گوید: «ما مردم را می‌دانید که شیعه هستیم و اهداف کلی و اصول اساسنامه ما هم با همین دو جلد کتاب تحریر الوسیله امام خمینی (ره) مطابقت دارد. شما هم می‌توانید ما را بر این اساس که اصول دین و سیاست ما در کنار مسائل عبادی تدوین شده است بشناسید».

همچنین در غرب کابل پس از رحلت امام خمینی (ره) قرار معلومات موقت وقتی مسائلی... پیش می‌آید استاد شهید در جواب می‌گوید «من بنا بر فتوای آیه‌الله اراکی به حضرت امام (ره) باقی مانده‌ام و ایشان تمام وکلا و نمایندگان حضرت امام را به همان پست، مقام و سمت‌های قبلی آنان منصوب نموده است. بنابراین

خداي خود در مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه پيشوايان عدالت و آزادگان جهان صيقل دهد و با عزم راسخ و استوار و اراده محکم و يولادين وارد صحنه‌های عملي و فعاليتهاي سياسي - فرهنگي و اجتماعي گردد و با ايجاد هماهنگي‌های لازم و دید و بازدیدهای دوستان صميمي‌اش اساسي یک کار متشکل و سازمان یافته را تدارک نماید بدین گونه این سفر با سفرهای متعددی که پیش از این در ایام تعطیلاتی‌های حوزه علمیه قم انجام داده بود و به عراق و سوریه می‌رفت خیلی فرق می‌کرد و تفاوت‌های اساسی داشت. زیرا یکی از ویژگی‌های بسیار بارز استاد شهید در دوران تحصیل به خصوص در سالهای ۵۵-۱۳۵۴ که من از نزدیک ایشان را می‌دیدم این بود که به درس و برنامه‌های تحصیلی‌اش بیش از حد اهمیت قابل بود و چنان با علاقه و جدیت درس می‌خواند که لحظه‌ای بیکار نمی‌شد و به قدری زحمت می‌کشید و مطالعه می‌کرد که آدم را به حیرت و تعجب و می‌داشت و شبها تا دیر وقت که سالن کتابخانه «دار التبلیغ» باز بود به مطالعه و تحقیق می‌پرداخت و صبح‌ها هم زود از خواب بلند شده قبل از اذان، مشغول مطالعه بود و پس از نماز همیشه چای و صبحانه را حاضر می‌کرد. بعد از آنکه از مدرسه فاطمیه به مدرسه سعادت آمده بود با یک طلبه مازندرانی

با اینکه در بالاترین رتبه تحصیلی قبول

شده بود، شهریه حوزه را نمی‌گرفت با اینکه شدیداً

مشکلات اقتصادی هم داشت

و سپس با یک طلبه اصفهانی هم اطلاق بود و شبها همیشه ساعت ۱۲ از کتابخانه برمی‌گشت. مقداری نان و ماست و مختصر شامی که می‌خورد استراحت می‌کرد. به خاطر فقر مالی و کمبود وقت و کثرت مطالعه و درسی که داشت فقط یکبار در شبانه روز غذای مشترک می‌بختند که طبق برنامه یک روز آبگوشت و روز دیگر برنج بسیار ساده و معمولی بود و با دوست بسیار خوب و شریف اصفهانی‌اش در کیفیت و چگونگی غذا با هم به خوبی ساخته بودند و بیشتر از لبنیات و غذاهای ساده استفاده می‌کردند.

استاد شهید با همان جدیت و تلاشهای طاقت فرسایی که داشت در ظرف چهار سال و اندی تمام دروس حوزوی (۲) و سطوح عالی را به پایان رساند و شرح منظومه (۳) و نقد و بررسی کتاب «پسیکولوژی» را که در قلمرو علوم و اندیشه جدید است و توسط آیه‌الله جوادی آملی در سالن مدرسه سعادت تدریس می‌شد به خوبی فرا گرفته بود و در امتحانات رتبه سوم که بالاترین رتبه درسی در حوزه علمیه قم بود و کمتر افرادی در آن موفق می‌شدند با سرفرازی شرکت نموده موفقانه گذراند و در هر دو مرحله امتحانات

من خود نماینده ولی فقیه هستم و در تشخیص موضوعات خارجی و مسائل جاری کشور از هر کس دیگر که از دور دستی به آتش دارند محق‌ترم» یا در این اواخر که از بعضی علمای عادل و جامع الشرایط افغانستان خواسته بودند که برای ضرورت دفاع از حقوق و حفظ موجودیت مردم و مکتب تشیع رساله عملیه بنویسند همه و همه این رفتارها و گفتارها در راستای تعهد و انتخاب هدف عالی و روش صحیح مبارزاتی بود که استاد شهید سالها قبل از شروع جهاد مسلحانه مردم و پیش از روی کار آمدن دولتهای کمونیستی طرفدار مسکو، در افغانستان آغاز نمود و جهاد و مبارزه عدالت خواهی را به عنوان یک وظیفه ملی و رسالت مقدس اسلامی پذیرفته بود. لذا همواره تأکید می‌ورزید که عمل و کردار ما باید بر اساس اصول و میانی استوار باشد که یک مجتهد جامع الشرایط و آگاه بر مسایل جهان اسلام آن را تأیید نماید.

با چنین هدف و انگیزه‌هایی بود که استاد شهید تمام درس و برنامه‌هایش را یکباره رها کرد و به زیارت عتبات عالیات مشرف گردید تا بدین گونه بار دیگر آخرین تعهد و پیمان خویش را با

المجاهدين على القاعدین اجرا عظیما» و همچنین آیه نفر و آیاتی از امر به معروف و نهی از منکر را در مجالس و محافل سخنرانی که برای ما در مدرسه حجتیه دایر نموده بود، قرائت می کرد و به تبیین و تشریح آن می پرداخت و همه ما را برای تبلیغ و رفتن به میان مردم ترغیب و تشویق می کرد تا جایی که خودش یکبار برای تبلیغ به «بندر» رفته بود و می گفت با رفتن در میان مردم به رمز و راز زندگی و درد و رنج محرومیت آنان آشنا می شوید و چگونه رفتار با مردم و خدمت با آنها را یاد می گیرید و از ضرورت جهاد و مبارزه مستمر تاریخی از زمان آدم تا ظهور حضرت مهدی را، به عنوان سنت انبیا و اولیاء الهی یاد می کرد و از کتاب حکومت اسلامی و دیگر فتاوی علما و فقهای مشهور شیعه به عنوان سند زنده و حجت قاطع نام می برد که «ما به عنوان سربازان امام زمان و پیروان مکتب تشیع و اسلام، وظیفه اقامه حق و عدالت اجتماعی را در کشور خود داریم».

استاد شهید علاوه بر مدارج بالای تحصیلی و گسترش مطالعات علمی و اطلاعات نسبتاً وسیعی که داشت و با آن همه کار و فعالیتهایی که انجام می داد، تعجب آور بود که به فراگیری زبان انگلیسی هم می پرداخت و مدتی هم به درس زبان در مسجد عشقعلی حاضر می شد و اهمیت فراگیری آن را یادآوری می کرد. خوب یادم هست زمانی که آقای غلام محمد بیلاقی پسر عمه استاد شهید پس از دوره تحصیل در رشته اقتصاد از کشور ایتالیا به ایران آمده بود و می خواست به وطن برگردد به سفارش قبله گاه استاد، برای احوال گیری ایشان در حوزه علمیه قم تشریف آورده بود و مدت چند ساعتی در مدرسه سعادت با هم مشغول صحبت و تبادل نظر بودند و از مسائل مختلف علمی، سیاسی و اجتماعی گفتگوها و صحبت های مفصلی به میان آمد و هر کدام به گونه ای استدلال و اظهار نظر می کردند. ولی محسوس بود که هر چند لحظه ها و دقائق بیشتری می گذشت صحبت ها نیز گرم، شیرین و صمیمی تر می شد. وقتی دکتر بیلاقی به مدارج علمی و گستردگی معلومات فلسفی و اجتماعی استاد شهید پی برد به خصوص هنگامی که فهیمد استاد، درس زبان هم می رود بسیار خوشحال و با نشاط ابراز رضایت کرد و با صدای بلند گفت: «الان می فهمم، بر

خلاف گیها و گفته های حاجی امامیم که می گفت شغل ملایمی د اوغانستان خو کده...، نه من کاملاً امیدوار شدم که حوزه علمیه قم همانند پوهنتونهای دنیای امروز، زنده و فعال است و به زودی تأثیرات خاص خودش را در ایران و کشورهای منطقه و همجوار خواهد گذاشت.» پس از آنکه ایشان مرخص شده رفت، استاد شهید به من گفت: «همین تحصیل کرده ها دلش می خواهند کاری انجام بگیرد، ولی هنگامی به درد مردم ما می خورند که علما و روحانیت متعهد صادقانه قدم پیش بگذارند و پرچم جهاد و مبارزه را بر دوش انداخته مردانه همچون بلخی و ابراهیم برای مردم خود خدمت کنند و اگر نه اینگونه افراد با اینکه از علم و دانش خوب و تحصیلات عالی برخوردارند و دلشان هم می خواهند که برای مردمشان خدمت کنند، ولی عملاً در اختیار دولتهای استبدادی ظاهر و داودخانی خواهند بود.»

□ دو وظیفه خطر آفرین:

استاد شهید علاوه بر سمت استادی و نفوذ کلامی که داشت برای همه ما راهنمای خوب و مشاور دلسوز و از همه برتر، برادر بسیار محبوب و مهربانی بود که در مشکلات و سختی ها یاری می رساند و دست افراد مستعد و مستعدی را می گرفت و در آخرین روزهایی که در سال ۱۳۵۵ قصد مسافرت و عزم رفتن به عراق و نجف اشرف را داشت افرادی را برایم معرفی کرد. شهید واحدی و شهید رضایی را در قم و استاد موحدی ارزگانی را در مشهد. برایم توصیه نمود که در صورت لزوم با آنها در رابطه باشم و در ضمن یکی دو وظیفه را به عهده من گذاشت که برای هر کسی می توانست خطر آفرین باشد:

- ۱- طبق سفارش ایشان مقداری قبض رسید و لیست وجوهات شرعیه که بعداً در اختیارم قرار داده می شد باید آنها را توسط افراد مورد اعتماد و کسانی از حجاج و زوار هموطن به سوریه و لبنان می فرستادم تا از طریق پستی که مطمئن ترین وسیله ارتباطی بود به دفتر و منزل حضرت امام خمینی (ره) در نجف اشرف فرستاده پس از مهر و امضا به ایران برگردانده می شد.
- این کار بسیار خطرناکی در آن زمان بود که خود استاد شهید



مستقیماً و یا بالواسطه بارها انجام می‌داد. سرانجام سن هم این وظیفه را به خاطر اعتقاد به امام و نفوذ کلامی که ایشان نسبت به من داشت پذیرفتم که در صورت لزوم هر گاه احتیاجی پیش آمد چنین کاری را انجام بدهم. ولی هیچ وقت باورم نمی‌آمد که مسأله‌ای پیش خواهد آمد. چون در آن زمان هیچگونه حساسیتی نسبت به اتباع خارجه وجود نداشت.

از قضا و اتفاقاتی که پیش آمد، استاد شهید در این سفری که عازم عراق بود، مدتی در آنجا معطل و ماندگار شد که قهراً روابط و رفت و آمدهای مکرر ایشان به دفتر و منزل حضرت امام و فعالیتها و نشست و مذاکرات متعدد استاد شهید با طلاب، علما و شخصیتهای ایرانی و افغانستانی سر زبانها افتاده بود و ناگزیر از چشم بدخواهان مخفی نمی‌ماند. تقریباً اگر همه نمی‌دانستند، اکثراً می‌دانستند که استاد با روحانیت مبارز ایران و نمایندگان و پیروان حضرت امام در داخل و خارج آن کشور روابط گسترده و نزدیک داشت و در نجف اشرف گذشته از رفت و آمد به منزل حضرت امام، با چهره‌های فعال و شخصیتهای ممتازی چون آقای دعایی و شهید محمد منتظری، معروف سمعی از خیلی نزدیک آشنا بود و در ایران با آیه‌الله جوادی آملی، آیه‌الله نوری همدانی به خصوص با حضرت آیه‌الله مشکینی و شخص حضرت آیه‌الله خامنه‌ای صمیمی‌ترین رابطه دوستی و همکاری برقرار نموده بود تا



جایی که چندین بار به تبعیدگاه آیه‌الله مشکینی در کاشمر رفته خبر می‌گرفت و قسمتی از درسهای سطح (رسایل و مکاسب) را پیش ایشان خوانده بود و با حضرت آیه‌الله خامنه‌ای به مشهد رفت و آمدهای مکرر و محرمانه داشت و در اواخر سالهای تحصیلش، استاد شهید و شهید واحدی تلاشهای جدی و فعالیتهای بسیار فشرده‌ای داشتند که صدای روحانیت مبارز افغانستان و شیعیان مظلوم آن سرزمین را به گونه‌ای منعکس نموده به گوش مردم و جهان خارج برسانند.^(۲)

همین بود که در هنگام بازگشت از نجف و کربلا به ایران ظاهراً به خاطر چند جلد کتاب و مجله که قبلاً هم در سفرهای قبلی با خود گرفته می‌آورد و زوار افغانستانی و اتباع غیر ایرانی به طور کلی در آوردن رساله و کتب و مجله کاملاً آزاد بودند، ولی این بار بر عکس، تلاشی و بازرسی بسیار شدید و دقیقی را به کار می‌بندند و در ابتدا اشتباهاً یکی از دوستان همراه و هموطن استاد شهید به نام ملا گل محمد را دستگیر نموده در قصر شیرین بازجویی و شدیداً شکنجه می‌کنند. ولی او اعتراف نکرده و گفته بود کتاب و مجله‌ها از من است و می‌خواهم آنها را افغانستان ببرم و هیچ ربطی به ایران و سیاستهای آن کشور ندارد. اگر باور ندارید ترانزیت کنید تا پس از خروج از مرز تایباد بگیرم. اما مأموران ساواک قبول نکرده و مرتب او را شکنجه کرده بودند و پرسیده بودند که: آن نفر

همراهت اسم و فامیلش چه بود؟! گل محمد وقتی می‌گوید ایشان یک طلبه افغانستانی است که در حوزه علمیه قم درس می‌خواند و از هموطنان من است، بیشتر خشونت به خرج می‌دهند که: «بدر سوخته ما می‌دانیم کتاب و مجلات از همان شخص است. چرا اعتراف نمی‌کنی؟! گل محمد بعداً که آزاد شده بود می‌گفت از پس مرا شکنجه کردند نزدیک بود کشته شوم. بالاخره مجبور شدم بگویم کتاب و مجلات از ایشان است و اسم و فامیلش هم عبدالعلی مزاری است فوراً مرا آزاد کردند. بعد از گرفتن اعتراف از ایشان بلافاصله دستگاه جهانی ساپاک با تمام تجهیزات خود دنبال استاد شهید راه می‌افتند و ایشان را در قم از اطاقش اول صبح دستگیر کرده، تحت الحفظ از آنجا به زندانهای تهران منتقل می‌کنند. حجره‌اش در مدرسه سعادت را با دقت بازرسی می‌کنند. ولی چیزی پیدا نمی‌کنند و استاد شهید هم تمام کتاب‌ها و مجلات و داشتن هر گونه رابطه با امام و طرفداران امام را انکار نموده تا آخرین لحظه هر چه هم شکنجه می‌کنند اعتراف نکرده و لب باز نمی‌کند.

من پس از دستگیری ایشان و از همه جا بی‌خبر که در زندانهای رژیم ستم شاهی چه می‌گذرد و با استاد شهید چه معاملاتی خواهد کرد، مدتی دنبال کسی بودم که بتوانم وظیفه‌ام را انجام بدهم و سرانجام روزی شنیدم که حاج یوسفعلی دره صوفی معروف به حاجی جهانی عازم سوریه است. ایشان سالها بود در مشهد زندگی می‌کرد و یک منزل هم در قم داشت. کار اصلی‌اش هم رفت و آمد بین کشورهایی چون سوریه، لبنان و ایران بود. چیزهایی خرید و فروش نموده روزگار می‌گذراند. وقتی که ایشان را دیدم و مقداری با هم صحبت کردیم بدون بهانه جویی پذیرفت. همه مردم ما در افغانستان به خاطر ایمان و اعتقادی که به زعامت و مرجعیت حضرت امام داشتند هر کاری را که می‌توانستند انجام می‌دادند. ولی ایشان همین قدر گفت: «این کار خطرناکی است. اگر یک وقتی مسأله‌ای پیش آمد عواقب آن به عهده خودت خواهد بود.» من هم ایشان را اطمینان دادم که انشاءالله هیچ مسأله‌ای پیش نخواهد آمد. خدا کمک می‌کند. باز هم اگر کدام حادثه و پیشامدی کرد من همینجا هستم و همه مسئولیت‌ها را خواهم پذیرفت.

آقای جهانی لیست وجوهات و قبضه‌ای رسید را که حجم قابل توجهی داشت تحویل گرفته رفت. البته قبضه‌ای رسید طوری تنظیم می‌شد که هیچوقت پول به همراه نداشت. تنها لیست خالی بود که باید مهر می‌شد. بهر صورت روزهای چندی گذشت. من همچنان مشغول درس و برنامه‌های خودم بودم اصلاً گمان نمی‌کردم که چنین چیزی پیش بیاید. بعد از مدتی یک روز شنیدم که حاجی جهانی در هنگام برگشت به ایران به خاطر قبضه‌های رسید وجوهات که از دفتر حضرت امام با خود داشته است، در مرز

بازرگان گرفتار شده و معلوم نیست که چه بلایی سر ایشان خواهد آمد. پس از شنیدن این خبر یکباره تکان خوردم. زمین و زمان پیش چشمم تاریک شد و زمین به شدت دور سرم می‌چرخید. هر لحظه احتمال می‌دادم که حاجی جهانی همراه با مأموران دولتی سراغم خواهند آمد. فوراً مقداری کتابهای خواندنی از جمله «حکومت اسلامی» امام را که استاد شهید داده بود و در لای دیوار و هواکش اطاق مدرسه حجتیه پنهان کرده بودم، بیرون کشیده و به یکی از دوستانم دادم. ولی خطر را همچنان در بیخ گوشم احساس نموده، اضطراب و تشویش قلبی هر لحظه زیادت می‌شد. در فکر و اندیشه بودم که چکار کنم...؟ یک روز از صبح تا ظهر در ایوان مسجد اعظم در کنار یکی از پایه‌های آن تکیه نموده نشستم و در خود فرو رفته و غرق شده بودم و افکار گوناگونی در مخیله‌ام راه می‌یافت و در میان امواج وحشتناکی گیر افتاده بودم که چه کار کنم؟ گاهی با خود می‌گفتم مدتی مخفی شوم یا حوزه علمیه قم را ترک نموده چذگاهی در مشهد بمانم تا قضیه معلوم شود که چه خواهد شد؟ هیچ کسی از ماجرا خبر نداشت. حتی نزدیکترین دوستانم از قضیه با خبر نبودند.

ولی هر وقت می‌خواستم مخفی شوم یا مدتی مشهد رفته پیش آقای موحدی بمانم، صحبت‌های استاد شهید یاد می‌آمد که می‌گفت «هر وقتی به کسی قول دادی باید سر قولت وفادار بمانی و اگر نه عادت می‌کنی دیگر به هیچ قول و تعهدی پایدار نخواهی ماند و اعتبار و شخصیت هر کسی به میزان تعهد و پایبندی به قول و قرارهای او خواهد بود. چنانچه ضرب المثل معروف وطنی است که مرد حاضر است سرش برود اما قولش نه...» پس از اضطراب و تشویش روحی سرانجام تصمیم گرفتم همانگونه که گفته بودم همه خطرات را بپذیرا خواهم بود. دیگر خیالم راحت شد. اصلاً در فکرش هم نبودم تا اینکه یک هفته از قضیه گذشت و خبری از حاجی جهانی نشد. بالاخره پس از یک ماه حاجی یوسف جهانی را دیدم. گفتم بنده خدا کجا شدی. ما را به کلی نگران و مشوش کردی.

او، ماجرا را چنین شرح داد: «راستش کمک خداوند و امام زمان بود که آزاد شدم و اگر نه کارم تمام بود. ما هنگامی که وارد مرز بازرگان شدیم خیال نمی‌کردیم حتی نامه و کاغذ پاره‌ها را هم می‌بینند. بازرسی بسیار سخت و شدید بود. همه جا را می‌گشتند. بالاخره پاکتهای نامه و رسید وجوهات را درآورده از من گرفتند. با اینکه خوب رقم جاسازی کرده بودم داخل پاکتهای بزرگتر انداخته لایبای پارچه‌ها گذاشته بودم. وقتی پیدا کردند فوراً مثل یک مجرم خطرناک به دستهایم دستبند زدند. در یک اطاق جداگانه انداختند. در این هنگام خدا واقعاً کمک کرد. در یک لحظه چشمم به یکی از درجه دارها افتاد که با مأموران گمرک صحبت می‌کرد. من او را در مشهد می‌شناختم که آدم خوبی هست. با بلند کردن دست و زدن به



به ساواک تحت شدیدترین مراقبتهای دائمی قرار داشت و به همین جرم ایشان را از مشهد مقدس به منطقه دوردست و بد آب و هوای سیستان و بلوچستان در «ایران‌شهر» تبعید کرده بودند. من هم به هر صورتی که بود تصمیم گرفتم باید حضرت آیةالله خاتم‌نای را ببینم و موضوع را به ایشان بگویم. البته قبل از این، در زمانی که استاد شهید در قم مشغول تحصیل بودند یکی دو بار مرا در مشهد فرستاده خدمت ایشان در منزلشان رسیده بودم. ولی این بار با آن زمان خیلی فرق می‌کرد گرچه در آن زمان هم محدودیت‌های نامرئی وجود داشت.

یک روز بعد از ظهر با لباس مبدل از قم به طرف کرمان حرکت کرده صبح آن روز به آن شهر رسیدم. بلافاصله به اتوبوسی که به طرف ایران‌شهر در حرکت بود، سوار شده پس از کمی معطلی راه افتادیم. در این سفر تک و تنها بودم. بیابانهای خشک و سوزان «بیم» و جاده‌های گرم و تفتیده ایران‌شهر را پشت سر نهاده خودم را به آنجا رساندم. ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود، پس از یک گردش به این طرف و آن طرف، بالاخره مسجدی را که گفته می‌شد «آقا» در آنجا نماز می‌خواند پیدا کردم و از همان طریق منزلی را که ایشان در آن اقامت داشتند یافتم و خود را به گونه‌ای به آنجا رساندم. قرار شد که شب ساعت ده خدمت ایشان مشرف شوم.

شب که رفتم قبل از من، جمعی از دانشجویان دانشگاه سیستان و بلوچستان نیز در حضور آقا بودند و سوالاتی داشتند. پس از لحظات چندی که نشستیم و سوالات آنها به پایان رسیده بود، فرصتی پیش آمد. من هم سوالی کردم. سوالم این بود که در این روزها در حوزه علمیه قم بین طلاب افغانستانی گرایش‌هایی به وجود آمده که می‌گویند باید از برنامه‌های طولیل و عریض درسی، حوزه علمیه که سالها وقت دربر می‌گیرد صرف نظر کرد. بلکه پس از فراگیری مقدمات، بیشتر روی قرائت قرآن، احادیث و نهج البلاغه کار نمود. به نظر شما این گرایش چگونه است؟

ایشان فرمود: (۵) «با توجه به شرایط اجتماعی و گرایش و خواستگاه مذهبی که در جهان اسلام به ویژه در ایران و افغانستان است گرچه تفاوت‌هایی نیز وجود دارد، ولی روی هم رفته تقریباً یکسان است. بنابراین، جنبه‌هایی در این کشورها موفق خواهد بود که متکی به اراده و خواستگاه مردمان مسلمان و متدینین آن کشورها باشند وگرنه محکوم به شکست و اضمحلال خواهند بود و شما هم نباید این تجربه موفق را که در ایران به اینجا رسیده است و در آینده هم به خواست و اراده خدای لایزال و پشتیبانی مردم متدین این کشور به پیروزی خواهد رسید، هیچ وقت فراموش نکنید که امام خمینی اگر یک مجتهد جامع الشرایط مسلم و مقبول حوزه‌های علمیه نبود و اگر چنانچه مرجعیت و زعامت امام تثبیت نمی‌شد، نهضتی را که ایشان رهبری می‌کند تا به حال شاید به

کرات در نطفه هم خفه می‌گردید و به این حدی از رشد و گسترش حتماً نمی‌رسید و طرفداران و پیروانش، به اصطلاح امروز خمینیست‌ها در درون همین حوزه‌های علمیه سرکوب و نابود می‌گردیدند تا جایی که نوبت به شاه و دستگاه‌های امنیتی آن نمی‌رسید که ما را به اینجاها تبعید کنند. شما هم درسهایی حوزه را خوب بخوانید و آشنایی به قرآن، حدیث و مسایل اجتماعی هم ضروری است باید آنها را نیز خوب یاد بگیرید.»

پس از این سخنان بود که به عمق حرف‌ها و صحبت‌های استاد شهید پی بردم و خوب فهمیدم که این دو مرد الهی از یک هدف و یک مرام و یک رهبر جهان اسلام و تشیع حرف می‌زنند که آن هم در آن زمان جز خمینی بت شکن کس دیگری نمی‌توانست باشد.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) جزوه «گزارشی از جبهه چهارگشت» و قسمتهایی از سخنرانی‌های رهبر شهید، صحبت‌ها و گرایش‌هایی را که از زبان مردم و یا از خود استاد شهید در سال ۱۳۵۸ شنیده‌ام.

(۲) استاد شهید در بهار ۱۳۵۱ وارد حوزه علمیه قم شد و مشغول تحصیل گردید و از قدرت حافظه عجیبی برخوردار بود و علاوه بر درسهایی حوزوی از دقتش و فلسفه جدید و قدیم نیز تا حدی برخوردار گردید و تقریباً در اواخر تابستان ۱۳۵۵ در هنگام بازگشت از عراق دستگیر و به زندان افتاد.

(۳) شرح منظومه تالیف ملاهادی سبزواری یکی از چهارم‌های درخشان علمی و فلسفی اسلام است. پسیکولوژی تالیف دکتر محمد تقی اراتی بزرگترین تئوری پرداز فلسفه مارکسیستی بوده است.

(۴) از جمله افرادی که در آن زمان در سمت شمال به نحوی با استاد شهید در ارتباط بودند مستقیم یا غیر مستقیم تعهد، پیمان همکاری و خدمت در راه اسلام و مردم مظلوم آن سرزمین به خصوص شیعه و هزاره پسته بودند من و محمد، لشکری، سید جعفری، پرهانی سرهلی، عبدالرحیم فاضل، سید فاضل سنگ‌هاکی، عوضعلی محقق و سید محمد شریفی را می‌توان نام برد و آقای جويا، ضیایی فرهاد، مرغزاری، رضایی، میثم محمدی و... بعداً در رابطه با ما بوده و در جمع ما همکاری می‌کردند و الگوی عینی و عملی ما در افغانستان بلخی شهید و رهبر شهید استاد مزاری بود که ما را همچون دانه‌های یک تسبیح و حلقات و مهرهای یک زنجیر با هم پیوند می‌دادند و اینکه هم تنها همان دو شهید عزیز و مجاهد مردان پیشگام و دیگر شهیدان والامقام است که می‌توانند افراد صالح و مؤمن را که هنوز هم در اثر رویداد حوادث مسموم و مفلوک نشده است با هم ارتباط و پیوند بخشد.

(۵) کلمات منسوب به حضرت آیةالله خاتم‌نای نقل به مضمون و برداشتی است که من از آن زمان در ذهن سپرده به خاطر داشتم همچنین کلمات استاد شهید کلاً نقل به مضمون است.

(۶) آقای حاکم زاده در این باره می‌گوید که ما هم مخفیانه به پدر استاد پیام دادیم که استاد را در گرفتن شهریه آزاد بگذارد که او هم قبول کرد و بعد از آن استاد شهریه می‌گرفت.





دقت در

مصرف بیت المال

■ یوسف واعظی

مسعود بارها گفته بود که در تعیینات حزب وحدت مصارف سه چهار جنگ را باید خرج کنیم تا تغییر اساسی در حزب وحدت به وجود بیاید (و آن مقدار پولی که برای ما مشخص شد ششصد میلیون افغانی از طرف ربانی به مخالفین داده شده بود، البته زیادتیر از این هم شایعه بود، ولی آنچه که با اسناد و مدارک ثابت شده بود مبلغ فوق بود) مخالفین بسیاری را با پول خریدند و خلیله را وعده داده بودند که بسیاری از شخصیتها زیر بار نرفتند و این ننگ و ذلت را قبول نکردند و لیکن شهید عزیز حاضر نشد که یک قران به کسی بدهد تا برایش رای بدهد، البته ما اصرار داشتیم که مبلغی را در این جهت اختصاص بدهد، اما ایشان قبول نکرد و در این رابطه روزی بنده همراه با آقایان خلیلی و محقق شمال خدمت ایشان رسیدیم. حقیر مبلغ مشخصی را پیشنهاد کردم که در اختیار ما قرار بده تا در موردی که لازم است بپردازیم واستدلال هم کردیم که این پول در جهت مصالح مردم و عزت ملت ما مصرف می شود و دشمن می خواهد توسط امکانات خود وحدت ما را بشکند و در نتیجه عزت ما را از بین ببرد و ما با این مبلغ وحدتمان را تحکیم می بخشیم و عزت مردم خود را حفظ می کنیم و آقای محقق گفت شما این مبلغ را بدهید من شخصاً از شمال جبران می کنم. ایشان قبول نکرد و زیر بار نرفت و با ناراحتی گفت: امکاناتی که در اختیار من است مربوط به حزب است و به عنوان امانت در دست من است و باید در

شهید عزیز در طول مدت مسئولیتهای خویش قبل و بعد از پیروزی، امکانات وسیع مالی در اختیار داشت و لیکن در مورد مصرف آن سخت دقیق و محتاط بود و حاضر نبود که مبلغ بسیار ناچیزی را بر اساس روابط خانوادگی، رفاقتهای شخصی و منطوقی مصرف کند، بر خلاف تبلیغات بدخواهان و حسودان در این زمینه بسیار سختگیر بود و معروف بود که پول گرفتن از ایشان کار ساده ای نیست و بدین جهت خیلی از دوستان و همسنگرانسان از ایشان گله داشتند. ولی اگر تشخیص می داد که مصرف پول در موردی به مصالح اسلام و مردم تمام می شود، از خرج کردن ابایی نداشت و چه بسا برای عزت و اقتدار ملتش میلیونها پول مصرف می کرد.

یادم هست موقعی که ناوه میش به دست دشمن اشغال شده بود، خیلی ناراحت بود و بارها می گفت که شما ارزگانی ها تصمیم به آزادی ناوه میش بگیرید امکانات هر چه بخواهید در اختیار شما قرار می دهم و این را عملاً هم ثابت کرد و در دوران جهاد معتقد بود که امکانات در جبهات ضد روسی مصرف شود و در دوران جنگهای تحمیلی در جهت استقلال و آزادی مردمش مصرف گردد. به خاطر دارم علی رغم تبلیغات مخالفین در دوره تعیینات سال ۱۳۷۳ با اینکه طرف مقابل خیلی سرمایه گذاری کرده بود و تمام امکانات دولت کابل و همکاران آنها در اختیار مخالفین قرار گرفته بود و

جهت مصالح حزب و مردم مصرف کنم نه اینکه برای مصالح شخصی خود. آیا وجدان سالم این را قبول می‌کند که من به کسی از پول بیت المال بدهم تا برایم رأی بدهد؟ هرگز این کار را نمی‌کنم. آن شهید عزیز کسی نبود که برای مسائل و منافع شخصی خود به کسی پول بدهد. البته این تبلیغات را برای جبران شکست‌شان راه انداخته بودند و لیکن خیلی بی‌انصافی می‌کردند و مظلومیت آن عزیز از اینجا ثابت می‌شود و بحق باید گفت که مزارعی عزیز واقعاً مظلوم بود و مخالفین از هیچگونه تبلیغات سوء و تهمت برای خُرد کردن شخصیتشان دریغ نکردند و یکی از چیزهایی که خیلی دامن زدند و تبلیغ می‌کردند این بود که فلائی جاه طلب و خود محور است در حالی که چیزی که در وجود و فکر او نبود جاه طلبی بود. او خود را وقف خدمت برای اسلام ناب و مردمش کرده بود و هیچگونه منصب و چوکی نمی‌خواست. چنانچه در دور اول تعیینات اعضای هیأت رئیسه، دیگران بود و او به عنوان یک فرد عادی در جلسه حضور داشت و آقای حسینی به عنوان عضو هیأت رئیسه ریاست جلسه را به عهده می‌گرفت. ایشان خیلی صادقانه و صمیمانه در جلسه شورای مرکزی شرکت می‌کرد و ریاست همه را قبول داشت. البته لیاقت و شایستگی و کاردانی ایشان بود که با استدلال قوی و مبتن زمام جلسه را به عهده می‌گرفت و با منطق قوی و معتدل دیگران را تحت الشعاع قرار می‌داد و در دور دوم تعیینات حزب وحدت خودش در مسافرت بود. اعضای شورای مرکزی ایشان را بر اساس لیاقت و صلاحیت‌شان غیاباً به عنوان دبیرکل حزب وحدت انتخاب کرده بودند که باز هم شخصاً به این مسئولیت علاقه نداشت.

ساده زیستی:

شهید عزیز ما در طول زندگیش خیلی ساده زندگی کرد و ساده زندگی کردن از ویژگی خاص او بود. در همه مراحل زندگی از غذای ساده استفاده می‌کرد و لباس ساده می‌پوشید و با دوستان و مردم برخورد خودمانی داشت و با تجملات و تشریفات جداً مخالف بود و هر غذایی گیرش می‌آمد نوش جان می‌کرد و هر لباسی به دستش می‌آمد می‌پوشید و چه بسا لباس کهنه و مستعمل دوستان

و همزمانشان را می‌پوشید. در این زمینه خاطره‌ای دارم در سال ۶۴ بود. ایشان برای مدتی به خاطر هماهنگی اعزام نیرو و نظم و نسق امور در دفتر سازمان نصر سابق در مشهد اقامت داشت و یک لباس کهنه و مندرس در تن داشت. دوستان می‌گفتند لازم است که یک لباس برای خود درست کنید. در جواب می‌گفت مهم نیست. کدام لباس از برادران گیرم آمد می‌پوشم و یکی از برادران (آقای رحیمی مسئول دفتر کویته در سابق) لباس جدید درست کرد و لباس کهنه و مستعمل خود را انداخت. شهید عزیز گفت چرا آن لباس را انداختی. آقای رحیمی گفت قابل پوشیدن نیست. ایشان گفت لباس شما خیلی کهنه نیست که قابل پوشیدن نباشد و اگر او را دور بیندازی اسراف می‌شود. بده برای من که بپوشم. آن لباس را از ایشان گرفت. خودش شخصاً شست و بعداً به عنوان بدل شویی از آن استفاده می‌کرد.

و در غذا هم همین حالت را داشت و در سال ۶۳ اعزام نیرو داشتیم. موقع ظهر به منزل من می‌رفتیم. به خاطر عدم مزاحمت برای خانواده‌ام به آقای شهید سید علی علوی می‌گفت که از مسیر راه ماست و نان بگیرد و در هوای سرد زمستان از همان نان و ماست استفاده می‌کرد.

از لباسهای محلی هزاره‌گی خیلی خوشش می‌آمد. خصوصاً برگهای دستبافت دایزنگی برای او بهترین لباس بود و نمد هزارگی را دوست داشت و شبها روی نمد می‌خوابید و در مسافرتها و در جبهه با سایر مجاهدین یکسان برخورد داشت و احساس برتری نمی‌کرد و در کارهای روزانه با سایر مجاهدین شریک و سهیم بود. یادم هست در سال ۶۴ وقت اعزام نیرو یک شب در مرز بیرجند با هم بودیم. نان تمام شده بود. ایشان آستین را بالا زد و از آرد موجود خمیر کرد و بچه‌ها آتش روشن کردند. بهترین نان جبهه را پخت که برای مجاهدین برخوردشان تازگی داشت و به عنوان یادگاری از ایشان عکسها تهیه کردند و هر یکی از مجاهدین در کنار ایشان عکس گرفتند و این گونه برخوردشان سبب شده بود که مجاهدین و همسنگران‌شان او را از صمیم قلب دوست داشته باشند و در جبهات لقب بابه به او داده بودند که واقعاً برای مجاهدین و مردمش بابه بود.

بر خلاف تبلیغات بدخواهان و حسودان

در این زمینه بسیار سختگیر بود

و معروف بود که پول گرفتن

از ایشان کار ساده‌ای نیست



مناظره

● محمد بشیر رحیمی

سال ۶۷ که استاد شهید شولگره آمده بودند، درست زمانی بود که «جمعیتی» ها موقعیتی نسبتاً برتری در منطقه داشتند؛ طوری که کم‌کم زور می‌گفتند و در اداره و اجاره بازار، استبداد به خرج می‌دادند. حتی فراتر از آن، تصمیم گرفته بودند قریه‌های مرکب از شیعه و سنی را به نحوی تصفیه کنند.

در قریه «نواباد» و «پشت بازار» - که منطقه وسیعی است - شیعه‌ها و سنی‌ها سالیان سال زندگی «ماش‌برنجی» داشتند و خو کرده بودند که در سایه هم باشند و بافت خوبی هم یافته بودند. از آنجایی که پیش از آن، شولگره در کل، و مناطق پشت بازار به خاطر نزدیک بودن با پسته دولتی، همیشه مورد حملات هوایی و توپخانه دشمن قرار داشت، بسیاری از ساکنین این ناحیه، خانه و زندگی‌شان را به بدل جان، ترک کرده بودند و برو که کجا می‌روی! البته کسانی هم زمین‌ها و حویلی خود را به همسایگان خود فروخته بودند؛ شیعه به سنی و سنی هم به شیعه، بی‌کدام تعصب و فیه مافیه. از این رو کسانی از شیعیان که زمین‌های همسایگان سنی خود را خریده بودند، روزگارشان رفته رفته بهتر از پیش می‌شد، و با موقعیتی بالای اقتصادی می‌توانستند حضور گرم‌تری در بازار داشته باشند. جمعیتی‌ها از این وضع، نگران بودند و تلاش می‌کردند به گونه‌ای این موقعیت را از شیعیان این ناحیه بگیرند.

از این رو، از مولوی‌ها - بخصوص مولوی منان، امام جمعه در مسجد بازار از سوی این گروه - فتوا می‌گیرند که فروختن زمین از سوی یک سنی به یک شیعه، جایز نیست و زمین‌هایی که سنی‌های این منطقه به شیعیان همسایه خود فروخته‌اند باید استرداد شود. یک روز ساعت ۱۱-۱۰ بود که مولوی منان - که ناگفته نماند همشهری من است و خیلی هم مولوی‌تر از سایرینش - با تعدادی از «داملاهای» سله بشقابی خود سر رسیدند، در بیرون از محوطه بزرگ پایگاه، سایه‌سار بیدی و لب حوضی که در بهار و تابستان، پذیرای همگان می‌شد، نشستند. بچه‌های صنف مشغول فعالیت بودند و استاد شهید مرتب از همه سرکشی می‌کرد.

یکی از بچه‌ها پیش استاد شهید آمد و گفت: «مولوی منان آمده و شما را کار دارد.» استاد شهید دستور دادند که آقای محقق با مولوی منان صحبت کند. آقای محقق رفت و پس از مدتی سر و کله زدن برگشت و استاد شهید مجبور شد سرکشی از کارها را به آقای محقق واگذار کنند و خودش قضیه را با مولوی منان فیصله کنند.

موضوع، جدی شده بود و بحث‌های علمی - فقهی صفای سایه بید و لطف لب حوض را به هم می‌زد. از طلبه‌هایی که در پایگاه بودند و پیش خود آقای محقق درس می‌خواندند، گاهی یکی می‌رفت و از دواردور به جر و بحث‌ها گوش می‌داد. یکی - دوبار هم خودم رفتم و چه جدالی که در نگرفته بود! احادیث و روایات، یکی از دیگری پیگیری می‌کردند. چه حدیث‌هایی که از مولوی منان نشنیدیم. منان صاحب‌هی از صحیح بخاری و مسلم روایت می‌آوردند و از ابوهریره جملاتی را حدیث می‌کرد. نبودی که صحیح بخاری و مسلم چه ورق‌ورق شد و من یکی چیزی نفهمیدم. جالب اینجاست بود که استاد شهید هم درست از همان صحیح بخاری و مسلم روایات صحیح و مسلمی را نقل می‌کردند که فروختن زمین از سوی سنی به شیعه جایز است و اشکالی ندارد.

داملاها که فکر نمی‌کردند استاد شهید چیزی از فقه و اصول آنها بدانند، بهت‌زده شده و مات و ساکت نشسته بودند. فقط مولوی منان دست و پا می‌زد و نمی‌توانست حرمت یا عدم جواز فروختن زمین از سوی یک سنی را به یک شیعه ثابت کند.

دم‌دمای ظاهر شده بود و بحث‌ها کم‌کم سست می‌شد. مولوی که با اذتاب داملاش کاری نتوانسته بودند، آماده می‌شدند که بروند. خلاصه، قرار شد خود علم‌خان و مولوی علم از مسؤولین رده‌اول جمعیتی‌ها در شمال، با استاد شهید نشستی داشته باشند و موضوع را فیصله کنند.

فردایش که کمی هوا خراب بود و سایه روشن، جمعیتی‌ها چندین «جفت»، سر زمین‌های مورد دعوا فرستاده بودند و می‌خواستند برای خودشان شخم و تخم بزنند. کار، که به زورگویی پهلوی خورده بود، استاد شهید دستور دادند که جفت‌های جمعیتی‌ها را همراه با دهقانان‌شان بیاورند و همه را در جمع قاطرهای پایگاه بیفزایند. تعدادی از بچه‌ها رفتند و برگشته، قاطرخانه را از قولبه گاوه‌های جمعیتی پر کردند.

استاد شهید دستور دادند که با جمعیتی‌ها تماس بگیرند و بگویند که قرار بود مسأله را به صورت مسالمت آمیزش حل کنیم نه این طوری... پس از ساعتی نمایندگان تیمه موی سفید از سوی جمعیتی‌ها آمدند و هر چه بود موضوع را حل و فصل کردند و گاوها و دهقانان را بردند. استاد شهید به نمایندگان جمعیتی‌ها اخطار دادند که «اگر خواسته باشید که مشکل را از راه زور حل کنید و دوباره قولبه‌های‌تان را سر زمین‌ها بفرستید، هرچه گاو و دهقان را که سر زمین‌های ما آمده باشند، همانجا می‌کشیم. مردم ما از شما زمین خریده، که هم در شریعت شما این معامله جایز است و هم در فقه ما. ما اجازه نمی‌دهیم کسی به مردم ما زور بگوید!»

بعد، علم‌خان صاحب تماس می‌گیرد و عذری برای خود و مسؤولین بلندپایه خود تراش می‌کند و تقصیر این جنجال خلق شده را به دوش یکی - دو قوماندانچه نادان و عوامل دولت خلقی می‌اندازد!



لحظه‌های

عاشورایی

● مسیح ارزگانی

□ یکشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۱

اردوگاه تفریحی ثامن الائمه، مشهد

سر سفره رنگین چهارمین «مجمع علمای شیعه و سنی افغانستان» نشست‌های ولی هیچ رغبتی نداشت. دلشوره عجیبی وجودت را می‌شوراند. هی به ساعت نگاه می‌کنی و چشمانت دستهای جمعیت را می‌پالد تا «رادیویی» بیایی و در کنارش بنشینی.

سر سفره تبدیل به تقسیم صف بندیهای سیاسی شده است. هر تیپ و دسته‌ای در یک گوشه‌ای «سنگر» گرفته و با نگاه‌های تند و نفرت آلودی به همدیگر شلیک می‌کنند.

سه روز است که خانه‌هایت در غرب کابل در آتش می‌سوزند. خشم جهنمی دشمنان آزادی و سربلندی‌ات، سه روز است که بر سر برادر، خواهر، مادر و پدرت زبانه می‌کشد و تو، که دستهای از معراج «کارته ۳» کوتاه است، در درونت همان شعله‌ها را حس می‌کنی!

زوزه‌های سوزنده‌ای فضای مجمع را پر کرده است: «غرب کابل سقوط کرده و مزاری...» فکرتش را هم نمی‌کنی. با خودت در می‌افتی: «تا بابا هست هیچگاه غرورت نمی‌شکند. چرند می‌گویند، بی‌خیال باش. بیچاره‌ها خواب می‌بینند. باور نکن!» باز آرام نمی‌گیری. با خودت کلنجار می‌روی: «نکند راست باشد...!»

روحیه‌ات را نمی‌بازی. مغرور اما گیج در سالنهای خوابگاه قدم می‌زنی. به هر طرف که می‌روی بچ پیچی می‌شنوی. آقایانی را می‌بینی که انگار تازه «سرکشیده» به اینسو و آن سو می‌روند جمعیت زیادی از کله‌های سیاه و سفید به دنبالش. چهره‌اش گل انداخته و لبانش از خنده، لحظه‌ای به هم نمی‌چسبد. به هر کس از اعوانش که می‌رسد چیزی می‌گوید و قه‌قهه مستانه‌شان اتاقها و سالنها را متعفن می‌سازد!

□

تا خبر «بی‌بی‌سی» کمتر از یک ساعت مانده؛ اما انگار زمان را از تو گرفته‌اند. بی‌اختیار و گیج ده‌ها بار سالن را دوره می‌کنی. بیرون می‌روی و در محوطه کم نور «اردوگاه ثامن الائمه» قدم می‌زنی. احساس می‌کنی درختها هم مثل تو بی‌پناهند. لخت و بی‌برگ برایت سر می‌تکانند و تو لحظه‌ای پناه می‌بری به آنها. دلت با خودت نیست. چشمانت جز سیاهی چیزی نمی‌بیند.

سرت را می‌گذاری روی شانه صندلی سیمانی و صدها سال با خودت فرو می‌روی...!

چه عجب! ساعت ۷/۴۵ دقیقه شده و تو با سرعت باد خودت را به اتاق می‌رسانی. همه گرد رادیو جمع شده‌اند و تو برای لحظه‌ای احساس آرامش می‌کنی، اما نمی‌دانی برای چه؟

صدای رادیو در فضا پر می‌شود:

- «اینجا لندن است، صدای رادیو بی‌بی‌سی... اکنون توجه شما را به مصاحبه‌ای جلب می‌کنیم که همکار ما... با آقای نیازی سخنگوی طالبان انجام داده است...»

- «... غرب کابل در دست ما است... و آقای مزاری در دست ما اسیر است...»

گوشه‌هایت چرنگ صدا می‌دهند. اما دلت هیچ تکانی نمی‌خورد! هیچ به روی خودت نمی‌آوری. حتی یک سر سوزن هم باور نمی‌کنی. بی‌اختیار می‌گویی: «کور خوانده‌اید...» طوری که دور و بریهات می‌شنوند و همگی به تو «زوم» می‌شوند. تازه متوجه می‌شوی که بسیاری از این اطرافیان از همانهایی هستند که چنین روزی را آرزو می‌کنند!

ساعت ۸ شب، سرویسها جلوی اردوگاه حاضرند، راهنما صدا می‌زند: «حرم، طبرسی، گلشهر... سوارشید.» تو آن قدر گیجی که نمی‌فهمی کدام یکی را سوار شوی. تا به خودت می‌آیی همگی رفته‌اند. حتی رفقایات! بر خلاف شهبای گذشته که «احمد شاه رضایی» دوست روزهای آفتابی‌ات، با «متلک‌های» سیاسی‌اش حال خیلی‌ها را می‌گیرد و روحیه‌ات را سرشار می‌کند، امشب حتی او را هم گم کرده‌ای.

سوار مینی بوسی می‌شوی که سرویس خصوصی پرادران «هراتی» است. در بین راه، چشمهات باز است، اما هیچ چیزی را نمی‌بینی. گوشه‌هایت را انگار پنبه بسته‌ای. نه با خودت هستی و نه با دیگران. یک مرتبه صدایی به خودت می‌آورد: «مزاری...» به





بازین مژده کز عشق عالم

بازین مژده کز دین نام

بازین مژده کز دین نام

دنیال صدا زوم می شوی. پیرمردی یا حرارت و آب و تاب و لهجه غلیظ با دیگرانش صحبت می کند: «آئی... کار مزاریش هم خلاص شد...»

در درونت منفجر می شوی. دنیا در نگاهت حلقه انگشتر می ماند. سنگینی گلویت را می فشرد. آن قدر که نمی توانی آب دهانت را قورت بدهی. تمام بدنت را عرق گرفته و صورتت را انگار در «تنور» فرو کرده ای. تنهایی غریبی به دورت پیچیده، گویا صدها سال است که در صحرای «سینا» مانده ای...!

□

به خانه که می آیی «صادق افصلی» و «سید محمد مظفری» آمده اند. لحظاتی گنگ می نشینید. هیچ کدام حرف و حوصله ای برای صحبت ندارند. سکوت محض! یک مرتبه سید می شکند. جیغ وحشتناکی می کشد. تو هم می شکنی، به دنیال توافضی هم... حالا اتاق زلزله شده. بچه هایت که بی خبر از هر خبری است، سراسیمه و وحشت زده بیرون می پرند...

جیغ های سید، به آتش بغض هایت بنزین می باشد. او بر زمین می خوابد و عبايش را بر دهانش فرو می کند. بر سر و صورتش می زند و فریاد می کشد: «خدا جان! ما را یتیم نکن... ما فقط یک پابه داریم. او را از ما بگیر، او عزت مایه...» و توهم بر زمین می خوابی. شال گردنت را در دهان فرو می کنی و تمام عقده هایت را می ریزی!

احساس می کنی قلبت را با تیغ می خراشند. تمام وجودت مثل قوغ می سوزد. فکر می کنی تمام سنگینی زمان را روی شانه های تو ریخته اند! تصویر «پابه» در حباب اشک هایت پرده می شود و روی مژه هایت می چرخد. خیالاتت قلیم می شوند و لحظه ها و صحنه های غرب کابل و کارته ۳ را تصویر می کنند. از خودت بدت می آید: «عرضه نداشته ای حتی یک مرتبه هم که شده بروی غرب کابل و غرور آسمانی بچه های «پابه» ات را به تماشا بنشینی!» کم کم آرام می گیری. حالت عجیبی داری؛ از هم پاشیده ای اما اطمینان میهمی در قلبت ریخته است. بی اراده ای از زیانت می لغزد: «خدا! خدا! خدا...»

سید می رود و هنگام رفتن دعا می کند: «خدا یا! پابه ره از تو می خواهیم، ما ره ذلیل نکن. ما جز تو و او یناهی نداریم...» و توصیه می کند، همگی به حرم برویم و برای سلامتی پابه دعا کنیم.

□ دوشنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۲، مشهد - کوی طلاب

صبح زود تلفن زنگ می زند. مثل فتر از جا می پری و گوشی را برمی داری. دلت از جا کنده می شود: «خدا یا چه خبری برایت

آینه های آیینی



می دهند...؟» یکی از اقوام است. خبر فوت «شیخ حاجی عبدالمؤمن نوری» را می دهد. شیخ از بزرگان منطقه است که عمری را خدمت مردم کرده است.

می گویند، دیروز خالشان کاملاً خوب بوده، سر شب بی بی سی را مثل هر شب می گیرد. با شنیدن خبر اسارت پابه، خالشان به هم می خورد. به بیمارستان می بردش ولی تا نیمه های شب دوام نمی آورد و روحش به ملاقات شهدای غرب کابل، در آسمان می رود. خوش به حالش!

در مراسم تشییع، جمعیت زیادی جمع شده اند. از خاک آلودگی صورت همه، سنگینی خبر دیشب را می خوانی. هر کس چیزی می گوید. حتی «رضا نوری» که جنازه پدرش را پیش روی خود می بیند، مصیبتش را انگار فراموش کرده است. با ولع و نگرانی از این و آن از خبرهای تازه در مورد «پابه مردم» می پرسد!

در کنار دیواری، تنها و پر آشوب با خودت خونت کرده ای. هر چه اصرار می کنی تا تسکین میت در اتاق بنشینی، قبول نمی کنی. احساس می کنی «تحمّل» جمعیت را نداری. به صدای فریادهای مظلومیت دلت بیشتر محتاجی تا «گنگرکهای» مردم سرگردان و گنجی که بی پناه تر از تو هستند!

□

تا ساعت ۲ بعد از ظهر در قبرستان معطل می مانی. وقتی خاک روی قبر شیخ می ریزند در یک آن خیال می کنی انگار در کابل هستی و روی آرزو هایت دارند خاک می ریزند. زمین دور سرت می چرخد و تو گویی با همه وجودت داری دفن می شوی...!

□

امروز حوصله رفتن به «مجمع» را نداشته ای. و اکنون مغرب است و تو «پریشان و پر دغدغه» با افصلی و مهدی کنار رادیو چمباتمه زده ای. ساعت ۷/۴۵ شب است. رادیو را روشن می کنی. دست هایت می لرزد و صدایت دو برابر کلفت شده است: «خدا یا! چه خبری می دهند و...؟»

گوینده رادیو، سکوت اتاق را می شکند: «... طالبان می گویند، عبدالعلی مزاری در یک زد و خورد در داخل هینکویت...» سنگ می شوی. برای یک لحظه همه چیز از ذهنت خالی می شود. در خلسه ای موهوم فرو می روی. زیانت به کامت می چسبد. دهانت باز می ماند. هیچ نمی فهمی کجایی، همه چیز را فراموش می کنی. نمی دانی چقدر طلول می کشد. یک مرتبه به خودت می آیی. صدای پابه را از رادیو می شنوی: «... ما با طلبه ها مذاکره داریم و قرار شده...»

یا صاحب الزمان! با تمام وجود جیغ می کنی: «پدر! یعنی یتیم



شده‌ایم...؟» احساس می‌کنی قسبت را در هون می‌کوبند. مثل دیوانه‌ها از جا بلند می‌شوی و می‌نشینی.

راه می‌افتی ولی نمی‌دانی به کجا؟ از خانه خواهرت سر در می‌آوری. از در که وارد می‌شوی، فریادت در فضا می‌پیچد: «خدا... یتیم شدیم، بابه ره شهید کدن...» قیامت برپا می‌شود. خواهر و خواهر زاده‌هایت با جیفهای دلخراش‌شان همه همسایه‌های «انصار» را به وحشت می‌اندازند. به سر و صورت می‌زنند و موهای‌شان را می‌کنند. قیامت کبرایی برپا می‌شود! آنها را به حال خودشان می‌گذاری و بدون آن که بدانی و بخواهی برمی‌گرددی به خانه. شب است اما برای تو همه روزگارت به شب می‌ماند! تهوع شدیدی داری. احساس می‌کنی دل و روده‌ات به دهانت آمده‌اند. سر تا قدمت داغ شده است. انگار ترا در دیگ آب جوش انداخته‌اند. هیچگاهی در زندگی‌ات چنین لحظه‌ای را ندیده‌ای. مرگ عزیزترین کسانت را دیده‌ای: پدرت، خواهرت، برادر جوانت و... اما هیچگاه چنین غربتی را احساس نکرده‌ای.

فکر می‌کنی، بی‌پناه‌ترین آدم روی زمین هستی. برای اولین بار است که «یتیمی» را با تمام وجودت احساس می‌کنی. مفهوم «زندگی به آخر رسیده» را نخستین مرتبه است که به خوبی می‌فهمی. هی «دل صاحب مرده‌ات» تقطیر می‌شود و حوض چشمانت را پر از نمک می‌سازد!

گویا زیر پایت قوغ پهن کرده‌اند. طاقت ایستادن و نشستن نداری. یا افضل و مهدی راه می‌افتی به طرف «گلشهر». به ۱۲ متری حجت که می‌رسی صدای قرآن، فضای گلشهر را پر از عطر عزای پدر ساخته است. دم در کتابخانه رسالت تصویر بزرگی از بابه گذاشته‌اند. ضجه‌های جوانان مو پریشیده با صدای قرآن درهم آمیخته و کربلایی برپا ساخته است!

به هر کس که می‌رسی بی‌اختیار در آغوش می‌افتی تا شاید یتیمی‌ات را تقسیم کنی. و قرآن همچنان در دلت آتش می‌پاشد: «یا ایها النفس المعظمه ارجعی الی ربک...» اگر قیامت را ندیده‌ای، همین شب قیامت است! خدایا! مگر ما چه کرده‌ایم که مستحق چنین «عذاب الیمی» هستیم؟

جمعیت، هر لحظه بیشتر می‌شود. حالا ضجه‌ها تا آسمان هم می‌رسد. جوانانی را می‌بینی که روی عکس بابه می‌افتند و آن قدر جیغ می‌زنند تا غش می‌کنند. هر کس، تازه وارد می‌شود در آغوش جمعیت ذوب می‌گردد. و تو دیوانه‌وار گاهی به بیرون می‌روی و گاهی به داخل می‌آیی. بیرون که می‌روی جمعیت زیادی از سبز پوشان «چماق» به دست را می‌بینی که جمعیت «یتیم» را نمک پاشی می‌کنند! نمی‌گذارند پایت را از کتابخانه بیرون بگذاری. و تو

با گلو خشکیده و صدایی در نفس سوخته‌ات، فریاد می‌زنی: «بابا! می‌بینی که در نبودنت چه ذلیل شده‌ایم! می‌بینی که چه بی‌پناه شده‌ایم! می‌بینی که چه بی‌پاور شده‌ایم! می‌بینی که از همین حالا چه بر سرمان می‌آید...!»

کتابخانه لیریز از جمعیت شده، برادری پشت استیج می‌رود تا جمعیت را تسکین دهد اما مردم چنان می‌گیرند که گویی تمام هستی‌شان را از دست داده‌اند. مردم زخم دیده‌اند، زخمی «ناسور». چنان که هیچ کس را یارای تسکین و التیام آن نیست. جمعیت زخمی همه «جمعند» اما ضجه‌های جگرسوز هر کدام «تنهایی» و «غربت» دل‌های «تنها» و غریب آنها را تصویر می‌کنند!

فشار سبزپوشان جمعیت را به «نیفه» سوزن فرو کرده است. از داخل کتابخانه حق نداری پایت را به خیابان بگذاری و این آتش درونت را «سوزنده‌تر» می‌کند! هر لحظه موج جمعیت فشرده‌تر می‌شود. همه مثل تو به اینجا پناه آورده‌اند تا «روزگار سیاه» خود را در این «شامگاه تاریک» با هم به تماشا بنشینند!

جمعیت را رها می‌کنی و به خانه «سید ابوطالب مغفры» پناه می‌بری. سید را چون «پلنگ تیر خورده» می‌بینی. چهره‌اش پر تب است و ابروهایش فرو رفته. حتی در تاریکی شب، طوفان درونی‌اش را می‌خوانی. بغضت در درونت می‌ترکد اما صبوری پر راز ابوطالب، تسکینت می‌دهد. خیلی می‌خواهی خودت را در آغوشش بیفکنی اما باز هم در خودت می‌شکنی. می‌دانی که ابوطالب هیچگاه ظاهرش نمی‌شکند. اما صدای شکستن غرورش را بدون آن که سرت را روی شانه‌هایش بگذاری با گوشه‌های چشم به خوبی می‌شنوی...!

با سید برمی‌گردد کتابخانه رسالت تا با هم در دریای «اشک» و «غریبی» تن بشویی، دریایی که موجهایش چون ازدهای خشمگین تا آسمان فریاد می‌زند! تا ساعت ۱ شب در میان مردم می‌مانی. جوانان فوراً دسته سینه زنی تشکیل داده و دارند سینه می‌زنند و این طور که پیداست تا صبح بیدار می‌مانند تا در خلوت شب، صدای دستهایشان را به ملائکه‌ها برسانند!

ساعت ۲ به خانه برمی‌گردد. چشم‌هایت را روی هم می‌گذاری. خبرهای سر شب فیلم می‌شوند: خانه‌هایت را در غرب کابل در آتش می‌بینی، خواهران و مادرانت را گیسو بریده، برادران و پسرانت را بی‌سر و غرور و سربلندی‌ات را به تاراج رفته... «کربلایی» که شنیده‌ای همین جاست و «عاشورایی» که خوانده‌ای همین امروز بود و «شام غریبانی» که می‌گویند همین امشب است و «حسینی» که حماسه زمان را در این عصر برای قبیله تو آفرید بابه «قتیل» قبیله همیشه تنهای توست که تنش زیر سم اسبهای آهنی در «دشت مقر» یا «۷» تن از یارانش «تنها» مانده است...



● محمدعلی نجیبی

وزبان از توضیح دادن و بر روی کاغذ آوردن آن عاجز است. خدا می‌داند که آن لحظات چگونه گذشت. امروز که آن ساعت و لحظه یاد می‌آید تمام موه‌های بدنم راست می‌شود و خدا می‌داند که آن ساعت چقدر مظلوم شده بودیم و مردم ما چقدر غریب مانده بودند هیچ حرفی برای گفتن نداشتند جز نگاه‌های مظلومانه، غمگینانه و یأس‌آور...

ساعت ۱۱ شب بود. همراه با «تورن انوری» به دفتر حزب وحدت اسلامی در چهار راه ولیعصر (تهران) رسیدیم. در دفتر از مسئولین و پرسنل خبری نبود جز آقای مظفری و آقای واعظی. آقای واعظی در مورد واقعه پیش آمده بی‌تفاوت بود ولی مظفری با چشمان گریان به صندلی تکیه داده بود. با پیوستن ما به آنها، شروع کردیم به تماس گرفتن این طرف و آن طرف، به امید اینکه قضیه دروغ شود. ولی هر جا تماس می‌گرفتیم همگی مثل ما بودند، امید داشتند که شاید خبر دروغ باشد ولی، خبر همان بود که از بی‌بی‌سی پخش شده بود.

لحظاتی بعد دسته دسته جوانان مهاجر و کارگران، پریشان و سراسیمه وارد دفتر می‌شدند و از وضعیت ناگوار اخبار می‌پرسیدند. آنها به محض شنیدن اخبار از رادیو و بعضی هم توسط تلفن، راهی دفتر شده بودند تا واقعیت را بشنوند، اما متأسفانه کسی نبود که جواب درستی برای آنها بدهد و ما هم جز همان اخبار رادیو چیز دیگری نداشتیم تا تسلی خاطر آنها را فراهم کرده باشیم. جوانان با سرگردانی تمام بالا و پایین رفت و آمد می‌کردند و تا

همه مردم ما چشم امیدشان را سوی غرب کابل دوخته بودند و خبرها را با ولع دنبال می‌کردند، اخبار هم از پیشروی‌های «طالبان» به سوی کابل حکایت می‌کرد و از آن طرف هم، دولت ربانی و شورای نظام جنگ شدیدی را علیه حزب وحدت شروع کرده بودند و هر روز هواپیماهای دولتی غرب کابل را به خاک و خون می‌کشیدند. با دستگیری استاد مزارزی و یارانش و سقوط سنگرهای مقاومت، مردم وحشت زده قضیه را دنبال می‌کردند. مردم از همه جا بی‌خبر بودند به دفاتر می‌آمدند تا اخباری را بشنوند اما هرگز اخبار درستی برای آنها داده نشد. اخباری که از طریق رسانه‌های خارجی پخش می‌شد، بیشتر بر قلبهای زخمی مردم آتش می‌پاشید.

آخرین روز «مجمع علما و روحانیون افغانستان» بود که از طرف دفتر نمایندگی مقام رهبری، در مشهد برگزار شده بود. در آن مجمع از حزب وحدت بجز افراد انگشت شمار، بقیه، همه از کسانی بودند که به نحوی درباره حزب وحدت نظر نیکی نداشتند و جو جلسه به نفع مخالفین حزب وحدت بود و صحبتها همه در جهت منفی بافی و انتقاد از اصول و رفتارهای مسئولین حزب وحدت دور می‌زد.

ساعت ۸ شب در فرودگاه مشهد بودیم که خبر شهادت استاد مزارزی از رادیو لندن پخش شد. ما که تا آن لحظات برای آزادی آن شهید امید بسته بودیم یکباره تمام دیوارهای امیدمان فرو ریخت. اخباری که هرگز نمی‌شود به سادگی فراموش کرد. لحظه‌ای که قلم

یاسی از شب را در دفتر ماندند تا شاید خبر جدیدی بشنوند. ولی تمام دریاها بسته شده بود و حتی کسی تماسی به دفتر نمی گرفت. آنها مایوس و ناامید دفتر را ترک کردند و مامانده بودیم و کوهی از غم که نمی دانستیم در آن ساعت از شب چه بکنیم...

بالاخره شب را با بیدار خوابی به صبح رساندیم، هنوز آفتاب سر نرزه بود که خیلی از مهاجرین وارد دفتر شدند و لحظاتی نگذشت که دفتر مملو از جمعیت نالان و پریشان گردید. همگی گریه کنان ماتم زده بودند و بعضی هم به محض رسیدن به دفتر، خود را روی اتاق می انداختند و به سر و صورتشان می زدند و بلند بلند گریه می کردند. بعضی هم شروع کرده بودند به جمع کردن عکسها و پوسترها، به جز عکسهای شهید مزاری که تک و توکی در دیوارها نصب بود، بقیه پوسترهایی رنگارنگ حضرات را جمع کرده و زیر پا می انداختند. بعضی هم از مسئولین سراغ می گرفتند و به دنبال آنها اتاق به اتاق می گشتند و داد می زدند: «کجاست این خائن، این مفت خور، مزاری را به دم تیر دادند خودشان اینجا می گردند»

دفتر در آن ساعت گویی به اشغال نظامیان در آمده بود، همه چیز درهم و برهم شده بود و جمعیت هم همگی یک صدا شعار مرگ بر خائنین، مرگ بر طالبان و مرگ بر جنایت کاران ... سر می دادند و کسی قادر نبود حرفی بزند و جلو آنها را بگیرد. برادر طلبه ای می خواست چند کلمه صحبت کند و جمعیت را به آرامش دعوت نماید که جمعیت بر سرش داد و فریاد کشیدند و نزدیک بود او را لت و کوب کنند، بنده خدا بدون کدام حرفی دفتر را ترک کرد... جمعیت نالان و دردمند را که تمام افتخارات و عزتشان را از دست داده بودند کسی نمی توانست قانع سازد و حرفی برای توجیه داشته باشد.

حوالی ساعت ۳ بعد از ظهر، جمعیت کمتر شد و ما توانستیم به بعضی از برادران دسترسی پیدا کرده و وضعیت دفتر را برای آنها تشریح کنیم. با آمدن برادران، تصمیم گرفته شد ستاد برگزاری مراسم تشکیل شود و همگی موافقت کردند و ستاد مردمی تشکیل و به هر کدام از برادران مسئولیتی واگذار شد. آقای تورن انوری، مرتضی شیخ زاده و آقای فهیم و مظفری و آقای رضایی از دانشجویان ... کارها را شروع کردند و وسایل برای پلاکارتهای آنچه مورد نیاز بود را تهیه کردیم.

نوشتن پلاکارتهای واقعا برایم مشکل بود و دستم نمی آمد و اصلا باورم نمی شد که برای شهید مزاری و یارانش که تا روز پیش صدایش را از رسانه ها می شنیدیم امروز برای تسلیت و شهادت او پلاکارت بنویسم؟ تعدادی از پلاکارتهای آماده شده را به دیوارها

نصب کردیم.

صبح روز بعد دوباره شروع به نوشتن پلاکارت نمودم که باز هم جمعیت زیادی به دفتر هجوم آوردند و جوانان خشمگین از بالای پلاکارتهای رد شدند و همه را زیر پا کرده و فریاد می زدند: «ای خائنین! مزاری را کشتید، حالا برایش پارچه می نویسید. کجاست این مسئولین خائن، جمع کنید این پارچه ها را، شما مرده خورا فقط بلید از مرگ دیگران استفاده کنید و...» ما جز سکوت چاره ای نداشتیم. بعداً که برادران طلاب مدرسه امیر المؤمنین و از دانشجویان تهران و کرج آمدند اوضاع کمی آرام شد و ما توانستیم به کار خود ادامه بدهیم. اعلام شد که از امروز تا هفتم، مراسم فاتحه و تجلیل از شهدا در دفتر ادامه دارد. از بعد از ظهر آن روز مراسم آغاز شد و برادران برنامه های اساسی خود را دنبال کردند. حضرات مسئولین و تعدادی از پرسنل ها که قضایای حزب را تمام شده می انگاشتند و از ترس خشم مردم نمی توانستند به دفتر بیایند، با برگزاری، مراسم یک، یک سر و کله شان پیدا شد و بعضی



از آنها یا افراد وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران در مراسم شرکت کردند و بعضی هم از اینکه دوستان بدون مشورت آنها ستاد را تشکیل داده بودند خشمگین بودند و بعضی هم با اصل برگزاری مراسم تجلیل در دفتر مخالف بودند. که این گونه فشارها نتیجه اش در مراسم شهر ری (مرقد مطهر حضرت عبدالعظیم) پدیدار شد و مردم از هر گونه شعار دادن منع شدند و کسی نتوانست آنجا بغض های خود را خالی کند!

بهر حال، برادران و مردم، خودجوش کارهای مراسم را دنبال می کردند و تا اتمام مراسم روز هفتم شهادت آن بزرگواران، مردم از جان و دل مایه گذاشتند و برای هر چه بهتر برگزار شدن مراسم، شب و روز نمی شناختند و الحق مراسم تجلیلی که برای این شهیدان برگزار شد در تاریخ مردم ما کم سابقه بود که خود نشانگر آگاهی بی بود که با حماسه آفرینی و خون پاک رهبر شهید حاصل شده بود...

چون پتکی بود...

علی وار

تابستان سال ۱۳۷۲ سفری داشتم به کابل، کابل غرق در آتش جنگ بود. گرچند در آن ایام به نحوی آتش بس موقت هاکم بود ولی هر روز حداقل ۵۰ - ۶۰ تپله از کوه‌های پغمان و شمال کابل، غرب کابل را مورد آماج گلوله قرار می‌داد و روزی چند شهید و چندین زخمی سهمیه این قسمت از شهر بود. شهید مزاری در کارته سه و در بیخ یکی از کوه‌هایی که سنگر دشمن بود، مقر خویش را قرار داده بود. هر چند غرق در کارها و مصروفیت‌های جنگ بود، اما همچنان شاداب، پر قدرت، پر کار و حوصله‌مند به نظر می‌رسید. دفتر و دیوانش بسیار ساده و معمولی بود. از هر مهمان یا یک لیوان جای و یک عدد چاکلیت (فقط یک عدد) پذیرایی می‌شد. غذایش تا وقتی که من دیدم یک آبگوشت ساده و خینی معمولی بود. شبی از شبها برای انجام صحبت‌های بیشتر خدمت‌شان ماندم. تا پاسی از شب رفت و آمد قوماندانها برای رفع و رجوع کارها در اطاق مخصوص استاد شهید ادامه داشت. موقع خواب فرا رسید. شهید سعید سجادی، شهید سعید سید علی علوی و استاد شهید و من در اطاق بودیم. استاد شهید از سید علی پرسید که موحد در کجا باید بخوابد؟ سید علی گفت در همین اطاق شما... استاد به من رو کرد: «سید خرخر که نمی‌کنی ها» گفتم «استاد، خر خر که نه ولی اینجا نمی‌توانم بخوابم، من در اطاق سجادی می‌خوابم»

می‌خواست بخوابد، بستره ساده و محقرش را باز کرد. ابتدا یک قطیغه را و سپس نمد سیاه هزارگی را در آورد و آن را وسط اطاق پهن نمود. دو بالش را نیز روی هم گذاشت. در آخر یا الله گویان خود را به پشت انداخت و آه کشید و خوابید...

شهید سجادی با لیختنی به من اشاره کرد که «تمام دار و ندار این مرد همین است...»

مردی که دیو انحصار را به ریشه انداخته است. در یک لحظه تمام قضایا و حوادث سالها سال از نظرم گذشت و دیدم که مقام رهبری و عظمت غرب کابل نه تنها توفیری در زندگی این مرد نگذاشته، بلکه او حتی متواضع‌تر از گذشته به زندگی خاکسارانه و علی‌وار خویش ادامه می‌دهد. به ایمان، استواری، استقامت، اخلاص و وفاداریش درود گفتم.

یادم است سومین مجمع علماء شیعه و سنی در مشهد برگزار شده بود و در ادامه‌اش مجمع شعر انقلاب افغانستان. روزهای پرت‌تهایی بود و اوضاع در کابل به شدت مشوش و پیچیده. طبیعی بود که وضعیت کابل روی شاعران و مهمانان مجمع هم تأثیر گذاشته بود و بحث‌های داغی صورت می‌گرفت.

شب اول رأس ساعت ۷/۴۵ دقیقه عده‌ای سالن را ترک کردند و کنار باغچه‌ها دور رادیو جمع شدند. بی‌بی‌سی طبق معمول بعد از خلاصه و مشروح اخبار، در جام جهان نما مصاحبه‌ای با سخنگوی



طالبان داشت که ادعای تصرف غرب کابل را کرد و گفت آقای مزاری در اسارت نیروهای طالبان است.

عده‌ای بسیار خوشحال شدند و عده‌ای بسیار غمگین. اصلاً به نظرم غیر منتظره و باور نکردنی آمد و بسیار غمگین و ناراحت شدم و تصورات جورواجوری در ذهنم جریان یافت. یادم نیست که آن شب نذر کردم یا شب بعد. به هر صورت آن شب گذشت و از منابع مستقل، خبری دریافت نشد.

عصر روز بعد، حدود ساعت ۶ مجمع به پایان رسید و برگشتم خانه. شب طبق معمول و با هیجان فوق العاده بی‌بی‌سی را گرفتم و آن خبر، مثل پتک به مغزم کوبیده شد و غارت کابل و... بغض کردم و آن شوک سنگین، مانع بروز هر نوع عکس العملی شد. ولی باز هم باور نمی‌کردم و نذری برای سلامتی استاد و بی‌اساس بودن اخبار کردم.

نمی‌دانم شب را چگونه گذراندم. صبح ساعت ۸ داشتیم صبحانه می‌خوردیم که رادیو ایران خبر شهادت استاد را پخش کرد و اطلاعاتی و... که یکباره بغضم ترکیب و تا مدتها شهادتش را باور نمی‌کردم.



۱۳۶۵، کاکری

عازم مناطق مرکزی بودیم. یک هفته‌ای می‌شد که کاروان ما در پایگاه کاکری توقف کرده بود. هر روز صبح علی الطلوع از بالای آن کوه سیاه لعتی سنگرها و پایگاه را به آتش می‌بستند. یکسره تا شب می‌زدند. سر بالا نمی‌توانستی. کی بود که در آن جهنم آتش طاقت بیاورد. قبل از طلوع آفتاب، همه بچه‌های کاروان پایگاه را ترک کرده به قنه‌ها پناه می‌گرفتند. استاد همچنان در چادر خود می‌ماند و مطالعه می‌کرد! هر چه اصرار می‌کردیم تأثیر نداشت. می‌ماند و تا شب در زیر گوله‌های توپ و هاوان در کتاب فرو می‌رفت. نگران بودیم و هی اصرار می‌کردیم. وقتی لجاجت ما را می‌دید، ابرو درهم می‌کشید که:

۱۳۶۵، بادغیس، کوتل سنگ آتش

به کوتل سنگ آتش رسیده بودیم که در کمین نیروهای دشمن افتادیم. کاروان خسته و راه زده، ناگهان در تلی از آتش گرفتار شد. زمین و زمان تاریک شد و مثل روز قیامت هر کس به فکر نجات خود شدند. نیم ساعت، جهنم دنیا را تجربه کردیم. کسی از کسی خبر نداشت. مثل کبوترهای برگوج زده پراکنده شده بودیم. وقتی آتش خاموش شد به جز چند زخمی، حاج آقای عرفانی و خود استاد، کسی دیگری در نزدیکی صحنه نمانده بود، کم کم در میان دره‌ای در نزدیکی کوتل جمع شدیم. استاد را در حالی یافتیم که از تشنگی و خستگی مثل گچ سفید شده بود. در حالی که یک دستش چند شب پیش شکسته و در گردنش آویزان بود، یک تلویزیون و ویدئو را زیر بغلش گرفته و در تقلا جمع آوری قاطرهای رم کرده بود و با همان وضع هشت - نه قاطر را جمع کرده بود.

استاد را که دیدم انگار زمین و آسمان را به من داده باشند. از خوشحالی می‌خواستم پرواز کنم. تا مرا دید صدا زد «مهدوی! بیا ویدئو را از دستم بگیر که دستم از خستگی خشک شده» همه چیز از بین رفته بود. آن همه امکانات و وسایل همگی دود شده بود. راه افتادیم به طرف قریه «نرو» صبح با هزار زحمت آنجا بودیم. نرو، محله هزاره‌های بادغیس بود. تا رسیدن بقیه کاروانیان ماندیم. وقتی منطقه را ترک کردیم از انبوه وسایل فرهنگی که با خود داشتیم فقط یک ویدئو و تلویزیون مانده بود. استاد تمام همش این بود که همان یکدستگاه را هم سالم به منطقه برساند و بالاخره رساند...

شیرینتر نیست. اگر ما زندگی را دوست داریم آنها هم دوست دارند... خنق سلاح می‌شدیم. تا آخرین روز هفته که پایگاه را ترک گفتیم همینطور تکرار شد. تنها روزی که پایگاه را ترک کرد روزی بود که با یکی از بچه‌های شمال برای شناسایی سنگرهای دشمن تا نزدیک پایگاه جهنمی کوه سیاه رفته بود و تا شب برنگشت. بچه‌ها از نگرانی زهره کفک شده بودند. دم دمای غروب بود که برگشتند و کوله باری از اطلاعات در مورد سنگرها و پایگاه دشمن یا خود آوردند...!



ماجرای یک تراکتور

● دو خاطره حاجی غلامحیدر کاظمی

فراه، ۱۳۷۰

اگر به مقصد برسانیم روح تازه‌ای به مردم و حزب وحدت دمیده می‌شود...» محموله کاروان همه چیز بود: از کتاب گرفته تا وسایل سمعی و بصری و مهمات و انواع سلاح‌های سبک و نیمه سنگین. تصمیم گرفته شد برای ضربه پذیری کمتر، کاروان به دو گروه تقسیم شود. در گروه اول ما بودیم که سرپرستی‌مان بر عهده آقای «قرین» بود. گروه دوم استاد بود که قرار شد با فاصله دو روز از ما حرکت کنند. برای ما، همه راه‌ها ناامن بود. محموله کاروان همه را به طمع آورده بود. ترس و اضطراب، تنها همراه همه لحظه‌های ما شده بود.

تجسسی که انجام شده بود، راه «گلستان» امن‌تر تشخیص داده شد. به پیشنهاد استاد، از این پس شبانه راه افتادیم. آن شب منطقه مثل گور تاریک شده بود. چراغهای خاموش موترها و سکوت راه‌ها بر وحشت و گنگی فضا بیشتر افزوده بود. تنها صدایی که می‌شنیدی جرق جرق لاستیک‌ها بود و خش خش پای بچه‌ها. یک مرتبه ترق صدا پیچید. خدایا عجب گیر افتادیم! همگی به طرف صدا دوخته شدیم. خدایا شکرت! خطری نبود. یک موتر ۱۰ چرخ با تراکتور برخورد کرده بود. تراکتور به هم چسبیده بود اما از خوش چانسی، راننده آن سالم بیرون پریده بود!

از تراکتور دست شستم. چرخهایش را باز کردیم و روی یار موتر گذاشتیم و لاشه آن را انداختیم. وقتی گروه بعدی به محل می‌رسند و با لاشه تراکتور روبرو می‌شوند، استاد از دیدن آن به شدت ناراحت می‌شود. به «سید علی» می‌گوید: هر طور شده باید تراکتور را با خود ببریم.

سید ابتدا به شوخی می‌گیرد، اما نه، استاد جدی بوده و اصرار می‌کند هر طور شده تراکتور را بردارند.

سید جلو می‌آید و به استاد می‌گوید: «استاد! با این وضع چطور می‌شود آهنی به این سنگینی را ببریم. نه وسیله‌ای داریم و نه جرقیقی که آن را یار موتر کنیم. اصلاً امکان ندارد.»

استاد ناراحت می‌شود و می‌گوید: «چرا نمی‌شود؟ اگر این تراکتور مال شخصی ما بود که هر طور بود امکان داشت. ولی چون مال بیت المال است امکان ندارد؟ باید ببریم. بیت المال است. بکسلش می‌کنیم.»

تراکتور را بکسل می‌کنند تا به دهی می‌رسند. در ده خود استاد یکی از کشاورزان محلی را پیدا کرده و تراکتور را به دوصد و هفتاد هزار افغانی به او می‌فروشد. مهربانانه نگاه می‌کند به سید و می‌گوید: «آقا صایب! می‌شود یا نه...» و بعد رو می‌کند به بچه‌ها و می‌خندد: «سبک شدیم نه...!»

هر روز طیاره‌های دولتی به استقبال ما می‌آمدند و پس از چند ساعت نقل و ثبات ریختن بر سر کاروان، برمی‌گشتند. پایگاه‌های محلی مجاهدین هم که در پذیرایی از ما سنگ تمام می‌گذاشتند. در هر پایگاه که می‌رسیدیم باید «برای خدا» کمک می‌دادیم والا باید از جان خودمان و کاروان می‌گذشتیم!

تابلدی راه‌ها، کمین دزدها، طمع ورزی پایگاه‌های مجاهدین، طیاره‌های دولتی... حساسی دله‌مان کرده بود. از بس که سختی دیده بودیم احساس می‌کردیم سالهاست که در راهیم.

مجبور بودیم برای حفظ کاروان، شبها با چراغ خاموش حرکت کنیم. این، سختی‌ها را دو چندان می‌کرد. از هر منطقه که عبور می‌کردیم صدها بار فاتحه‌مان را می‌خواندیم! در تمان این سختی‌ها «استاد» را خندان می‌دیدیم. با روحیه و شادابی او همه چیز را فراموش می‌کردیم. تمام کارها را انجام می‌داد. از نان پختن تا جابجایی بارها و تیله دادن موترها...

هر روز و هر شب با خطرات جدیدی روبرو می‌شدیم. تمام تلاش استاد این بود که محموله کاروان و جان افراد به سلامت به مقصد برسد و می‌گفت: «این امکانات با زحمات زیادی تهیه شده،



کفش‌های پلاستیکی

چهار هزار تا کفش با خود داشتیم که به نیت مجاهدین می‌بردیم. هر چه اصرار می‌کردیم، گوشش بدهکار نبود. کی بود که سرش تحمیل کند یکی از آن کفشها را بیوشد! هر کس که زوری داشت و آبرویی خرج کرد اما حرف استاد یکی بود: «بابه مه، اونا مال مجاهدینه، مه حق پوشیدنه ندارم!»
- آخر شما هم مجاهد هستید استاد!
ابروهای پریشان در هم می‌پیچید:
- مه اگه مجاهدم باید قانع باشم؟

نه بابا، تسلیم شدنی نبود، آخر خودش که هیچ، آبروی کل شیعیان و هزاره‌ها در میان بود. ما مجبور بودیم از میان ده‌ها پایگاه نظامی مجاهدین اهل سنت و از مناطق اقوام مختلف عبور کنیم. احساس می‌کردیم برای ما سرشکستگی است که رهبر ما را با چنین کفشهایی ببینند!

قضیه را جدی گرفتیم. همگی دست به یکی کردیم. حتی اگر شده با زور کفشهای استاد را عوض می‌کنیم. هر چه بادا باد. فشار می‌آوریم و مجبورش می‌کنیم!

بالاخره پیروز شدیم. آن قدر حلقه محاصره و فشار را تنگ کردیم تا مجبور شد راضی گردد. دست به جیب برد و مقداری پول در آورد و به یکی از بچه‌ها داد. رو کرد به بچه‌ها و در حالی که دندانهای سفیدش از لابلای ریش و سبیل انبوهش دیده می‌شد، خندید و گفت: «امان از دست شما بچه‌ها. خرج ما ره سنگین کدین...!» به اولین ده که رسیدیم یک کفش پلاستیکی برای استاد خریدیم. وقتی کفشها را به پایش پوشانیدیم انگار پیروزی بزرگی به دست آورده بودیم.

فره - ۱۳۷۰

کفشهایش دهان باز کرده بودند. قسمت رویی آن از قسمت کفی‌اش کاملاً جدا شده بود. وقتی راه می‌رفت، هر چه خاک و خار بود می‌بلعیدند. خاک و خار که الی ما شاء الله هر چه می‌دید دشته‌ها و تپه‌ها پر بود. انگار برای «او» فرش کرده بودند! به سر و صورت و لباس و کفشهایش که نگاه می‌کردی فکر می‌کردی فقیرتر و مظلوم‌تر از او در کاروان پیدا نمی‌شود! دلت به خالش می‌سوخت. مخصوصاً که ریش بلندش از بس که خاک می‌گرفت، به رنگ زمین در می‌آمد. در کنارش ساعتها که راه می‌رفتی نمی‌شناختی. فقط وقتی حرف می‌زد، تازه می‌فهمیدی که استاد است و جا می‌خوردی!



تماشا پلک سه



(۱)

۱۳۶۰، چهارکنت

سالگرد قیام ۳ حوت ۱۳۵۷ مردم چهارکنت بود. بسیاری از مردم برای زنده کردن خاطره آن روز، از هر ده و قشلاقی آمده بودند. محل تجمع، «مدرسه نانوائی» بود. مردم دسته دسته پلاکارت به دست، با شعارهای انقلابی به دریای جمعیت می‌پیوستند. مسئولین پایگاه با سخنرانی‌های آتشین این روز را گرامی داشتند.

پایگاه ما در «شرشر» قرار داشت با فاصله نزدیک به ۷ - ۸ کیلومتر از پایگاه نانوائی و محل برگزاری مراسم. جمعیت زیادی از بچه‌ها جمع شده و پلاکارت به دست گرفتند. در آن هوای سرد زمستانی یا علی راه افتادیم به طرف مدرسه نانوائی. شعارها لحظه‌ای قطع نمی‌شد. ناگهان یکی از بچه‌ها پرید جلو، آسمش عبدالله بود و ۱۳ - ۱۴ سال بیشتر نداشت. با مشت‌های گره کرده در حالی که رگهای گردنش مثل طناب شده بود فریاد کشید: «مزاری مزاری امید ملت ماست» پژواک صدا در کوه‌ها پیچید و به دنبالش جمعیت نیز جاری شد و فریادهای هم‌گروه خورد: «مزاری مزاری امید ملت ماست...»

خدا در دل آن بچه ۱۳ - ۱۴ ساله الهام کرده بود و مزاری ۲۳ سال بعد، از معراجگاه غرب کابل، امید و راهنمای همه آرزوها و خلقهای پابره‌نه شد!

(۲)

زمستان ۱۳۶۱، قم

شبهای جمعه هر هفته جلسه تمرین داشتیم. استاد از تهران شرکت می‌کرد. مقاله‌ها را به دقت گوش می‌داد و نقد و بررسی می‌کرد. همه نوشته‌ها را با خود به تهران برده مطالعه می‌کرد. هفت‌هفته بعدش همه را برمی‌گرداند و برای بهترین مقاله جایزه می‌داد. مقاله‌ای نوشته بودم در یک صفحه. آن را هم با خود برد. هفته بعد وقتی برگشت مرا صدا زد و گفت: «نعمی! سعی کن زیاد بنویسی. قصه خوب و بدش نباش، بنویس و بنویس...» بهت زده شدم، یعنی حتی آن مقاله یک صفحه‌ای مرا هم خوانده؟

(۳)

۱۳۶۵، تهران

عادت‌شان شده بود که هر ساله در عید قربان، قربانی می‌گرفت. بچه‌های طلبه را از قم و تهران جمع می‌کرد. جلسه سخنرانی ترتیب می‌داد و معمولاً یکی از شخصیت‌های انقلابی لبنان، عراق و بحرین را هم دعوت می‌کرد. آن سال هم برنامه برگزار شد. این بار مهمان خارجی ما «هانی فحص» بود. جلسه صمیمانه و پر از معنویت بود. قرآن و سرود خوانده شد و در آخر هم، مجری از هانی فحص دعوت کرد که سخنرانی کند. او به عربی صحبت می‌کرد و یکی از بچه‌ها به اسم «بیدار» ترجمانی می‌کرد. به زحمت می‌توانست چیزهایی را سرهم کرده به ما بفهماند. استاد به دقت گوش می‌داد. گویا بیدار چیزهایی به ما می‌گفت که هانی فحص از آن خبر نداشت! یک مرتبه از جایش بلند شد و در کنار مترجم ایستاد. مترجم حساب دستش آمده بود، رفت نشست و استاد شروع کرد به ترجمه، بدون آنکه یادداشت بردارد، مثل آبشار گفته‌های فحص بر ما جاری کرد...



یک حس غریب

محمد حسین محمدی

جنگ بود و دود بود و آتش. و بازار رادیوهای خارجی داغ داغ. شب که می شد عده زیادی دور یک رادیو جمع می شدند و صد گوش می شدند و بی بی سی و رادیو آمریکا را گوش می کردند. آن وقت پیچید که «آقای مزاری اسیر شده است».

آن شب بازار رادیو آمریکا و بی بی سی داغتر از همیشه بود. بسیاری آندوهگین به گوشه خلوتشان پناه برده بودند. عده ای هم می خندیدند و خوشحال بودند. با بچه ها به حرم امام رضا رفتیم و امام غریب سنگ صبور ما شده بود. آن صحنه هیچ وقت یادم نمی رود که «ظاهر...» چه غریبانه چسبیده بود به صریح و گریان می کرد. عقده ها را در حرم خالی کردیم و شبانه به خانه برگشتیم. پدرم در خانه نبود. مادر و برادرانم هر یک به گوشه ای خزیده بودند و هیچ نمی گفتند.

بعد به خیالم در مراسم چهلمین روزش بود که مأموران «شورای افغانه» ریختند ما را سوار اتوبوس ها کرده به کلانتری بردند و بعد اردوگاه سفید سنگ. تا هنوز نفهمیده ام که چرا نگذاشتند برایش مراسم عزاداری بگیریم. آن شب تا نیمه های شب در اردوگاه، این طرف و آن طرف بردنمان و سربازها هزار و یک رقم ناسزا گفتنمان. با همه ناسزاهایی که از زبان سربازها می شنیدیم، حاج آقاها همراهمان در جایشان تکان می خوردند و من فکر می کردم چقدر مظلوم شهید شد. مظلومی که حتی عزادارانش هم مظلوم اند. از آن پس، بر گوشه قاب عکسش پارچه ای سیاه زدیم. از دروازه اتاق که خارج می شدیم، آقای مزاری از میان قاب به رویمان می خندید. هیچ وقت یادم نمی رود. عباس برادر پنج ساله ام با انگشت نشانش می داد و می گفت: «آقای مزاری را کشتند؟»

از آن پس هر وقت جواد سه ساله بچه کاکایم به خانه مان می آمد، همین که از دروازه درمی آمد به طرف عکسش می دوید و در حالی که با انگشت نشانش می داد می گفت: آقای مزاری! آقای مزاری! آقای مزاری! بعد شروع می کردند به تفنگ بازی. سرباز می شدند. دشمنانشان را به خاک می غلتانند.

عباس کوچک می گفت: «برویم دشمن های آقای مزاری را بکشیم».

و جواد کوچکتر از او تفنگ خیالی اش را به سوی قلب دشمن مزاری نشانه می رفت. و من تماشایشان می کردم. آقای مزاری هم از میان قاب عکس به تماشا نشسته بود...

به گمانم پیشین بود که برای اول مرتبه نامش را شنیدیم و حضورش را حس کردم. آن پیشین که نوجوانی بیش نبودم. مثل هر روز به صف نانوائی رفته بودم. به گمانم سال ۶۸ بود. آن روز هم مثل همیشه صف نانوائی شلوغ بود و چند ساعتی طول کشید تا نویتم رسید و نان گرفتم.

وقتی با سید نان وارد خانه شدم، دیدم برادرانم، پدر و مادرم حال و هوای دیگری دارند. آن روز خانه هم در من حس دیگری ایجاد کرد. نمی دانستم. چرا حال و هوای خانه مان فرق کرده است؟ برادرانم قسمی نگاهم می کردند گویا که دلشان برایم می سوخت. گفتم: چی گپ شده؟ کسی آمده است.

برادر کوچکم گفته بود: «آقای مزاری آمده بود آقای مزاری آمده بود پیش آقای...» و یکی دیگرشان گفته بود: «یکی شان تفنگ هم داشت. دهن دروازه ایستاد شده بود».

حس کردم خانه مان مملو از حضور آقای مزاری شده است. یک حس غریب داشتم. نمی دانم چرا سید نانها را انداخته بودم. و دلگیر از اینکه صف نانوائی شلوغ بوده است و من آقای مزاری را دیده نتوانستم و حالا همیشه از صف نانوائی بدم می آید.

آن حس غریب همیشه با من ماند. همیشه غمگین بودم که چرا آن روز در خانه نماندم و به نانوائی رفتم. این بود و بود تا آن شب.

چند سال از ماجرای آمدن آقای مزاری به خانه مان و صف نانوائی گذشته بود. من در دبیرستان درس می خواندم و خودم را در میان شاعران جا زده بودم. زمستان بود و باز «مجمع شعر انقلاب اسلامی» در مشهد برگزار می شد. من هم آنجا بودم. همه به اصطلاح شاعران و علماء کرام شیعه و سنی جمع شده بودند. همه گل می گفتند و گل می شنیدند. دشمنی ها را گوشه پر عبایشان پنهان کرده بودند، تا وقتی که مجمع علما تمام شد دوباره عیان کنند. و در داخل به شدت



همت بلند داشته باشید

• تقی واحدی

سرگردان می‌گشتم احساس کردم که دروازه‌ای به سوی خوشبختی در برابرم گشوده شده است. همراه «دریور» بابه از مشهد به قم رفتم. اما در آنجا هم دریافتم که بابه نیست و به پاکستان رفته است. من در پهلوی چند نوجوان دیگر به آموختن کتابهای صنف چهار شروع کردم. اما شوق دیدار او حس بیقراری و انتظار را بر من مستولی کرده بود. ده روز گذشت تا اینکه یک صبح خبر شدم بابه آمده و در اتاق درس نشسته. با اشتیاق و دلهره وارد اتاق شدم. تعدادی از بچه‌ها قبل از من وارد اتاق شده بودند. بابه از پشت میز

نام بابه مزاری را اولین بار در بهار ۱۳۶۰ شنیدم. وقتی که برادرم از کوه آمد و از اخلاق و رویه او با بچه‌ها برای پدرم تعریف کرد. از برنامه‌های تعلیماتی، درسی و از صمیمیت بابه با بچه‌ها. چیزهایی قصه می‌کرد که مخصوصاً برای من جاذبه و کشش خاصی داشت. برادرم آیاتی از قرآن را از بر می‌خواند و تشریح می‌کرد که راجع به ضرورت جهاد و همچنین مقام شهید در نزد خداوند بود. برادرم می‌گفت اینها را بابه، روزانه برای ما درس می‌دهد. بعد از یک هفته، برادرم دوباره به کوه رفت.



بلند شد و با من دست داد. و این برایم گپ بزرگی بود که بابه در برابر من از جایش بلند شده است. بابه با متانت پشت میز نشست و بعد از یکی از بچه‌ها پرسید: «این همان کوچولو است که قرار بود از مشهد بیاید» و آن بچه سرش را به علامت مثبت تکان داد. بابه رو به من لبخندی زد و گفت: «آه مه سعی کن خوب درس بخوانی!» این جمله کوتاه به قدری احساس برانگیز بیان شد که فوراً دور چشمانم را آب زد. بابه بعد از آنکه گزارشی از سفرش را به پاکستان شرح داد، راجع به ضرورت تحصیل علم و دانش برای ما سخن گفت. با وجود آنکه هنوز ریش و موهای سرش سیاه بودند، اما بچه‌های خوابگاه به او «بابه» می‌گفتند و او به بچه‌ها «کوچولو». آن خوابگاه را بابه برای کوچولوها که حدود سی نفر می‌شدند

بعد از آن دو چیر دهن مرا تسخیر کرده بود: «بابه» و «کوه». ماه‌ها گذشت تا اینکه یک روز یک، روز بهاری، همراه تعدادی از بچه‌ها روانه کوه شدیم. اما وقتی به کوه رسیدیم بابه رفته بود. گفتند بابه رفته است ایران. بعداً سیل حوادث طوری پیش آمد که مرا همچون بسیاری از هموطنانم به دیار غربت راند. در آن زمان من دوازده ساله بودم و فقر و تنهایی روحم را می‌فشرد. ماه‌ها به این صورت گذشت تا اینکه یک روز ناباورانه پیغامی دریافت نمودم: «بابه قبول کرده که در قم بیایی و در کنار سایر کوچولوها درس بخوانی...»

نامه از طرف یکی از دوستانم بود. این پیغام همچون خونی در رگهای مرده جانم جریان یافت و من که در کوچه‌های ناامیدی





... به نان سنگک هم قانع بودیم

● محمد اسحق محسنی

یادم می‌آید موقعی که ایشان از تهران به منزل آمد و میهمان زیادی هم داشتند و خانم ایشان هیچ پولی نداشتند و مجبور به قرض کردن پولی از همسایه شدند تا مقداری نان سنگک و ماکارونی خریده برای آنها دادند. پس از رفتن میهمانها خانم ایشان به استاد می‌گویند که چرا بیرون از اتاق نیامدند تا مجبور به قرض گرفتن از همسایه نشوند و استاد می‌گویند ما به نان سنگک قانع بودیم. نیازی به قرض برای ماکارونی نبود و همسرش به استاد اشاره کردند که حتی پول نان سنگک هم نداشته است و با ماجرای تهیه کردن لباس برای تنها فرزندشان که استاد پیراهن خود را پاره می‌کند تا لباسی برای نوزاد خود بدوزند. اینها همه در حالی بود که پول کلانی در اختیار استاد بود.

کرایه کرده بود. و شهریه‌اش (حقوق ماهانه) را خرج خوراک کوچولوها می‌کرد. بابه هر پنجشنبه می‌آمد و برای ما درس می‌داد. از دردهای مردم می‌گفت و از محرومیت‌هایی که قرن‌ها بر مردم ما تحمیل شده و آنان را همچنان اسیر دیو فقر و جهل نگهداشته است. می‌گفت چشمهای امید پدران و مادران تان طرف شماست. عمر خود را ضایع نکنید. درسهای خود را پخته بخوانید. و یک گپ را هیچ وقت از گوش خود بیرون نکنید. اینکه «همت بلند داشته باشید».

بابه گاهی که وقت می‌داشت درسهای ما را برسان می‌کرد. و موقع امتحانات حتماً نمرات یکایک ما کوچولوها را می‌دید. این کار او غیرت ما را به جوش می‌آورد که هر چه بیشتر در آموختن درس تلاش کنیم.

سال ۶۴ بود و بابه همچنان روزهای پنجشنبه می‌آمد و برای ما صحبت می‌کرد. آن زمان به ما نیز فرصت می‌داد که نظرات خود را پیرامون مسایل مختلف بیان کنیم. من و تعدادی از کوچولوها در مدرسه حجتیه شامل شده بودیم و من کتاب سیوطی را که راجع به ادبیات عرب بود می‌آموختم. ما نمرات امتحانات زمستانی خود را گرفته بودیم و بابه بعد از ختم درس با علاقه تمام نمرات تک تک ما را می‌دید. من که نمراتم ۲۰ کامل بود با اشتیاق به بابه‌ام نشان دادم. دستش را به شانهم زد و نشانه‌هایی از مسرت در چهره‌اش نمایان شد. با تیسیم گفت: «اگر سیوطی را تا آخر نمره بیست گرفتی، یک جایزه برایت می‌دهم».

این جمله چنان در ذهنم تأثیر کرد که من همه توانم را به خرج دادم تا توانستم سیوطی را با نمره بیست تمام کنم. اما در آن حال دیگر بابه به داخل کشور رفته بود. و این درد در دلم ماند که نتوانستم جایزه‌ام را از او بگیرم. برایم اهمیتی نداشت که جایزه چه باشد. می‌خواست یک دست نشانی از او داشته باشم. اما او دیگر رفته بود و پنجشنبه‌ها بابه‌ای نداشتیم که ما را نصیحت کند. به دردهای دل ما گوش بدهد و به ما فرصت بدهد که نظرات خود را تشریح کنیم. حالا با تمام وجود درک می‌کنیم که چه موهبتی را از دست داده‌ایم. بابه‌ای که دیدنش دقیقی‌های ما را گم می‌کرد، تشویق‌هایش التیام بخش رنج‌های ما بود و نصیحت‌هایش انگیزه ما را برای تداوم درس مضاعف می‌ساخت.

سالها گذشت تا اینکه در پاییز ۶۸ بار دیگر بابه را از نزدیک دیدم. کست اخبار رادیوها را برایش برده بودم در هتل استقلال تهران. یزگ هزاره‌ای در تنش بود و لنگی مارملی بر سرش. ریشش پر پشت و سفید شده بود. با همان بی‌آلایشی با من مانده نباشی کرد و بعد اخبار شب را راجع به افغانستان پرسید. بعد از من خواست که نظرم را راجع به اخبار شب تشریح کنم.

این یکی از ویژگی‌های بسیار ارزشمند بابه بود که به دیگران - مخصوصاً جوانان - فرصت ابراز نظر می‌داد و از این راه حداقل به آنان احساس شخصیت و اعتماد به نفس می‌بخشید.



رفتار علی گونه

• دین محمد باورند

همیشه در جبهه «کاکری» بود بعضی وقتها در تربیت جام به دفتر کار خود می آمد. وقتی آنجا حضور داشت به مدرسه مهدیه می آمد و عاشقانه در نماز جماعت شرکت می کرد طلاب افغانستانی که در آن مدرسه بودند، به جز ۲ نفرشان بقیه رهبر شهید را ندیده بودند و نمی شناختند. با آن هم یکی از طلاب، جاهلانه با ایشان دشمنی می کرد؛ بعدها این شخص که استاد را دید و با هم آشنا شدند، یکی از مریدان ایشان گردید.

همین طلبه ای که همیشه علیه رهبر شهید تبلیغ می کرد؛ بارها می گفت: «اگر مزاری را گیر بیاورم با یکتا و فندان او راسه از قضا رهبر شهید هر شب در کنار همان طلبه نماز می خواند. یکی از طلبه ها که رهبر شهید را می شناخت، به ایشان خبر داد: «طلبه ای که شما هر شب و ظهر در کنارش

نماز می بخوانی با شما خیلی مخالف است. و شما را دشنام می دهد و علیه شما تبلیغ می کند» رهبر شهید با تواضع تمام در جواب گفت: «شما مرا معرفی نکنید، ایشان نمی شناسد و بعد کم کم خودش سر عقل می آید.» یکی از شیها رهبر شهید بعد از نماز به اتفاق ما آمد، بعد از آن طلبه مخالف هم آمد. به خاطر آنکه رهبر شهید خوب بداند این طلبه ایشان را دشنام می دهد، رفیقم رویه آن طلبه کرده گفت: «مثل اینکه رهبر سازمان نصر در همین روزها در مرز آمده است. شاید تربیت جام هم بیاید» آن طلبه مثل همیشه غرید که: «اگر مزاری گیرم بیاید می کشم! و...»

رهبر شهید خونسرد پاسخ داد: «آقای عزیز! این حرفهایی که تو نسبت به مزاری می گویی از شأن یک طلبه که هیچ از شأن یک فرد عوام مسلمان خارج است و شما باید خود را بسازید تا بتوانید جامعه را بسازید. وقتی که شما غیبت مزاری را می کنید کار خوبی نکرده اید. با این حرفها، کار خوب می توانید؟ فکر نمی کنم مزاری را کشته بتوانید، آنطور که من شنیده ام، ایشان تمام فنون نظامی را بلد است و یک چریک است و آن طور که گفته می شود، او مسلح است و چند نفر مسلح دیگر هم با او راه می رود. در حالی که شما یک نفر هستی، فنون نظامی را بلد نیستی و اسلحه هم که نداری» آن طلبه که در مقابل صحبتهای منطقی و محترمانه رهبر شهید حرفی نداشت در حالی که با ناراحتی از اتاق خارج می شد گفت: «شما هم از سازمان نصر و مزاری دفاع می کنید.»

رهبر شهید بدون آنکه ذراتی ناراحت باشد، بعد از رفتن آن طلبه گفت: «اگر تمام ملت و مردم ما از نظر روحی در همین حد از جسارت و عصیان برسند، می توانند دشمن خود را مردانه سر جایش بنشانند. این آقا از نظر روحی پد نیست، اگر در جهت سالم کشیده شود. با چنین افرادی انسان می تواند خدمات بزرگی برای مردم انجام دهد. از این برخوردها خوشحال و امیدوار می شود و این ثابت می کند که این مردم می توانند صاحب حق و حقوق خود گردیده و خانه ظالمین را خراب کنند.» همه ما

حیران ماندیم این طلبه چه می گوید و رهبر شهید چطور پدران و با محبت برخورد می کند!

چند روز بعد رهبر شهید به خاطر اینکه داخل می رفت، در مدرسه مهدیه آمد از مسئولینش اجازه گرفت که برای طلاب افغانستانی چند دقیقه ای صحبت کند. بعد از نماز ظهر مسئول مدرسه زود پشت تریبون قرار گرفت به عنوان مقدمه از جنگهای مجاهدین یا ارتش سرخ و شخصیت رهبر شهید تعریف و تمجید کرد. دو نفر از جریان خبر داشتیم، باقی طلاب از این عمل مسئول مدرسه به حیرت افتاده بودند. بعد از چند دقیقه صحبت، مسئول مدرسه گفت: «اکنون گوش می سپاریم به سخنرانی رهبر مجاهدین افغانستان، حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای مزاری. تا تشریف آوری ایشان صلوات بلند بغیرستید.» همه با کنجکاوی حیران اطراف را نگاه

کرده، صلوات می گفتند. رهبر شهید از کنار آن طلبه ای که بارها علیه ایشان تبلیغ می کرد حرکت کرده آمد پشت تریبون قرار گرفت. بلافاصله پنج نفر مسلح آمدند، یکی شان بیرون ایستاد و چهارتای دیگرش در داخل مسجد آمدند. دو نفر در دو گوشه جلسه و دو تای دیگر به دو طرف رهبر شهید ایستاد شدند. پدر شهید بعد از حمد به خدا و نعت به پیامبر، طلاب را مورد خطاب قرار داده گفت: «درس بخوانید و در کنار آن خودتان را تزکیه کنید، تمام گرفتاریهای مردم ما از جهل و رهبران ناپاک هست؛ مردم مظلوم شما به عالم و اندیشمند نیاز دارد. شما باید مثل شهید آخوند میرزا حسین دره صوفی عالمی عامل شوید؛ ایشان اولین روحانی شیعه در افغانستان بود که ۱۳ سال به خاطر خدمت به مردمش زندانی شد و سرانجام به خاطر طرفداری از مکتب و ملت به شهادت رسید و شما باید همانند شهید علامه مبلغ، شهید علامه بلخی، ملا فیض محمد کاتب هزاره، عالمان عامل و فریادگزان آزادی گردیده و فضای صمیمی و آرام تحصیل را به غبار گروه گرایی آلوده نسازید. گروه هدف نیست، وسیله است و شما درس خودتان را خوب بخوانید. فرصت کار و خدمت برای شما زیاد است.»

بعد از سخنرانی، رهبر شهید با رفقاییش اتاق ما آمدند. ظهر تربوز آورد. آن طلبه که علیه رهبر شهید تبلیغ می کرد هم آمد با هم تربوز را صرف کردیم و خندیدیم. رهبر شهید با شوخی به آن طلبه گفت: «قوما نگفتم که مزاری را کشته نمی توانی!» آن طلبه رو به رهبر شهید کرده گفت: «از شما در ذهن من چیز دیگری ساخته بودند. نمی دانستم که شما مثل مولا علی (ع) رفتار دارید.» و ادامه داد «شما آن مزاری ای که دشمنان مردم به من گفته بود، نیستید. اگر همان مزاری می بودید، می کشتتان» رهبر شهید از این حرف آنقدر خوشحال شد که بی درنگ بر زبانش جاری شد: «آفرین بر تو عزیزم!»



انسانهای بزرگ تاریخ، چقدر بزرگند

● اسدالله یادامچیان

شور دیدار امام به عراق رفته بود. چهار ماه در عراق بود. امام او را متحول ساخته، از همانجا احساس رسالت انقلابی برای افغانستان کرده بود. با کتاب «حکومت اسلامی» (بیانات امام درباره حکومت اسلامی و...) و چند کتاب دیگر از مرز عراق به ایران آمده بود که بعداً در قم دستگیر شد و به اوین که شکنجه گاه مخوف شاه بود، آورده شده بود.

او را هم شکنجه داده بودند. با اینکه تبعه کشور افغانستان بود و طاغوت با ظاهرشاه [در آن وقت داود سر قدرت بود] روابط خوبی داشت. میخواستند ارتباطات او را با امام و یا مبارزین بدانند، اما با مقاومت جدی او هیچ اعترافی از او بدست نیاورده بودند. و بناچار پس از ۴ ماه زندان، وی را تحت الحفظ به مرز برده، به افغانستان فرستادند که در ایران نماند.

در زندان شرح مفصلی از وضعیت عقب ماندگی مردم افغانستان و حکومت وابسته ظاهر شاه و مشکلات مردم و در عین حال از شجاعت و مقاومت ملت افغان، [افغانستان] برایم داد و نسبت به وضع شیعیان نیز با لحن تلخ صحبت کرد. در حیات بند ۲ اوین به او گفتم تنها راه نجات ملت افغانستان ایجاد نهضتی اسلامی است و اگر این حرکت ایجاد شود آگاهی و جهاد و شوق مبارزه مردم را از رخوت و غفلت آزاد می سازد. گفت: رهبری در آنجا نیست.

بعد با تأسفی تلخ گفت، شما در ایران خمینی را دارید و مراجع و علمای شما در مبارزه هستند، اما در افغانستان رهبری نیست و اکثریت علما هم تحرک لازم را ندارند.

گفتم امام مال ما که نیست. مال همه جهان اسلام است. به ویژه شیعیان و شما می توانید با استفاده از این فرصت کار را شروع

آشنایی من با شهید مزارى در سال ۱۳۵۵ در زندان اوین «شکنجه گاه طاغوت» شروع شد.

در بند ۲ زندان اوین با این طلبه جوان آشنا شدم. او در اطلاعی بود که شهید حجة الاسلام و المسلمین حقانی (از شهدای هفتم تیر) در آن بود. و من چون با شهید حقانی ارتباط صمیمانه داشتم، در رفت و آمد به اطاق وی متوجه شهید مزارى شدم و ویژگی های وی مرا جذب او نمود. در اولین دیدار که از او پرسیدم کیست؟ و چرا به زندان افتاده است؟ شرح داد که از هزاره های افغانستان است و در حوزه مشهد درس می خواند.

پرسیدم چرا دستگیرت کرده اند؟ با لبخندی آرام جواب داد، چند کتاب مضنه!! داشته ام.

در اولین دیدارهای زندان معمولاً دو طرف بهم اطمینان ندارند. اما احساسها به هر دوی ما اطمینانی نسبی داده بود. در دیدارهای بعد، احساس صداقت از او کردم. و به او علاقمند شدم. به ویژه که فهمیدم در درسهای حضرت آیة الله خامنه ای در مشهد حاضر شده و از منبرهای ایشان بهره مند شده است و نظریات ایشان به شدت در او اثر گذاشته است.

او البته درباره دیدارش با امام خمینی و سفر به عراق هیچ نگفت. شاید مایل نبود، در زندان این موضوع شایع گردد.

وی در سال ۱۳۵۱ به ایران آمده بود. به عشق تحصیل در حوزه های علمیه و عالم دینی شدن. در مشهد کمی درس خوانده بود و بیش از اینکه درسها او را جذب کند، خیزش اسلامی و روحیه انقلابی حوزه و فضایی مبارز که بر اثر نهضت امام پدید آمده بود، او را مجذوب نموده بود. و به علت همین آگاهی، به قم سفر کرده بود و در قم تا سال ۵۴ درس خوانده بود و سپس به عشق زیارت عتبات و



کنید. و رهبر هم از درون مردم بیرون می آید. شما شروع کن و بدان که خودت هم می توانی رهبری کنی و یا در حین حرکت، رهبری شایسته نصیب شود.

مدتی به فکر فرو رفت و گفت: اما خیلی سخت است. او در زندان به شدت از منافقین بدش می آمد. می گفت اینها افکار کمونیستی دارند و شما نمی دانید که کمونیستها چقدر بدند. لذا با ما که بر اثر نقل قوتا از منافقین جدا شده بودیم، ارتباط خوبی داشت. با شهید رجایی خیلی علاقمند شده بود. شهید رجایی با برادر ارجمند آقای حاج محسن رفیق دوست و برادر شجاع «عزت مطهری» با هم بودند و لذا شهید مزاری با آنها هم صمیمی شده بود. با شهید حقانی هم که تنها روحانی معتبر بند بود، روابط دوستانه و گاه میاحنه دینی داشت.

ما را قبل از آزادی او از آن بند بردند. لذا مدتها او را ندیدم. البته نمی دانستم آزاد شده است. وقتی که در نیمه دوم سال ۵۶ آزاد شدم، نتوانستم خبری از او بدست بیاورم. زیرا معلوم شد که در زندانهای آن روز دیده نشده است. اما خاطره او برایم باقی مانده بود، مخصوصاً اطلاعات خوبی از افغانستان از او شنیده بودم.

پس از پیروزی انقلاب، در مدرسه رفاه او را دیدم. سریع و چابک از مرز گذشته و خود را به مدرسه رفاه رسانده بود. قدری خاطرات گفتیم. افغانستان به دست کمونیستها افتاده بود و آنها او را که پس از بازگشت به افغانستان به فعالیت فرهنگی آشکار و سیاسی پنهان پرداخته بود تحت تعقیب قرار داده بودند.

او هم گریخته بود. به عراق و سپس سوریه و بعد پاکستان و سپس از مرز به طور پنهانی وارد افغانستان شده و حالا با پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمده بود.

صحبت از یک مبارزه طولانی شد. وی آن موقع امیدوارتر از دوران زندان بود. از علمای افغانستان سخن گفت که فعال شده اند. و حوادث دو سال ۵۶ - ۵۷ ایران خیلی بر مردم متدین افغانستان اثر گذاشته بود.

این بار شهید مزاری اعتماد به نفس خوبی داشت و خود را برای اداره بخشی از مبارزه کاملاً توانا می یافت و این نکته بسیار قابل توجهی بود.

وی به افغانستان رفت و در سال ۵۸ به ایران آمد. پایه گذاری سازمان نصر، در همین آوان انجام شد. و الحق این خدمت بزرگی

پایه گذاری

سازمان نصر... الحق

خدمت بزرگی به

نهضت اسلامی افغانستان

بود که شیعیان را

گردآوری کرد، آموزش

داد و متشکل نمود

و به آنها تجربه های

لازم را آموخت



شهید مزاری انسانی

کارآزموده و به اصطلاح پخته‌ای

شده بود و کمتر شخصیت افغانستانی

مبارزی بود که ویژگی‌های او را

داشته باشد



رهبری و مسئولان ایران اسلامی و راه‌های تأمین اسلحه و بودجه مبارزاتی و نقل و انتقال نیروها و سایر مواردی که به علت اختصار صرف نظر می‌شود.

این یک واقعیت است که شهید مزاری عنصری خدمت، علاقمند به نجات افغانستان و سعادت‌مندی ملت مسلمان افغان [افغانستان] بود. او در طول این سالها در پی جمع آوری آلف و الوف نبود. ساده زیستی و زندگی در کنار هم‌رزمان را تا آخرین لحظات عمر به شایستگی حفظ کرد. اهل هوسرانی و خلافهای اخلاقی نبود. انسانی شجاع و دلاور بود. بسیار وفادار بود.

این خیلی ارزشمند است که انسانی که موقعیت بالایی دارد و هزاران توجیه برای او هست و ارائه می‌شود، اما در خطرناک‌ترین مراحل، باز در کنار همه باقی بماند.

او وقتی که کابل در معرض خطر بود و غرب کابل از همه طرف مورد تهاجم بود، به بقیه که به او توصیه می‌کردند زودتر خارج شود و خود را برای مبارزه نگه دارد، یا آرامش کامل گفت: «من تا آخرین لحظه در کنار مردم مظلوم غرب کابل خواهم ماند و در آخر سرنوشت من یا اسارت است و یا شهادت».

این جملات مال انسانهای شجاع، جان بر کف گرفته است. سیاستمداران حرفه‌ای، محافظه کاران حسابگر، دنیا دوستان، مقام طلبان، اهل این برنامه‌ها نیستند.

این روحیه‌ها، مال انسانهای «بهشتی گونه» است که شهادت، معشوق و محبوب آنهاست و هیچ کس و هیچ قدرتی و هیچ منافقی و ملحدی نمی‌تواند آنها را از «مرگ» بترساند.

جالب این است که شهید مزاری هم اسیر شد و هم شهید. گروه طالبان او را با نامردی به اسارت بردند. رفتار زشتی کردند که ننگ تاریخی و ابدی برای آنهاست و خداوند چه زیبا کارهایی دارد. عکسهای آخرین ساعات عمر مزاری را در نشریات و هابیت

به نهضت اسلامی افغانستان بود که شیعیان را گردآوری کرد، آموزش داد و متشکل نمود و به آنها تجربه‌های لازم را آموخت.

متأسفانه پس از تشکیل سازمان نصر، عده‌ای دیگر هم به فکر تشکیل سازمانهایی با اسامی دیگر برآمدند و به جای اینکه همه نیروها را متمرکز کنند و علیه اعداء الله و دشمنان اشغالگر با وحدت کامل بجنگند با دیدهای قومیتی، یا رقابتی، یا مقام خواهی و البته برخی هم با انگیزه‌های صحیح گروه‌های تازه‌ای تأسیس کردند و طبعاً اختلاف پدید آمد. پس از چند سال... با علاقمندی و جدیت شهید مزاری زمینه برای وحدت مساعد شد و در سال ۶۸ پس از ماه‌ها بحث بین گروه‌ها بالاخره در بامیان، میثاق ۲۰ ماده‌ای وحدت امضا شد و «حزب وحدت اسلامی افغانستان» رسماً تشکیل گردید و شهید مزاری به عنوان دبیرکل انتخاب شد.

آن روزها از شادترین لحظات عمر ما بود که چنین وحدتی دارد پدید می‌آید. چهره شاد شهید مزاری از این وحدت را هرگز از خاطرم نمی‌برم. همراه با دو گرفتگی خاطر. کمی دلهره داشت که این بار سنگین را با همه مشکلات نتواند به منزل برساند و دوم اینکه «فردنگری‌ها» و خودنگری‌ها و گروه نگریها مبادا نگذارد که وحدت، تحقق یابد.

شهید مزاری در این سالها، انسانی کارآزموده و به اصطلاح پخته‌ای شده بود و کمتر شخصیت افغانی [افغانستانی] مبارزی بود که ویژگی‌های او را داشته باشد. از سوابق خانوادگی و بزرگ شدن در محرومیت‌ها، تا درک دوران مبارزه انقلابیون نهضت امام خمینی و مشاهده برخوردها و درگیری‌های درون گروهی و مبارزاتی در ایران، افغانستان و آشنایی با سازماندهی و تشکیلات و تسلط بر جهاد و شیوه‌های مبارزاتی و شناخت عمیق از ملت و کشور افغانستان و آگاهی به مسایل سیاسی و اجتماعی و انقلابی و اطلاع بر توطئه‌ها و ترفندهای استکباری و ارتباط با امام و مقام معظم



به شیعیان و مورد مخالفت و دشمنی دشمنان وحدت اسلام و حاکمیت اسلام، امامت و ولایت و انسانی بود که بالاخره جانش را در راه ایده‌هایش فدا کرد.

به همین علت مردم افغانستان پس از شهادت او در ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ تشییع شایسته‌ای از پیکر پاک او کردند.

صدها کیلومتر بر سر دست مردمان رفتن و ۱۴ روز بر بستری از اشک و اندوه مردمی طی طریق کردن و مجالس متعدد و حضور نماینده ریاست جمهوری اسلامی ایران در مراسم چهلم او همگی

متین، مظلومیت متدترانه او در این عکسها حکایتی شگفت است. دست و پایی بسته او نشانه این است که از این آزاده اسیر می‌هراسیده‌اند.

و چقدر انسانهای بزرگ تاریخ، بزرگند که دشمنان آنها در حالی که بر آنها سلطه یافته‌اند، باز احساس بیم و ترس و زبونی در مقابل آنها دارند و من این را در شکنجه‌های طاغوت بارها دیده‌ام و دریافته‌ام. این عکسها که در پایان یک عمر جهاد و فداکاری گرفته شده‌اند، نشانگر این هستند که مزاری و مزاری‌ها از شهادت و مرگ

در راه خدا استقبال می‌کنند و دلیل عظمت روح آنهاست و همچنین این عکسها دلیل زبونی و وحشی‌گری مدعیان اسلام است که آگاهانه یا ناخودآگاه تحت هدایت پنهانی امریکا است.

زهرخند بر لبان موجود مفلوکی که گوش شهید مزاری را در حالی که دست و پایش بسته است می‌فشارد، سند مکتوب ننگ از اعمال ضد انسانی با مزاری است و شکنجه مزاری دلیلی بر زشتی و رسوایی رفتار دشمنان اوست.

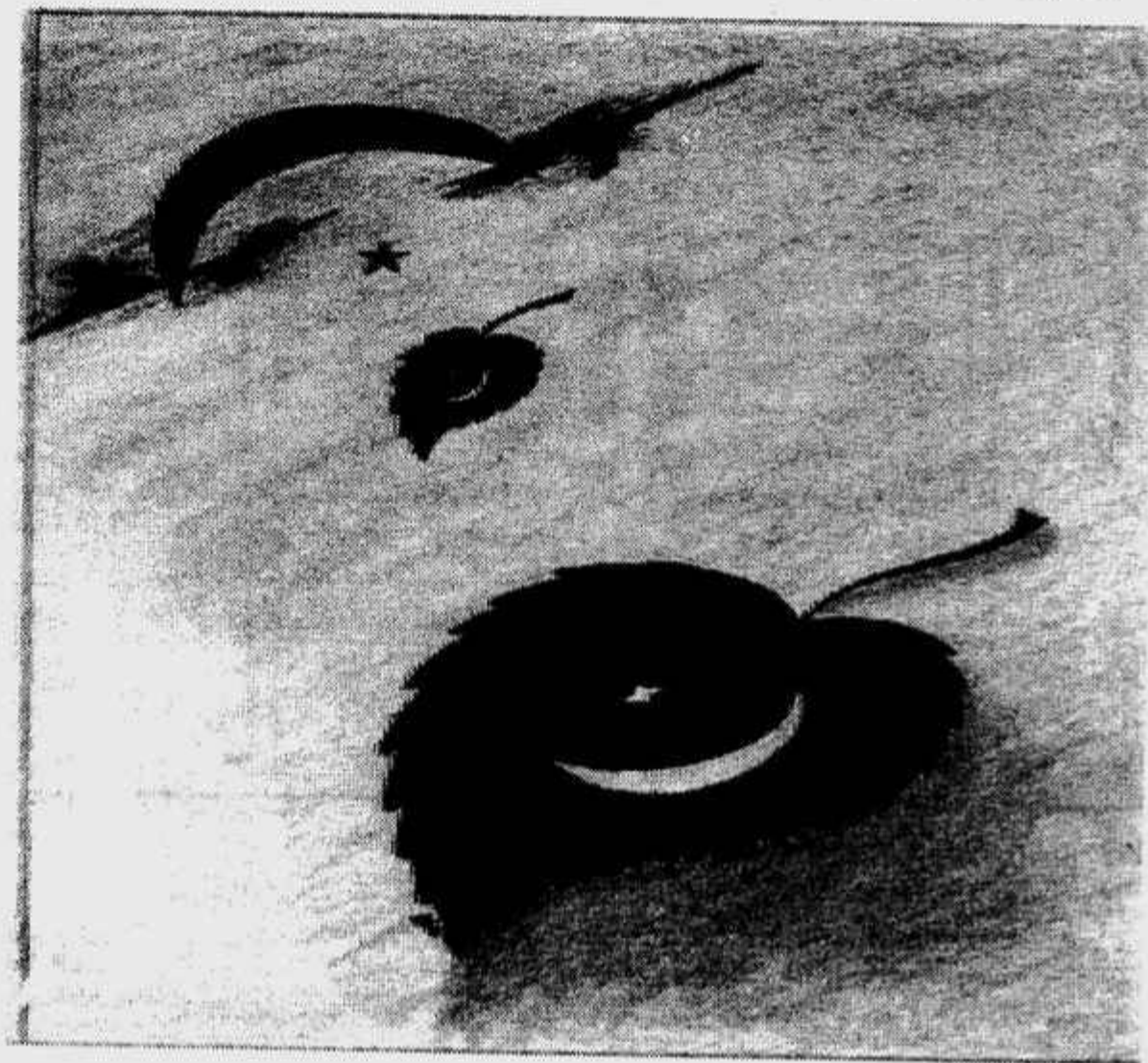
شهید مزاری انسانی خدوم بود و میارزی نستوه و دارای سوابق

حکایت از موقعیت مردمی وی دارد.

قضاوت نهایی به عهده خداوند است و قضاوت جهانی به عهده تاریخ که در آینده بیشتر از این درباره مزاری در تاریخ افغانستان سخن خواهد گفت.

اکنون مزاری رفته است و در مزارشریف در محضر خداست. آنچه که برای ملت برادر افغانستان لازم است پیروی از ایده‌ها و اهداف ارزشی شهید مزاری است.

باید راه او را شناخت و کارهای ارزشی او را تداوم بخشید.



مویه‌های سرخ

(شعر و ادب)



این درخت نمی خشکد

(به قافله سالار شهدای غرب کابل)

● سید علی نقی میر حسینی



مویسمای سرخ



از رویش کنار زد.

- آقا جان! مه نان می‌خوایم، نان!

خواهر کوچکش از ترس و شاید هم از تعجب لبه رواندازش را به دهان گرفته و بی‌صدا می‌نالید و با زل زدن به آقا جان، درد نهفته‌اش را ابراز می‌کرد. آقا جان دست به صورت مرطوب زینب کشید و گفت:

- آلی برت نان می‌یارم، گریه نکو دخترم، به کلثوم سی‌کو، چطور آرام خوابیده!

از شکاف کوچک زیر خانه، نور کم‌رنگی، روشنایی می‌داد. از جایش برخاست، صورتش را به شکافهای در نزدیک کرد و به بیرون چشم انداخت. انفجار کف حویلی، به زمینش انداخت. همزمان با آن، صدای گریه بره‌هایش را شنید. سینه خیز خود را به زینب رساند.

- نترس زینب جان، قرار خوشو، خو، دخترم.

هم می‌گفت و هم به چهره ارغوانی و معصوم او نگاه می‌کرد. لحاف کهنه‌ای رویش انداخت. زینب در حالی که می‌نالید لحاف را

از جایش بلند شد. با این که می دانست به سمت طاقچه‌ای که دسترخوان در آن بود رفت. با تاملیدی آن را جستجو کرد. وقتی فهمید خالی است به زینب نگاه کرد و چشمانش را بسته بود. دسترخوان را در همان حال رها کرد و با هراس از زیرخانه بیرون شد. به جای باغچه حویلی‌اش حفره هولناکی دید. پربروز زنش بین درخت و باغچه نشسته بود. باورش نمی شد.

خیابان به نظرش ناآشنا می آمد. وقتی بیشتر دقیق شد فهمید که اشتباه نمی کند. بلی خودش بود. شهر خودش! چند حوضچه خون در کف سرک نظرش را جلب کرد. به یاد زنش افتاد. آن قدر خون از سر و صورتش ریخته بود که گودی بیخ درخت پر شده بود. - دای شهر، ای چندمین حوضچه خون باشد؟

پاسخی نداشت. شاید به جای پاسخ بود که گفت:

- اف دای دنیا! به کی وفا کرده که به ما کنه؟ مگر علی (ع) از تنهایی در آن، سر داخل چاه کنده نمی نالید؟ شاید او جای امنی نداشت. چاه اسرار آلودترین دوستش بود. او نمی خواست کسی بشنود. ولی همه هر جا بنالم چاه است، زیر خانه، کوچه، خیابان، همه جلا هر چه می نالم کسی نیست سؤال کنه از چه می نالی؟ تا جواب بتم از روزگار! از این تله خاکهای کف سرک، از این درختهای سر بریده از این دیوارهای تا نیمه فرو ریخته، از گرسنگی و یتیمی زینب و کلهوم!

اما اینجا، جز صدای راکت و موشک، صدای دیگری شنیده نمی شود.

صدای گرگر جیب بین او و خیالش جدایی می انداخت. از اینکه کسی دیگری هم در این خرابه‌ها هست تسکین یافت. با خود گفت: هیچ زمانی که بی علی نیست! حتی همی آلی، د همی شهر شاید کسانی باشند که دنبال کسانی مثل مه می گردند تا اگر تشنه اس آب بتن، اگر گرسنه اس، نان بتن، چاره نیست. خودم می گویم که دو بچهام د زیرخانه گرسنه هستند، خود می گویم.

صدای جیب نزدیکتر شد. وقتی چشمش به اولین جیب افتاد، دانست که اینها سقینه نجات نیستند و این آدمها آن علی (ع) فوری خودش را پشت دیواری که تا نیمه فرو ریخته بود پنهان کرد.

منتظر ماند تا آنها تیر شوند. با ایجاد دود و خاک از پیش رویش گذشتند. خدا را شکر کرد و از پشت دیوار خارج شد. از سرک گذشت. خودش را به دکان نانوائی رساند. درش بسته بود. اضطراب و یأس وجودش را گرفته بود. نگاهش را از پشت شیشه دودگین دکان گذراند. همه چیز سر جایش بود. تنور، سیخ، بیلچه، کاسه آب، استینجه و چیزهای دیگر، ولی خیلی کمرنگ و غبار اندود. پرسید: چند روز بسته باشی؟

خودش پاسخ داد: «شاید بیست روز» و اضافه کرد: ده بیست روز هم اینطور نمی شه، مگه اینجا...

چشمش به عقب دکان دویده قسمتی از سقف لاشش را ته دکان انداخته بود. ناگهان صدای انفجار راکتی، او را به سمتی



انداخت. درنگی کرد. زخمی تشنه بود. گرد و خاک را از چشمانش دور کرد. به دیوار دکان تکیه داد. نمی دانست چه کند. بنشیند یا برود؟ به فکر رفت که اینجا برای چه آمده است. دهشت به هر سو جولان می داد. از جنگهای چریکی‌اش، از پیروزیهای زودگذر. از شهر و خانه‌اش. از مغز مستلاشی شده زنش، از گرسنگی دخترهایش در زیر خانه واز خودش که نمی دانست تا کی این وضع را دارد. حتماً تا وقتی که او، خودش است. صدای چند نظامی او را از افکارش جدا کرد.

- تکان نخور!

نمی دانست اینها کی هستند واز او چه می خواهند. همین قدر می فهمید که در شهرش چنین آدمهایی ندیده است. اگر هم دیده



بود از سنج خودش نبود.

خیلی زود دید که چندین لوله تفنگ به یک نقطه نشان گرفته شده بودند. آن نقطه قلب او بود. چشم او هم هر چند کم سو و بی رمق بود ولی از قیافه‌های وهم آور و موهای به شانه غلتیده آنها عکسبرداری می کرد. هر چه بیشتر خیره می شد خشم توأم با هراس وجودش را در بر می گرفت.

- رو به دیوار!

رو به دیوار ایستاد شد. صحنه بزرگ جلو چشمانش خیلی کوچکتر شده بود دیگر نمی توانست آنها را ببیند. گرچه با گوشه چشم، سایه هایشان قابل تشخیص بود خیلی هم بزرگتر و وحشتناکتر از خود آنها!

حس کرد دستهای بیگانه ای سر و کولش را می یالند. به یاد دخترانش افتاد به یاد چشمهای التماس آمیز زینب و موهای پریشان کلثوم.

بیش از این نمی توانست با خودش خلوت کند و به حرفهای دلش گوش دهد. مورد بازرسی و پرس و جو قرار گرفته بود.

نامت چیست؟

قربان علی!



علی؟! کدام علی؟ مگر علی زنده اس؟ دیگر نام یافت

نمی شد؟

این که علی زنده اس یا نه، باید بگویم که زنده است، علی

زنده اس!

قنداقی پشت گردنش نشست. انگار گردنش به خواب رفته بود

و از تحمل سنگینی سرش شانه خالی می کرد. همزمان با آن

نهیبی شنید:

بگو علی مرده اس!

چرا بگویم علی مرده اس؟! نه، علی زنده اس! یقین دارم.

تفنگته چه کدی؟

نظامی نیستم، تفنگ ندارم.

د کدام حزبی؟

به هیچ حزبی!

حتماً به حزب علی!

شاید!

حویلی ات د کجاس؟

آن جا، کوچه اول، سمت راست از چپ نشینی بیزارم.

برای چه؟ حتماً علی این طور گفته؟!

عقیده ام ای اس!

از پاسخهای قربانعلی همه مستأصل مانده بودند. خشم و نفرت از سر و صورتشان می یلرزید. به بیج افتادند. مثل اینکه سرنوشت علی را رقم می زدند چنین بود. چنگالی به گریانش فرو رفت و چند ضربه قنداق به تنش نشست. اشک دور چشمانش حلقه می دیواند.

زود راه بیا خلیق! شوغلو، بریم د حویلی ات بتری. برون چیزی هاری؟ راه افتاد. یا دریای آنها وارد حویلی اش که شد راکتی را دید که زوزه کتکن به پشت زیرخانه اش جا خوش کرد. نظامی ها به زمین سینه خیز شدند. دود و غبار به دل آسمان زده بودند و همزمان با ناله قربانعلی به دور دستها می رفتند. فریادش دو خرابه پیچیده «کلثوم! کلثوم! زینب! زینب!»

ولی آیا به گوش کسی می رسید یا نه؟ معلوم بود که نه! به همین جهت دلش آتش گرفت و با خشم به نظامی ها نگاه کرد و گفت: اینه حویلی مه، بگوین از مه چه می خواین؟!

راه بیا بریم مرکز! اقلاً یک نفر ما در مقابل تو آزاد خواهد شد. مرکز! مرکز من این جاست، من غیر از این جا مرکزی ندارم. این جا خانه من است. خانه قربانعلی. زیر آن تله خاکها زینب و کلثوم گرسنه جان داده اند. زیر همین درخت، قبر مادرشان است. درختی که هرگز نخواهد خشکید. با لگد به زمین کوبید و ادامه داد: شاید قبر منم این جا باشه!

صبر قربانعلی به سر آمده بود. چند قدم کشان کشانش بردند. به درخت که رسید جنگ به شاخه آن زد، رفتنی نبود. با قنداق به جانش افتادند. قربانعلی زانوهایش سست شد. راست کنار درخت نشست. آن که موهای بلندتر از همه داشت گفت:

یا بریم مرکز یا بگو علی مرده است، وگرنه سوراخ سوراخت می کنم.

قربانعلی فریاد زد: علی زنده است.

سرنیزه ای به دهانش فرو رفت. چند زخم دیگر در بدنش گل کرد. خون را از دهانش بیرون داد و بریده بریده زمزمه کرد: علی... زنده است.



سوگنامه (۴)

● سید ابوطالب مظفری

هلا شما که به نیرنگ و رنگ مشهورید
نمی‌روید ز نیرنگ آسمان بیرون
نه مرده است «مزاری» که مرگ بس خرد است
به پیش همت مردی از آسمان بیرون
لز آسمان نه همین اخم و تخم سهم من است
ازین زمین نه فقط سنگ و زخم سهم من است

... سمند خوش قدم من سپید پیشانه
ببر مسافر خود را به مقصد خانه
به چار نعل بتاز آب و خاک را طی کن
بتاز و رنج سوار هلاک را طی کن
مرا حمایل یال بلند خود گردان
هلاک فتنه چرخم، تو بند خود گردان



اگر از اسب برآیم نهنگ کینه ورم
اگر به زخم نشینم پلنگ کینه ورم
اگر از اسب فکادم به اصل برخیزم
ز پشت کوچ پدر نسل نسل برخیزم

□□

چه دشت‌ها که دویدم به تاب و تب با تو
چه دره‌ها که دریدم ز سنگ و شب با تو
تفنگ بود و تو بودی و شب گروه گروه
نه من ز خواب ملول و نه تو ز راه ستوه

□□

صدای شیبه اسبی ز دور می‌آمد
از انتهای شب سوت و کور می‌آمد
صدا می‌آمد و از شب، سه پاس کم می‌شد
چو می‌رسید پس قریه، صبحدم می‌شد
نیاز، گریه، شکیب و غبار پیدا شد
غبار جاده نشست و سوار پیدا شد
عنان کشیده شب از لایخ کوه آمده بود
چو رود و باد ز ماندن ستوه آمده بود
چو رود و باد سر بقرار و سرکش داشت
درون سینه دلی چون تنور آتش داشت
به گام غیرت خود یال کوه ساییده
یلی که شانه به کوهال کوه ساییده

سمند خوش قدم من مجال بس تنگ است
تمام راه از این پس که می‌دوی سنگ است
نه برق نیش پلنگی نه چشم روشن ماه
تمام راه، زمین گور و آسمان کوتاه
به هر کرانه کمینی ز دیو دام گذار
به احتیاط به هر خاک تازه گام گذار
تهمت می‌که برآمد ز هفتخوان بیرون
ولی ز چاه برادر نبرد جان بیرون
شغادها همگی سر به چاه حيله شدند
نه شد که تن بکشند از حسیض شان بیرون
شکست جوهر فردی که شأن مردی داشت
یلی ز دایره تنگ نام و نان بیرون

گویند که سید ابوطالب



سوار از جگر رود تشنه آمده بود
 ز هفتخوان دد و دیو و دشنه آمده بود
 شبانه توسن آتش رکاب هی کرده
 هزار گردنه را با شتاب طی کرده
 هزار خم فرو خورده زیر لب با او
 هزار زخم سیه یادگار شب با او
 به دختران لب چاه آب هدیه نمود
 به مرد مانده ز میدان رکاب هدیه نمود
 به نو عروس، دم حجله نان و خورجین داد
 به دست خالی مردان ده، تبرزین داد
 به کوهسار تو بذر پلنگ را پاشید
 به دشت تشنه شب، آب و رنگ را پاشید

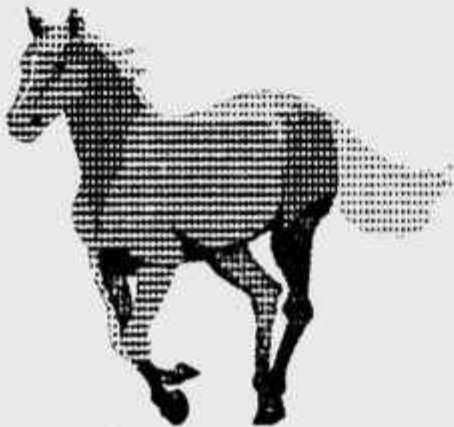
□□

سمند خوش قدم من سپید پیشانه
 به زخمهای دلم گوش می دهی یا نه
 من از گلوی عطش با تو گفتگو دارم
 بتاز رخسار غرورم که آبرو دارم
 چو ابرگریه کنم یا چو رعد بخروشم
 منی که بیرق خورشید مانده بر دوشم
 منی که تیغ نه خوردم مگر ز پشت فریب
 منی که زهر نه خوردم مگر ز خویش و قریب
 مبادمان که نشینیم و گریه ساز کنیم
 به پیش خصم سر عجز و لایه باز کنیم
 مبادمان که شرف را به ننگ نان بدهیم
 به قاتلان پدر بیش از این امان بدهیم

□□

سمند خوش قدم من سپید پیشانه
 بیر مسافر خود را به مقصد خانه
 ببین به چهر افق، آسمان چه دلگیر است
 ببین به گرده راه این نشان زنجیر است
 سفر گزیده ازین ورطه مرد تنهایی
 گذشته است ازین جاده خونچکان پای
 سفر گزید که عمر عقابها کم بود
 شهاب ثاقب ما را مجال یک دم بود
 پرید و چشمه آینه را زلال گذاشت
 و برکه را به کلاغان دیر سال گذاشت
 سوار از شب کولاک و برف آمده بود
 پس از سه قرن خموشی به حرف آمده بود
 چه گفت مرد که چون شعله در زغال افتاد
 کلاغ بیر ز وحشت به قیل و قال افتاد

چه گفت مرد که مرداب و شب شکیب نکرد
 غریو و پیچ بچه در کوهسار لال افتاد
 دریغ میوه امید خلق در شب سرد
 به سنگ بازی طفلان ز شاخه کال افتاد
 سرش ز گردش این چرخ پیر بالا بود
 ز توش و تاب شب سر به زیر بالا بود
 مجال سیر نهنگی که میل دریا داشت
 ز حجم کوچک این آبگیر بالا بود
 کلام کوه شکافش که سر اعظم داشت
 ز هضم هاضمه های حقیر بالا بود



تو کوهوار سر ریشه سخت می ماندی
 به رغم باور توفان درخت می ماندی
 ترا به جرم بلندی ز باغ بیریدند
 ز سرفرازی ای سرو سبز ترسیدند
 تو کوه مرثیه پیش از تو دشتها همه کر
 تو نور و صاعقه پیش از تو ابرها همه کور
 بهل که لعبتکان چند روزه خوش بچرند
 که ننگ عاقبت از اوج شاهباز تو دور

□□

سمند خوش قدم من سپید پیشانه
 بیر مسافر خود را به مقصد خانه
 مروتی که نعمانم به قعر چاه ای یار
 کرامتی که نیفتم به نیمه راه ای یار
 بکوب جاده این غربت کهن پا را
 سوار را به سواد خوش وطن برسان
 شکسته هندوی آشفته جان سوخته را
 بی نیازی آن کوه و آن شمن برسان



رنج ریشه

کوهی که داشت زمزمه سبز بیشه را
شب می سرود عقده سرخ همیشه را
ای کوه پلک خفته به خونت شکسته است
آئینه قبيله اندوه بیشه را
می خواستی سپیده بخوانی که شب رسید
محکم گرفت حنجره ریشه ریشه را
ای کوه! سنگ ها همه خاموش مانده اند
کس نیست بی تو تا شکند قصر شیشه را
سر شاخه های بالغ این بیشه می کشند
شب در خطوط حافظه ها رنج ریشه را
گفتی که خون سبز درختان در آن بهار
پر عطر ناب می کند آغوش بیشه را
حالا ببین بهار شد اما نشانده اند
بر قلب بیشه ها تبر و داس و تیشه را

محمد تقی سبزواری

غزل غربت

وقتی که حرف رفتن بابا غریب شد
در باغ ما تبسم گلها غریب شد
شب تا به آخرش که «صنوبر» ترانه گفت
آهنگ گریه های «دل آرا» غریب شد
آن شب جرس تلاطم یک قرن می سرود
حتی ستاره در دل شبها غریب شد
در دستهای آئینه مثل صدای تو
تصویر مه گرفته دنیا غریب شد
با کاروانیان که می رفت تا افق
زنگوله های عشوه صحرا غریب شد
هر مادری به قامت تو مویه کرد و هم
چشمان تب گرفته «رعنا» غریب شد

• دو غزل از حسین مجاهد

زمستان ۷۷

آئینه به دستان

آئینه به دستان تبر خورده کجایند؟
صد سنگ ز دستان خطر خورده کجایند؟
آن سبز صنوبر گل صد برگ تبسم!
در آتش نمرود که در خورده کجایند؟
مرغانی که هر روز ز دریاچه سرودند
یک تیر که امروز به پر خورده کجایند؟
صد حمزه به میدان غرور و سر سودا
از دست که زوبین به جگر خورده کجایند؟
عمریست به داغ تو شرر پوش خموشم...

تابستان ۷۷

تبعید روی خاک

تا جلوه های عزم تو تابید روی خاک
«دریایی از حماسه» درخشید روی خاک
تا آمدی به پای تو بارید آسمان
یک کهکشان ستاره و خورشید روی خاک
رفتی و لحظه های زمان سوگوار ماند
هر ثانیه برای تو گریید روی خاک
میراث چشمهای تو شعر عدالت است
بر امتی که مانده به تبعید روی خاک
بر قوم خود اقامتی از آسمان ببخش
چون نیست جای ماندن و تمدید روی خاک
حالا ببین که بعد دوصد سال باز هم
تاریخ از مزار تو جوشید روی خاک

• عبدالرحمن عالمی

دشت گل سرخ

نه کابلی و نه قندهاری هستی
آموی ز کف رفته و جاری هستی
یکپارچه آتش شده دشت گل سرخ
پر پر شو دلا! تو هم مزاری هستی

• محمد تقی انبیری

مویه های سرخ





• سید رضا محمدی

نماد چارده وادی نبرد را کشتند

زمین نشسته که از خشم گل بگرداند
زمان شکسته که در چشم گل بگرداند
نشسته ایم و صدای نشستگان در گل
شکسته ایم و عزای شکستگان بر دل
نشسته ایم تب آه غرق در خون را
نگاه کردن این ماه غرق در خون را

□□

شب از تمام دل شب ثبوت ریخته اند
سکوت تا که نظر برده سراب شویم
سکوت تا که بنام سکوت، خواب شویم
از این مناقشه دلها به غربت آمده اند
منادیان دروغین به صحبت آمده اند
منادیان که چه، این هرزه زندگان، غوکان
إدامگان هیاهوی نسل متروکان

به روی رنگ پلیدند و نام و ننگ سیاه
که غوک راست هماره دل و درنگ سیاه
... منادیان که تمام کلامشان تیغ است
خدایشان، پدرشان، امامشان تیغ است

□□

سکوت بیزی آوازی از تغافل داد
سیاهکاری متروک زندگان گل داد
زمین مناقشه شد، مرد مرد را کشتند
نماد چارده وادی نبرد را کشتند

کسی که نام بلندش سرود مردم بود
به روز واقعه، بود و نبود مردم بود
مزاری آتشی آمد به مرکزیت دید
که در غبار پریشانی هزاره دمید

مزاری، آه مزاری نبود جز خشمی
که جسم یافت در این ازدیاد بی چشمی
شرار سوز دل کشتگان مؤمن بود
غریب بود همان اتفاق ممکن بود
غریب بود دل بوم شیعه را می ماند
نگاه مردم مظلوم شیعه را می ماند

معاندان، صفت قاهریش را دیدند
مغفلان لقب رهبریش را دیدند
همیشه غربت تفتیده استخوانی هست
همیشه در دل ماها ابوذرانی هست
ابوذران غریبی که داد می آرند
گلایه از شب تلخ جهاد می آرند
اگر هوای بت جهلان نکرده نشست
خلیلیان تبر بر کف قبیله که هست
شکسته است زمین در صدای ما مردم
چگونه فتنه بیاریم وای ما مردم
هنوز دشنگی جانمان نخشکیده
هنوز خون شهیدانمان نخشکیده
هنوز می چکد آتش ز دیده افشار
ز زخم مادر پستان بریده افشار
هنوز خون زمان می جهد به نام گناه
ز تیغ زخمی جلادهای نادر شاه
هنوز مویه اجدادمان چنان که جنون
بگوش می رسد از لای پخسه های قرون

□□

زمین شکسته که در چشم گل بگرداند
زمان شکسته که از خشم گل بگرداند
نشسته ایم و صدای نشستگان در گل
شکسته ایم و عزای شکستگان بر دل
اگر چه در غم سوک پدر پراکتدیم
به مهربانی قبل از طلوع خرسندیم
هنوز مرتبه صبح صادقش باقی ست
هنوز در ده، یاران عاشقش باقی ست



دنيا دوباره نو شود و...

پیچیده دستهای تو در راستای خاک
تا حل شود جهان و غمش لابلای تاک
پیچیده دستهای تو تا خاطرات تلخ
از یاد سنگ و چوب شود تا همیشه پاک
مردم به سمت تازه شدن منصرف شوند
این روزگار سم زده دیگر شود هلاک
دنيا دوباره نو شود و نو شود زمین
چون روزهای اول خود آبی آبی
یک آسمان تازه فراگیرمان کند
یک آسمان ماه به دست و ستاره ناک
یک نسخه آسمان که در آن یک ستاره حرف
حتی کسی نگیردش از جنس ابر، لاک
پیچیده دستهای تو و می پیچد ابر و باد
گرد تو مثل عقربه ها گرم تیک تاک
پیچیده دستهای تو و می پیچد ابر و باد
یعنی، دارند از تو تقاضای اشتراک
می پیچد ابر و باد به دورت که تا یکی
شاید دچار روشنایات شد شبیه خاک

• دو لیل از محمد بشیر رحیمی



تبار گل سرخ

کاش دعوت کنی ای پیک بهار گل سرخ
باز گلهای جهان را به دیار گل سرخ
دشت، مسحور تماشایی گلبارانهاست
چشم بارانی تو آینه دار گل سرخ
گوش کن قاری گلزار قناری ها را
که به شور آمده از نقش و نگار گل سرخ
آی خورشید سر نیزه بخوان و پدرخش
رشه در خون تو دارند تبار گل سرخ
شرق تا غرب، اگر چشم بچرخانی، آه
داغ می بینی و تکثیر شمار گل سرخ
باز فریاد که در دشت پراکنده شده؟
که به هر دامنه پاشیده غبار گل سرخ
پیک پاییزا بچین از لب پرپر شده ام
باز گلبوسه به گلبوسه نثار گل سرخ

□ □ □

همه دعوت شده اند آه! بین گل کرده ست
یک بهشت پرپر، روی مزار گل سرخ

• محمد تقی البری

هنوز آسمان مان برپاست

رسوب کرد که در خاک، شوری انگیزد
که جای سبزه از این دشت، شعله برخیزد
رسوب کرد که زخم زمین ظهور کند
و آتشاب دل خویش را فرار یزد
رسوب کرد که هر ذره بال و پر گیرد
عقاب گرد و با آسمان پیامیزد
رسوب کرد و تپش های خاک را آراست
که سبزخوی ترین شعله - ارچه - برخیزد
رسوب کرد و... هنوز آسمان مان برپاست
ستاره می دهد، الماس سرخ می یزد

• از تیره صنوبران وحشی

مویه های سرخ



پنجره...

ای از تبار زخم شکوفای درد ما
شیبور خشم و ناله طومار سرد ما
تندیس رنج، شعله زنجیر پاره‌ای
در آسمان تکه و پاره، ستاره‌ای
تعیین کوه ایل خدا، فوج کهکشان
فریاد سرخ، گریه خون، اوج آسمان
توفان درد، ناله شبگیر بندها
تقدیس عشق، آفت تزویر گندها
باشید باد خاک عزا را به باغ ما
کس هم ندید پیکر صد داغ داغ ما
خاکستر است و دود که رقص در آسمان
از خانه‌های کاهگلی تا به کهکشان

• داود هاشمی

مائیم و دشت سرخ که در رقص گم شده
مائیم و شهرهایی که بر عکس رُم شده
موج سراب گل زده در کام تشنه‌ها
در انتظار یک گل گندم گرسنه‌ها
شب میخکوب گشته در آن سوی پنجره
بغضی به وزن سنگ در اینسوی حنجره
شب در کمین پنجره نور خم شده
تصویر صبح از وسط قاب کم شده
عمری جنون بلند شده روی شانه‌ام
دریا به خون نشسته زاشک بهانه‌ام
تنها منم نشسته کویر است و العطش
تنها منم و تابوت و مردان مرده کش
با کوله بار سنگ در این کوه می‌روم
نومید محض با غم و اندوه می‌روم
در پنجه‌های برزخ بیداد مانده‌ام
چون رقص برگ در گذر باد مانده‌ام



کاریز خون ایل خدا جوش می‌زند
آنجا خدای، حکم به خاموش می‌زند
چوپان فروخت گله خود را به گرگها
خنیاگران شکست جنون‌وار ارگها
دشت است و جمع گرگ و لبهای کف زده
با پنجه‌های مرگ که خود را به صف زده
امسال سال گرگ و پلنگ است و گله‌ها
غرقند هر چه هست به دریای بذله‌ها
هر چه به نام عشق و مدارا در آتش است
دلها تمام تکرو عاصی و سرکش است
ره گم هزار صخره غم در کمین شده
برگردهای خاک عطش شب نشین شده
مائیم و باغ‌های که گلریز می‌شود
مائیم و راه و بایی که خونریز می‌شود

در باز، رو به سوی شفق، ترس از پسم
فوج ستاره ریخت به دامان بیکسم
توفان و سیل و مرگ اسارت شهید شد
فریاد خشم، رمز شهادت، شهید شد
نه سهره پر کشید زمین بی بهاره شد
جمعی ستاره رفت شفق بی ستاره شد
آنها ستاره‌اند که آزاد گشته‌اند
در حجله‌های گل زده داماد گشته‌اند
تنها منم غریب، که در جای مانده‌ام
تنها منم شکسته که در نای مانده‌ام
نه سهره پر کشید زمین بی بهاره شد
جمعی ستاره رفت شفق بی ستاره شد
چشمم به شیشه مانده و تدبیر می‌کنم
نه واژه را به روزنه تفسیر می‌کنم



عاشق پرواز بود

مثل یک آینه بود
ساده و بی‌کینه بود
در نگاهش راز بود
عاشق پرواز بود
زندگی را دوست داشت
سادگی را می‌نگاشت
مهربان و ساده بود
ساده و افتاده بود
مثل خنجر تیز بود
دشت حاصلخیز بود
نسبتی با حور داشت
چون ستاره نور داشت



زینب هزاری

مثل دریا موج داشت
تا پرستو اوج داشت
از شکوفه‌های بید
سادگی را می‌خرید
با نظر بر آب رود
مثنوی‌ها می‌سرود
حیف در یک روز سرد
با قناری‌های زرد
رفت تا اوج خدا
تا دیاری آشنا
از سیاهی دل پرید
تا به زیبایی رسید

• سلمانعلی زکی

مزرعه زرد

چندین بهار مزرعه‌مان زرد مانده است
بر گونه‌های برگ غم و درد مانده است
ما مانده‌ایم «مانده» در این جویبار سرد
از سروهای سبز فقط گرد مانده است
«ما»، «تو» و «من» شده است به مقراضهای «من»
«ما» مرده‌اش چو کولی و لگرد مانده است
خون کدام مرده به رگهای سبزمان
انداخته‌ست چنگ که جان، سرد مانده است
این باغ پر شکوفه‌تر از یار می‌شود
آیا کلنگ و بیل از آن مرد مانده است؟
این دانه‌های ریخته آری که گندم است
کرت و قنات را که بنا کرد؟ مانده است؟

چنار

چنار سبز پوش بیشه من
مسیح باور و اندیشه من
غروب آرزو پیچیده در من
فسرده برگ و بار و ریشه من

• سلمانعلی زکی



مویه‌های سرخ



تاریخ گمشده در غبار



● محمد تقی اکبری

به هر سو دست و پا می‌زنی بلکه چهره زردی بیابی و رد پای برهنه‌ای، اما جز تنهایی خویش نمی‌یابی، که بی‌رنگ‌تر از همیشه در گرداب این سیاهی سرخ و سرخی سیاه دست و پا می‌زندی. آسمان و زمین رنگ بدل می‌کنند اما تو همچنان دنبال خانه‌ای می‌گرددی تا در اجاق آن بسوزی و سوز دلت را از دودکش به آسمان برسانی!

دست تکان می‌دهی و غبارها را پس می‌زنی. باز این طومار کهنه و واژه‌هایی ناآشنا و گنگ که همچنان زیر غبار خفته‌اند، مگر غبارش را با چشمهای تو الفتی باشد! خدا می‌داند که گمشده تو در کدام سطر و کدام فصل این طومار پیچ در پیچ گم است! طوماری چنان تیره و تار که هیچ دستی به سوی آن دراز نمی‌شود، مگر اینکه از دست می‌رود!

چه باید کرد؟ این چهره زرد را چگونه باید سرخ کرد و این چشمهای تنگ را از کدام روزنه باید آویخت؟ کیست؟ نگاه کن این گامهای برهنه اوست که رد پوتها را در جاده زیر پا می‌نهد، این بادامهای چشم اوست که ریاضت شب را می‌شکنند و این چهره زرد اوست که با خون سرخ می‌شود. آری، این کتاب کهنه سرانجام ورق خورد، با دستهایی که... هزار بار شکست و از دست رفت.

آری، حالا است که می‌توانی گردوغبار قرن‌ها را از روی آن واژه‌های گمشده پاک کنی و از این روزنه، هزار بار یا غرور بخوانی: شیعه قبل از عبدالعلی و شیعه بعد از عبدالعلی!

مثل مختلف دنیا تاریخ خود را بر اساس وقایع و دگرگونی‌های مهم کشور خویش تقسیم می‌کنند؛ فرانسه قبل از انقلاب کبیر و فرانسه بعد از انقلاب، روسیه قبل از انقلاب اکبر و روسیه بعد از انقلاب، ایران قبل از انقلاب اسلامی و ایران بعد از انقلاب و...

هر کشوری در سیر تاریخی خود نقطه عطفی داشته و تاریخ خود را بر اساس آن تقسیم کرده، تا گذشته تاریک را نفی کند و نگاهی نو به آینده بیاندازد؛ اما این سرزمین آتش و خون، تاریخ خود را چگونه تقسیم کند و نگاه خود را از کدام روزنه به آینده بیاندازد، از کدام نقطه عطف؟

- افغانستان قبل از کودتای کمونیستی و بعد از آن، افغانستان بعد از اشغال شوروی و بعد از آن، افغانستان قبل از آزادی و بعد از آن، افغانستان قبل از طالبان و بعد از آن؟!...

نه بیهوده است. این طومار سیاه و متراکم چنان بهم پیچیده و پیچیده و پیچیده و واژه واژه‌اش در زیر غبار قرنهای تیره و تار چنان مردانده که صدایی از آنها بر نمی‌خیزد، حتی از واژه «آه» اش! طوماری چنان تار و روزگاری چنان تیره که روزهایش همانقدر روشن‌اند که شبهای گمشده در ابر و دودش و بند و زنجیرهایش همانقدر نوازشگرند که آزادی له شده در زیر پوتها و چرخ تانکهایش!

یشت پرده‌ای از غبار و دود هر چه چشم بدوانی، منظره آشنایی نمی‌یابی. هر چه هست سیاه، هر چه هست سرخ. دستارهای سیاه و چهره‌های سرخ نگاه بی‌رنگ را غرق می‌کنند، اما ترا نمی‌بینند!



مثل روح در بدن قوم دمید
و بارقه‌ای از امید، شهامت،
شجاعت و جسارت بریدن بندهای
پندار حقارت و توهین را عطا کرد



مسیح دل‌های افسرده

● هاجر خاوری (یگانه)

سبز بودی و سیزی و یکرنگی را بر قلب‌های زردمان کاشتی.
عاشقانه زیستی و در سیر وسلوک عرفان، تمامی مراحل عروج به
ماوراء این گردونه خاکی را طی کردی.

ای روح سبز باران! در تنگنای این عصر خاکستری در سایه
سایه مرگ می‌خوابیدی. و هر سپیده دم با طلوع مهر، از پشت
دست‌های خدا برمی‌خواستی و پیامبر گونه ندای «بیداری» را در
دل‌های خاموش این نسل زمزمه می‌کردی و صدای امواج نفس‌های
گرم بر گوش‌های یخ زده، طنین می‌انداخت. افسوس و صد
افسوس اما که احساسات بارانی تو در گلوی این عصر خاموش
هضم نشد. و بر دل این چرخ ساخته شده از سنگ، صیقل نخورد!
ای گرمای دل‌های ملتهب! نیک بر تارک این روزگار غدار
تابیدی. روزگاری که حق کشی در آن بیداد می‌کند و عدالت و انصاف
در آن به زنجیر بردگی کشیده شده است و دستانت را هم‌گونه به
سوی کویری‌های دل خشکیده و سوزانمان پرواز می‌دادی. تو
یگانه نبض رویشی بودی که با آهنگ اخلاص وجود مجهولمان را
به وجد و سماع وا می‌داشتی. سکوت، بلندترین فریاد دل و
دست‌های تکیده‌ات همدم خلوت دل‌های پژمان ما بود.

تو آنی که سیزی روح بر سیاهی جاهلان و قاتلان پرده
حجاب انداخت و بر فرق آمالشان خط بطلان کشید. تو آنی که با
روح مسیحانیت به کالبد مدفون شده‌مان جان دمیدی و روح
بیرنگمان را که در کمند دام‌های شیاطین زمانه، به جز آه و نگاهی
حسرت‌بار رمقی نداشت، رنگ بخشیدی!

ای سرو آزاد! تو آن بودی که پیشانیت را از خورشید وام گرفتی و
چشمانت را به فروغ ماه سپردی و اینک، دلت سجاده مسافران
غریبی است که نماز شکسته عشق را به پیشانی بلند تو اقتدا
می‌کنند...

فرار گذاشتیم و قضیه را نادیده و ناشنیده انگاشتیم. چون زمان در
حال گذر است و بسیاری حقایق کشف می‌شود. حتی اگر توافق
جمعی و همگانی بر کتمان آن باشد.

روزی زن‌ها را برای زیارت مزار انسان صاحب کرامتی می‌بردیم.
از جنب یک قبرستان متروک، اما بسیار وسیع و بزرگی گذاشتیم که
در دامنه یک تپه تا بلندای آن امتداد داشت و آثاری از دو قلعه
ویران شده در زمانهای دور، در آنجا دیده می‌شد. زن‌ها رو به
قبرستان کرده و آیه‌ای نثار روح مردگان کردند. این موجب شد که
مادرم را به رگبار پرسش بگیرم که این گورستان متعلق به چه
کسانی هستند؟ مادرم با تمام ترس و لرزی که داشت، شهامت این
را به خود داد و اسرار قتل عام قوم را فاش ساخت. یک دره بسیار
بزرگ و آباد با سه قلعه عظیم. شاید حدود صد سال پیش در یک
یورش شبانه خاک شده بود و از آن قوم بزرگ فقط سه نفر زنده
مانده بودند که این پانزده خانه از ایل و تبار همان سه نفر بودند.

این مسأله جانم را به لرزه درآورد و سؤالات بزرگ زندگی‌ام را
در ذهنم کوبید:

چرا کتمان؟

چرا دوستی با قاتلان؟

و چرا کنایه‌های اقوام هم سرنوشت؟

برای چه؟ آن وقت درست نمی‌دانستم. باید زمان می‌گذشت و
تغییر و تحولاتی اتفاق می‌افتاد تا به نتیجه نهایی می‌رسیدم.
انقلاب اتفاق افتاد و یکسری آزادی‌های نسبی حاصل شد. اما به
جواب سؤالات من پاسخ اساسی داده نشد، تا موقعی که این سه
فرضیه، اساس زندگی‌ام کاملاً به دلایلی بسیار مستدل و طولانی
دگرگون گردید.

کتمان به افشاگری - پرخاشگری و خودباوری.

رفاقت به دشمنی تا حدی که همان میوه خواران خوانمان در
پاکستان قصد جان پدرم را کرده بودند و...

و کنایه‌های مردم دهکده‌های بالا و پایین به هماوایی و هم
سرنوشتی و لذت این هماوایی و هم سرنوشتی کم‌چنان گسترده
و فراگیر شد که از حد منطقه‌ها فراتر رفت و تمام «قوم کلان» را در
بر گرفت.

جواب‌های این سه سؤال بزرگ را کسی ارزانی داشت که مثل
روح در بدن قوم دمید و بارقه‌ای از امید، شهامت، شجاعت و
جسارت بریدن بندهای پندار حقارت و توهین را عطا کرد: او مزاری
بزرگ بود.



انفعکاس های فصیح

(...در رسانه ها)



این ضرورت را احساس کردیم که گزارشها، تحلیلها و تفسیرها راجع به شهادت شهید مزاری به عنوان یک سند تاریخی ثبت و ضبط گردد تا محققین و پژوهشگران بتوانند از روی این سند مهم تاریخی، قضاوت آزادانه بنمایند.

این طرح نیازمند است تا منابع، مطبوعات و روزنامه‌ها، مجلات، بولتن‌های خبری، رادیوها و خبرگزاری‌ها مطالعه و ارزیابی گردد. به آرشیوهای مختلف مراجعه شود. در صورت نیاز، مسافرت‌هایی در خارج و داخل کشور صورت بگیرد. از این رو، نیروی کاری زیادی برای جمع‌آوری مطالب، منابع و یا ترجمه از زبان‌های خارجی لازم می‌باشد. این طرح، سختی‌ها و مشکلات زیادی در بر دارد. دسترسی به منابع و آرشیوها به سادگی ممکن نیست. مشکلات اقتصادی، مصروفیتهای فرهنگی و تحصیلی معضل دیگری است.

لذا، زمان بسیار محدودی را در نظر گرفتیم. روزنامه‌های ایران، زمان حادثه شهادت شهید مزاری را ورق زدیم. مطالب و گزارشها را تهیه و تنظیم کردیم. این بخش، به یقین از جمله مهمترین کارهایی می‌باشد که درباره شهید مزاری باید انجام می‌گرفت. امیدواریم که خداوند توفیق‌مان دهد. انشاءالله.

□ خبر شهادت

روزنامه‌ها را ورق می‌زنیم. کار و کارگر مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ با تیر درشت نوشته است: «دبیرکل حزب وحدت به قتل رسید». (۱) رسالت، مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین گزارش می‌دهد: «وی در حال اسارت و هنگام انتقال از چهارآسیاب به قندهار به شهادت رسید». (۲) و روزنامه جمهوری اسلامی بیان می‌دارد: «... مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان توسط نیروهای طالبان به شهادت رسید». (۳) ایران، در صفحه اول شهادت شهید مزاری را چنین گزارش می‌دهد: «عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی در حین اسارت به دست گروه طالبان به شهادت رسید». (۴) گزارش کیهان مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین است: «رهبر شیعیان افغانستان طی یک زد و خورد مسلحانه به دست اعضای گروه طالبان به شهادت رسیدند». (۵) اطلاعات در همین تاریخ، خبر شهادت شهید مزاری را اینگونه منعکس کرده است که: «عبدالعلی مزاری رهبر حزب شیعی وحدت اسلامی که در جریان حمله نیروهای وفادار به ربانی - احمدشاه مسعود به مواضع شیعیان کابل در جنوب غرب این شهر اسیر شده بود، توسط نیروهای طالبان به قتل رسیده است». (۶) روزنامه محلی خراسان مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۷ نوشته است که: «شهید مزاری، دوشنبه گذشته پس از اسارت توسط گروه طالبان به همراه چند تن از اعضای حزب وحدت اسلامی افغانستان به شهادت رسید». (۷) و روزنامه همشهری چنین گزارش داده است: «عبدالعلی مزاری دوشنبه

شهید مزاری

از نگاه

مطبوعات ایران

● علی پیام

گذشته هنگامی که به وسیله نیروهای گروه طالبان از چهار آسیاب به غزنی منتقل می شد به قتل رسید» (۸)

چگونگی شهادت

روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ درباره چگونگی قتل شهید مزاری می نویسد که: «... دو گزارش مختلف نقل شده است. به موجب گزارش اول، مزاری همراه با هشت تن از یاران اسیر خود دیروز، با هلیکوپتر به قندهار منتقل شدند. در بین راه بر اثر سقوط



۱۳۷۳/۱۲/۲۳ چنین گزارش می دهد: «وی در حال اسارت و هنگام انتقال از چهار آسیاب به قندهار به شهادت رسید» (۱۲)

روزنامه جمهوری اسلامی مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ اینگونه می گوید: «گزارشهای رسیده راجع به شکل حادثه متفاوت است. رادیو امریکا می گوید: در جریان یک درگیری مسلحانه زمینی کشته شده است. بی بی سی می گوید: داخلی هلی کوپتر حامل وی درگیری صورت گرفته و کشته شده است» (۱۳)

روزنامه همشهری در تاریخ ۱۳۷۴/۲/۹ بیان می دارد که: «عبدالعلی مزاری ۲۲ اسفند ماه گذشته در زمان اسارت در راه انتقال به قندهار در نزدیکی غزنی به شهادت رسید. اما طالبان مدعی هستند او در یک درگیری کشته شده است» (۱۴)

روزنامه کار و کارگر مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ می نویسد: «طبق گزارشهای رادیو بی بی سی و امریکا به قتل از گروه طالبان وی بر اثر درگیری میان گروه طالبان و حزب وحدت اسلامی در فرودگاه قندهار کشته شده است» (۱۵) همین روزنامه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۵ به نقل از سخنگوی طالبان می گوید که: «استاد مزاری، در جریان یک زد و خورد در داخل هواپیما به قتل رسیده است» (۱۶)

روزنامه مذکور در تاریخ فوق می نویسد: «در بیانیه ای که حزب وحدت روز چهارشنبه در پشاور پاکستان منتشر کرد... آمده است: ادعای قتل استاد مزاری در جریان یک درگیری بی اساس است و با هدف پنهان کردن جنایت طالبان عنوان شده است» (۱۷)

روزنامه ایران مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ در مورد چگونگی شهادت شهید مزاری چنین گزارش می دهد: «گروه طالبان در مورد شهادت وی گزارشهای ضد و نقیضی را منتشر کرد. روز دوشنبه عبدالمنان نیازی سخنگوی این گروه در کوپته گفت: هلی کوپتر حامل مزاری در حال پرواز، هدف قرار گرفت و سرنگون شد. اما محمد معصوم افغانی، سخنگوی طالبان در پشاور ادعا کرد: مزاری در حالی که سوار بر هلی کوپتر به سوی قندهار برده می شد، برای تصاحب اسلحه نگهبانان خود با آنها درگیر و کشته شد. این سخنگو، تأیید کرد، هلی کوپتر مذکور به قندهار رسید» (۱۸) کیهان، روزنامه کثیر الانتشار مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ گفته است که: «به گفته سخنگوی این گروه، مزاری موفق شد با حمله به یکی از نگهبانان خود سلاح او را به چنگ آورد و شش نفر از اعضای این گروه را بکشد، اما خود او نیز هدف گلوله یکی از آنها قرار گرفت و کشته شد» (۱۹) همین روزنامه در شماره ۱۵۳۰۵ مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ می نویسد: «کابل - افغانستان - خبرگزاری ها: رهبر شیعیان افغانستان طی یک زد و خورد مسلحانه به دست اعضای گروه طالبان به شهادت رسیدند» (۲۰)

هلی کوپتر، مزاری و کتبه همراهان وی کشته شدند. این گزارش را ملا نیازی سخنگوی طالبان در چهار آسیاب در اختیار خبرنگاران قرار داد. گزارش دیگری که توسط خبرگزاری فرانسه مخابره شده... ظاهراً پس از آنکه مزاری و هشت تن از یارانش همراه با محافظان مسلح طالبان سوار هلی کوپتر شدند، رهبر حزب وحدت اسلامی در اثنای پرواز موفق می شود اسلحه یکی از مراقبان خود را ربوده و در داخل هلی کوپتر دست به تیراندازی می زند، که خلبان هلی کوپتر زخمی می شود، و وی موفق شد هلی کوپتر را فرود آورد. در این گیر و دار، همراهان مزاری به سلاح های محافظان حمله کردند که در نتیجه هشت همراه مزاری و محافظان کشته شدند» (۲۱) همین روزنامه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۴ می گوید: «به ادعای طالبان، مزاری دوشنبه (پروپروز) پس از اینکه سعی کرد کنترل هلی کوپتر در حال پرواز را به دست بگیرد و شش نفر از افراد طالبان را کشت، به ضرب گلوله کشته شد» (۲۲)

به قول روزنامه رسالت مورخه ۱۳۷۴/۱/۲۰ مولوی وکیل احمد متوکل یکی از اعضای شورای عالی طالبان طی مصاحبه ای چنین گفته که: «... در آسمان غزنی، یکی از نیروهای مزاری پند دست خود را باز کرد و اسلحه یکی از طالبان را گرفت و به طرف طالبان تیراندازی کرد و درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی کوپتر ادامه یافت. در نتیجه با رسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از نیروهای طالبان کشته شدند» (۲۳) روزنامه مذکور در تاریخ

روزنامه خراسان، مطلب مفصلی پیرامون شهادت شهید مزاری در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۷۴ چاپ کرده است. از جمله پاسخ آقای جعفریان خبرنگار ایرانی به سوالات روزنامه خراسان که راجع به چگونگی شهادت شهید مزاری بیان داشته است: «... ما صبح روز بعد از سقوط هلی کوپتر وارد قندهار شدیم. طالبان که مدعی درگیری در هلی کوپتر و شهادت استاد مزاری و سقوط هلی کوپتر در اثنای درگیری بودند، برای اثبات مدعای خود تریبی دادند که ما به همراه یک خبرنگار انگلیسی و نماینده آنان به استان غزنی و محل سقوط هلی کوپتر حامل استاد مزاری پرواز کنیم. در حومه شهر غزنی و شاید دقیقتر بگویم در شمال شرق آن ما، لاشه هلی کوپتری در پهن دشت بیابان دیدیم. هلی کوپتر حامل ما در این نقطه توقیفی کرد و ما توانستیم با خیال آسوده بقایای هلی کوپتر مذکور را بررسی کرده و عکس و فیلم بگیریم. آنچه ما دیدیم، هلی کوپتری بود که به راستی سقوط کرده و به راستی در داخل آن درگیری شدیدی رخ داده بود. بدنه هلی کوپتر به سبب اصابت گلوله‌های کلاشینکف سوراخ سوراخ بود و مقدار زیادی لباس و شال خوبی در داخل کابین مانده بود.

ما پس از بازگشت از غزنی توانستیم با یکی از دو خلبان هلی کوپتر و طلبه‌ای که مدعی بود با هلی کوپتر حامل استاد مزاری از کابل به سوی قندهار پرواز کرده و در درگیری با استاد مزاری شرکت داشته است، گفتگو کردیم. طالبان، مدعی بودند در این درگیری ۹ تن از اعضای حزب وحدت از جمله استاد مزاری و ۶ تن از نیروهای ایشان کشته شده‌اند. من به نوبه خود با تمام ذکاوت ژورنالیستی و تصویری که راجع به موضوع انتقال و شهادت آقای مزاری ممکن بود، سوالاتی کردم. آنچه عاقبت از میان انبوه پاسخ‌هایی که مسئولین مختلف طالبان و نیروهای آنان که مدعی حضور در صحنه بودند به سوالات ما دادند دستگیر شد، تقویت این ذهنیت بود که

واقعاً هلی کوپتری در مسیر کابل به قندهار که حامل اسرایی از حزب وحدت و استاد مزاری بوده، سقوط کرده است و یا هیچ شیهه‌ای نبود که در قسمت بار هلی کوپتر یعنی محل استقرار اسراء درگیری و تیراندازی شده بود و این قسمت از اظهارات طالبان صادقانه و راست بود. اما دو نکته در این میان با توجه به برخی پاسخ‌های ضد و نقیض طالبان مبهم باقی ماند:

اول اینکه شهید مزاری چگونه به اسارت در آمده است؟ احتمال دارد به بهانه دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند. دیگر اینکه آیا استاد مزاری در هلی کوپتر مذکور (هلی

کوپتر ساقط شده) زنده بوده است یا اینکه جسد او را به قندهار انتقال می‌داده‌اند که این مورد نیز مشکوک است و بیشتر به نظر می‌رسد که مورد دوم صحت داشته باشد. مبنی بر اینکه استاد

مزاری در همان چهارآسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را به همراه برخی از اسراء به قندهار منتقل می‌کرده‌اند که در هلی کوپتر درگیری می‌شود و سقوط رخ می‌دهد و سپس طالبان ماهرانه از این اتفاق بهره می‌برند.» (۲۱)

آقای جعفریان اضافه می‌کند: «این گمان زمانی برای من تقویت شد که قوماندان شفیع که یکی از فرماندهان حزب وحدت که طالبان مدعی آغاز درگیری در هلی کوپتر او و نیز مرگ وی در جریان این درگیری بودند به اذعان منابع مستقل و موثق، سر از پیشاور و سپس مزارشریف در آورد.» (۲۲)

□ چگونگی اسارت

درباره چگونگی اسارت استاد شهید «مزاری» نقلهای گوناگونی شده است. روزنامه رسالت در تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲۰ به نقل از مصاحبه‌ای که با مولوی وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان شده است، چنین می‌نویسد: «... با آنها (حزب وحدت) گفتیم سلاح‌هایتان را تسلیم کنید، زیر بار نرفتند. پس ما وارد جنگ شدیم و مزاری را در خانه‌اش دستگیر کردیم و او را به چهارآسیاب انتقال دادیم و سپس ایشان را به همراه ۹ تن از فرماندهانش با یک هلی کوپتر به سمت قندهار روانه کردیم.» (۲۳) روزنامه کار و کارگر از منابع حزب وحدت خبر می‌دهد که: «... مزاری بعد از ظهر شنبه در منطقه چهار آسیاب به اسارت نیروهای گروه طالبان در آمده است.» (۲۴) روزنامه ایران، گزارش منابع حزب وحدت را تأیید کرده می‌نویسد: «مزاری بعد از ظهر شنبه در منطقه چهار آسیاب در ۲۵ کیلومتری جنوب کابل به اسارت نیروهای گروه طالبان در آمده است.» (۲۵) اما آقای جعفریان خبرنگار ایرانی در روزنامه خراسان اظهار می‌دارد که: «... احتمال دارد به بهانه دعوت برای حضور در مجلس و مصالحه و مشاوره اسیر کرده بودند.» (۲۶)



□ مکان شهادت

در مورد این که شهید مزاری، در کجا به شهادت رسیده است؟

نیروهای طالبان کشته شدند» (۳۷)

روزنامه جمهوری اسلامی از زبان رادیو امریکا گزارش می دهد که: «شهید مزاری در جریان یک درگیری مسلحانه زمینی کشته شده است.» (۳۸) و از بی بی سی نقل می کند که: «شهید مزاری، داخل هلی کوپتر حامل وی درگیری صورت گرفته و کشته شده است.» (۳۹)

بهر حال به گفته روزنامه خراسان: «شهید مزاری توسط طالبان به طرز فجیعی به شهادت رسید.» (۴۰) و «حادثه تلخ شهادت حجة الاسلام مزاری در اسارت با دست و پای بسته...» (۴۱) به یقین «... بزرگترین ضربه به وجهه طالبان نزد شیعیان افغانستان و سایر کشورهای شیعه نشین و اقلیتهای شیعه در منطقه بود.» (۴۲) که «... در حال اسارت بعد از تحمل شکنجه های روحی و جسمی به دست گروه طالبان به شهادت رسید.» (۴۳) این قدر «... سیکسری دشمن که از طریق بازی با گوش اسیر و دست و پا بسته خود را شکنجه می کند.» (۴۴) در حالی که «... چهره مصمم و قاطع و سازش ناپذیر و نگاه نافذ مزاری در لحظاتی که با دست و پای بسته در اختیار دشمن قرار دارد و می داند که به زودی به شهادت می رسد.» (۴۵)

روزنامه جمهوری اسلامی می نویسد: «عکسهایی که همزمان با شهادت مزاری در یک روزنامه چاپ عربستان منتشر شد، عامل گروه طالبان را در حالی که دست و پای او را بسته در حال شکنجه دادن او هست در عکس نشان می دهد.» (۴۶) مؤید این خبر نقل روزنامه اطلاعات است از زبان یک روزنامه نگار غربی که گفته: «... عبدالعلی مزاری رهبر شیعی وحدت اسلامی در حالی که در دست نیروهای طالبان اسیر بوده و دست و پاهایش را بسته بودند، در ستاد طالبان واقع در چهار آسیاب دیده و از وی عکس گرفته است.» (۴۷)

□ پیامد شهادت شهید مزاری برای طالبان

«... این رفتار غیر انسانی علاوه بر اینکه پرده از چهره کثیف گروه طالبان برمی دارد...» (۴۸) نیز «برگ سیاه دیگری در پرونده طالبان آلوده بودن چنگال آنها به خون مجاهد والا مقام حجة الاسلام مزاری رهبر فقید حزب وحدت اسلامی است. این

روزنامه ها، اخبار گوناگونی منتشر کرده اند. روزنامه اطلاعات مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ می نویسد که: «... مزاری همراه ۸ تن از یاران اسیر خود دیروز با هلی کوپتر به قندهار منتقل شدند. در بین راه بر اثر سقوط هلی کوپتر، مزاری و کلیه همراهان وی کشته شده اند.» (۴۷) ولی روزنامه کار و کارگر در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۴ می گوید: «آیه الله مزاری... در نزدیکی کابل به شهادت رسید.» (۴۸) که همین روزنامه به نقل از سخنگوی طالبان گزارش می دهد: «... استاد مزاری در جریان یک زد و خورد در داخل هواپیما به قتل رسیده است.» (۴۹) ولی روزنامه مذکور از قول شفق رئیس دفتر حزب وحدت در تهران بیان می کند که: «جنازه دبیرکل حزب وحدت روز گذشته در غزنی جنوب افغانستان در اختیار شیعیان قرار گرفته.» (۵۰) روزنامه ایران اخبار متناقضی از سوی سخنگویان گروه طالبان راجع به شهادت شهید مزاری ارائه می دهد. از قول عبدالمتان نیازی سخنگوی طالبان در کوئته پاکستان می نویسد: «... هلی کوپتر حامل مزاری در حال پرواز مورد هدف قرار گرفت و سرنگون شد.» (۵۱) در حالی که از زبان محمد معصومی سخنگوی طالبان در پشاور می گوید که: «هلی کوپتر مذکور در قندهار رسیده است.» (۵۲)

روزنامه های خراسان و همشهری متفقاً گزارش می دهند که شهید مزاری در نزدیکی غزنی، به دست طالبان به شهادت رسیده است: «عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی ۲۲ اسفند ماه گذشته در نزدیکی غزنی توسط نیروهای طالبان به طرز فجیعی به شهادت رسید.» (۵۳) و «عبدالعلی مزاری... در راه انتقال به قندهار در نزدیکی غزنی به شهادت رسید.» (۵۴) اما آقای جعفریان خبرنگار ایرانی اظهار کرده است که: «... استاد مزاری در همان چهار آسیاب به شهادت رسیده و جسد ایشان را همراه برخی از اسرا به قندهار منتقل می کرده اند که در هلی کوپتر درگیری می شود و سقوط رخ می دهد و سپس طالبان ماهرانه از این بهره می برند.» (۵۵) رسالت می نویسد که: «... هنگام انتقال از چهار آسیاب به قندهار به شهادت رسید.» (۵۶) روزنامه مذکور از قول وکیل احمد یکی از اعضای شورای عالی طالبان می گوید که: «در آسمان غزنی... درگیری در آسمان و هنگام سقوط هلی کوپتر ادامه یافت و در نتیجه با فرا رسیدن افراد کمکی و ادامه تیراندازی رهبر حزب وحدت اسلامی به همراه ۹ تن از فرماندهان وی به اضافه ۷ تن از

جرم بزرگی که در نهایت ناجوانمردی و فساد انجام شده، چهره طالبان باقی نگذاشت. حزب وحدت اسلامی هر چند با شهادت مزاری متحمل ضربه بزرگی شد، لکن خون این شهید در دراز مدت علاوه بر قدرت بخشیدن به این حزب، راه را برای خیانتی که گروه طالبان در سر داشت تحت پوشش دین به ملت مسلمان افغانستان بنماید، سد خواهد کرد.» (۴۹) و در واقع «... به شهادت رساندن فجیع و مظلومانه حجة الاسلام مزاری رهبر حزب وحدت را در حقیقت باید اولین عملکرد این گروه دانست. عملکردی که به منزله اعلام موجودیت این گروه سفاک در صحنه‌های سیاسی افغانستان محسوب می‌شود.» (۵۰) بر هیچ کسی پوشیده نیست که «به شهادت رساندن رهبر حزب وحدت اسلامی در حالی که در اسارت گروه طالبان بود، لکه ننگ بزرگی بر پیشانی این گروه مدعی پای بندی به اسلام، به قتل رساندن اسیر از مصادیق بارز جنایت جنگی است و گروه طالبان با این جنایت... صاحب پرونده سیاه است.» (۵۱)

«... عکسهای که همزمان با شهادت رساندن مزاری در یک روزنامه چاپ عربستان منتشر شده این چاپ عکس... وابستگی این گروه را نشان می‌دهد.» (۵۲) شهادت شهید مزاری انعکاس بین المللی پیدا کرد به گونه‌ای که «... سازمان عفو بین الملل از گروه طالبان خواسته شده بود در مورد قتل عبدالعلی مزاری رهبر سابق حزب وحدت اسلامی توضیح دهند.» (۵۳) همچنین «صبغت الله مجددی نیز طی سخنانی در مراسم مذکور (مراسم سوگواری که بعد از ظهر جمعه در پیشاور برگزار شد) گفت: طالبان با این عمل (به شهادت رساندن استاد مزاری) به اعتبار خود لطمه زدند.» (۵۴) و بی‌گمان، شهادت شهید مزاری توسط طالبان «بزرگترین ضربه به وجهه طالبان نزد شیعیان افغانستان و سایر کشورهای شیعه نشین و اقلیتهای شیعه در منطقه بود.» (۵۵)

روزنامه رسالت، شهادت شهید مزاری را «... در اسارت با دست و پای بسته و زد و بندهای پنهان و آشکار این گروه با احزاب دیگر اشاره کرده.» (۵۶) به قول روزنامه خراسان: «دستگیری و به شهادت رساندن رهبری حزب وحدت اسلامی حجة الاسلام مزاری از دیگر اشتباهات استراتژیک طالبان به شمار می‌رود.» (۵۷) آقای امامی کاشانی امام جمعه تهران، به شهادت رساندن رهبری حزب وحدت اسلامی را اقدام ظالمانه خواند و گفت: «این اقدام دشمنان زنگ خطری برای همه مسلمانان جهان و وحدت شیعه و سنی محسوب می‌شود.» (۵۸)

«به دنبال به شهادت رسیدن حجة الاسلام مزاری دبیرکل و تنی چند از اعضای شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی، تحولات سیاسی افغانستان وارد مرحله جدید گردید. از سوی دیگر، نقاب از چهره طالبان این گروه خلق الساعه و نوظهور برداشت. اما آنچه که وضعیت طالبان را تا چندی پیش از پیچیدگی خاص برخوردار

ساخته بود، عدم افشای ماهیت سیاسی آنان و وابستگی واقعی آنان به جناح‌ها و گروه‌های خارجی و داخلی افغانستان بود. ولی با به شهادت رساندن حجة الاسلام مزاری، موضع ضد شیعی و برخورداری از حمایت‌های وهابیون سعودی و دلارهای امریکایی به وضوح آشکار گردید.» همین روزنامه (قدس) مورخه ۱۳۷۴/۱/۱۷ از شهادت استاد مزاری به عنوان عامل افشاکننده چهره طالبان یاد کرده است.

روزنامه کار و کارگر از انتشار اطلاعاتی که از سوی سخنگوی حزب وحدت اسلامی در تهران به تشر رسیده است بیان می‌دارد که: «... حزب اسلامی در این اطلاعیه تأکید دارد، شهادت دبیرکل حزب وحدت اسلامی توطئه خائنانه و خطرناک برای گسستن شیرازه وحدت ملی افغانستان است.» (۵۹) و «حزب اسلامی می‌گوید شهادت آية الله مزاری جز سیه رویی دشمنان اسلام و افغانستان، ثمره‌ای برای گروهک طالبان به عنوان ایادی استعمار در پی نخواهد داشت.» (۶۰)

روزنامه قدس از قول آقای خیرخواه سفیر افغانستان در تهران می‌نویسد که: «همه می‌دانند که اسلام کشتن اسیر را منع کرده است. ولی طالبان هنگام به اسارت گرفتن شهید مزاری، یکی از دستیاران ژنرال دوستم به نام «کامرزی» را نیز به اسارت گرفته بودند. ولی با کمال تعجب، طالبان دستیار دوستم را با احترام آزاد می‌کند و مزاری را به شهادت می‌رساند.» (۶۱)

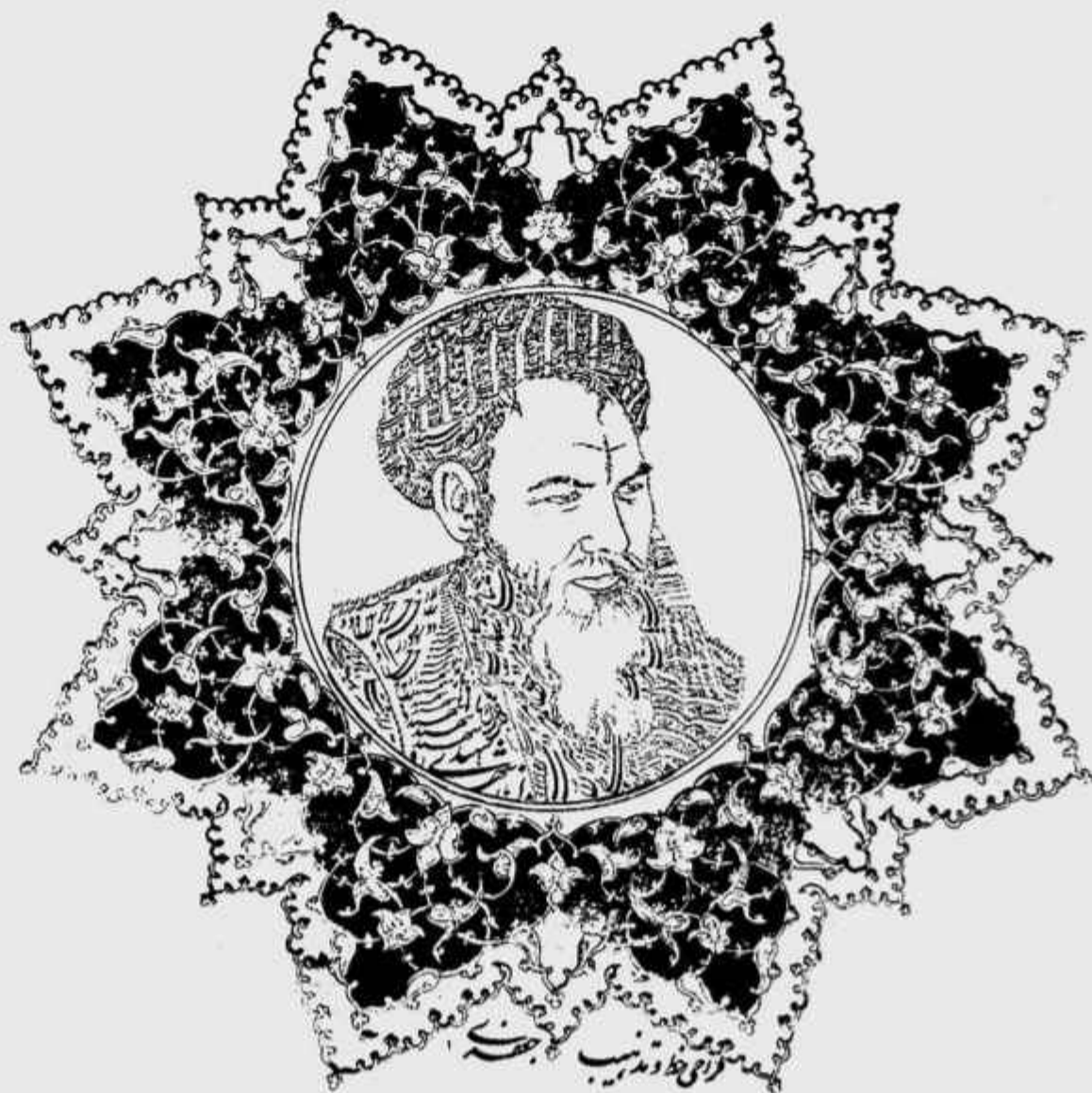
□ تشییع پیکر شهید مزاری

روزنامه جمهوری اسلامی می‌نویسد: «روزهای پایانی سال ۱۳۷۳ شاهد تحولات مهم در افغانستان بود. مهمترین فراز این تحولات، شهادت مظلومانه حجة الاسلام مزاری رهبر حزب وحدت است.» (۶۲) همین روزنامه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۵ گزارش



می‌دهد که: «جنازه، در غزنی جنوب افغانستان در اختیار شیعیان قرار گرفته و به سمت مزار شریف تشیع می‌شود.»^(۶۳) و «نماینده سازمان ملل پیشنهاد کرده است که برای انتقال جنازه حجة الاسلام مزاری رهبر حزب وحدت هواپیما در اختیار آنان قرار می‌دهد، این پیشنهاد از ناحیه تشیع کنندگان رد شده است.»^(۶۴) روزنامه جمهوری اسلامی راجع به تشیع پیکر قائد شهید

انبوه جمعیت هزاره به سمت مزار شریف حرکت داده شده است.»^(۶۷) و بالاخره در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۳۰ می‌گوید: «پیکر شهید مزاری از غزنی تا مزار شریف بر دوش مردم تشیع شد و پس از ۱۵ روز مسافت در مراسم با شکوهی در مزار شریف به خاک سپرده شد.»^(۶۸) روزنامه کار و کارگر نیز از تشیع جنازه شهید مزاری گزارش



می‌دهد: «جنازه حجة الاسلام مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان را تصمیم دارند پیاده تا مزار شریف در شمال آن کشور تشیع نمایند.»^(۶۹) و همین روزنامه چنین می‌نویسد که جنازه شهید مزاری «... در میان انبوه جمعیت هزاره به سمت مزار شریف حرکت داده شده است.»^(۷۰)

□ عاملین فاجعه

در مورد این که عاملین شهادت شهید مزاری چه کسانی‌اند؟ روزنامه کیهان مورخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۵ تحت عنوان «شهادت مزاری و

مزاری» می‌گوید: «جنازه حجة الاسلام مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی را شیعیان افغانستان تصمیم دارند پیاده تا مزار شریف در شمال آن کشور تشیع کنند.»^(۶۵) بنا به گزارش روزنامه مذکور: «ژنرال دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی شمال افغانستان گفت: «تشیع کنندگان یانزده روز پیاده روی در پیش رو دارند.»^(۶۶)

روزنامه همشهری مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۵ چنین گزارش می‌دهد که: «... جنازه دبیرکل حزب وحدت اسلامی روز سه شنبه در غزنی جنوب افغانستان در اختیار شیعیان قرار گرفته در میان

تحولات افغانستان» مطالبی به چاپ رسانده است. در بخشی از این مطلب متذکر شده است که: «... اتحاد شوم جمعیت ونظار و اتحاد و طالبان... ستون اصلی فرماندهی حزب وحدت اسلامی را خم کرد.» (۷۱)

در همین راستا، جمهوری اسلامی چنین سخن می‌گوید: «... اتحاد سیاف و گروه فاسد طالبان و اغفال شدگانی با تحریک عوامل دولتی از حزب وحدت اسلامی جدا شده و حیثیت دینی و ملی خود را فدای قدرت طلبی خویش کرده‌اند. تاکنون ضربات موثری بر ییگر حزب وحدت وارد آورده حجة الاسلام مزاری در اثر همین تظلمات و فشارها بود که سرانجام جان خود را در راه دفاع از حقوق و آرمان شیعیان تحت ستم در زمان گذشته از دست داد.» (۷۲)

□ سخن آخر

«... فعالیت‌های مزاری در طول جهاد مردم افغانستان ماندنی است. او یک عالم بزرگ مذهبی بود.» (۷۳) و روزنامه خراسان به بخشی از بیانیه وزارت امور خارجه ایران راجع به شهادت شهید مزاری اشاره می‌کند: «... این مجاهد مسلمان در دوران طولانی سلفه کمونیسم بر افغانستان با حضور خستگی ناپذیر و مداوم در صحنه جهاد همدوش مردم و مجاهدان فی سبیل الله برای آزادی کشورش به مبارزه پرداخت.» (۷۴) روزنامه کار و کارگر با تیترو درشت به قسمتی از اطلاعاتی مجمع جهانی اهل بیت اشاره می‌کند: «شهادت مزاری در راستای طرح تفرقه انگیز استعمار جهانی صورت گرفت.» (۷۵) و همین روزنامه به نقل از مجمع جهانی اهل بیت «شهادت حجة الاسلام و المسلمین مزاری در افغانستان را محکوم کرد.» (۷۶) و «شهادت حجة الاسلام و المسلمین مزاری در افغانستان و دکتر محمد علی نقوی در پاکستان را حرکت از سوی عوامل امریکا علیه وحدت مسلمانان دانست.» (۷۷)

روزنامه مذکور به نقل از اطلاعاتی دفتر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم می‌گوید که شهادت شهید مزاری «تلمه‌ای است بر ییگر ملت مجاهد آن کشور و مرتکبین این جنایت باید پاسخ گوی خون شهیدان باشند.» (۷۸)

روزنامه کیهان مورخه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳ مطالبی تحت عنوان «در سوگ شهید وحدت افغانستان» از مجید عرب سعیدی چاپ کرده است: «مکان: جنوب غربی شهر کابل، منطقه حزب وحدت اسلامی، زمان: شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۷۱

حجة الاسلام و المسلمین مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان - که در میان گروه‌های جهادی به «استاد مزاری»

شهرت دارد - با چهره‌ای آرام و مطمئن در مقابلمان نشسته است. سیمای روحانی و لبخند همیشگی‌اش باعث می‌شود برای دقایقی که در حضور او هستیم، فراموش کنیم که در محاصره گلوله‌های توپ و خمپاره قرار داریم. در تمام طول صحبتمان، علیرغم آنکه منطقه حزب وحدت به تازگی مورد حمله موشکی جناح‌های مخالف قرار گرفته و شمار زیادی شهید و مجروح بر جای گذاشته است، او کمتر از این موضوع سخن می‌گوید. در کلامش بیش از هر واژه دیگری کلمات «اسلام» و «افغانستان» مطرح می‌شود. به وضوح می‌توان تشخیص داد که «درد مزاری» در همین دو واژه خلاصه می‌شود: «اسلام»، «افغانستان» هنگامی که برای پاسخگویی به سوالات ما از دشمنان افغانستان به ویژه بیگانگان سخن می‌گوید برافروخته می‌شود و چهره‌اش مصداقی دیگر از «اشداء علی الکفار» را معنا می‌بخشد.

امروز که خبر شهادت مظلومانه او را به وسیله دار و دسته‌ای مشکوک می‌شنوم، این جمله او در مصاحبه‌ای که با ایشان داشتیم، یکبار دیگر در ذهنم نقش می‌بندد که می‌گفت: «تأمین حقوق کلیه گروه‌های جهادی و مشارکت دادن آنان در تصمیم‌گیریها بر اساس میزان جمعیت گروه‌ها و قطع‌ایادی بیگانگان در امور داخلی افغانستان، دو راه حل برای خاتمه بحران این کشور است.»

شهید مزاری خود در راه به ثمر رسانیدن چنین راه حلی به شهادت رسید و به عنوان یک رهبر جهادی و یک روحانی با اخلاص افغان جان خود را در راه آرمانهای پاک ملت مسلمان افغانستان گذاشت. یادش گرامی باد. (۷۹)

همین روزنامه، مطلب دیگری تحت عنوان «شهادت مزاری و تحولات افغانستان» از آقای محمود ملک زاده به چاپ رسانده است که برای سخن پایانی حضور خوانندگان گرامی تقدیم می‌داریم: «خبر شهادت استاد شهید عبدالعلی مزاری را دو شب پیش از رادیو فرانسه برای اولین بار شنیدم و به ناگاه از این همه توحش و بربریت که در صحنه افغانستان نمایش داده می‌شود بر خود لرزیدم. گرچه او را چند بار بیشتر ندیده بودم، اما استقامت و شجاعت وی در صحنه جهاد افغانستان از روز اول اشغال افغانستان توسط نیروهای ارتش سرخ تالحتله شهادت زیانزد دوست و دشمن بود، او که پس از حاکمیت کمونیستها برای نجات جان مردم مسلمان افغانستان همه توان خود را گذارده بود، او یک ستاره درخشان بود که در پرتو انوار حرارت بخش انقلاب اسلامی بر آن بود که همه قیود مردم رنج‌دیده فارس زبان شیعه افغانستان را درهم بشکند و به راستی تا او بود کسی را جرأت تعرض به غرب

در کلامش بیش از هر واژه دیگری کلمات «اسلام» و «افغانستان» مطرح می‌شود. به وضوح می‌توان تشخیص داد که «درد مزاری» در همین دو واژه خلاصه می‌شود: «اسلام»، «افغانستان»

کابل دژ مستحکم مردمان صبور و آرام شیعه نبود و تا او بود علیرغم ده‌ها و ده‌ها حمله ت‌رام عیار زمینی، هوایی و موشکی با رشادت تمام از مقر فرماندهی خود در دانشکده علوم اجتماعی، برادران مبارز حزب وحدت را منظم می‌نمود.

یکبار که گروه‌های معارض تا قلب غرب کابل پیش آمده بودند و او از همه جهت مردم را تحت فشار تانکها و بمباران هواپیماها و موشک باران دیده بود و لاجرم برخی عقب نشسته بودند دلاورانه در پشت بی‌سیم گفته بود که «غیرتمندان، غیرتتان کجاست، دشمن همه جا را غارت می‌کند» و مجدداً سیل برادران عضو حزب وحدت به دور او رسیده بودند و گروه‌ها را عقب زده بودند.

اکنون که او نیست، انگار که در غرب کابل هیچ کس نیست، به راحتی تصرف کردند و خانه‌های مردم را خراب و غارت و تجاوز به ناموس شیعه را شروع کردند...» (۸۰)

پی‌نوشتها:

(۱) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۱۲۷۱

(۲) رسالت ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۳) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۴) ایران ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۴۴

(۵) کیهان ۱۳۷۳/۱۲/۲۴، ش ۱۵۳۰۵، ص آخر.

(۶) اطلاعات ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۲۰۴۴۰

(۷) خراسان ۱۳۷۳/۱۲/۲۷، ش ۱۳۷۳، ص ۲

(۸) هشتی ۱۳۷۳/۱۲/۲۸، ش ۱۲۷۱، ص ۷

(۹) اطلاعات ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۲۰۴۴۰

(۱۰) اطلاعات ۱۳۷۳/۱۲/۲۴، ش ۲۰۴۴۱

(۱۱) رسالت، ۱۳۷۳/۱/۲۰

(۱۲) رسالت، ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۱۳) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۱۴) هشتی ۱۳۷۳/۲/۹، ش ۶۷۰

(۱۵) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۱۲۷۱، ص ۷

(۱۶) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۵، ش ۱۲۷۳، ص ۷

(۱۷) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۵، ش ۱۲۷۳، ص ۷

(۱۸) ایران ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۴۴، ص ۱

(۱۹) کیهان، ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۱۵۳۰۵، ص آخر.

(۲۰) کیهان، ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۱۵۳۰۵، ص آخر.

(۲۱) خراسان، ۲۹ تیر ۱۳۷۳، ش ۱۳۳۱۰، ص ۴

(۲۲) همان

(۲۳) رسالت ۱۳۷۳/۱/۲۰

(۲۴) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۴، ش ۱۲۷۱، ص ۷

(۲۵) ایران ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۴۴، ص ۴

(۲۶) خراسان ۲۹ تیر ۱۳۷۳، ش ۱۳۳۱۰، ص ۴

(۲۷) اطلاعات ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۲۰۴۴۰

(۲۸) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۴، ش ۱۲۷۲، ص ۱

(۲۹) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۵، ش ۱۲۷۳، ص ۷

(۳۰، ۳۱) ایران ۱۳۷۳/۱۲/۲۳، ش ۳۳، ص ۱

(۳۲) خراسان ۱۳۷۳/۱/۱۵، ص ۱۰

(۳۳) هشتی ۱۳۷۳/۲/۹، ش ۶۷۰

(۳۵) خراسان، ۲۹ تیر ۱۳۷۳، ش ۱۳۳۱۰، ص ۴

(۳۶) رسالت ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۳۷) رسالت ۱۳۷۳/۱/۲۰

(۳۸) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۳۹) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۴۰) خراسان ۱۳۷۳/۱/۱۵، ص ۱۰

(۴۱) رسالت ۱۳۷۳/۱/۲۰

(۴۲) رسالت ۱۳۷۳/۶/۲۱

(۴۳) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۳۰

(۴۴) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱/۱۴

(۴۵) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱/۱۴

(۴۶) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۳۰

(۴۷) اطلاعات ۱۳۷۳/۱۲/۲۲

(۴۸) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱/۱۴

(۴۹) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۶/۲۵

(۵۰) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۲/۱۹

(۵۱) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۴

(۵۲) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۳۰

(۵۳) هشتی ۱۳۷۳/۲/۱۱

(۵۴) هشتی ۱۳۷۳/۱۲/۲۸

(۵۵) رسالت ۱۳۷۳/۶/۲۱

(۵۶) رسالت ۱۳۷۳/۱/۲۰

(۵۷) خراسان ۱۳۷۳/۱/۳۰، ص ۱

(۵۸) خراسان ۱۳۷۳/۱۲/۲۷، ش ۲، ص ۱۳۷۳

(۵۹) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۴

(۶۰) همان

(۶۱) قدس ۱۳۷۳/۱/۲۴

(۶۲) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۳۰

(۶۳) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

(۶۴، ۶۵، ۶۶) همان

(۶۷) هشتی ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

(*) تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۳۰ اشتباه است زیرا در این تاریخ هنوز تابوت پیکر

رهبر شهید به مزار شریف نرسیده بود.

(۶۸) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۳۰

(۶۹) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

(۷۰) همان

(۷۱) کیهان ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

(۷۲) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۳/۱۰

(۷۳) جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۵، «گلبدین حکمتیار»

(۷۴) خراسان ۱۳۷۳/۱۲/۲۴

(۷۵) کار و کارگر ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

(۷۶، ۷۷، ۷۸) همان

(۷۹) کیهان، ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

(۸۰) کیهان، ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

● جمهوری اسلامی ۱۳۷۳/۱۲/۲۲

خبرهایی که از کابل می‌رسد حاکی از اسارت آقای عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان توسط گروه طالبان است. هنوز چگونگی ماجرا کاملاً مشخص نیست ولی خبر اسارت آقای مزاری توسط خبرگزاریها مخابره شده است.

این، یک واقعیت است که جنگ، شکست و پیروزی دارد و یکی از عوارض جنگ نیز اسارت است، ولی آنچه در سالهای اخیر در صحنه افغانستان گذشت، جنگ قدرتهای نابرابر بود. دستهای پیدا و پنهان دشمنان اسلام و دشمنان ملت مظلوم افغانستان در یکی دو سال اخیر، زشت‌ترین صحنه‌های جنایات را به وجود آورده و اهداف شوم خود را با مهارت و تردستی دنبال کردند. در این میان، ظنمهایی که بر شیعیان افغانستان رفته، لکه ننگی است که تا ابد بر پیشانی طرفهای درگیر در جنگ قدرت خواهد ماند.

اسارت آقای مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی یک رویداد مهم در این مقطع تاریخ افغانستان است. گروه طالبان باید به این نکته توجه داشته باشد که مزاری نماینده یک سوم ملت افغانستان است. چگونگی رفتار با او در نگرش و عکس‌العملهای این بخش عظیم از مردم آن کشور نسبت به گروه طالبان کاملاً موثر خواهد بود.



علاوه بر این، مردم ایران نیز نگران سرنوشت شیعیان افغانستان هستند و رفتار با رهبر حزب وحدت اسلامی را در آینده روابط دو کشور سرنوشت ساز می‌دانند. رفتاری که گروه طالبان با رهبر حزب وحدت اسلامی خواهد داشت، معیار خوبی برای سنجش ادعاهای این گروه به دست خواهد داد. اکنون گروه طالبان در معرض یک آزمون قرار دارد.

با شکست دادن طالبان و حزب وحدت در جنوب غربی کابل نیروهای هوادار ربانی کنترل کابل و حومه‌های آن را به دست گرفتند

● بی‌بی‌سی، شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

کابل - رویترز: یک روزنامه نگار غربی اعلام کرد عبدالعلی مزاری رهبر حزب شیعی وحدت اسلامی را در حالی که در دست نیروهای طالبان اسیر بوده و دست و پاهایش را بسته بودند، در ستاد طالبان واقع در چهارآسیاب دیده و از وی عکس گرفته است. جزئیات دیگری از چگونگی اسارت مزاری به دست نیروهای طالبان تاکنون نرسیده است.

پس از آنکه چهارشنبه گذشته نیروهای دولتی افغانستان (وقادار به ربانی) به مواضع حزب وحدت اسلامی حمله کردند، طبق توافق حزب وحدت و رهبران طالبان، حزب وحدت مواضع خود را در جنوب غربی کابل در اختیار طالبان قرار داد. دیروز این مواضع که در محله کارته ۳ واقع در جنوب غربی کابل قرار داشت، به دست نیروهای دولتی افتاد.

از سوی دیگر دکتر عبدالله سخنگوی وزارت دفاع افغانستان دیشب اظهار داشت جنوب غربی کابل به طور کامل به تصرف نیروهای دولتی درآمده و نیروهای طالبان و حزب وحدت از پایتخت افغانستان به طور کامل به خارج از شهر رانده شده‌اند. وی

انعکاس شهادت در رسانه‌های جهانی

(برگرفته از خبرنامه بیک)

اضافه کرد: اکنون ما سرگرم دنبال کردن آنها هستیم تا در فاصله‌ای از کابل متوقف‌شان کنیم که موشکهای آنان نتواند روی شهر بیفتد. شاه‌دنان عینی گفتند: نیروهای دولتی به رهبری احمدشاه مسعود، یار نزدیک ربانی توانسته‌اند پایگاه موشکهای اسکاد روسی را در ارتفاعات اطراف کابل از چنگ حزب وحدت خارج کرده و نیروهای طالبان و حزب وحدت را تا ۳۰ کیلومتری کابل عقب برانند. این پایگاه مهمترین سنگری بود که هنوز در دست حزب وحدت قرار داشت.

در زد و خوردهای خونین بعد از ظهر دیروز، نیروهای دولتی به پیروزی‌های دیگری نیز نائل شده، از جمله کاخ دارالامان را از کنترل نیروهای حزب وحدت خارج ساختند. همچنین نیروهای دولتی عصر دیروز به نیروهای طالبان که از شهر عقب می‌نشستند، حمله‌ور شدند. در نبردهای دیروز که ظرف شش ماه گذشته شدیدترین درگیری‌های کابل بود، نیروهای دولتی مواضع طالبان را با جت‌های سوخو، هلی‌کوپترهای توپدار و آتشبارهای توپخانه زیر آتش گرفتند. پس از آن، واحدهایی از نیروهای دولتی با تارتجک، مسلسل و سلاحهای گرم دستی در میان ویرانه‌های خانه‌ها و تأسیسات سوخته و منهدم شده به تیراندازی به سوی آخرین بقایای نیروهای طالبان پرداختند.

پیروزی نیروهای دولتی، حزب وحدت را به عنوان یک قدرت نظامی برای همیشه از کابل حذف کرده و طالبان را نیز به طور کامل از این شهر بیرون رانده است.

هنوز معلوم نیست ربانی و مسعود پس از این پیروزی قصد تصرف ستاد طالبان در چهارآسیاب را دارند یا نه؟ این

نقطه را در هفته‌های گذشته طالبان از چنگ نیروهای حزب اسلامی حکمتیار خارج کرده، خود در آن مستقر شدند. با پیشروی نیروهای دولتی و غارت و چپاول خانه‌های نیمه ویران در کارته ۳ اینک هزاران نفر از مردم کابل که عمدتاً از شیعیان هستند از کابل فرار می‌کنند. اما تنها راهی که برای خروج از کابل در اختیارشان است، یک جاده تنگ و صعب العبور مال‌رو است که گاهی برای رساندن کالا مورد استفاده بازرگانان قرار می‌گیرد.

یکی از رهبران طالبان به نام ملا محمد غوث ضمن مصاحبه با

خبرنگاران، روش دولت را در انجام این حمله مورد انتقاد قرار داد و گفت: قصد ما از تصرف کارته ۳ فقط اخراج حزب وحدت و از میان بردن یک منبع ایجاد ناآرامی در شهر کابل بود ما از آنها خواستیم دست از تیراندازی بردارند و مذاکره کنند. اما رهبران دولت افغانستان تقاضای ما را نپذیرفتند و تیراندازی به سوی ما را شروع کردند و مانیز راهی جز تیراندازی متقابل نداشتیم. این نشان می‌دهد آنچه ربانی می‌گوید دروغ و فقط بهانه‌ای است که دوران حکومت خود را طولانی کند.

قتل و غارت و تجاوز جنسی

در غرب کابل

پس از شهادت رهبر حزب وحدت

● بی‌بی‌سی شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۲

(اکنون) نیروهای دولتی در حومه‌های جنوب غرب کابل به صورت منظم مشغول غارت، ضرب و جرح، تجاوزات جنسی هستند. این گزارشها یک روز پس از آنکه منطقه از چنگ نیروهای طالبان خارج شد و به دست نیروهای دولتی افتاد، منتشر شده است. «پتر گریسته» می‌گوید که تقریباً تمام منازل بعضی از این محلات مورد حمله سربازان قرار گرفت و غارت شد. قبل از شنیدن گزارش پتر گریسته، صدای چند تن از ساکنان غرب کابل را می‌شنوید که امروز از دست نیروهای دولتی به خاطر غارت و چپاول

رهبر حزب وحدت اسلامی

به شهادت رسید

● بی‌بی‌سی شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۲

طبق گزارش از قول طالبان، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت در جریان تیراندازی در داخل هلیکوپتر حامل او کشته شده است.

به گفته یکی از سخنگویان طالبان، عبدالعلی مزاری و چند عضو دیگر حزب وحدت به دنبال تصرف حومه‌های کابل از این حزب، به اسارت طالبان در آمد و به قندهار برده می‌شد که ناگهان با قاییدن اسلحه، خلبان هلیکوپتر را زخمی کرد. به دنبال آن هلیکوپتر به زمین نشست و تیراندازی در گرفت که در جریان آن عبدالعلی مزاری و ۹ نفر از طرفدارانش به همراه ۶ نفر از طالبان کشته شده‌اند.

اموال‌شان اینطور شکوه کردند: (صدای یک مرد)

«مملکت تباه کردند، می‌گه پیسیه بدهید، پیسه از کجا کنیم؟ ۴ شو (شب) برادر و خودمه ره هم بردند، لت و کوب، تمام مه تکه تیکه است، ۴ پسر مه مریض است، مه دواي ازی ره ندارم، به کجا بروم، ای چه رقم دولت است، ما را چه رقم چور کردند!»

(صدای یک نفر دیگر) «نیروهای اتحاد سیاف هم آمدند و ببینید اینجا را چکار کرده، به خاطر پول و دارایی مردم زندگی مردم را ریختانند، گرفتند...»

خبرنگار بی‌بی‌سی: در منطقه جنوب غربی شهر کابل یک بیوه

جریان به شهادت رسیدن رهبر حزب وحدت اسلامی

● بی بی سی، شامگاه ۲۲/۱۲/۱۳۷۳

اما گزارشهای دیگری از افغانستان حاکی از آن است که عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت شیعه که در اسارت طالبان بود در حالی که با هلیکوپتر از جنوب کابل به شهر قندهار برده می شد، کشته شده است.

بر اساس همین گزارشها ۹ نفر از یاران او در حزب وحدت و ۶ نفر از طالبان نیز در این حادثه کشته شدند. همکارم کسری ناجی که اخیراً از افغانستان بازگشته اند امروز طی گزارشات مربوط به کشته شدن آقای مزاری را دنبال کرده و با سخنگوی طالبان صحبت کرده است، هم اکنون در استودیو حضور دارد و از او پرسیدم که جریان این حادثه چه بوده است؟

(صدای استاد مزاری): «امروز سومین بار است که ما با گروه طلبه ها صحبت داریم و تا حالا نتیجه به جایی نرسیده و در رابطه با

بیر بود به نام نجیبه، در میان بقایای بجای مانده از چیزی که روزگاری خانه او بود، ایستاده بود. در اطراف او وسایل ویران شده خانه اش، لباسهای قرش شده و اسبابهای شکسته دیده می شد. نجیبه به من گفت که پنجشیری ها یعنی سربازان دولتی این بالا را بر سر او آورده اند، او خانواده اش را سه روز پیش از محل خارج کرده بود زمانی که نبردها به منطقه مسکونی آنها نزدیک شد و اصابت راکت، یخشی از خانه او را ویران ساخت. وقتی که او روز بعدش از محل بازگشت، نیروهای دولتی به خاطر پرسه زدن در خانه ها و ربودن هر چیزی با ارزش از میان وسایل خانه او بوده است، وسایل الکترونیکی، جواهرات و پول ناچیزی که آنها داشتند، وقتی که نجیبه سعی کرد... مردم مشغول فرار به سمت دیگر شهر بود، هر دو بازوی پدر این خانواده پائسمان شده بود، سربازان دولتی هر دو بازوی او را زمانی که خواسته بود از غارت وسایلی جلوگیری کند شکسته بودند. این و صدها نمونه مشابه دیگر زمانی رخ داده که سربازان دولتی این قسمت از شهر کابل را که در کنترل نیروهای حزب وحدت اسلامی و مخالفان بود، روز شنبه در یک نبرد وحشیانه تصرف کردند.

در برخی از این نواحی، تمام منازل مردم به طور سیستماتیک غارت شده است. به ندرت می توان خانواده های را دید که همه مایملکشان را غارت نکردند باشند. من سربازانی را دیدم که زیر بار سنگینی گونه بارش دولتی شده بودند. (آهسته ای یک زن) پنجشیری ها جور و جاپول کردند و در خانه می آمدند و موگفت که ما خون هزاره ها را می خوریم!

مشکل اصلی کنونیهای قومی که بین هزاره ها و حکومت که عموماً در دست تاجیک ها است، وجود دارد، اما حوادثی از این دست کاری برای برقراری صلح در کشور نمی کند، کشوری که قریب ۱۶ سال است که ادامه درگیری و جنگ رنج می برد.



کابل بیاید، ما هیچ مانعی خلق نمی‌کنیم و آنها حرف‌شان، پافشاری‌اش سر مسأله خلع سلاح عمومی است و در این رابطه طبق شرایطی که در غرب کابل حاکم است تا حالا به توافق نرسیده‌ایم و مذاکره ادامه دارد. در غزنی هم مذاکره داشتیم، امروز هم هیأت‌های ما در قندهار می‌رود با مرکزشان هم مذاکره می‌کنند.» صدایی که می‌شنیدید صدای آقای مزاری بود در آخرین مصاحبه‌ای که با ایشان داشتیم. در حدود ۱۲ روز قبل در واقع در غرب کابل از آخرین خبرهایی که در این مورد داشتیم چند دقیقه پیش با یکی از سخنگویان طالبان صحبتی کردیم تلفنی. ایشان مسأله را اینطور به من گفت: «مثل اینکه دیروز آقای مزاری را می‌خواستند به چارآسیاب در جنوب کابل انتقال بدهند و از آنجا به قندهار ببرند. در واقع خود ایشان و افراد ایشان بودند که می‌خواستند از منطقه جنگ آقای مزاری را دور بکنند، ایشان را سوار هلیکوپتر می‌کنند و به طرف قندهار اما در بین راه ایشان با یکی از یاران ایشان به طرف یکی از طالبان می‌رود، اسلحه را می‌گیرد و به طرف خلبان شلیک می‌کند و خلبان مجروح می‌شود و اما هلیکوپتر می‌تواند زمین بنشیند و به مجردی که روی زمین می‌نشیند در واقع جنگی در می‌گیرد در داخل هلیکوپتر،» به گفته این سخنگوی طالبان و در این جنگ و زد خورد‌ها خود آقای مزاری و ۹ نفر از یاران ایشان کشته می‌شوند. حدود ۶ نفر از طالبان هم کشته می‌شوند، این ماجرای دیروز بود.

س: آقای تاهی! آقای مزاری چه موقعی یا تحت چه شرایطی تعلیم شده بود؟

ج: والله دقیقاً موقعیت دستگیری ایشان را نمی‌دانیم، فکر می‌کنیم که روز شنبه بود. مثل اینکه ایشان بر اساس گفته‌های بعضی از منابع حزب وحدت که من با ایشان در تماس بودم، ایشان روز شنبه با چند نفر از یاران‌شان غرب کابل را ترک می‌کنند به طرف غزنی در جنوب افغانستان می‌خواهند بروند که از سوی طالبان در چهارآسیاب اسیر می‌شوند و مجبور می‌شوند از راه چهارآسیاب وارد می‌شوند. در چارآسیاب توسط گروه طالبان دستگیر می‌شوند و گزارشی هم داشتیم از خبرگزاری‌ها از یک خبرنگار غربی، خبرنگار عکاس، ایشان را در چارآسیاب در حالی که دست ایشان و پاهای ایشان بسته شده بود در واقع و این آخرین خبری بود که از ایشان گرفتم تاکنون.

س: ظهور شد که حزب وحدت به اسارت کشیده شد و رهبرشان هم به این روز افتاد؟

ج: والله برمی‌گردد مسأله به حدود سه چهار هفته پیش، زمانی که طالبان توانستند حزب

در واقع مهمترین حامی‌شان را از دست داد... نیروهای آقای دوستم هم آنجا بودند که با عقب رفتن حزب اسلامی به غرب کابل رفتند و در کنار حزب وحدت بودند. اما حزب وحدت دیگر از سه طرف زیر فشار و زیر محاصره دولت بود و از طرفی زیر محاصره طالبان و دولت هم فشار را بر اینها زیاد کرد. می‌دانست که اینها حامی دیگری ندارند و به این ترتیب چنان شد که دیدیم و حمایت ایران هم حمایت لفظی ایران که همان هفته اول که غرب در محاصره قرار گرفتند، از حزب وحدت به عمل آمد نه تنها کاری در حمایت و در بهبود وضع‌شان نکرد و وضع حزب وحدت نکرد بلکه شرایط را برای‌شان دشوارتر هم کرد.

گزارش گروه طالبان از چگونگی شهادت رهبر حزب وحدت اسلامی

● بی‌بی‌سی، صبح ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

«در مورد چگونگی کشته شدن مزاری، گزارشهای متناقضی دریافت شده است. آقای مزاری سه روز پیش هنگامی که نیروهای جنبش طالبان مواضع او را در جنوب غربی کابل تسخیر کردند به اسارت آنها در آمد. قرار بود وی توسط هلیکوپتر به مقر فرماندهی طالبان در شهر جنوبی قندهار منتقل شود. یک گزارش دولتی (جمعیتی) می‌گوید که هلیکوپتر حامل مزاری سقوط کرد و همه سرنشینان آن در دم کشته شدند. اما به گفته طالبان، آقای مزاری در طول پرواز یک اسلحه کمربندی را به جنگ آورده و پس از فرود اضطراری هلیکوپتر و تیراندازی میان سرنشینان آن، کشته شدند. آقای مزاری که در روز شنبه به اسارت طالبان در آمده بود دیروز در حالی که با هلیکوپتر به مقر سازمان طالبان به قندهار برده می‌شد کشته شد. اما درباره چگونگی کشته شدن او اطلاعات ضد و نقیض داده می‌شود. پتر گروسته خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل می‌گوید: کشته



س: این حادثه کی اتفاق افتاده و از طالبان چند نفر زخمی شدند؟
ج: این حادثه دیروز در حالی که آنها را از چار آسیاب به قندهار انتقال می دادند صورت گرفت و متأسفانه این اعمالی را که خودشان داشتند سوء قصدی را که خودشان داشتند، ما نمی خواستیم، ما نمی خواستیم علیه شان انجام بشود. طالب ما که در این درگیری شهید شدند!! ۶ نفراند و یکی از خلبانها زخمی شدند و راپوری که برای ما رسیده دیروز بوده.

س: آقای نهایی! اگر ایشان در این وضعیت دست به اسلحه زدند، لابد احساس امنیت نمی کردند در اطراف خود.

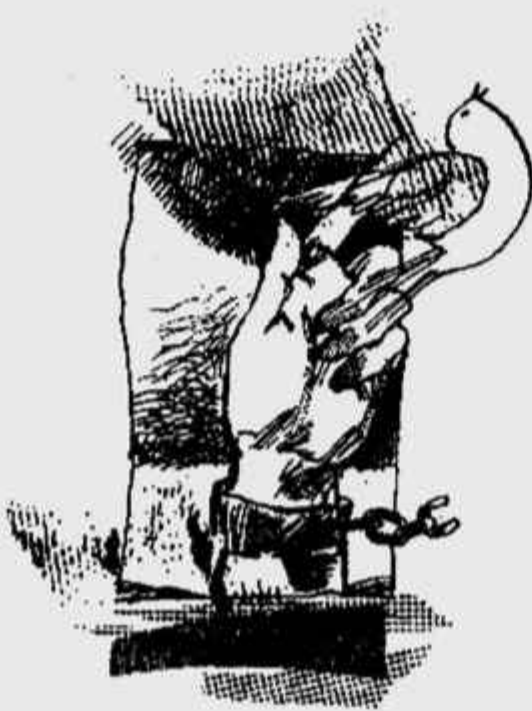
ج: چرا احساس امنیت نمی کردند وقتی که آنها می دانستند که ما در داخل هواپیما و به دست اینها اسیریم، باز هم دست به اسلحه می برند و در داخل هواپیما می زنند...»

و اما پس از

شهادت رهبر شیعیان افغانستان

● بی بی سی، شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

«در کابل نیروهای نظامی دولتی روز شنبه پس از تصرف ناحیه جنوب غرب کابل اقدام به غارت، تجاوز جنسی و آدم ربایی کرده اند. رئیس کمیسیون دولتی برای بررسی این اتهامات گفت که غارت روی داده است. ولی او تأکید کرد که نیروهای دولتی در این اقدام دخالت نداشته اند!»



شدن عبدالعلی مزاری ضربه بزرگی به حزب وحدت در برابر حملات شدید نیروهای دولتی مجبور به واگذاری بخشی از مواضع خود در جنوب غرب کابل به طالبان شدند تا در برابر نیروهای دولتی از آن مواضع دفاع کنند. عبدالعلی مزاری سه روز پیش به اسارت طالبان در آمد. طالبان دیروز تصمیم گرفتند آنها را با هلیکوپتر به قندهار منتقل کنند. در حالی که یکی از منابع وزارت دفاع افغانستان که مسئول گوش کردن به مخابرات طالبان است می گوید: گزارشهایی را شنیده است که حاکی از سقوط هلیکوپتر و کشته شدن همه سرنشینان آن بود. سخنگوی طالبان در پاکستان می گوید: عبدالعلی مزاری توانست اسلحه ای را در داخل هلیکوپتر از دست طالبان بقاید و در تیراندازی هایی که به دنبال آن در روی زمین در گرفت، کشته شدند. کسری ناجی در گفتگویی که با عبدالمنان نیازی سخنگوی طالبان داشت، از او درباره چگونگی کشته شدن مزاری پرسید:

ج: آقای مزاری قسمی که قبلاً هم ما اعلان کرده بودیم آنها بر خلاف وعده شان که با طلبه ها داده بودند در جنوب غرب کابل علیه طلبه ها جنگ را شروع کردند. باز هم طالب محترم ما متکی به خداست!! و همو مناطق را تصفیه کردند و ایشان زنده دستگیر شدند ما به خاطری که ایشان از مناطق جنگی کابل به مناطق امن قندهار انتقال داده شوند، در داخل هواپیما به همراهی عده ای از افراد خود ایشان و عده ای از طلبه ها در هلیکوپتر سوار شدند و در مناطق غرنی ایشان سوء قصدی خواستند علیه پیلوت و طلبه ها نمودند و چون که دستهای خود آقای مزاری باز بودند، دستهای افراد دیگرشان بسته بودند. ما خاص به خاطر احترامی که برای شان داشتیم، دستهای ایشان را بسته بودیم، آنها کلاشینکوف یکی از طلبه ها را به زور گرفتند و سر طلبه ها فیر کردند و عده ای از طالب ما را به شهادت رساندند و پیلوت و خلبان هواپیما را زخمی نمودند و خلبان مجبور شد هواپیما را به زمین نشانند و در داخل هواپیما جنگ بین طلبه ها و بین افراد آنها شروع شد که در نتیجه خود آقای مزاری و افرادی که همراهی شان بودند ۹

گفتگوهای میان حزب وحدت و طالبان در جریان بوده است و دو طرف سر جنگ با یکدیگر نداشته‌اند؟
ج: از ملا بورجان بنا نبود که نامه بدهد، پس توسط خود نماینده حزب وحدت احوال داده بود که باید استاد مزاری یک دفعه در چاراسیاب بیاید و ما مذاکره با ایشان داشته باشیم.

س: بجز استاد مزاری چند تن دیگر از رهبران حزب وحدت

اسیر شدند در این درگیری‌ها؟

ج: حدود سه نفر، چهار نفر از اعضای شورای مرکزی حزب همراه بوده با استاد و سه، چهار نفر از قوماندانان و محافظین استاد.

س: اینها چه کسانی بودند و بر سرشان چه آمده‌اند؟

ج: ابوذر از غزنی، اخلاصی از جاغوری آقای ابراهیمی بهسودی و آقای قائمی بهسودی و دو سه نفر دیگر هم از محافظین و قوماندانان که با استاد بودند، تمام ۹ نفر را به رگیار بسته‌اند، به همان صورتی که قبلاً عرض کردم.

س: از دست رفتن ۹ نفر از کادر رهبری حزب وحدت،

صدمه بزرگی است برای این حزب، جای خالی اینها را چه کسانی پر خواهند کرد و بر سر حزب وحدت اصولاً با نبود این فرماندهان و به خصوص شعلن آقای مزاری چه خواهد آمد؟

ج: البته ضایعه بزرگی است برای حزب وحدت و برای مردم افغانستان، ولی با شهادت رسیدن استاد مزاری و همراهانش موج بزرگی در هزاره‌جات و تمام مناطقی که حزب وحدت حضور داشت به وجود آمده و ما با شهادت ایشان، حزب وحدت را قویتر می‌دانیم و نه ضعیفتر، البته طبیعی است که یک مردمی که بخواهد سر بلند زندگی کند و یک مردمی که بخواهد با عزت زندگی کند، این مشکلات را باید پشت سر بگذارد و شخصتهایی مانند استاد شهید را در این راه اهدا کنند.

س: ولی بسیاری معتقدند که با ضرباتی که حزب وحدت از

طالبان خورده، عملاً این حزب تر و مار شده؟

ج: کاملاً بی‌اساس است، حزب وحدت همانطور که عرض کردم قویتر از دیروز [ظاهر می‌شود] و من امروز هم با تمام ولایات و قوماندانان حزب وحدت و شوراهایی که ما داریم در تعاس بودیم.

س: ولی آقای خلیلی بسیاری می‌گویند که شما نیروهای

اصلی‌تان از برابر طالبان گریخته‌اند و سلاح‌هایتان را حتی به چاک گذاشته‌اید؟

ج: ... طبیعی است ما در طول سه سال که در غرب کابل بودیم، جنگهای شدیدی بر ما روا داشته تا حال شورای نظار و در برابر اراده مردم ما شکست خورد، ولی این بار با طالبان ما در جنگ

ایران کشته شدن عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی از مخالفان دولت افغانستان را محکوم کرده است. وزارت خارجه ایران کشتن او را ندهادت خواند و از همه گروه‌های افغانستان خواست تا این درگیری را پایان دهند و گفتگوهای صلح را از سر گیرند.

مصاحبه با

سختگوی حزب وحدت در مورد

جریان شهادت رهبر حزب وحدت

● بی‌بی‌سی، شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۳

استاد عبدالعلی مزاری پس از آنکه به وسیله جنیش نو ظهور طالبان دستگیر شد و به قتل رسید در مورد چگونگی کشته شدن



ایشان گزارشهای متناقضی می‌سد. خبرنگاران می‌گویند آقای مزاری و حزب وحدت اسلامی مناسبات نزدیکی با ایران داشته‌اند. استاد عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت زمانی کشته شدند که مواضع حزب وحدت برای مدت کوتاهی به دست نیروهای طالبان افتاد و اما در حالی که هنوز به درستی روشن نیست که مزاری رهبر حزب وحدت افغانستان چگونه کشته شد، کریم خلیلی سختگوی این حزب که عمدتاً از شیعیان تشکیل شده، معتقد است که نیروهای طالبان در حالی عبدالعلی مزاری را اسیر کردند و سپس به رگیار گلوله بستند که او یتاثر توافق قبلی با ملا بورجان یکی از رهبران طالبان داوطلبانه رهسپار چاراسیاب در نزدیکی کابل شده بود، کریم خلیلی می‌افزاید: حزب وحدت نسخه‌ای از نامه‌ای به امضای عبدالعلی مزاری رهبر این حزب را در دست دارد، خطاب به ملا بورجان که نشان می‌دهد حزب وحدت یتاثر پیشنهاد طالبان خواستار حل مشکل از راه تفاهم بوده است نه از طریق درگیری خونین.

در آغاز گفتگویی با کریم خلیلی معاون مزاری از او پرسیدم آیا متقابلاً از ملا بورجان هم نامه‌ای در دست دارید که نشان دهد

نبودیم و اینها بر خلاف تعهد و تفاهم‌شان وارد صحنه شدند واز پشت سر، هم وارد صحنه شدند و به این صورت اینها به ما ضربه زدند و الا هیچ قدرتی نبود. شورای نظار که طالبان را امروز از غرب کابل بیرون کردند، در برابر اراده مردم ما چند روز قبلش مواجه با شکست شد.

س: و تا کنیز در هر حال حزب وحدت نیروهایش قدر کم کرد؟

ج: ... طبیعی است که در جنگ، همچو مسایلی پیش می‌آید، ما تنها در غرب کابل نبودیم که وقتی در غرب کابل متلاشی شویم، یعنی در کل افغانستان متلاشی شویم. ما جبهات نیرومندی در غزنی، میدان، بامیان، ارزگان و شمال داریم که تمام جبهات ما مصمم‌اند که در راستای حزب وحدت و سیاستهای رهبری حزب وحدت استاد شهید، ادامه بدهد کار خود را.

س: چه کسی جانشین آقای مزاری خواهد شد و به چه صورت؟

ج: به زودی شورای مرکزی در داخل، تشکیل جلسه خواهد داد و در آن جلسه جانشین استاد و ریاست شورای مرکزی انتخاب خواهد شد و تا آن لحظه هم ما تدابیری گرفتیم و اداره حزب وحدت به صورت بسیار معقول و منطقی صورت خواهد گرفت، هیچگونه تغییری در حزب وحدت پیش نخواهد آمد و هیچگونه متلاشی شدن هم مفهوم ندارد برای حزب وحدت.



تشییع پیکر رهبر شهید شیعیان از غزنی تا بلخ

● بی‌بی‌سی، شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

«در افغانستان طرفداران حزب عمده شیعه وحدت قصد دارد جنازه عبدالعلی مزاری رهبر محبوب‌شان را با پیمودن ۵۰۰ کیلومتر در زادگاه ایشان، مزار شریف دفن کنند. عبدالعلی مزاری روز یکشنبه بعد از آنکه به دست نفرات جنبش طالبان افتاد در راه هنگامی که او با هلیکوپتری به قندهار پایگاه آن جنبش برده می‌شد، کشته شد. خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل می‌گوید: هدف از این راهپیمایی و حمل جنازه مزاری به مزار شریف این است که به شیعیان طرفدار او در آخرین فرصت امکان بزرگداشت و ادای احترام داده شود ولی خبرنگار بی‌بی‌سی می‌گوید: این مراسم ممکن است به ابراز احساسات مخالف علیه جنبش طالبان منجر شود.»

احترام شیعیان نسبت به رهبر شهیدشان

● بی‌بی‌سی، شامگاه ۱۳۷۳/۱۲/۲۵

«شیعیان افغانستان که در مرگ عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت، عزادار هستند، می‌گویند که جسد او را به منظور دفن به زادگاهش در شمال افغانستان تا مساحت ۵۰۰ کیلومتر پیاده حمل خواهند کرد.

هدف از این کار این است که شیعیان افغانستان بتوانند برای آخرین بار با رهبرشان ادای احترام بکنند.

عبدالعلی مزاری در شنبه گذشته هنگامی که نیروهای طالبان که او را به اسارت گرفته بودند وی را با هلیکوپتری به مرکز فرماندهی خود در شهر قندهار انتقال می‌دادند، در جریان یک درگیری کشته شدند.



روزهای حساس افغانستان و مسئولیت کشورهای منطقه

● جمهوری اسلامی، ۱۳۷۳/۱۲/۲۴

افغانستان همسایه شرقی ما روزهای حساسی را می‌گذراند. مردم شاهد تشدید خونریزی و قتل و غارت هستند. جنگ قدرت هر روز قربانی‌های جدیدتری می‌گیرد و کینه‌ها را عمیقتر می‌کند. این وضعیت هر چه بیشتر ادامه پیدا کند، فاصله میان جناح‌های سیاسی و قومیت‌های ملی را بیشتر و زمینه را برای بهره برداری قدرتهای استعماری مهیاتر می‌نماید.

گروه جدید الورود طالبان، بر خلاف ادعاهای صلح خواهی و عدالت پیشگی، با عملکردهای چهره‌ای خونخوار،

تشنه قدرت و بی‌هویت از خود بروز داده است. به شهادت رساندن حجة الاسلام عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی در حالی که در اسارت گروه طالبان بود، لکه ننگ بزرگی بر پیشانی این گروه مدعی پای بندی به اسلام است. به قتل رساندن اسیر، از مصادیق بارز

«جنایت جنگی» است و گروه طالبان با این جنایت، علیرغم عمر کوتاهی که دارد صاحب پرونده‌ای سیاه است.

بدین ترتیب از هم اکنون مشخص است که دور جدید تحولات افغانستان نیز مانند دو ساله گذشته حاوی نقطه مثبتی نیست و برجسته‌ترین مشخصه آن عطشی است که جناح‌های سیاسی برای کسب قدرت نشان می‌دهند. متأسفانه این عطش در جناح‌های جدید قدرت آنچنان شدید است که توسل به هر جنایتی را مباح جلوه می‌دهد و هیچ یک از قوانین اخلاقی و شرعی را مانعی بر سر راه خود به حساب نمی‌آورد. این خصلت قدرت طلبان بی‌هویت و وابسته است و به همین دلیل باید پذیرفت که ملت افغانستان اکنون شاهد یکی از حساسترین فرازهای تاریخ خود می‌باشد.



پتر گروسته خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل در این باره گزارشی دارد:

عبدالعلی مزاری رهبر سیاسی نزدیک به نیمی از شیعیان افغانستان بود که عده آنها بین چهار تا ۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شوند و بنابراین مرگ او که روز یکشنبه پیش اتفاق افتاد، ضربه مهمی برای اقلیت شیعیان کشور به حساب می‌آید.

مرگ عبدالعلی مزاری همچنین بر مردم هزاره عمیقاً اثر گذاشته است. قرار است که پیروان آقای مزاری برای ادای احترام نسبت به وی، تابوت او را احتمالاً با یک گاری اسبی از غزنی در مرکز افغانستان تا شهر مزار شریف که بیش از ۵۰۰ کیلومتر فاصله دارد حمل کنند. مرگ عبدالعلی مزاری، پیروان او را نه تنها در افغانستان بلکه در اردوگاه‌های پناهندگان افغان در ایران به شدت اندوهگین و آزرده خاطر کرده است. درحالی که جنازه عبدالعلی مزاری توسط طرفداران او برای خاکسپاری از ولایت (غزنی) عمدتاً شیعه نشین به سوی مزار شریف در حرکت است، بعضی از ناظران غربی عقیده دارند که شمار مشایعت کنندگان جنازه رهبر حزب وحدت به تدریج بیشتر می‌شود و احساسات آنها شدیدتر خواهد شد و به ویژه این نگرانی وجود دارد که کسانی که همراه تابوت راهپیمایی می‌کنند ممکن است خشم و اعتراض خود را به سوی طالبان که عبدالعلی مزاری در اسارت آنها درگذشتند، متمرکز کنند. طالبان تأکید دارد که رهبر شیعیان افغانستان باعث مرگ خود شده است!! زیرا موقعی که او را به وسیله هلیکوپتر به مقر فرماندهی طالبان در جنوب کشور می‌بردند، سعی کرد اسلحه‌ای یکی از محافظین خود را تصاحب کنند، اما برخی از شیعیان، طالبان را متهم به قتل آقای مزاری می‌کنند.

اگر چه نگرانی‌هایی از اوج گیری خشم شیعیان وجود دارد ولی یکی از رهبران گروه‌های شیعه رقیب می‌گوید: بعید است که شمار راهپیمایان به اندازه‌ای برسد که بتواند مشکل ایجاد کند.»

انعکاس‌های فنی

رهبر شهید شیعیان در هزاره جات

● رادیو صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۵

«خبرنگاران صدای امریکا از پیشاور گزارش می‌دهد که جسد عبدالعلی مزاری رهبر مقتول حزب وحدت، فردا در مزار شریف به خاک سپرده خواهد شد. طبق گزارش واصله از داخل افغانستان و دفتر نمایندگی حزب وحدت در پیشاور، جسد عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان شام امروز به مزار شریف برده شد. قرار است مراسم تدفین فردا در مزار شریف صورت بگیرد.

جسد عبدالعلی مزاری توسط طرفداران (و مردمش) با راهپیمایی بیش از ۳۰۰ کیلومتر در حالی که آن را بر روی شانه‌های خود حمل می‌کردند، قریه به قریه از مناطق یخبندان هزاره جات و قسمتهای مرکزی افغانستان به مزار شریف انتقال داده شد و مشایعت گردید. تعدادی از شخصیت‌های جهادی و روزنامه نگاران در مراسم تدفین

اشتراک خواهند داشت.

عبدالعلی مزاری دو هفته قبل توسط گروه طالبان اسیر گردیدند و طبق ادعای طالبان در حالی که از چارآسیاب توسط هلیکوپتر به قندهار انتقال داده می‌شد، طی یک برخورد مستحانه در هلیکوپتر به قتل رسید.



زیارت هزاران نفر از پیکر

رهبر حزب وحدت در

مزار شریف

● صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۶

«خبرنگار سرویس پشتوی صدای امریکا از مزار شریف گزارش می‌دهد که از جنازه عبدالعلی مزاری رهبر مقتول حزب وحدت امروز در مزار شریف هزاران نفر دین کرده‌اند.

خبرنگار محلی سرویس پشتو از مزار شریف گزارش می‌دهد که اشتراک کنندگان در مراسم تدفین جنازه با شعارهای انتقام‌گیری می‌گفتند که

راهی را که مزاری در پیش گرفته بود، تعقیب خواهند کرد. عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی - اسلامی افغانستان، نمایندگان تنظیم‌های جبهه نجات ملی و حزب اسلامی و نمایندگان قنصلگری‌های ایران، ترکمنستان و ازبکستان نیز در این مراسم اشتراک داشتند.

جسد عبدالعلی مزاری در یک تابوت شیشه‌ای گذاشته شده بود و صدها نفر زن و مرد برای دیدن آن آمده بودند.

در اجتماع امروز که هزاران نفر از جوانان پیرو حزب وحدت اسلامی با پوشاک‌های سفید به تن داشتند، بر خلاف برهان الدین ربانی رئیس جمهور، احمدشاه مسعود، عبدالرب رسول سیاف و طالبان شعار می‌دادند و آنها را مسئول قتل مزاری می‌خواندند.

مراسم تدفین رهبر و یاور شهیدش

در مزار شریف

● برنامه دری صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۷

خبرنگار محلی سرویس پشتو صدای امریکا از مزار شریف گزارش می‌دهد که جنازه‌های عبدالعلی مزاری رهبر مقتول حزب وحدت و سکرتر او سید علوی، امروز در مزار شریف با مراسم عسکری به خاک سپرده شدند.

در پیامی که از طرف عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان به این مناسبت قرائت شد گفته شد که دوستان و دشمنان او و مزاری مشترک هستند.

در پیام گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که عبدالعزیز ارغندوال معاون او قرائت کرد گفته شد که مزاری به قول او: «سنگری بود که مقابل ظلم ایستادگی می‌کرد». در پیام حکمتیار همچنین گفته شد که دشمنان افغانستان نمی‌خواهند در افغانستان صبح برقرار شود و یک حکومت مرکزی تشکیل گردد، بنابراین برای مقاصد خودشان جنگ را بین افغانان دامن می‌زنند.



مصاحبه با استاد محقق

در مورد مراسم تدفین رهبر شهید

● برنامه دری صدای امریکا، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۷

در گوشه دیگری از افغانستان، در مزارشریف امروز مراسم خاکسپاری عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت برگزار شد. آقای مزاری حدود دو هفته پیش هنگامی که در دست نیروهای طالبان بود کشته شدند.

ساعتی پیش تلفنی با محمد محقق نماینده حزب وحدت در بلخ گفتگویی کردم و ابتدا از او پرسیدم در مراسم خاکسپاری چه کسانی حضور داشتند؟

ج: مراسم تشییع جنازه استاد شهید مزاری در میان اشک و اندوه ده‌ها هزار نفر از مسلمانان شهر مزارشریف و ولایات شمال افغانستان و شخصیت‌های اشتراک‌کننده از کشورهای خارج و مسئولین شورای مرکزی حزب وحدت، برگزار شد و مراسم حدود ساعتی یک و نیم بعد از ظهر پایان یافت.

س: شما گفتید از مسئولین کشورهای خارج، چه کسانی بودند از کشورهای خارج؟

ج: قونسلگری‌هایی که از کشورهای همسایه در مزارشریف حضور دارند، اینها تشریف داشتند در مراسم و بعضی از خبرنگاران خارجی هم بودند. از مهمانان کویت، بلوچستان، اینها هم چند نفر تشریف داشتند.

س: آقای محقق! جسد مرحوم مزاری کی تحویل حزب وحدت داده شد؟

ج: جسد استاد شهید در حدود ۱۳ روز قبل در غزنی به حزب وحدت تحویل داده شد و در طول این ۱۳ روز از کوهستانهای برفگیر و سرد هزاره‌جات به طول ۳۰۰ کیلومتر روی دوش مردم در میان برف و یاران شدید انتقال داده شد تا یکاوانگ و ۳ روز قبل از یکاوانگ با هلیکوپترهای قوای صفحات شمال به مزارشریف انتقال داده شد و امروز هم به خاک سپرده شد.

س: ممکن است بفرمایید که وضعیت جسد چطور بود، شما

دیدید؟

ج: بلی، تا جایی که طب عدلی ولایت بلخ معاینه کردند، جسد استاد شهید در ناحیه سر و صورت زخم‌دار بود که به اثر شکنجه با برچه و... مجروح شده بود.

س: آیا نحوه کشته شدن آقای مزاری برای شما مشخص شده تا به حال؟

ج: تا جایی که به ما روشن شده بر اثر شکنجه و ضربه سلاح سرد ایشان شهید شده‌اند.

س: یعنی چاقو زده بودند؟

ج: احتمالاً توسط برچه و بعضی چیزهای سنگین در سر و صورتش زده شده بودند.

س: آیا توضیحی که طالبان در مورد نحوه کشته شدن آقای

مزاری دادند، شما را قانع نکرده؟

ج: چیزی را که گروه موسوم به طالبان ادعا کردند کاملاً عاری از حقیقت است. اسنادی که به دست آمده در خود چارآسیاب عکسهایی که گرفته شده توسط خبرنگاران، دست و پای ایشان بسته بوده و عکسها نشان می‌دهد که چند نفر طالب نما مشغول شکنجه استاداند و در حین کشیدن گوشه‌های شان است و این در چارآسیاب در خانه در صورتی که دست و پای شان بسته باشد و شکنجه شود در مسیر انتقال چطور دست و پای شان را باز می‌ماند؟ طبعاً من فکر می‌کنم که شهادت استاد هم در چار آسیاب صورت گرفته، زیر شکنجه، بعد با یک صحنه سازی اینها را بردند در میدان و یک دشت نزدیک غزنی در آنجا اجساد شهدا را انداختند و این شایعه را کردند. این عمل نه در معیارهای اسلامی قابل توجیه است نه در معیارهای حقوق بین الملل و اینها یک جنایت غیر قابل تصور را مرتکب شدند. یعنی هیچ کسی با یک فرد عادی چنین برخوردی نمی‌کند، چه رسد به یک رهبر سیاسی و مذهبی که حداقل ۶۰ میلیون پیرو دارد.»

مراسم بخاک سپاری رهبر شهید حزب وحدت اسلامی

● برنامه دري مشهد، شامگاه ۱۳۷۴/۱/۸

ایران به مردم افغانستان تسلیت گفت. وی در جمع مردم مزار شریف در مسجد سلطانیه گفت: توطئه‌های استکبار و دشمنان پایان نیافته و رمز پیروزی بر دشمن، اتحاد بین همه اقشار و گروه‌ها است. وی تأکید کرد ملت ایران همواره در کنار مردم افغانستان خواهند ماند.

خراسان در ادامه نوشته است که آقای مهاجری گفت: عاملین جنایت به شهادت رسانیدن مزاری بی تردید باید مجازات شوند و تنها راه تحقق آن تشکیل حکومت اسلامی مستقل در افغانستان، وحدت و یکدلی تمام رهبران است. مشاور رئیس جمهور ایران در پایان سفر یک روزه خود با خانواده شهید مزاری دیدار و مصیبت وارده را به آنان تسلیت گفت. در همین حال، روزنامه قدس چاپ مشهد به نقل از منابع مطلع افغانی نوشته است: صدها تن از طرفداران



حزب وحدت اسلامی در غرب کابل که اخیراً صحنه جنگ میان گروه طالبان و نیروهای دولتی بود، مفقود شده‌اند. روزنامه قدس در این زمینه می‌گوید که این عده از شیعیان غرب کابل هستند که پس از عقب نشینی طالبان از این مناطق مفقود شده‌اند. به نوشته قدس و خبراسان: در مناطقی در غرب کابل حدود یک ماه پیش درگیری‌هایی رخ داده و آنها را مجبور به عقب نشینی ساختند. غلام علی صارم یک نطق حزب وحدت در پیشاور گفته است که گمان می‌رود طالبان این افراد را با خود برده باشند.

حجة الاسلام عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان ۲۲ ماه حوت گذشته در نزدیکی غزنی توسط نیروهای طالبان به طرز فجیعی به شهادت رسید. آقای صارم گفت: طالبان در زمان حضور خود در غرب کابل جنایات زیادی را مرتکب شدند و اخیراً یک گور دسته جمعی که جنازه ۲۲ نفر با دستان بسته در آن بود در غرب کابل کشف شد.

«پیکر مطهر شهید حجة الاسلام والمسلمین عبدالعلی مزاری سرمنشی حزب وحدت اسلامی افغانستان روز گذشته طی مراسمی در شهر مزار شریف زادگاه وی به خاک سپرده شد.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران از اسلام آباد، در این مراسم هزاران تن از مردم مسلمان افغانستان، مسئولان و مقامات محلی و قوماندانان گروه‌های مختلف افغان شرکت داشتند. پیکر شهید عبدالعلی مزاری طی ۱۵ روز گذشته توسط هواداران و نزدیکان وی از زمین تا مزار شریف تشییع و حمل شد و در بین راه مراسم سوگواری متعددی برگزار شد. در مراسم بخاک سپاری سرمنشی حزب وحدت اسلامی پیامهای رهبران چند گروه افغان خوانده شد که در آن گروه طالبان به خاطر این جنایت محکوم شدند.

قابل ذکر است شهید حجة الاسلام والمسلمین عبدالعلی مزاری هنگامی که از چارآسیاب در قندهار منتقل می‌شد در نزدیکی غزنی به دست نیروهای گروه طالبان به شهادت رسید.

تسلیت یک هیأت ایرانی به مردم افغانستان و حزب وحدت اسلامی

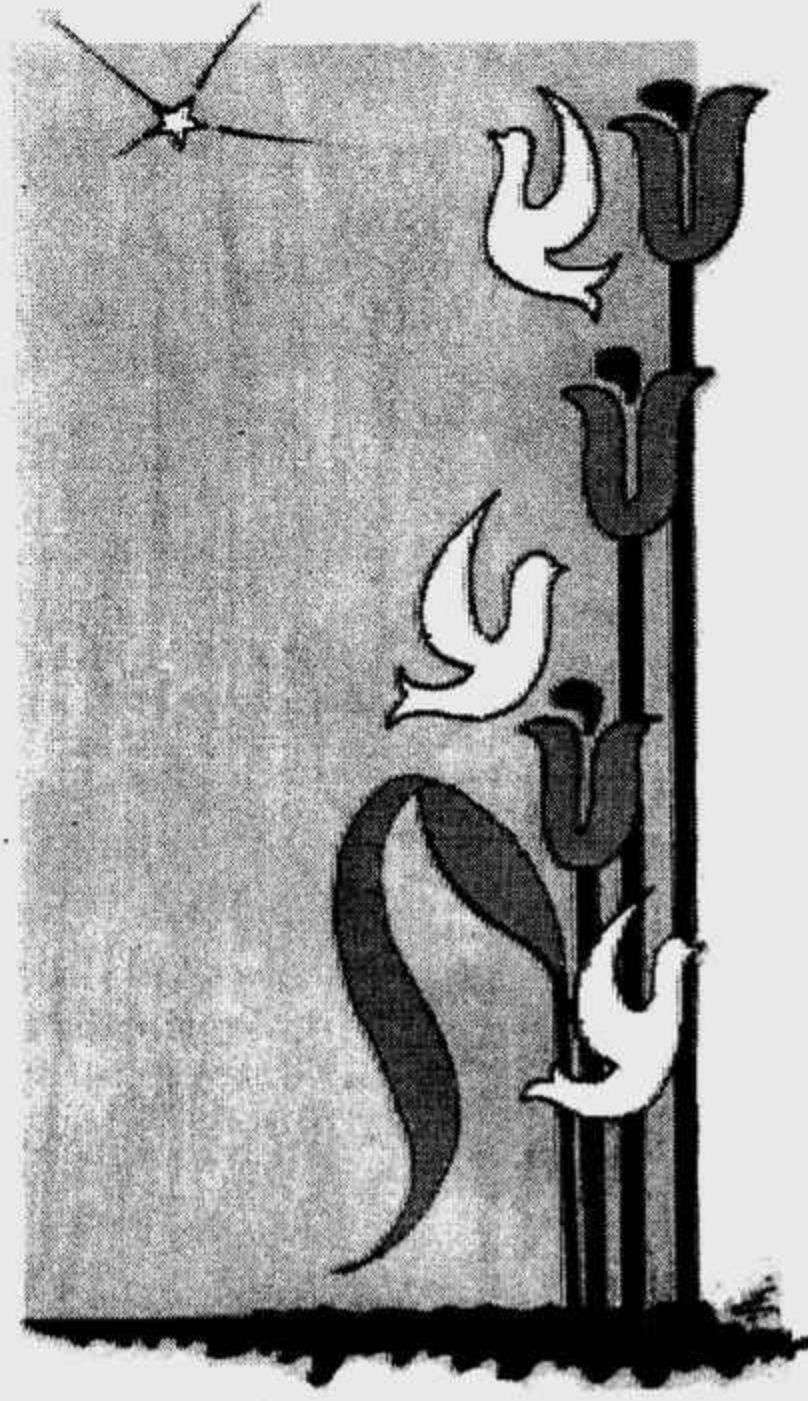
● برنامه دري راديو مشهد، شامگاه
۱۳۷۴/۱/۱۸

«... حجة الاسلام مسیح مهاجری با حضور در شورای ولایتی حزب وحدت اسلامی در مزار شریف، شهادت آقای مزاری را از سوی رهبر معظم انقلاب، ریاست جمهوری و ملت



ستارهٔ دنباله‌دار

(از سرخ جامگان همراه)



هنوز خون شهیدانمان خشکیده



شهید حجة الاسلام ابوذر غزنوی

شهید ابوذر در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در قریه سبز سنگ یاتو از ولسوالی جاغوری چشم به جهان گشود. تحصیلات شهید ابوذر حدوداً از سن ده سالگی آغاز گردید. او گرچه استعداد متوسط داشت ولی علاقه مفراط به درس و بحث، کتاب و نوشته ... داشت. این ویژگی تا آخر عمر در وجود او باقی بود.

شهید ابوذر علوم مقدمات را نزد علمای منطقه فرا گرفت و در سال ۱۳۵۳ در امتحانات سالانه مدرسه محمدیه کابل شرکت کرد و با نمرات عالی پذیرفته شد.

شهید ابوذر از بدو ورود به کابل با ذوق و اخلاص کامل وارد دریای متلاطم مبارزه سیاسی و تشکیلاتی افغانستان گردید. اول به اخوان المسلمین شاخه آقای حکمتیار (حزب اسلامی) جذب شد.

فعالیت‌های شهید ابوذر و یارانش در کابل زنگ خطری برای کودتاجیان بود. به همین خاطر تحت تعقیب مأمورین امنیتی دولت کمونیستی قرار گرفت و چون عکس او به پاسگاه امنیتی داده شده بود، با لباس مبدل از افغانستان خارج و وارد ایران گردید.

شهید ابوذر در ایران از حزب اسلامی جدا شد و به «سازمان نصر افغانستان» پیوست.

در سال ۱۳۶۱ شهید ابوذر به وطن آمد. در قالب سازمان نصر افغانستان در ولایت غزنی مسئول جهاد گردید.

صدها عملیات ضد روسی در مسیر قندهار - کابل، ولسوالی قره باغ، دشت یفلو، کوه گهوراه، تمکی، لومان جاغوری و ... از پایگاه شهید رضایی که مسئولیت آن را ایشان به عهده داشت سازماندهی و رهبری گردید.

در سال ۱۳۶۹ که حزب وحدت اسلامی شکل گرفت شهید ابوذر به عضویت شورای مرکزی و معاونت کمیته نظامی آن حزب انتخاب گردید.

در بهار ۱۳۷۱ شمسی تحول بزرگ از شمال کشور آغاز گردیده شهرهای افغانستان پس از اینکه شهر مزارشریف به تصرف مجاهدین در آمد، یکی پس از دیگری بدون درگیری و خونریزی بروی مجاهدین گشوده شد.

شورای مرکزی در بامیان به دنبال آن که کابل به تصرف مجاهدین در آمد به شهید ابوذر دستور داد که هر چه زودتر در رأس نیروهای حزب وحدت طرف شهر غزنی و از آنجا طرف کابل حرکت نماید. در تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۱ وی طرف کابل حرکت کرد.

شهید ابوذر ترجیح می‌داد که تا آخرین نفس در کنار ملت باشد. در روزهای آخر اداره قبول اردو عملاً به عهده شهید ابوذر بود. شهید استاد مزاری و شهید ابوذر بیش از پیش همدیگر را درک و احساس می‌کردند. شهید مزاری خوب درک کرده بود که در روزهای مبدا فقط مردانی مثل ابوذر در کنار اوست.

سرانجام با هم به شهادت رسیدند. یادشان گرامی و پیروانشان پیروز باد.

«من در کنار استاد می‌نشستم، چون در روزهای خوشی در کنار او بودم، باید در روزهای سختی هم در کنار بایه‌ام باشم.»

سرانجام پیکر پاک و شکنجه شده سید علی و رهبرش مزارى بزرگ پس از ۱۷ روز تشییع روی شانه‌های مردم عاشق و فداکار هزاره‌جات و صفحات شمال کشور و به تاریخ ۱۳۷۴/۱/۷ مقارن ظهر روز دوشنبه به دست برادر بزرگوارش و مسئولین حزب وحدت اسلامی در کنار رهبر و در زادگاهش به خاک سپرده می‌شود و حفره تنگ قبر به بیشتر از یک دهه تلاش شورشگری او خاتمه می‌دهد.



شهید حجة الاسلام

خادم حسین اخلاصی جاغوری

شهید حجة الاسلام خادم حسین اخلاصی فرزند سرور علی در سال ۱۳۳۵ شمسی در منطقه چوب بوسعید، از ولسوالی جاغوری مربوط ولایت غزنی در یک خانواده متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جهت فراگیری علوم ابتدایی نزد ملای مکتب همان منطقه مشغول تحصیل گردید. سپس برای کسب علوم عالیه دینی وارد مدرسه مهاجرین بوسعید شد.

شهید همیشه جاوید، برای تکمیل دروسش در سال ۱۳۵۵ راهی شهر کابل شد و در مدرسه «شیخ محمد امین افشار» مشغول تحصیل و کسب علم گردید. در این دوره فعالیت‌های سیاسی جریانها و گروه‌ها، ابعاد وسیع یافته و عناصر انقلابی مسلمان فعالانه دست به کار شده بودند. در این شرایط وی از جمله مبارزینی بود که دست به فعالیت‌های سیاسی زد.

وقوع کودتای ننگین مارکسیستی مسئولیت‌های شهید اخلاصی را سنگین تر نمود و از او یک چهره فداکار جهادی و مبارزاتی ساخت.

وقتی که کنگره حزب وحدت اسلامی در بامیان برگزار گردید ایشان ابتدا به سمت معاونت کمیسیون اطلاعات انتخاب و سپس به عنوان عضو شورای مرکزی حزب انتخاب گردید. زمانی که شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی به کابل انتقال یافت او در یوشش هیأت صلح در کابل از طرف حزب وحدت اسلامی کار می‌کرد و آرمان مقدس رهبرش استاد مزارى شهید و مردم مظلوم تشییع را در جلسات مطرح می‌کرد.

قدرت و عظمت شیعیان در کابل، انحصار طالبان غدار را دچار

شهید سید حبیب الله «حاکم زاده» مشهور به سید علی «علوی» فرزند سید سلطان شاه در سال ۱۳۴۴ شمسی در یک خانواده مذهبی و سرشناس شهر مزارشریف دیده به جهان گشود. او بر خلاف اطفال دیگر در سن ۵/۵ سالگی شامل مکتب سلطان غیاث الدین گردید و پس از طی دوره متوسطه در این مکتب تحصیلاتش را تا صنف یازدهم در لیسه تجربوی شهید عبدالخالق مزارشریف ادامه داد. سالهای تحصیل سید علی در این لیسه مقارن بود با کودتای ننگین هفت ثور و پدیدار گشتن سایه شوم مکتب الحادی کمونیزم در کشور اسلامی ما. از آنجایی که سید علی در جریانات فرهنگی - سیاسی کتابخانه جوادیه شرکت داشت به تلاش و جدیت بیش از پیش پرداخت تا اینکه در سال ۱۳۶۱ عرصه را برای فعالیت‌های انقلابی تنگ دید و خطر دستگیری تهدیدش نمود. لذا شهر مزارشریف را به قصد ایران ترک کرد. وی بلافاصله بعد از ورود به ایران به جمع بچه‌های «بابه مزارى» در تهران پیوست و مشغول آموزش معارف اسلامی گردید.

سال ۱۳۶۵ زمانی که استاد مزارى به قصد به وجود آوردن اتحاد بین گروه‌ها عازم ولایات مرکزی گردید باز سید علی شهید هم‌رکاب و هم‌دوش و همراه استاد مزارى بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و رفتن استاد مزارى به کابل، شهید سید علی به عنوان منشی و یاور استاد در کنار او ایفای وظیفه نمود. در جنگ‌های اخیر بارها و بارها شجاعت و شهادت خویش را به نمایش گذاشت و به رتبه دگرجنرالی نایل می‌شود.

یکی از شاهدان عینی نقل نموده است که در روز شنبه ۱۳۷۳/۱۲/۲۰ وقتی که استاد مزارى می‌خواست برای مذاکره با گروه طالبان با موتر به سوی چهارآسیاب برود یکی از همراهان استاد را از موتر پایین و خود سوار می‌شود و این جمله را می‌گوید:



که باید می‌آموخت، آموخت.

با به قدرت رسیدن مزدوران روس در کشور، عملاً درس و بحث تعطیل شد و مبارزه شکل تازه و ابعاد گسترده‌تری یافت. جنگ‌های مسلحانه و چریکی در سطح شهر کابل آغاز گردید. از جمله در قیام چنداول و بالا حصار شهید ابراهیمی سهم فعال داشت. اما با تشدید اختناق، کشتارهای دسته جمعی مردم بی‌گناه و شکنجه‌های وحشیانه زندانیان توسط مزدوران کا.گ.ب، مبارزان مسلمان هم ناگزیر شدند تا مراکز تشکیلاتی و مبارزاتی خویش را به اطراف پایتخت انتقال داده از آنجا رهبری مقاومت را به عهده گیرند. شهید ابراهیمی نیز در همین رابطه و با همین هدف در سال ۱۳۵۸ کابل را به قصد بهسود ترک گفته در آنجا با دیگر مبارزان و مجاهدان در قالب تشکیلات «سازمان نصر» صف واحد تشکیل داده جبهه مقاومت را تشکیل داد.

شهید ابراهیمی سرگرم کارهای جهادی خود در بهسود بود که فریاد وحدت طلبی پرچمدار جهاد «مزاری بزرگ» در سرتاسر هزاره‌جات پیچید.

شهید ابراهیمی از نخستین کسانی بود که این فریاد رسا را لبیک گفت و دوشادوش «استاد مزاری» برای تحقق وحدت و انسجام مردم تلاشهای بی‌وقفه نمود و با کوشش‌های او بود که زمینه دومین کنگره حزب وحدت اسلامی در بهسود آماده شد.

ابراهیمی شهید به کابل شتافته در کنار قائد محبوبش به دفاع از حیثیت و عزت و ناموس مردمش برخاسته تا آخرین لحظه به مردم و رهبر و آرمان خویش وفادار ماند تا اینکه در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۱ با سرور و سالارش «مزاری» همراه با جمعی دیگر از یاران صادق و صدیق‌شان به دست «گروهک غدار طالبان» اسیر و در تاریخ ۱۳۷۳/۱۲/۲۲ به صورت بسیار فجیع و غیر انسانی به شهادت رسید و به سرای باقی و لقای حق نایل شد. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.



تشویش کرد. شخصیت‌های مهم و دلسوز شیعه خار چشم برای آنها گردید. توطئه‌ها و دسیسه‌های همه جانبه از سوی استکبار جهانی وایادی داخلی آنها، به منظور تضعیف شیعیان در کابل شروع شد. دشمن نتوانسته ما را شکست دهد، اما همیشه موفق شده که ضربت را افراد خودی و خائنین به مردم بر بیکر همیشه مظلوم شیعه وارد سازد، لذا انسانهای ضعیف النفس را در برابر این مردم تجهیز و آماده ساخت تا اینکه رو در روی مردم خویش قرار گرفتند. در گیر و دار همه این توطئه‌ها، شهید اخلاصی در کنار شهید استاد مزاری فعالیت می‌کرد و هیچگاه او را تنها نگذاشت و تا مرز شهادت با رهبر عزیزش به دست پست‌ترین افراد، موسوم به گروه طالبان پیش رفت.

شهید حجة الاسلام ابراهیمی بهسودی

شهید حاج عید محمد ابراهیمی در سال ۱۳۱۲ شمسی در یک خانواده مذهبی در قریه «شینیه» مربوط حصه دوم بهسود از ولایت میدان، چشم به جهان گشود. سواد ابتدایی و مقدمات علوم اسلامی را نزد علمای منطقه در حسینیه و مساجد فرا گرفت. اما این مقدار روح پر عطش او را سیراب نمی‌کرد. لذا با رونق یافتن مدارس در کابل، منطقه را ترک گفته رهسپار کابل شد و با سکنی گزیدن در مدرسه محمدیه جمال مینه کابل، سطوح عالیه را نزد استادان بزرگ آنجا فرا گرفت و روزهای سخت دوران تحصیل را با تمام مشکلات و تنگناهای آن با جدیت و تلاش سپری نموده آنچه را



شهید حاج جان محمد ترکمنی

شهید حاج جان محمد در سال ۱۳۳۶ شمسی در یک خانواده متدین و مذهبی در ولایت پروان در دره ترکمن قریه دهن خاکریز



شهید عباس جعفری لومانی

شهید عباس جعفری فرزند محمد ایوب در سال ۱۳۴۶ در یک خانواده متدین و مذهبی در تمقول لومان چشم به جهان گشود. در



چشم به جهان گشود.

او دوران کودکی را با شادی کودکانه، بدون دغدغه خاطر پشت سر گذاشت و سواد خواندن و نوشتن را آموخت و با قدم نهادن در سنین جوانی با مشکلات جامعه آشنا شد. تجاوز روسها به کشور او راه سنگر و مبارزه و جهاد را برمیگزیند و تصمیم میگیرد تا سقوط رژیم کمونیستی و برقراری نظام اسلامی دست از ستیز نکشد.

شهید حاجی جان محمد بارها در جنگ زخمی شد و لکن هر بار پس از بهبودی، قاطعانه تر از قبل به مبارزه و جهاد ادامه داد.

تهاجم وحشیانه طالبان بر مناطق شیعه نشین غرب کابل، معاویه صفتان از خدا بی خبر، ایشان را همراه با رهبر شهید، استاد عبدالعلی مزاری و دیگر یارانش دستگیر می کنند، در مدت اسارت که چندان هم طوفانی نبود، شکنجه و آزار و توهین را تحمل می کند و آن مسلمان نماهای یزیدی مسلک نیز از هیچگونه آزار و اذیت و توهین نسبت به ایشان خودداری نمی کنند تا اینکه پس از مدت کوتاهی وی را به همراه دیگر همزمانش به طرز فجیعی به شهادت می رسانند. شهیدی که همگام با «رهبر شهید مزاری بزرگ و قهرمان» حرکت کرده از مردم خویش در سخت ترین شرایط جنا نشد و هر آنچه را که داشت در راه هدف وقف کرد و در نهایت جانش را در راه خدمت به مردم مظلوم خویش فدا کرد. روحش شاد، یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

ستاره دنباله دار



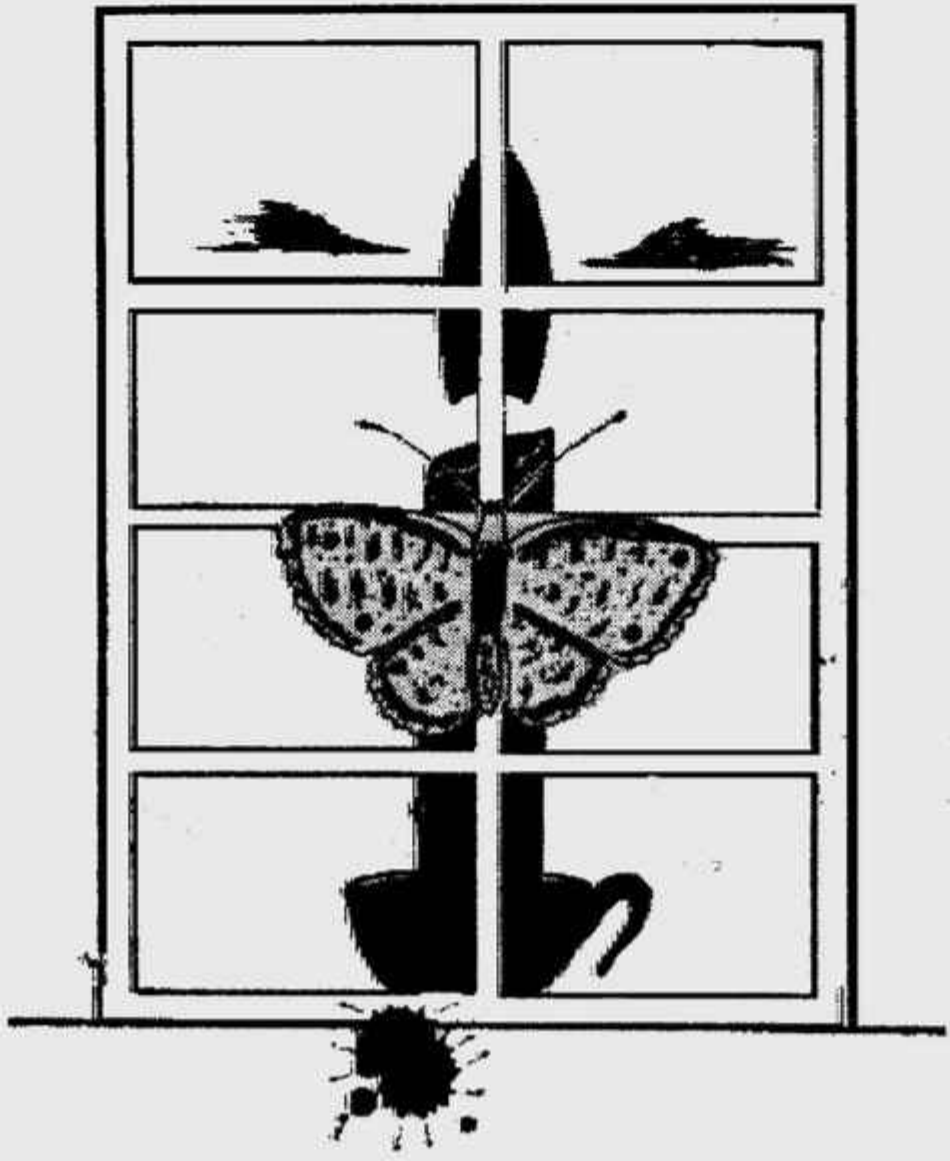
سن ۷ سالگی وارد مدرسه کلاسی شد و با اینکه از استعداد خوبی برخوردار بود و تا کلاس هفتم به تحصیل ادامه داد و بعد بر اثر مشکلات زندگی نتوانست به تحصیلاتش ادامه دهد.

شهید جعفری و برادرش حسینعلی جعفری در سال ۱۳۶۵ عازم ایران شدند. اما در راه پاکستان توسط سربازان دولت مزدور شوروی دستگیر گشت و در حومه کابل به عسکری (سربازی) اعزام شدند. مدت یک سال را به اجبار عسکری نمودند. در این مدت به این فکر بود تا به قسمی از عسکری دولت مزدور فرار نموده به مجاهدین بپیوندد تا اینکه پس از یک سال موفق به فرار شد.

شهید جعفری اوایل سال ۱۳۷۳ ازدواج نمود و بعد از مدتی عازم جبهه خونین کابل می گردد و همراه با سردار رشید اسلام، شهید اخلاسی به فعالیتهای فرهنگی و نظامی پرداخت و تا آخرین رمق حیات با پرچمداران جهل و جور جانبازی می نماید و سرانجام پای تابلوی زرین آرمان مقدسش را با خون مطهرش امضا نمود و به کاروان شهدا پیوست و در رکاب رهبر دلیر و قهرمانش شهید بابیه مزاری و همراه دیگر شهیدان این حادثه جانگداز به خیل سبکبالان عالم قدسی و گلهای پرپر شده جهاد و به دیدار معشوق شتافت. روحش شاد و یادش گرامی باد.

صبح در پنجره‌ها

(شهید مزاری از منظر اندیشه‌ها)



شخصیت استثنایی

● استاد عرفانی یکاوطنگی

اگر از وجهه سیاسی، قضیه را بررسی کنیم در افغانستان چهار حزب و گروه بیشتر موثر می باشد و می تواند تغییراتی اساسی ایجاد کنند. حزب وحدت اسلامی افغانستان، حزب

استاد مزاری به نظر من یک انسان استثنایی بود و خصلتهای زیادی داشت. قاطعیت، صراحت، مقاومت، مدبر و پرکار بود که با همدندی حرکت می کرد.



اسلامی افغانستان، جنبش ملی اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان که اگر این چهار گروه متحد و هماهنگ عمل کنند، مسلماً می تواند افغانستان را نجات بدهند و اگر از نگاه ملی با قضایا برخورد نماییم، باز هم در افغانستان چهار ملیت بزرگ وجود دارد. ملیت هزاره، ملیت پشتون، ملیت ازبک و ملیت تاجیک که این طرح شامل چهار ملیت و چهار حزب سیاسی می باشد. و این طرح از سوی بسیاری از کشورها و محافل جهانی و اکثر ملیتهای ساکن در افغانستان مورد تأیید قرار گرفت. استاد شهید مزاری با تمام وجود سعی در نجات ملت افغانستان و پیاده کردن حکومت اسلامی به معنای واقعی را داشتند که بسیار در این راه تلاش نمودند، ولی کوردلان و دشمنان عزت و سربلندی اسلام نتوانستند موفقیتهای یک سرباز بلند آوازه اسلام انقلابی را تحمل نموده و با انواع دسایس او را به شهادت رساندند. خداوند او را قرین رحمت خویش قرار دهد انشاءالله.

در شرایط کتونی افغانستان که سردمداران و رهبران احزاب به خاطر رسیدن به مقام و ریاست، اختلاف بین ملیتها را دامن می زنند و هر کدام ادعا دارند که ملیت و قبیله خود را نجات می دهند. متأسفانه این حربه کشنده آنچنان کارگر افتاده که ملیتهای افغانستان که اصولاً با هم برادر هستند، امروز به جان یکدیگر افتاده اند و همدیگر را از بین می برند.

استاد مزاری در چنین شرایطی وحدت ملی را در افغانستان مطرح می کند و تنها راه نجات کشورها را در تأمین وحدت ملی می دانند. به همین خاطر او عملاً اقدام می کند و از مردم پشتون، ازبک، هزاره یک ملیت برادر و هماهنگ می سازد و برای تأمین این وحدت، شورای عالی هماهنگی را عنوان می کند.

او تلاش دارد که ملیت تاجیک را در این چرخه وارد کند تا وحدت ملیتها تأمین گردد. او اولین کسی است که برای نجات افغانستان و رهایی از بن بست موجود طرح چهارجانبه را مطرح می کند. بدین معنی که



پاک طینت

شخصیت

● حضرت صبغت الله مجددی

شهادت آقای محترم استاد عبدالعلی مزاری فاجعه ای است که به هیچ زبانی نمی توان اظهار تأثر نمایم. شخصیتی که مجاهد، مبارز، شجاع و پاک طینت بود، ضایعه ای است جبران ناپذیر که ما را و همه همبستگان ما را تکان داده و نهایت متأثر ساخته است. این عمل یک گروهی ظالم و متجاوز را بنام «طالبان» جداً تقبیح نموده و محکوم می کنیم و برای آن مرحوم و شهید از بازگاه رب العزت جل علی شانه جنت برین و فردوس و برای منسوبین و بازماندگان شان و همه افراد حزب وحدت اسلامی صبر جمیل و اجر جزیل مسئلت می نمایم.





شهید کردن او، شهید کردن همه کمالات و ارزشهای انسانی بود

● حجة الاسلام و المسلمین سرور دانش

رهبری واحد اسلامی تلاش شود و نهضت‌های اسلامی در این رابطه مهمترین وظیفه را بر دوش دارند.

۶- انقلاب بزرگ امام خمینی عامل تحول مهم سیاسی و فکری در جهان اسلام بوده و جنبشهای رهایی بخش اسلامی باید بیشترین الهام را از خط فکری امام خمینی بگیرند و نظام جمهوری اسلامی نیز به عنوان اولین نظامی که در تاریخ معاصر بر بنیاد اسلام یدید آمده و استوار گشته، می‌تواند نقش مؤثری را در هدایت، تکامل و پیروزی جنبشهای اسلامی در سراسر جهان ایفا کند و مسلمانان جهان را در مبارزات بر حق شان یاری دهد. شهید مزاری واقعاً معتقد بود که کمک و همکاری جمهوری اسلامی ایران با نهضت‌های اسلامی یک «تکلیف» است بر دوش مسئولین ایران و یک «حق» است برای مسلمانان جهان.

۷- نهضت‌های اسلامی در عین همبستگی و ارتباط فعال و ارگانیک با

۱- دنیای کفر و استکبار با تمام تفاوت‌های سیاسی و جغرافیایی و نژادی و ملی خود یک قطب واحد را بر علیه مسلمانان تشکیل می‌دهند و در این مورد اختلاف بنیادی با هم ندارند.

۲- مسلمانان نیز از هر فرقه و نژاد و سرزمینی که باشند امت واحده هستند و لوی سبز اسلام محور تجمع و انتظام تمام مسلمانان جهان می‌باشد.

۳- ملی گرایی و پارچه پارچه شدن جهان اسلام یک توطئه استعماری و انحراف از اصول بنیادی اسلام است و خطوط و مرز بندیهای جغرافیایی و نژادی موجود مشروعیت اسلامی ندارد.

۴- همه مسلمانان مخصوصاً نهضت‌های اسلام موظفند که در مقابل نظامهای وابسته به استکبار در سرزمین خود قیام کنند و آنها را سرنگون نمایند.

۵- با تشکیل امت واحده اسلامی باید برای ایجاد حکومت واحد جهانی اسلام و

شهید مزاری پیش از آنکه به جهاد و مبارزه سیاسی بپردازد، یک روحانی بود و تحصیل کرده علوم دینی در حوزات علمیه افغانستان و ایران و از این رو به سیاست هم از زاویه دین و اعتقادات دینی می‌نگریست و چون در مسایل مذهبی، بسیار متعهد و ملتزم بود، تمام تحرکات و عملکردهای خود را با دستورات شرع عیار می‌کرد. به عبارت دیگر، بعد ایدئولوژیک شخصیت استاد مزاری، غالب و مسلط بر بعد سیاسی و مبارزاتی شخصیت ایشان بود و لذا مبارزه را در تمام مراحل آن تنها در چوکات «اسلام» و خدمت به «مسلمانان» تفسیر می‌کرد و هرگز حاضر نبود یاور دینی خود را در زد و بندهای سیاسی، وجه المصالحه قرار دهد.

با توجه به آنچه که عرض شد و با توجه به آشنایی شخصی‌یی که از افکار و اندیشه و موضع گیریهای استاد شهید داشتیم، می‌توانیم خلاصه دیدگاه‌های ایشان را در این رابطه چنین جمع بندی کنیم:



همدیگر، از «مداخله» در امور یکدیگر پرهیز نموده و استقلال همدیگر را در تصمیم گیریها و عملکردها به رسمیت بشناسند، یعنی در عین همکاری و تلاش برای تحقق آرمانهای مشترک، هر نهضتی باید مطابق با شرایط عینی کشور و ملت خود، تصمیمات لازم را آغاز نماید.

آنچه گفته شد اجمالی است از چارچوب کلی تفکر استاد شهید مزاری در مورد جهان اسلام و نهضتهای اسلامی که اگر بخواهیم

ایجاد کند و اصولاً ایشان زندگی خود را وقف مبارزه کرده بود و یا به عبارت دیگر ایشان زندگی را در مبارزه جستجو می کرد و خاموشی مشعل مبارزه را مساوی با خاموشی فروغ و چراغ زندگی می دانست و از همین جا است که نه پول و نه اندوخته مادی برای اوارزش داشت و نه زن و فرزند و زندگی خانوادگی و علائق عاطفی برای او جاذبه داشت و نه از نام و شهرت و ریاست لذت می برد. شیرین ترین لحظات زندگی

خصوصیت برجسته دیگر در ایشان، وفای به عهد و عمل به قولش بود. تا از نظر باور و استدلال درباره حقانیت چیزی، اعتقاد نمی کرد، هرگز قولی نمی داد و تعهدی نمی سپرد، اما اگر تعهد می داد و یا امضا می کرد، تا پای جان بر سر عهد خود می ایستاد و واقعاً مصداق بارز «و من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه» بود. در موارد زیادی بیش می آمد که به طور مثال، اکثریت اعضای جلسه و یا مسئولین



در مورد هر یک از موارد فوق و جزئیات دیگر، شواهدی از کلمات ایشان در سخنرانیها و مصاحبه هایش را نقل کنیم به طول می انجامد.

اما ویژگی های شخصیت استاد مزاری؛ ویژگی های شخصیت آن بزرگمرد تاریخ معاصر افغانستان آنقدر زیاد و برجسته است که در این گفتارهای مختصر نمی گنجد و تنها به چند مورد اکتفا می کنیم:

اولین و مهمترین برجستگی در شخصیت ایشان، عشق و خلوص نسبت به هدف و ایمان تزلزل ناپذیر به آرمانها است. استاد مزاری نسبت به اهداف مبارزه و احقاق حق و مبارزه با ستم و بی عدالتی آنچنان عشق گدازان و ایمان اخلاصمندانه داشت که هیچ چیز دیگری نمی توانست مانع کار ایشان شود و یا در زندگی او جاذبه

برایش وقتی بود که یک گام به هدف نزدیکتر می شد و یا یک مانع را از سر مبارزه و خدمت به مردم برمی داشت.

دومین ویژگی شخصیت ایشان صراحت و قاطعیت و جرأت بود. حرفش را و مواضع و دیدگاه هایش را صریح و عریان و بی پرده مطرح می کرد و از هیچ چیز و هیچ کس واهمه و هراس نداشت. حداقل سه سال حضور و مقاومت ایشان در کابل، به دوست و دشمن ثابت کرد که این مرد از چه جرأت و شهامت و شجاعتی برخوردار است و چه روح قوی و اندیشه خلاق و صداقت بی شایبه و اراده خلل ناپذیر دارد.

او بر خصم چون شیر می غرید و با منطق کوبنده بر فرقهش می کوبید و موضع خود را با بیان رسا و استدلال متین می قبولاند.

حزب، چیزی به راحتی بر خلاف نظر ایشان تصویب می کردند، اما وقتی که ایشان آن نظر اکثریت را هر چند بر خلاف نظر خود، امضا می کرد، دیگر جدی تر از طرفداران اصلی آن نظر، از آن دفاع و حمایت می کرد تا آن را به اجرا گذارد و عملی کند.

استاد مزاری، از نظر خصوصیات و سجایای انسانی واقعاً یک نمونه بی بدیل و کم نظیر بود و تمام خصلتهایی که در مردانگی و فرزاندگی انسان لازم است، یکجا در وجود او جمع بود و به همین جهت، شهادت ایشان قبل از هر چیز دیگر، یک فاجعه انسانی بود و شهید کردن ایشان، شهید کردن همه کمالات و ارزشهای انسانی و مقابله با همه مردانگیها و فرزاندگیها و غیر تمندیها و پاکیها است.



معمار پروژه وحدت

● شهید سید محمد امین سجادی

آرمانهای مردم، بکار انداخت و در راستای تحقق خواسته‌های مستضعفین امت، آنها را به بهترین وجه، بسیج کرده و سازماندهی و متشکل نمود و بدین ترتیب پروژه وحدت توده‌های عدالت طلب افغانستان را به زیباترین شکل، طراحی نموده و ساختمان آن را معماری نمود و چون از خویش گذشته

سر محبوبیت بی‌مانند رهبر شهید در میان توده‌های مردم این بود که او یکسره از خویش و منافع شخصی خویش گذشته بود و تنها و تنها وقف خواسته‌ها، آرمانها، منافع، مصالح، دردها و رنج‌های مردم گردیده بود و بدین ترتیب به معنای واقعی کلمه از «من» عبور نموده و به «ما» پیوسته بود و او به



و در توده‌های امت و منافع و خواسته‌های آنها ذوب گردیده بود و برای آنان هدف و آرمان و عشق به آن را آفریده بود، فلذا تشیع جنازه‌ای بی‌نظیر و تاریخی بر دوش میلیون‌ها انسان عاشق در واقع به معنای حمل سنگینی اهداف و آرمانهای او و راه او بر دوش ملت و میثاق مجدد در جهت تداوم خط خونین او که استمرار خط خونین تشیع علوی است، بوده و بهترین و زیباترین فرارandom امت را به نمایش گذاشت. (۸)

تنهایی یک ملت بود. او احیاگر شخصیت شیعیان محروم و کلیه ملت‌های مستضعف افغانستان بود، یعنی برای آنان، عشق و ایده آل و آرمان و هدف ایجاد نموده و ایمان و اعتماد به نفس آفریده بود. او توده‌های محروم امت را به محرومیت‌ها، رنج‌ها و دردهای تاریخی و مشکلات موجودشان، آشنا نمود و انرژی عظیم نهفته در نیروی مردم را در جهت رفع تبعیضات ناروا و مناسبات ناعادلانه اجتماعی - سیاسی و تحقق اهداف و

منبع: در پیچیده‌ها



شهید مزاری

یک شخصیت نمونه و صالح

در تاریخ افغانستان بود

● انجینر گلبدین حکمتیار

عبداللهی مزاری شهید مسئولیت دینی و ایمانی خود را با کمال همت و شهامت ادا کرد و در زمان اشغال روسها و پس از آن برای تشکیل یک حکومت اسلامی صادقانه و با جرئت و شهامت مبارزه کرد. او یک شخصیت نمونه و صالح در تاریخ افغانستان بود. روزی که برایش مقدر شده بود، داعیه اجل را لبیک گفت. او مایه فخر قردرد ملت افغانستان بود و از وی باید درس شهامت آموخت و وفای به عهد، قاطعیت و صداقت از ویژگی‌های بارز شخصیت مزاری شهید بود. شهادت چنین شخصیتی هم باید به نفع اسلام باشد و نباید فرصت داد که دشمنان اسلام از این واقعه، استفاده سوء کنند. ملت باید وحدت ملی خود را حفظ کند. تأکید من این است که به قصد خون خواهی شهید مزاری باید در عوض برادران هزاره، برادران پشتون برخیزند و این لکه ننگ را باید از دامن خود پاک نمایند. من گمان نمی‌کنم که با شهادت شخصیت‌ها در یک تنظیم فکری، نهضت صدمه ببیند و متلاشی شود، اکثراً شهادت این شخصیت‌ها روح تازه‌ای به اعضا و اراکین احزاب اسلامی می‌دهد. مطمئنم پس از شهادت استاد مزاری نیز حزب وحدت اسلامی وحدت فکری و تشکیلاتی خود را حفظ خواهد کرد و نقش فعالش را در قضایا ایفا خواهد نمود. گرچه حزب وحدت یک شخصیت بزرگ قاطع و صریح را از دست داده، ولی من امیدوار هستم که برادران حزب وحدت اسلامی بتوانند این خلاء را به زودی پر کنند. (۱)

قتل ناجوان مردانه استاد مزاری یک جنایت تاریخی، فراموش ناشدنی و جبران ناپذیر است. و ما این عمل را شدیداً محکوم می‌کنیم. این عمل مغایر روایات اسلامی و روایات افغانی می‌باشد. در تاریخ افغانستان کمتر اتفاق افتاده است که کسی با این بی‌مروتی و نامردی رقیب خود را به قتل برساند. من نمی‌دانم که قتل او چطور قابل توجیه است؟ در کدام روایت چنین آمده و خاصاً در بین پشتون‌ها این عمل را چطور توجیه کنیم.

هماهنگی بین حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی در جریان چند سال گذشته یک انکشاف خیلی خوبی به نفع کشور و ملت مسلمانان افغانستان بود و باعث استحکام بیشتر وحدت ملی ما گردید. با این انکشاف توطئه خطرناک دشمنان مبنی بر تجزیه کشور خنثی شد؛ فضای برادری و تفاهم بین پیروان مذاهب شیعه و سنی ایجاد گردید و از همدیگر خود مطمئن شدند و در مناطق همدیگر با آسودگی خاطر رفت و آمد نمودند. و برادر وار در یک سنگر قرار داشتند.

امیدوار هستم که برادران چیزفهم، هوشیار و مخلص اهل تشیع ما خاصاً متعهدین حزب وحدت اسلامی متوجه عمق و هدف این توطئه خطرناک باشند. این را عملکرد عمال استعمار و دشمنان اسلام بشمارند و اگر به فکر انتقام و خون خواهی‌اند، باید این انتقام را از وابستگان استعمارگر که عامل این حادثه‌اند، بگیرند و نگذارند که این حادثه مایه فتنه‌های دیگر گردد.



صحنه در پیچیده‌ها



تا آخرین روزهای عمر در کنار مردمش زیست

همانگونه که از برخوردها و دیدگاهها و گفته‌های ایشان به دست می‌آید و خود نیز شاهد بودم، او انسانی پاک و معتقد به مکتب حیات بخش اسلام بود و تعصب عجیبی نیز در این مورد از خود نشان می‌داد، پایبند به

می‌کرد و همواره خداوند را در نظر داشت و در همه جا این جمله بر زبانش بود که «کمک و یاری از خداست.» شهید بزرگوار تا آخرین روزهای زندگی‌اش در بین مردم خویش حضور

حکومت اسلامی جهانی را به وجود آوردند و مرزبندی‌هایی را که در میان کشورهای اسلامی به وجود آمده از میان بردارند. چه آنکه مرز بندی، ملی گرایی و نژاد پرستی و... زاده استعمار بوده و می‌گوید: «من معتقدم که یک طرح استعماری و یک طرح استکباری بوده که تضادهای نژادی و حلقه‌های بنیادگرایی، میانه روی را در افغانستان تحمیل کرده... من معتقدم امریکا و روسیه دست داشته‌اند» و در جای دیگر می‌گوید: «استکبار جهانی برای ضربه زدن به اسلام و تضعیف مسلمانان، مسأله ملی گرایی در جوامع مسلمین را به وجود آورد تا با پارچه پارچه کردن امت اسلام، بهتر به مقاصد شوم خود برسند.» ایشان بر این باور بود که همه این بدبختی که امروزه مسلمانان به آنها دچار گشته همه و همه زائیده استعمار و استکبار است والا ملت‌های مسلمان همگی برادر و امت واحد هستند و در جایی می‌گوید: «ما معتقدیم که مسلمانان امت واحد اسلامی هستند، از هر ملت و نژادی که باشند باید تحت لوای اسلام و مکتب و عقاید اسلامی جمع شوند» و از همه مسلمانان می‌خواهد که امت واحد اسلامی را به وجود بیاورند و تحت رهبری واحد، حکومت بین المللی اسلامی را به وجود آورند: در این مورد می‌گوید: «طبق مبانی اسلامی، مسلمانان یک امت واحدند و دارای رهبری واحد که همان اولوا الامر باشد که در قرآن آمده... گمان می‌کنم که کسی از مسلمانان پیدا نخواهد شد که به امت واحد



داشت و همه را به سوی خدا و نیایش به درگاه او دعوت می‌کرد. چنانچه در آخرین سخنرانی‌اش به مردم خود توصیه می‌کند که: «ما از شما تقاضا می‌کنیم که در مسجدها شبها جمع شوید، احیا بگذارید و دعا بکنید که خداوند شما را یاری بکند.» از سوی دیگر استاد (ره) از وضعیت کنونی مسلمانان و جوی که بر آنها حاکم است به شدت رنج می‌برد و معتقد بود که مسلمانان جهان باید این آیه مبارکه قرآن مجید را سرمشق قرار دهند «ان هذه امتکم امة واحدة» و به آن به درستی عمل کنند و یک

تمام مسائل شرعی و اسلامی بود، چنانکه ایشان «از همان دوران کودکی به تکالیف دینی و مقررات و مراسم مذهبی، تقید کامل داشتند و به دستورات اسلام مو به مو عمل می‌کردند، چه آنکه او تربیت یافته مکتب انسان ساز اسلام بود و در دامن اسلام و در حوزات علمیه رشد و تکامل پیدا کرده بود و به مکتب اسلام به عنوان مکتب رهایی بخش و تعالی دهنده نگریسته و از چشمه سار زلال آن بهره می‌جست و مسیر مبارزاتی خود را طبق دستورات اسلام و پیامبر و ائمه اطهار (ع) تنظیم و برنامه ریزی



فرا تر از اهداف حزب...

● آیه الله صمدی

درباره شهید مزاری از دوران طلبگی خاطرات و داستانهایی دارم که از جمله همان خاطره تورن جنرال احمد علی خان بابیه را که به من صحبت کرد، شبها می رفتم حجره آقای مزاری. پلو می پخت، سه چهار دانه خرما تویش می انداخت و با هم می خوردیم. من ایشان را خیلی دوست داشتم و فاتحه های را که ما در هرات گرفتیم از فاتحه های تاریخی بود که سراسر هرات سیاه پوش شده بود در شهادت ایشان. این فاتحه در مدرسه صادقیه برگزار شد. بازار ملک تا نصف مردم سیاه پوش صف ایستاده بود. تمام چهل پنجاه حسینی هرات کلاً سیاه پوش بود و آنطور کسی نبود که اشک نریزد. آنها وحدتی نبودند، ولی شخصیت مزاری درخشیده بود. مظلومیتش، شهادتش، مسأله را حل کرده بود و مدرسه صادقیه با سالنش و صفه ای که پشت سر است از مردم پر می شد و خالی می شد. این پشتوانه مردمی بود. وقتی خدا بخواهد کسی را عزت دهد، این طوری عزت می دهد.

شهید مزاری از اهداف حزب وحدت هم فرا تر رفته بود. او اتحاد و وحدت کل مردم و ملت ما را می خواست. هیچگونه کدورتی با برادران اهل تسنن نداشت و هیچگونه کدورتی با برادران پشتون ما نداشت و این مسایل پیش او هضم شده بود حتی ایشان به درجه رفیع شهادت رسید. شهادت چیزی است که آدم را از زمین به آسمان می برد؛ «و لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» ما باز تاب کوچکش را در هرات دیدیم که فقط یک اعلامیه دادیم از طرف مدرسه، آنچنان ازدحام شد که خود اسماعیل خان در حیرت مانده بود.

واقعاً دلش برای مردم مظلومش می سوخت و در این راه از هیچ تلاشی دست برنمی داشت و از همه چیزش گذشت تا مردمش به حق خود برسند. این چنین تعهد و التزام به مردم و حق خواهی بود که از او به عنوان رهبر با درایت و لایق برای جامعه افغانستان خصوصاً مردم شیعه و هزاره ساخته بود و شاهد بودیم با جنگهایی که در ظرف سه سال بر مردم ما تحمیل شد، چگونه از حریم مردم شیعه پاسداری کرد و تا او زنده بود هیچ کس جرأت آن را نداشت تا به مردم ما به دیده بد نگاه کند.

استاد شهید در میان جامعه افغانستان آنقدر مطرح شده بود که دوست و دشمن از او به عنوان یک انسان دلسوز و عدالت خواه و یک رهبر فرزانه یاد می کرد و هر ملتی و قومی به مزاری به عنوان حامی طبقات محروم نگاه می کرد و او را تجسم عینی خواسته ها و آرمانهای بر حق خود می دانست. به عنوان مثال دوستم در پیامش چنین می گوید: «شهادت استاد مزاری ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر است که تنها به حزب وحدت اسلامی تعلق ندارد، آن خنجر که قلب پاک عبدالعلی مزاری را از حرکت بازداشت و خون مقدس او را فرش زمین ساخت قلب همه مسلمانان کشور به خصوص ملیتهای محروم افغانستان را زخمی ساخته است.»

شهید مزاری (ره) در راه ایجاد حکومت اسلامی با پایه های وسیع آن در افغانستان تلاشهای پی وقفه و مستمری داشت، حکومتی که همه اقشار جامعه افغانستان در آن سهیم باشند و حقوق همه ملیتها رعایت شود. او می گوید: «ما جهاد را آغاز کردیم تا اولاً این حکومت ملحد را از بین ببریم و تجاوز روسها را سرکوب کنیم و ثانیاً یک حکومت اسلامی که منافع همه مردم ما را تأمین کرده و عدالت اجتماعی را تحقق بخشد و حق پایمال شده کلیه ملیتهای مظلوم و محروم جامعه را اعاده نماید، در افغانستان به وجود آوریم.»

اسلامی معتقد نباشد» از گفتار ایشان به خوبی پی می بریم که این مرد بزرگوار در پی آن بوده که مسلمانان جهان از تشت و پراکندگی دست بردارند و تضادهای نژادی و منطقوی را کنار بگذارند و با یک هدف مشخص و یک آرمان در مقابل همه زورگویان و استکبار و دشمنان اسلام ایستادگی و قیام کنند و متکی به خدا و مردمش باشند و به سوی یک امت واحده اسلامی بیش از پیش تلاش کنند چرا که «تشکیل امت واحده اسلامی محال نیست.»

درباره ویژگی های استاد شهید نمی توان سخنهای زاید را عرض کرد؛ چه در بعد شخصیتی، انسانی، شجاعت، پایمردی، مدیریت، صراحت و درایت، قاطعیت، حق طلبی، سعه صدر، فداکاری و از جان گذشتگی، تقوا (چه در بعد الهی آن و چه در بعد حالی آن) و خادم بودن به مردمش و اوصافی است که استاد شهید با خود داشت و

استاد شهید در میان

جامعه افغانستان آنقدر

مطرح شده بود که

دوست و دشمن از او

به عنوان یک انسان دلسوز

و عدالت خواه

و یک رهبر فرزانه

یاد می کرد

و هر ملتی و قومی به مزاری

به عنوان حامی

طبقات محروم نگاه می کرد

و او را تجسم عینی

خواسته ها و آرمانهای

بر حق خود می دانست



مدافع صدیق آرمانهای بزرگ مردم

● عبدالرشید دوستم



امروز عقیده راسخ و اندیشه
سالم و روشنگرانه
استاد شهید عبدالعلی مزاری،
نه تنها برای راهیان
حزب وحدت اسلامی افغانستان
رهگشا و استقامت دهنده است،
بلکه شجاعت راستین
و افکار استادانه وی
برای همه ما
از اهمیت خاصی برخوردار است

خاسته ما، چنان نام نیکویی از خود به یادگار گذاشت که می تواند، بزرگترین منبع الهام در مبارزات حق طلبانه تسلیهای امروز و فردای درخشان کشور ما قرار بگیرد.

امروز عقیده راسخ و اندیشه سالم و روشنگرانه استاد شهید عبدالعلی مزاری، نه تنها برای راهیان حزب وحدت اسلامی افغانستان رهگشا و استقامت دهنده است، بلکه شجاعت راستین و افکار استادانه وی که عمری را در راستای ارشاد عقاید اسلامی، جهت بسیج توده های میلیونی سرزمین واحدان به سر رسانید، برای همه ما از اهمیت خاصی برخوردار است.

مزاری بزرگ، سمبل واقعی پیوند مناسبات پایدار برادرانه، میان حزب وحدت اسلامی افغانستان و جنبش ملی - اسلامی افغانستان بوده و در شرایط دشواری که جنبش ملی - اسلامی افغانستان از هر سوی آماج توطئه های بزرگ و تبلیغات لجام گسیخته دشمنان تیره دل مردم مسلمان ما قرار گرفته بود، در صف دفاع شجاعانه از جنبش ملی - اسلامی افغانستان قرار گرفت و در یک سنگر واحد، علیه دشمن مشترک، به جهاد مقدس پرداخته و با پرده گیری از روی نیت شوم و اغواگرانه دشمنان صلح و آرامش کشور، ماهیت آنان را به خوبی افشا و هویدا ساخت.

نیود استاد شهید عبدالعلی مزاری، به مثابه یک رهبر دلسوز و صادق و خدمتگزار واقعی مردم مظلوم و مستضعف کشور، بیش از هر زمان دیگر، در پروسه جهاد و مبارزات حق طلبانه ملت مؤمن و مسلمان ما، در مقطع حساس کنونی، به خوبی آشکار است. استاد عبدالعلی مزاری، مدافع صدیق و سرسپرده راه آرمانهای بزرگ مردم، نماد واقعی ایثار و فداکاری، صداقت و ایمان داری و نمونه بارزی از دلیری و جوانمردی و مقاومت سرسختانه در امر دفاع از استقلال، آزادی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت اسلامی در کشور زده ما بود.

او در این امر بزرگ منی و میهنی، در راه تعمیم و گسترش حق و عدالت اجتماعی به خاطر تأمین و استقرار صلح و آرامش پایدار و حضور فعالانه کلیه ملت های با هم برادر کشور در عرصه پایه گذاری نظام عادلانه اسلامی در افغانستان عزیز، چنان بی باکانه و بی هراس به پیش رفت که سرانجام با گذشتن از جاده سرخ شهادت، وفاداری خود را عملاً در راه سعادت و بهروزی مردم متدین کشور ما به اثبات رسانید و چهره اصلی دشمنان منافع و مصالح علیای کشور ما را رسوا نمود.

او با این اقدام بزرگ قهرمانانه و با گشایش صفحه جدید در تاریخ مقاومت و استواری و شجاعت و پایداری ملت به پا

صلح در پیروما



سازش ناپذیری و عدم معامله بر سر مسایل شیعه

● علماء الدین بروجردی

شهید مزاری در میان رهبران گروه‌های جهادی افغانستان شخصیت منحصر بفردی بود. او مقاومت و ایستادگی مبتنی بر باورهای اسلامی جهت رهایی ملت مسلمان افغانستان و به ویژه شیعیان از مشکلات کشور را به عنوان یک هدف مقدس می‌دید و در جهت تحقق این هدف از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. مزاری بر خلاف بعضی از ذهنیت‌های ساخته شده، به امام راحل و مقام معظم رهبری ارادت داشت و هیچگاه علیه جمهوری اسلامی ایران علیرغم همه تحولات صورت گرفته در صحنه، موضع گیری نکردند، مصاحبه‌ای انجام ندادند، در صورتی که چنین امری را به کرات از دیگران سراغ داریم.

یکی از ویژگی‌هایی که شهید مزاری را در میان دیگر رهبران شیعی جهادی افغانستان متمایز می‌نماید حضور او در صحنه‌های مبارزات انقلاب اسلامی ایران، ارتباط وی با حضرت امام (ره) و فداکاری او در این راه بود تا آنجا که منجر به دستگیری و زندانهای طولانی او شد. مزاری علیرغم اینکه یک افغانی [افغانستانی] بود و به راحتی می‌توانست از زیر بار شکنجه‌های وحشتناک ساواک شانه خالی کند و خود را رها نماید، در زندانهای ساواک مردانه مقاومت نمود و شدیدترین شکنجه‌ها را تحمل کرد. به گونه‌ای که آثار این شکنجه، برای همیشه در سیمای مردانه‌اش به

عنوان یک سند افتخار زندگی مبارزاتی‌اش باقی ماند.

مزاری با پیچیدگی‌های صحنه سیاسی افغانستان به خوبی آشنا بود و می‌دانست چگونه باید عزت و قدرت شیعه را در میان دیگر گروه‌ها به عنوان یک تشکل سیاسی حفظ نماید و آن را افزایش دهد و در این راه تا آنجا پیش رفت که حزب وحدت اسلامی عملاً به یک قدرت سیاسی - نظامی مطرح در صحنه تبدیل شد و این امکان پذیر نبود، مگر با دلاوری‌ها و مقاومت‌های او به عنوان تنها کسی که در سخت‌ترین لحظات غرب کابل در آن منطقه ایستاد و در آن دریای خروشان، این کشتی را به خوبی سکانداری نمود.

از ویژگی‌های دیگر شهید مزاری، ساده زیستی و عدم توجه به مادیات بود. او برای خود هیچ چیز را نمی‌خواست و برای مردم مظلوم شیعه همه چیز را می‌خواست. و بارها پیشنهاد کمک شخصی به خود را رد نمود. مزاری معتقد بود که شیعه نباید تابع دیگران باشد، بلکه باید استقلال خود را به مفهوم موجودیت سیاسی و نظامی حفظ کند تا بتواند تحول عمیق و اساسی در رفتار دیگران نسبت به شیعیان که در تاریخ افغانستان پیوسته توأم با تحقیر بوده است، ایجاد نماید و عملاً در تحقق این هدف موفقیت‌های خوبی کسب نمود.

شهید مزاری توطئه‌های دشمنان شیعه را برای شکستن صف واحد آنها به خوبی درک می‌کرد و پیوسته سعی می‌نمود این توطئه‌ها شکل نگیرد. ولی متأسفانه ابعاد این توطئه‌ها آنقدر وسیع بود که علیرغم

همه این تلاشها به بار نشست و وحدت و یکپارچگی شیعه را بهم زد و جنگ داخلی را در میان آنها به راه انداخت.

از ویژگی‌های دیگر شهید مزاری این بود که هیچگاه حاضر نبود به افراد به عنوان کمک فردی از بیت المال کمک نماید و معتقد بود که باید این امکانات صرف برنامه‌های حزب و نیازهای مردم شود.

سازش ناپذیری و عدم معامله بر سر مسایل شیعه از ویژگی‌های برجسته دیگر این شهید بزرگ بود و مردم این واقعیت را به خوبی درک می‌کردند و به همین دلیل به او عشق می‌ورزیدند و این علاقه، امروز بیشتر در سینه‌های مردم شعله‌ور است.

مقاومت مردانه وی در غرب کابل، علیرغم اینکه او نیز می‌توانست همانند دیگر رهبرانی که فرار را بر قرار ترجیح داده‌اند، از صحنه بگریزد و جان سالم بدر برد، از وی یک رهبر جاودانه برای شیعیان افغانستان ساخت و به همین دلیل است که امروز شیعیان افغانستان و حتی دیگران او را به عنوان اسوه مقاومت و پایداری و سمبل رشادت و مردانگی می‌شناسند. تجلیل از او پس از شهادت و تشییع چند روزه او بر روی دستان شیعیان مناطق هزاره‌جات و بدرقه او یا چشم اشکبار صدها هزار تن از مردم، همه نشان از این عشق و علاقه دارد. بدون شک «مزار» او در مزار زیارتگاه همیشگی دوستداران و پیروانش خواهد بود.

توطئه شهادت او توسط مزدوران و بیگانگان، نه فقط خیانت به شیعیان، بلکه به همه ملت افغانستان بود.

یکی از ویژگی‌هایی که شهید مزاری را در میان دیگر رهبران شیعی جهادی افغانستان متمایز می‌نماید حضور او در صحنه‌های مبارزات انقلاب اسلامی ایران، ارتباط وی با حضرت امام (ره) و فداکاری او در این راه بود تا آنجا که منجر به دستگیری و زندانهای طولانی او شد



را برای ملت ما رقم زد

● حجة الاسلام حسین شفايي

شهید مظلوم استاد مزاری، از هنگامی که اسلام ناب را شناخت و از لحظه‌ای که از حال رقت‌بار ملت‌های دربند فلسطین، کشمیر، چین، بوسنی و... آگاه می‌گردید نمی‌توانست بی تفاوت باشد، لذا با تمام توان در راه تبلیغ و ترویج اسلام ناب گام برمی‌داشت و برای جلوگیری از بد جلوه دادن آن و ستیزه با ستمگر تا پای سر و جان آمادگی داشت که سرانجام در آن راه، زندگی و حیاتش را نثار نمود، چه اینکه او چنانچه زیر بار اسلام امریکایی می‌رفت و از برچیده شدن بساط تبعیض و تعصب، جهل و جور سخن نمی‌گفت و برای برپایی حکومت اسلامی اصرار نمی‌ورزید، قدرتهای استکباری از او استقبال می‌کردند.

شهید مزاری که دنبال ساختار حکومت اسلامی بود، استراتژی‌اش انقلاب و نهضت مبتنی بر دستور مکتب اسلام و سیره پیشوایان دین بود و بدین دلیل در زمان ستمشاهی در ایران در مبارزات بر ضد طاغوت همگام با مبارزین ایران سهم داشت و به طور طبیعی به ره آورد آن مبارزات که جمهوری اسلامی ایران می‌باشد، به دید قداست می‌نگریست.

از بارزترین ویژگی‌های شهید راه عدالت استاد مزاری این بود که دارای تعهد و تعبد، جرأت و جسارت، شجاعت و شهامت، حق گوئی و حق خواهی، صداقت و صراحت لهجه، پاکی و پارسایی و... بود. و همین خصیصه‌ها باعث گردید که توانست در طی جهاد و انقلاب، از تمام میدانهای سنگر و سیاست، پیروزمندانه بیرون شود، نمونه آن سه سال رهبری و مقاومت در غرب کابل است که در طی این مدت برای ملت از نظر افتاده ما «زندگی نوین» را رقم زد.

منبع: در پیغمبر ما



«طالبان» با این عمل بزدلانه

ثابت کردند که آنها برای اسلام کار نمی‌کنند،

بلکه کارشان برای کسب کرسی است

شهادت او تقویت کننده مبارزه اسلامی است

● عابد حسین شاکری

(مدرس مدرسه شهید عارف الحسینی)

شهادت استاد مزاری و رفیقان‌شان یک ضایعه بزرگی است که خداوند به لطف خود جبران‌ش کند. البته «طالبان» با این عمل بزدلانه ثابت کردند که آنها برای اسلام کار نمی‌کنند، بلکه کارشان برای کسب کرسی است. چون اگر کار اینها برای اسلام بود، با اسیران این طور رفتار نمی‌کردند. چون رسول خدا(ص) هیچ وقت با اسرا رفتار این طوری ننموده‌اند. البته با این طور عملیات، ما هیچ وقت از هدفمان که فریاد بر علیه ظلم و مبارزه با ظالم می‌باشد، ساکت نمی‌شویم، بلکه این طور شهادت‌ها به مبارزه مایخی تقویت می‌بخشد. در آخر تسلیت و تبریک این حادثه را به همه انسانهای آزادی طلب و بالاخص به برادران افغانی خودمان عرض می‌نمایم.



● آیه الله شیخزاده غزنوی

یگانه کسی که هدفش احیاء هویت تشیع قدرتمند بوده شهید مزاری بود و در پیشبرد حزب وحدت و حفظ آن ایشان اولین کسی بود که همت گماشت و الحق و الانصاف هویت این ملت محروم را مافوق تصور تثبیت نمود و در ایجاد حزب وحدت و حفظ آن از هیچ فداکاری دریغ ننمود.

مبارزه علیه بی عدالتی های اجتماعی

● عبدالستار مظفر تخاری

شهادت استاد عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی، ضایعه بزرگ به تمام ملت افغانستان و مخصوصاً به برادران شیعه ما می باشد. استاد مزاری طرفدار وحدت منی و تمامیت ارضی افغانستان بر اساس اسلام و عدالت اجتماعی برای همه مردم بود و بر علیه بی عدالتی های تاریخی مبارزه می کرد. کسانی که وی را به شهادت رسانده اند، به وحدت ملی افغانستان صدمه بزرگی رسانیده اند. ما برای وی جنت و سعادت اخروی و برای فامیل و برادران همکاران صبر می خواهیم.

خسارت بزرگ

● شیخ مهدی شمس الدین

(رئیس مجلس اعلای شیعیان لبنان)

شهادت مزاری و همراهان نیکوکارش توسط گروه طالبان خسارت بزرگی برای امت و ملت مسلمان افغانستان به حساب می آید.

اندیشه

تاریخ ساز...

● حیات الله بلاغی

واقعتهای جاری در بستر زمان ثابت ساخت که مزاری نمرده و هرگز نخواهد مرد. مزاری به جاویدانگی پیوست. او که از میان دریا دریا رنج بی پایان مردم ما برخاسته بود، آرزوهای تاریخی مردم ما را فریاد می کرد. به این دلیل مردم ما مزاری را مجسمه اراده و مجسمه غرور و حیثیت مردمی خود می دانستند. مزاری دیگر از قالب یک شخص و یا یک فرد فراتر رفته بود؛ قالب تنگ شخصی در اندیشه و عملکرد تاریخ ساز او درهم شکست و مزاری تبدیل به یک ملت شد و ملت هرگز نخواهد مرد. مزاری پرچمدار آزادی و عدالت در افغانستان بود. ما معتقدیم که مکتب آزادی و عدالت هرگز بسته نخواهد شد؛ بنابراین مزاری جاویدانه است.

تجلیل از مزاری، تجلیل از سرنوشت مردم ماست. تجلیل از مزاری، تجلیل از اراده ملی ماست. تجلیل از مزاری، تجلیل از حیثیت، شخصیت و آزادگی و غرور مردم ماست. مزاری بزرگ درست است که از قبیله و از میان محرومین قوم هزاره برخاسته است، ولی مزاری در حقیقت امر، فرزند صادق یک ملت بود. هیچ افغانستانی آزاده و شریفی نمی تواند نقش مزاری بزرگ را در ایجاد و یا فراهم آوردن زمینه های وحدت ملی در افغانستان انکار کند. راه مزاری و اندیشه مزاری به عنوان اندیشه تابناک آزادی، برابری و برادری ملیتهای مسلمان ساکن در افغانستان و به عنوان یک اندیشه تاب عدالت اجتماعی در سینه تاریخ مبارزات آزادی خواهی ملت غیور و قهرمان و سربلند افغانستان باقی خواهد ماند.



گذشته

درخشان...

■ حجة الاسلام سیدهادی خامنه ای:

جای امام راحل در این مسأله خالی بود و الا حتماً درباره شهید مزاری جمله ای شبیه این جملات می فرمود که «شهید مزاری هم از جمله کسانی بود که با توجه به گذشته درخشان او بسیار حیف بود که در رختخواب به سلامت جان بدهد».



مظلومیت و محرومیت و ریسمان بدوشی قوم خود باشد. اما بحث عدالت برای مزاری مبنای عقیدتی و فکری داشت. عدالت یک مفهوم قرآنی است. عدالت ریشه در دستورات خدایی دارد. او به اسلام به عنوان یک نظام نجات بخش و به عنوان یک نظامی که انسانها را نجات می دهد، عقیده داشت. او معتقد بود که نظام اسلامی در افغانستان تنها راه خروج از بحران کشور است و عدالت در نظر او ریشه دینی و قانونی

مزاری برای افغانستان فکر می کرد و برای سرنوشت ملت افغانستان و برای مردم مظلوم و دریند کشیده خودش اندیشه می کرد. مزاری چه می کند؟ مزاری می گوید: بیایید نظام سیاسی آینده کشور را بر مبنای عدالت استوار کنیم. عدالت مبنای شکل گرفتن نظام سیاسی افغانستان باشد. به خاطری که نظام سیاسی گذشته با انحصار قدرت، برای کشور و ملت افغانستان فاجعه بود و فاجعه است. شرایط عینی افغانستان



داشت. مزاری عدالت را مبنای ایجاد نظام سیاسی آینده کشور می دانست. از این رو دیدگاه مزاری برای ایجاد عدالت ریشه عقیدتی و ملی داشت و هیچگاه بر سکتاریزم هزاره گی و شیعی بنا نبود. مزاری بزرگ با بصیرت و عمق اندیشه و با دلسوزی برای این کشور و برای تمام ملت افغانستان این طرح را داد. طبیعی است که وقتی عدالت تحقق پیدا می کند، وقتی نظام سیاسی بر مبنای عدالت در این کشور استقرار یابد، اولین کسانی که از آن سود خواهند برد، آنهاهایی اند که در طول ده ها سال ریسمان به دوش بوده است، آنهاهایی سود خواهند برد که از تمام امتیازات این کشور محروم بودند. آنهاهایی در قدم اول سود خواهند برد که در طول تاریخ این کشور من حیث تبعه برابر در درون افغانستان به

ایجاب می کند مصالح ملی افغانستان ما را ناگزیر می کند که نظام سیاسی آینده کشور را بر مبنای عدالت استوار کنیم. تبعیض را از بین مردم افغانستان رفع کنیم. مردم افغانستان که با دستهای خالی کشور را از کام اشغال روس بیرون کرده بودند، اینها را در تشکیل نظام سیاسی آینده کشور سهیم کنیم و این، مبنای تمام موضع گیری های مزاری در طی دوران زندگی او بود. در اذهان بیشتر مردم اینگونه مطرح است که مزاری عدالت را به خاطر ملحوظات قومی پافشاری کرد و بنیان گذاشت. مزاری از عدالت تنها می خواست هزاره های مظلوم را که در طول ده ها سال در این کشور ریسمان به دوش بوده اند، نجات دهد. بلی این یکی از اهداف مزاری است. بی تردید، او نمی توانست بیشتر از این شاهد

شهید مزاری مردی بود که صحنه های جهاد افغانستان شاهد حضور او بود... و شهادتش جریحه بزرگی در حق اسلام و انسانیت است.

... هزاران مزاری دیگر برخوانند خاست

● محترم سلطانعلی (ازبرادران اسماعیلیه)

به شهادت رسانیدن ناجوانمردانه و مظلومانه استاد شهید عبدالعلی مزاری که به دست ناپاک عده ای مزدور اجنبی بیگانه، بر ضد مردم سلحشور ما صورت گرفته است، واقعاً جانگداز و غیر انسانی و غیر اسلامی بوده و ما شدیداً آن را محکوم و تقبیح می نماییم. جوانان شیعه اسماعیلی که جزء پیکر نیرومند ملت سلحشور و قهرمان هزاره اند، چون مشت کوبنده بر ضد همچو توطئه ها و دسایس دشمنان مردم خویش قد خواهند افراشت و در پهلوی سایر برادران همزمان لحظه ای از وجایب اخلاقی، انسانی و اسلامی خویش فروگذار نخواهند شد. از تعهد ما در برابر این خون که به ناجوان مردی ریختانده و سرزمین ما را گلگون ساخته است، هزاران مزاری شهید دیگر برخوانند خواست و راه داهیانه او را تعقیب خواهند نمود. خداوند جایگاه استاد شهید را در جوار رحمتش قریب سازد.

به تابوت مرده من مناز رقیب که مرده من زنده ترا مال است



یک ندای الهی تلقی می‌کردند

● حجة الاسلام محمد فیاض ارزگانی

او با قدرت معنوی و بینش سیاسی که داشت میلیون‌ها مردم محروم، ستم دیده، ترسیده و غیر متشکل را برای ریشه کن کردن ظلم متحد کرد. به علت شخصیت او بود که هزاران مرد و زن پیر و جوان جان خود را برای اقامه عدالت در جامعه در طبق اخلاص گذاشتند.

خلاصه، ترکیبات عالی کیفیات معنوی، سیاسی، فکری در شخصیت شهید مزاری او را به عنوان رهبر مقاومت و سمبل انقلاب اسلامی در افغانستان ظاهر ساخت، آنچنان که وقتی از مردم می‌خواست در راه انقلاب و دفع تعرض فداکاری کنند، مردم در خواست او را به عنوان یک ندای الهی تلقی می‌کردند.



شهید مزاری حقیقتاً شخصیت استثنایی بود. متدین و متعبد، صادق و قاطع و صریح، دور اندیش و آرمانی و با بینش سیاسی بود که با شخصیت جذاب خویش ملت خود را بیدار کرد. او حاصل کمپایی از جامعه ما بود که چون معلم بزرگ در ایده اسلامی و رهبری پرورش یافته بود. او به مردم فهماند که جهاد در راه صلح و عدالت و رفع تبعیضات مذهبی و نژادی و... اساس زندگی است و تنها راه آزادی و موفقیت است. او همواره با ملتش از نزدیک در تماس بود. به تمام خواسته‌ها و آرزوها، اشتیاقی‌ها و محرومیت‌های آنها آشنا بود. شهید مزاری یک زندگی روحانی خالی از زرق و برق و تجملات دنیوی داشت و به بهترین وجه دریافته بود که هدف نهایی یک مسلمان این است که برای انسانهای محروم کار و تلاش کند و در جستجوی عدالت باشد. رها بودن از بند نفس و آمادگی او برای بالاترین فداکاری‌ها در راه انقلاب و عدالت خصوصیت دیگر ایشان این بود که در دشوارترین شرایط، علیرغم خطرات، آزار واذیت‌ها و مخالفین بیشمار نه از خط عدالت خواهی عدول کرد و نه تسلیم ظلم و کذب شد و نه ملت خود را تنها گذاشت. او بدون ترس، توده مردم را از معانی و مفاهیم اسلام و عدالت و روشهای حق طلبی آگاه می‌کرد و پیروان خود را تشویق به پیشتازی می‌نمود. او هرگز به خاطر سود شخصی و دست یابی به موفقیت شخصی تن به مصالحه و سازش نداد. او دو هدف را شتابان دنبال می‌کرد: یکی آزادی محرومین و ستم دیدگان و دیگری جامعه عمل پوشاندن به آرزوی ملت جهادگر افغانستان (که حکومت اسلامی است) و در این راستا با فرقه گرای، نژاد پرستی، تجزیه طلبی مخالفت می‌کرد.

ایشان ملاحظه نشده و تمام حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان پایمال شده.

ولی این کل مسأله نیست. وقتی عدالت تأمین شود، افغانستان نجات پیدا می‌کند، کشور دارای یک نظام اسلامی می‌شود، حاکمیت ملی کشور اعاده می‌شود استقلال ملی این کشور تأمین می‌شود و افغانستان سربلند و آزاده آماده می‌شود برای اینکه این کشور ویران و خراب شده را آباد کند ملت افغانستان فعلاً با دو امر عظیم و بزرگ روبرو است: ایجاد یک نظام سیاسی در افغانستان و بازسازی این کشور خراب شده. بر اساس تفکر مزاری و بر مبنای اندیشه دلسوزانه او،

عدالت در نظر او

ریشه دینی و قرآنی داشت.

مزاری عدالت را

مبنای ایجاد نظام سیاسی آینده کشور می‌دانست.

از این رو دیدگاه مزاری

برای ایجاد عدالت ریشه عقیدتی

و ملی داشت و هیچگاه بر

سکتاریزم هزاره‌گی

و شیعی بنا نبود

با تحقق عدالت و با مدار قرار گرفتن عدالت برای سیستم سیاسی آینده است که ملت افغانستان قادر خواهند شد این دو امر عظیم و بزرگ را انجام دهند.

آرمان رهبر شهید

عدالت سیاسی و اجتماعی بود

● اکرم گیزی

مبارزه رهبر شهید، مبارزه در برابر ظلم و ستمی بود که قرن‌ها بر مردم ما می‌گذشت. آرمان و مبارزه او را عدالت سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌داد و او می‌خواست که در کشور نظامی برقرار شود که در ساختار آن کلیه اقشار ملت افغانستان سهیم باشند.



...مبارزه یک اعتقاد است

مبارزه

با

برتری طلبی و تبعیض

● حجة الاسلام محمد ناطقی

مبارزه، عقیده، تشکیلات و در حزب وحدت بودند. و درست همین اوصاف باعث گردید که مزاری چهره قاطع، صادق و نیرومند سیاست در تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان بماند.



راهش تا روز قیامت تعقیب خواهد شد

● سید منصور نادری

(رهبر فرقه اسماعیلیه افغانستان)

... یقین کامل داریم که راهش الی یوم القیامه تعقیب خواهد شد؛ زیرا نهال حزب وحدت اسلامی افغانستان را که با خون خویش آبیاری و با درایت و جهانبینی وسیع و مکتبی به باروری رسانیده است، هر روز از روز گذشته با قدمهای متین، قامتهای رسا و قلبهای پر از وحدت پرستی به سوی نور و روشنی آزادی و استقلال کامل عقیده وی و فکری به پیش می‌رود.

... ضایعه بزرگ رهبری و خالی بودن جای آن برادر و دوست گرامی را همیشه در جوار خویش احساس نموده و عطیه دعای همیشگی روح آزادمنش‌شان را در جوار حق سبحانه تعالی استدعا می‌نمایم.

استاد شهید عبدالعلی مزاری در حیات نیم قرنۀ خود یکی از تادرتین رهبران مذهبی و سیاسی افغانستان به شمار می‌آمدند. ایشان در محیطی کاملاً مذهبی تربیت یافته بودند. پدر متعهد به مذهب، مادری متدین، محیطی سالم و مذهبی در واقع بستر رشد معنوی و اخلاقی مزاری را همزمان با رشد فیزیکی، کاملاً مساعد ساخته بود. استاد شهید در قالب تحصیلات حوزوی و ارتباط با مرجعیت دینی، مفاهیم و قواعد مکتب را در زندگی قم یا این استدلال که من استطاعت مالی دارم و پدرم حاجی خداداد از ثروت لازم در سمت شمال افغانستان برخوردار است، هرگز از سهم امام و شهریه معمولی حوزه استفاده نکردند. مزاری مردی بسیار مؤمن و معتقد بودند. اعتقادات مزاری شهید، به مذهب و اسلام و مرجعیت مذهبی فوق العاده بود.

شجاعت، صداقت، ایمان، تقوا، جهاد و تعهد و... شاخص‌ترین صفات استاد شهید بود و در این صفات عجبین شده بودند. ایمان و تقوای ایشان فقط اسلام و ارزشهای مذهبی بود. ریاکاری و تقلب و تظاهر به اسلام و دیانت در وجود مزاری دیده نمی‌شد. ایشان شخصیتی بودند که در برابر اعتقادات خود هرگز انفعال و عقب نشینی "اشتند و جبل راسخ" بودند.

صداقت در موضع مذهبی و سیاسی ایشان، موج می‌زد. در موضع گیریهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی خود، قاطع، صریح و صادق بودند. استاد شهید بارها به ما گفته بودند که در مبارزه باید به افراد ایمان و انگیزه داد. در جریان تعیینات جنگجالی حزب وحدت در کابل، استاد در برابر برخی اقدامات دیگران می‌گفتند که با پول نمی‌شود کسی را معتقد کرد، مبارزه یک اعتقاد است و با پول مؤثّر نمی‌شود.
استاد شهید دارای چنین ویژگی‌هایی در

● مولوی دوست محمد خان

(از علمای اهل سنت هزاره)

استاد شهید همواره کوشید تا برتری طلبی و تبعیض از جامعه ریشه کن شود. در عوض برادری و برابری جایگزین آن گردد و در همین راستا به شهادت رسید، ولی آرمان او باقیست.

شاه‌بیت...

● شهید ابوذر غزنوی

مزاری شاه بیت ترانه‌های خلق قهرمان ماست.



توطئه‌های استکباری

● حجة الاسلام مسیح مهاجری

توطئه‌های استکبار و دشمنان پایان نیافته و رمز پیروزی بر دشمن اتحاد بین همه اقشار و گروه‌هاست. عاملین جنایت به شهادت رسانیدن آقای مزاری بدون تردید باید مجازات شوند و تنها راه آن تشکیل حکومت اسلامی و مستقل و وحدت و یکدلی مردم است.

منبع: در بندر ما



• آیه الله امامی کاشانی

... این عمل ناجوانمردانه و ظالمانه استکبار جهانی و امریکا که به دست گروهی فاسد و مفسد انجام شد را توطئه ای علیه جهان اسلام و به ویژه مسلمانان افغانستان می دانیم.

مردم مسلمان افغانستان باید بدانند که هدف اصلی استکبار جهانی ایجاد تفرقه میان شیعه و سنی است و به شهادت رساندن رهبر حزب وحدت (عبدالمعلی مزاری) اقدام ظالمانه بوده و ادامه دادن این اقدام دشمنان باید به مثابه زنگ خطری برای همه مسلمانان جهان و وحدت شیعه و سنی باشد.



آشنایی اینجانب با شهید مزاری به اوایل سال ۱۳۵۶ [۱۳۵۵] برمی گردد. در سال ۱۳۵۶ [۱۳۵۵] وقتی که من را از زندان انفرادی در اوین به عمومی انتقال دادند، در آنجا با شهید رجایی مواجه شدم و یک برادری را با محاسن بلند آنجا دیدم. از مرحوم شهید رجایی سؤال کردم که او کیست؟ شهید رجایی جواب دادند که ایشان برادر افغانی [افغانستانی] ما هستند که مدتهاست، در اینجا زندانی می باشند. ایشان در زندان چند وقتی هم با آقای هاشمی بودند. من و شهید رجایی در زندان از لحاظ سن جزء افراد بزرگسال بودیم و سنی حدود ۳۸ - ۳۷ داشتیم.

شهید مزاری را بسیار شکنجه کرده بودند و معلوم نبود چه مدت در زندان بوده است، ولیکن آثار شکنجه و داغ سیگار در صورت و پاهای او به وضوح مشاهده می شد. او آدم بسیار صبری بود و کمتر حرف می زد و بسیار کم حرف بود. وقت صحبت کردن با او بیشتر فکر می کرد و بعد مختصر جواب می داد. تعریف می کرد که به خاطر حمل جزوات و نوار و اعلامیه های حضرت امام او را گرفته اند و از شدت شکنجه ها اصلاً شکایت نداشت. به طور کلی مواقعی که در زندان و بعد از آن با هم بودیم او را آدم متدینی دیدم و او نسبت به مسایل مذهبی (با توجه به روحانی بودن) بسیار مقید بود. چندین بار او را در هنگام نماز شب دیدم، روزه می گرفت. او صحبت می کرد و می گفت که «یک استادی داشتم که در افغانستان زندان بود و در زندان انفرادی یازده هزار بار

باران محبت

• حجة الاسلام اثنی عشری

(مدرس حوزه علمیه)

شهید مزاری وقتی شهدای افشار را می بیند، حتی از بستگان آنها بیشتر متقلب می شود، چرا؟ برای اینکه برای ملت خود و مکتب خود احساس وظیفه شرعی می کند. قهراً وقتی که وضع انسان اینگونه تغییر کند بسوی خدا، آن وقت در روایت داریم که خداوند آب محبت این شخص را در چشمه سارها و رودبارها می باراند و هر کس از آن آبها بخورد عشق و محبت این شخص در دل او جایگزین می شود.

قرآن را از اول تا آخر تلاوت کرده بود» و به تأسی از او، وی هر یک یا دو ماه یک ختم قرآن تلاوت می نمود. او در مجموع آدم بسیار خوبی بود. موقعی که آزاد شدیم تقریباً همه جا با هم بودیم. از همان ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی او به افغانستان رفت و پس از اشغال افغانستان به ایران آمد و با هم به اتفاق به دیدار شهید رجایی رفتیم.

از آنجا که یک برادر زجر دیده روحانی متدین در رأس شیعیان افغانستان بودند خیلی خوشحال بودم و از شهادت او من خیلی متأثر شدم. ولی از آنجا که ظاهراً آدمهای خوب شهید می شوند او هم شهید شد. از خدا می خواهم که روح بلند او را با ارواح طیبه شهدا و سالار شهیدان محشور کند.



احیاگر روح جمعی

بیدار شده است و روح جمعی در آنها آنقدر قوی است که از همانجا نسبت به مسایل و سرنوشت افغانستان حساس هستند. حساستر از من و شما... مزاری روح جمعی را در کابل پراکنده جامعه هزاره دمید. **خودباوری مردم:** مردم هزاره به

وجود داشت تا اینکه آشتی به وجود بیاید، اما همین خائنین و سوسه کردند که اگر مزاری از بین برده شود، خیلی از مسایل حل می شود و بیاید جنگ شود، سبب اصلی سقوط سنگرهای غرب کابل، اینها هستند. از این لحاظ است که مزاری نسبت به

آگاهی مردم: مزاری الهام بخش آگاهی بود از تاریخ بر مردم فرو خواند، تاریخ گذشته را، دوران شکستی را که مردم ما از لشکریان عبدالرحمن تحمل کرده بودند. همیشه تأکید می کرد که مردم! نسبت به خائنین هوشیار باشید؛ زیرا عبدالرحمن

عبدالرحمن
هفت سال با مردم
ما جنگ کرد،
با مدرن ترین سلاح
آن روز،
مردم ما شکست نخوردند؛
اما از طریق
خائنین وقتی وارد
شد، هزاره شکست خورد



خود باور نداشتند. همان سنتها و تقدیرها را بر او دمیده بودند که تو همچنان خلق شده ای، یعنی هزاره لیاقت رهبری و سیاست را ندارد. مزاری بزرگترین رهبری را در جامعه هزاره به وجود آورد و به اثبات رساند که هزاره لیاقت رهبری سیاسی را دارد و هزاره می تواند نابغه سیاسی باشد.

نهاد رهبری: یکی از دستاوردهای بزرگ مزاری این بود که مزاری در شخصیتش رهبری را تجلی نمود و ضرورت رهبری را در جامعه پراکنده ما داد. مردم غرب کابل فهمیدند که اگر رهبری در جامعه هزاره نباشد، هزاره نمی تواند مقاومت کند. گره خوردن مردم و رهبر است که می تواند بزرگترین حماسه تاریخ را به وجود بیاورد. پس نهاد رهبری یکی از بزرگترین میراث های مزاری است.

خائنین توصیه می کند، به مردم آگاهی می دهد، راه شکست شان را نشان می دهد. **روح جمعی:** جامعه هزاره جامعه پراکنده بود. در میان دره ها و کوه ها از یکدیگر خبر نداشتند. در زمان عبدالرحمن وقتی که این مردم می جنگیدند در عین حالی که مقاومت کردند، اما مقاومت پراکنده کردند. حتی در مواردی تاریخ می گوید، سران یک قبیله همکاری کردند تا آنکه خان فلان منطقه شکست بخورد. جامعه هزاره چون پراکنده بودند، نتوانستند تاب مقاومت بیاورند. مزاری در زمان رهبری اش، این مردم پراکنده را جمع کرد. به آنها روح جمعی داد تا هر هزاره در هر گوشه ای از دنیا در هر گوشه ای از افغانستان احساس سرنوشت مشترک با یکدیگر کنند. حتی آنهایی که در اروپا هستند و در ناز و نعمت به سر می برند، آنقدر احساس هزارگی شان

هفت سال با مردم ما جنگ کرد، با مدرن ترین سلاح آن روز، مردم ما شکست نخوردند؛ اما از طریق خائنین وقتی وارد شد، هزاره شکست خورد، خائنین رفتند در بامیان برای اداره عبدالرحمن گزارش تهیه می کردند، راه نشان می دادند. پس هیچ وقت نسبت به خائن سازش نکنید. از تمام جریانه ها و شواهد تاریخی دلیل می آورم که خائن خطرناکتر از دشمن است. ممکن است روزی ما با دشمن آشتی کنیم، زیرا که دشمنی دایمی وجود ندارد، اما هرگز با خائن آشتی نکنید، زیرا که خائن در وجود خود خصلت خیانت را دارد، خصلت معامله گری را دارد.

خائن چه آن زمانی که در میان مردم باشد هم خطرناک است و به عنوان مارهای درون آستین و چه در زمانی که در میان دشمن فراری می شود. در غرب کابل جنگ سه روزه را خائنین به وجود آوردند. جریانی



عرصه دار میدان عمل

● موحد بلخی

باید گفت که استاد شهید حداقل در سه میدان و ساحه در زمان حاضر در میان همگان خود بی نظیر، منحصر به فرد و نمونه بود:

(۱) در ایمان - به تمام معنی کلمه - و اینکه همه چیز را برای خدا و رضای محبوب و معشوق ازلی می خواست. ویژگی بی که تا آخر عمر شریفش دوام داشت. این ویژگی از کودکی، طبق نقل قول شاهدان و از جوانی و ایام تحصیلی، بر طبق چشم دیدهای خودم و نیز در عنفوان شکوفایی و طلوع تا دم شهادت در استاد شهید تبارز داشت.

(۲) عمل صالح و اینکه به هر آنچه معتقد بود واقعاً عمل می کرد. تمسک عملی شهید مزاری بزرگ به اخلاقیات و اعتقادات دینی و اسلامی حریت آور، نمونه و بی بدیل بود.



استاد شهید هر آنچه را که می گفت و به هر آنچه که دعوت می کرد، بیش از همه و بیش از همه بدان عمل می کرد، او نمونه برجسته رفتاری کیش و اعتقاد پاکش بود. اعتقاد و عمل صالح استاد شهید در راستای فرامین دینی در حد تعصب و سرسختی بود...

(۳) استقامت و پایداری ایشان در ساحه ایمان و عمل اگر نگوییم بی نظیر، حداقل کم نظیر بود. وجود عوامل فوق در آن بزرگمرد و تبارز عینی آنها، مزاری را یک سر و گردن از همگان و همگان بالاتر ساخته بود.

● سید حسین محقق زاده

هدف مقدسش که قدرتمندی و معرفی شیعیان مظلوم افغانستان بود گذاشت و مردانه در برابر دشمنان مردم و مذهب خود ایستاد و مظلومانه به شهادت رسید.

چیزی که مایه تأسف و تأثر می شود شهادت مظلومانه او نیست، بلکه قرار دادن او در جایگاه هست که در خور شأن مبارزاتی و تقوای دینی و سیاسی ایشان نبوده و نیست. او را به عنوان سمبل خشونت، استبداد رأی، تکروی، خودمحوری و بدتر از همه نژادگرایی افراطی معرفی نمودن است. که در قسمت اخیر، دوستان نادان در دام شایدان قلم به دست مزدور گیر کرده وعقاید و آراء آنان را زمزمه کردند و می کنند. و دشمنان آگاه هم این تور را داغ و گرم نگه داشتند و به نفع اهدافشان بهره برداری کردند. در در حالی که مزاری مدافع حق هزاره ها بود نه نژادگرایی افراطی. معیار برایش تشیع بود و خدمت به نظامی مقدس که اکثریت آن را هزاره ها تشکیل می داد. معیار در همکار گزینی برای او لیاقت بود و خدمت و وحدت خواهی، نه هزاره بودن.

او با متخلفین همیشه خشن بود و از تخلف بیزار. از ناحیه هر کس که بود. در جلسات با ارائه دلیل و تکیه بر منطق قوی، همیشه سعی در به تصویب رساندن ایده های داشت که از ناحیه خودش مطرح می شد، ولی وقتی موفق نمی شد، به رأی اکثریت احترام می گذاشت. اگر چه اکثراً با استدلال قوی ای که داشت موفق می شد نظریاتش را بقبولاند و مورد تصویب قرار دهد.

برای او وحدت مردم در اولویت قرار داشت و همین، معیار دوستی ها و دشمنی هایش بود. با دوستان مهربان و رثوف بود و با دشمنان سختگیر و خشن. یا رقبا از موضع قدرت و توانمندی صحبت می کرد و خود و مردمش را قدرتمند و توانا نشان می داد. با دوستان صادقانه و بی ریا، کاستی ها و کمبودها را در میان می گذاشت. این شیوه را عملاً به اثبات رسانده بود. در جلسه ای در قرغه که «طرف»، صحبت هایی با یف و پدایق، داشت، شهید مزاری با خونسردی گفت: «هم شما و هم ما را مردم خوب شناخته اند. اگر مردی بیا از کشتار غیر نظامیان دست بردار. نیروهای نظامی مان را در مصافی با هم روبرو می سازیم. آن وقت بین مرد و نامرد معلوم می شود...»

در سال ۱۳۷۳ یکی از مقامات مهم مجاهدین به کابل آمده بود و با ایشان دیدار و ملاقاتی داشت و فردی دیگر نیز به نمایندگی از حزب یا بخشی از حزب با این مقام ملاقات کرده بود که شهید مزاری بسیار ناراحت بود و می گفت من از اینکه فلانی دیدار جداگانه کرده ناراحت نیستم. ناراحتی من از این است که دویت و اختلاف میان شیعیان را آنها فهمیده اند. کاش فقط او دیدار می کرد، و ما را در جریان می گذاشت. حال هم باید این معضل را حل کرد و جلوی کارها را که باعث خرد شدن شیعه می شود باید گرفت.

شهید مزاری بزرگترین و عزیزترین سرمایه اش را که جاننش بود بر سر این



تجسم یک معنی

...اینگونه آدمها

اگر یافت شود

دیر نمی ماند

● سید ابوطالب مظفری

در میان چهره‌های بشری بسیار شده است که دلبرده فیثوفان و شاعران و مبارزان شده‌ام. اما هیچگاه با «سیاستمداران» احساس مهریانی نکرده‌ام. خصوصاً با دلبران طناز و طندار خود - که از چشم بد دور - سخت در حرفه خودشان ماهر نیز هستند.

اما در این میان استاد مزاری یک استثنا بود. شاید به این خاطر که او سیاستمدار نبود. به قول مخالفانش یک آدمی بود یک دنده که حرف حساب سرش نمی شد. می گفت: مرغ ما یک پا دارد و پس و جالب اینکه در این روزگار بوقلمون صفت، جایی برای این گونه افراد نیست. یعنی هیچگاه نبوده است.

و من از قضا مرده این گونه آدمها هستم: آدمهایی که یافت نمی شود، اگر یافت شد دیر نمی ماند.

● غلام محمد راهی

معنی، ابتدای زندگی ارزشیاست و این صداقتها انگیزه‌ای برای تکان و تحرک مردم ما گشت.

استاد شهید یک آرزو، یک ایده‌آلی از ایده الهای مردم ما بود. اولین و آخرین حرف استاد شهید «باور به خویش» بود و یافتن آن اصول و رویه‌ای که انسان آگاه و خودباور و مسئول نسبت به همسرنوشتان و آزاد اندیشان می پرورد.

حیات فقط در رفتن معنی پیدا می کند. در رفتن اخلاق شکل می گیرد، که اخلاق تبارز عقیده در عمل است. و استاد شهید به عنوان پیشاهنگ مطمئن، استوار و شجاع بر آفتگاهی که نسلی، فکر و عقیده ما را به بند کشیده بود، تاخت و یکبار دیگر در تاریخ ملت ما، تجربه تکان و تحول را به یادگار گذاشت. لحظه‌هایی که با این تحول به وجود آمدند قابل فراموشی نیستند. آرزوی سالیان طولانی در طی چند نسل، در یک زمان کوتاه، تبارز کرد.

پس می توانیم بگوییم حقیقت پیام استاد شهید «باور به خویش» بود. یعنی سنگ بنای تهداب سازندگی را گذاشت که فقط با این باور است که می توان کاری انجام داد.

استعداد ملتها در زمینه‌های سازندگی و یویایی با تحرکات مختلف از قوه به فعل مبدل گشته‌اند و از بند رخوت و غفلت به آگاهی و سازندگی رسیده‌اند. این روند در جریان حرکت تکاملی ملتها همیشه در حال تکرار است و ملتها می توانند زمینه بروز پیدا کنند که از فرصتهای به دست آمده به بهترین وجه برای زنده کردن استعدادهای خود استفاده‌های لازم را برده باشند و از آن، زمینه‌ای برای رشد و تکامل آیندگان بسازند.

این زمینه‌ها خود به خود به وجود نخواهد آمد. بلکه تابع استعدادها و توانمندی‌های آن ملت هستند که چه چیزی می توانند بپرورند، کیفیت پرورده‌ها، اهمیت فراوان دارد. چون زمینه‌های بعدی را این کیفیت‌ها تعیین می کند و ادامه منطقی آن باعث ایجاد پیشرفته‌ها خواهد شد.

در زندگی استاد شهید مزاری، فرصتی پیش آمد که مردم ما بعد از گذر نسلی، خود را باور کنند و صداقت و شناخت او از نیاز و دردهای مردم و پایداری نسبت به آرمان مردم، او را محبوب همگان ساخت.

مگر نه این است که یکی از ارزشهای ماندگار «وفا کردن» است و زنده کردن یک



یا با سیال برابر باش

یا سیال گم

محمد جواد خاوری

را تماشا نماید. آستینها را بالا زد که برادران! مردم جنگ روی به روی را دیده‌اند، خوردن رویه روی را ندیده‌اند. صلا زدن را که پاک زدن نگفته‌اند. از این نمک کلاهی هم سهم مناسبت. ولی متأسفانه بعضی از سیالان لوگیشه تمد را پیچیده زیر بغل گرفته بودند که خدا که داد نمی‌گوید تو بچه کی هستی. فکر آن را نکردند که لقمه کلان دهان را پاره می‌کند. حقا که خدا روز نادیده را روز ندهد، پای چک چک را موزه!

آنچه که شهید مزاری را به عنوان یک شاخص از دیگر سله و کله داران امتیاز می‌دهد، صداقتش بود. به راهی که گام گذاشته بود، صادقانه می‌رفت و به چیزی که دریافته بود، صادقانه عمل می‌کرد. پروایی از «بالا شیو» و «پایین شیو» هم نداشت. یعنی راه خود را یافته بود و نیازی به ریا و نیرنگ نداشت. بلول را بلول می‌گفت و تیره را تیره. حقایق را دریافته بود و در پذیرش و اجرای آنها هیچگونه ملاحظاتی را لحاظ نمی‌کرد. شاید اگر رعایت ملاحظات را می‌کرد، امروز چون دیگران زنده بود. به مردمش گفته بود، زندگی من منوط به زندگی شماست و در آخر دیدیم که به خاطر زنده بودن مردمش، جان خود را فدا کرد.

خصوصیت مشترکی است که در تمام رهبران وجود داشته و قابل قدر است. اما اهداف رهبران و انگیزه تحرکشان البته که یکمان نبوده‌اند. دسته‌ای به احقاق حق خود و مردم خود می‌اندیشیده‌اند و بر همین مینا مبارزه می‌کرده‌اند و دسته دیگر استیلا بر تمام عالم را مد نظر داشته و جز خود کسی را نمی‌خواسته‌اند. صد البته که دسته دوم جهان‌خوارانی بیش نیستند که دنیایی از نابودی و ویرانی را در کارنامه خود دارند و شایسته هزاران لعنت و نفرین‌اند. آنها کسانی بوده‌اند که به شیر صابر خود قانع نبوده‌اند و هم تکه زامی خواسته‌اند. هم سر قوچ را، عزتشان به معنای دلت دیگران بوده است. اما دسته اول که به آزادی، برابری و همزیستی می‌اندیشیده‌اند و مبارزاتشان در این چوکات بوده است، ستایشی دو چندان را می‌طلبد.

شهید مزاری از رهبران دسته اول بود. سه سال به عنوان رهبر، مبارزه کرد. شعارش احقاق حق و همزیستی بود نه بیش از آن. سیال دار آدم بود و عقیده‌اش این بود که یا با سیال برابر باش یا سیال گم. به همین خاطر نمی‌توانست بر سر دست‌خوانی که سهم همه در آن بود، گرسنه در گوشه‌ای آب دهن خود را قورت کرده، خوردن دیگران

آدم وقتی به رهبران عالم می‌اندیشد، می‌بیند که همه، افراد عجیب، خارق العاده و در خور ستایش بوده‌اند. همه یک شور و تپش و نیرویی در نهادشان بوده که آنان را نسبت به بقیه افراد تشخیص می‌داده است. «شله خود را خورده، پرده خود را نمی‌کرده‌اند.» یعنی نمی‌توانسته‌اند از کنار دریافته‌ها و برداشته‌های خود بی‌تفاوت بگذرند، وقتی نسبت به مسائلی حساسیت پیدا می‌کرده‌اند، نمی‌نشسته‌اند که بگویند، تو را چه عرض، دنیا را آب ریگورده، گوشه دیگران خودت خشک باش. دماغ‌شان دود می‌کرد و آتش زیر پایشان سرخ می‌آمد و اسپند بالای آتش وری از جای می‌جهیدند که خاک بر سر آن زندگی که نام و ننگ در آن نباشد! مردن که یکبار است. به جایی که به بیم بلا باشی به دم بلا باش. بعد بر می‌خاسته‌اند برای نیل به اهدافشان، خود را در گام خطرهای می‌انداخته‌اند. تلاش می‌کرده‌اند، مبارزه می‌کرده‌اند، سختی می‌کشیده‌اند و از زخم و جرح و کشته شدن نمی‌هراسیده‌اند. چون معتقد بوده‌اند که «خدا بره نر را برای کارد آفریده است.» همین اخلاق مردانه آنهاست که آدم را در مقابلشان به کرنش و می‌دارد و زبان را مجبور به ذکر ثنایشان می‌کند. این



ما همیشه نیازمند «حقیقتها» و «واقعیتها» هستیم. گویی هم که بزنیم باید بر پایه شناخت توأم با واقعیت باشد. به خصوص اگر گویی در خصوص افراد سیاسی، اجتماعی کشورمان بگوییم، جنبه واقعیت داشته باشد نه اسطوره سازی. زیرا راه درست از سرزمین واقع گویی ها می گذرد، تا تصویرسازی و توصیف شاعرانه. از این رو شناخت و آگاهی من از شهید مزاری در حدی است که آن حد برایم واقعیت ملموس هست. آن هم شناختی که نه مبتنی بر شناخت شخصی (که حتی یک بار هم ندیدمش) بلکه مبتنی بر دریافته هایم از شناخت مردمی است و معرفتی به میزان درک شخصی ام. همان اندازه ای که برای خودم حجیت دارد. با این وصف، به نظرم عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی شهید

می نماید تا به آرمانهای جهادی اش برسد. در این دوره زندگی اش وقف تلاشهای سیاسی و اجتماعی است. سازماندهی نیروهای ضد اشغالگر و سامان بخشی صحنه جنگ و نیز برنامه ریزیهای فکری و عقیدتی از جمله کارهای وی در این دوران است.

۲- از ائتلاف احزاب هشتگانه تا تشکیل حزب وحدت: در این دوره تاریخی، وی در گستره وسیعتری از تشکل سیاسی گام می نهد و چهره شاخص و مطرح جهادی است. تمام زندگی اش در گرو کارهای سیاسی است و کارهای فرهنگی نیز از جمله اهداف وی است. همواره به نقش فرهنگ و اندیشه و افکار تأمل در خور توجهی دارد و کوشش می کند که عرصه فرهنگ نباید خالی بماند و گرنه حکومت جنگ پیامد

و از طرفی، به حیث شخصیت پر نفوذ در بین سران جهادی پدیدار می گردد. اینکه که جهاد تمام شده و کشور صرفاً صحنه بحران داخلی شده و هر یک از احزاب در صدد کسب هویت و نفع سیاسی بیشتر هستند، در این دوره وی خواستار فضای قابل تنفس برای کلیه مردم افغانستان است و از سویی در تلاش کسب موقعیت برای احیای هویت مذهبی و قومی است.

و به طور کلی در تمام این دوره ها شهید مزاری یک آدم فرهنگی است تا سیاسی و نظامی صرف. زیرا دارای خوی و خصلت فرهنگی انسان مدارانه است.

۴- پس از شهادت: گفتنی است که دوسیه زندگی برخی افراد با مرگش بسته می شود. اما مرگ بعضی از انسانها همانند زیستن شان تحول زاست. و در خصوص

مرگ زندگی آفرین

● علی پیام



شهید مزاری، این ادعا صادق است. چون که شهادت وی استحکام، هویت و انسجام قومی و ملی بخشید. وی پس از مرگش همان اندازه تأثیر گذاشته است که در طول دوران حیاتش داشته. زیرا موجب انگیزش و حیات قومی و ملی گشت. شاهد مدعی ما محبوبیت چشمگیر وی و تجلیل مردم از شخصیت شان می باشد.

به عنوان نتیجه گیری می توان گفت که



وحشتناکی دارد. روی نگارش صحیح تاریخ جنگ و تعلیم و تربیه و تذهیب افکار اهتمام می ورزد.

۳- از تشکیل حزب وحدت تا شهادت: این دوره تاریخی نقطه حساس حیات سیاسی و اجتماعی وی است. از سویی، دوره خاص و مهم سیاسی کشور، به خصوص پس از سقوط رژیم کابل و ایجاد تنش داخلی و گروهی و نقش وی به عنوان مصلح



مزاری در چند مرحله خلاصه می شود که هر مرحله فصل خاصی از زندگی سیاسی و اجتماعی ایشان را رقم می زند:

۱- دوران مشروع فعالیتهای سیاسی و اجتماعی: تا آنجا که من می دانم بخش مهمی از این فعالیتهای را مقطع دوران جنگ با اشغالگران روسی و عمالشان در بر می گیرد. وی در قالب تنظیم «نصر» به عنوان یک فرد فعال و صادق تلاش



بعد فرهنگی

شخصیت شهید مزاری

● سید اسحاق شجاعی

با اینکه سرش شلوغ بود و تمام وقت مشغول سر و سامان دادن به حزب و اعزام کاروان به داخل بودند، باز هم برای سر و سامان دادن به کارهای فرهنگی تلاش می‌کردند. از جمله تعدادی از عناصر فرهنگی را موظف کردند تا برای مدارس افغانستان کتاب درسی تهیه نمایند. همچنین طرحی داشتند برای تأسیس یک نهاد فرهنگی تا تاریخ انقلاب اسلامی افغانستان را تدوین کنند.

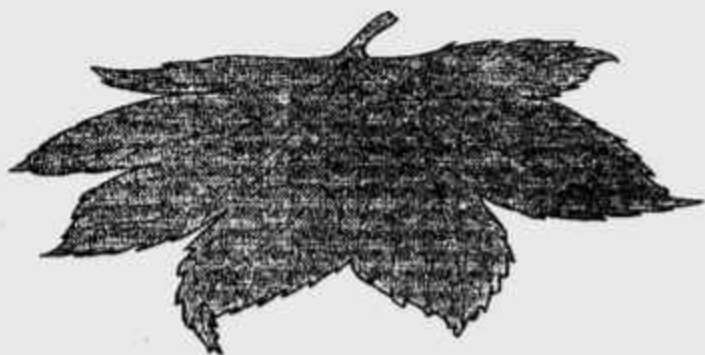
در این راستا با بعضی از برادران فاضل صحبت کرده بود و قرار بود آن را در جمع شورای مرکزی حزب در بامیان به شور بگذارند و بعد از تصویب کار شروع شود. اما چیزی نگذشت که حوادث مزارشریف و بعد آزادی کابل پیش آمد و استاد به استقبال آن حوادث بزرگ رفتند و مسائل پی‌گیری نشد. نمونه دیگر از علاقه استاد به مسائل فرهنگی؛ حقیر مقاله‌ای نوشته بودم در زمینه بررسی حرکت ضد دولتی مردم در یکی از مناطق شمالی کشور. ایشان از کسی شنیده بود که فلانی در این مورد نوشته‌ای دارد. از من خواستند آن نوشته را خدمتشان ببرم و بردم. نوشته را با داستانی گرفتند و گفتند: شب می‌خوانم و فردا می‌آورم.

باورم نمی‌شد که ایشان با کار و تلاشی که روزها دارند و خستگی که به وجود می‌آید، شب بتوانند آنها را بخوانند. فردا که آمدند با اینکه نوشته و داستان بیش از ۴۰ صفحه دست نویس بد خط بود، همگی را با دقت تمام خوانده بود و در هر دو مورد انتقادات سازنده و اصلاحی داشتند.

بعضی‌ها گمان می‌کنند استاد مزاری شخصیتی صرفاً سیاسی - نظامی بود. در حالی که ایشان اهمیت خاصی به بعد فرهنگی انقلاب اسلامی قائل بودند. و در این جهت بیش از هر شخصیت دیگری تلاش کرده و موثر هم بوده به عنوان نمونه می‌توانیم از تأسیس مجله «جبل‌الله» نام ببریم که در همان سالهای اول آغاز انقلاب به دست توانای استاد بنا شد و با حمایتی

شهید مزاری از جمله چهره‌های موثر و ماندگار در صحنه سیاسی افغانستان است. اگر چند همیشه به حیات یک شخصیت سیاسی که تمام عمرش وقف کشور و مردم شد از یاد نخواهد رفت و تاریخ آن اندازه شقی نیست که خوب و بد را تمیز ندهد.

به طور عموم قضاوت‌هایی هم وجود دارد راجع به شخصیت‌های ممتاز کشور از جمله شهید مزاری که به نحوی کمی مغرضانه است. یک عده از سر بدگویی، بدشان می‌گویند و یک عده از روی دوستی از وی یک چهره کاملاً هزاره‌گی می‌سازند که مزاری هزاره پرست بود و تمام اهتمامش در راه آرمانهای قومی و ناسیونالیستی بود. اما به نظر من اینگونه داوریه‌ها، بدگویی‌ها و تمجیدها نادرست است. بلکه مرحوم شهید مزاری از ابتدای حرکت سیاسی و اجتماعی



و فکری‌شان در راستای اهداف میهن و دینی بود که متعلق به کلیه مردم افغانستان است. فکر می‌کنم چهره‌های برجسته کشور ما، به نحوی در لایه‌های قضاوت‌های نادرست قرار دارند. واقعیت آن است که افراد تاریخی را به مثابه میزان نقش و کارکردشان حق بینانه دآوری کنیم تا در پیشگاه حق سرفراز باشیم.

آن مرد بزرگ، بیش از تمام نشریات جهادی عمر کرد و هنوز هم ادامه دارد. در آخرین سفرشان به ایران ماهنامه «میثاق وحدت» و «هفته نامه وحدت» را تأسیس کردند که هفته نامه به خصوص در چند سال انتشار خود از لحاظ فرهنگی نقش مهمی را در جامعه ایفا کرد و به تشریه وزین و معتبر و مردمی تبدیل شد.

استاد شهید در سفر اخیر خود به ایران



ثمره ایل محکوم

• جمعه جعفری

برای این حقیر بسیار مشکل است که در مورد رهبر شهید چیزی بنویسم و بگویم. فقط در چند کلمه می گویم که رهبر شهید ثمره ایل و تباریست که سالیان سال به جرم شیعه بودن و به جرم هزاره بودن متحمل فجیع ترین شکنجه های غیر انسانی شدند که شهادت او و یارانش گواه تمامی این مظلومیت هاست که این را تاریخ به یاد خواهد داشت و نسل های بعد ادامه دهندگان راه رهبر شهید به دل های شان حک خواهند کرد.

شخصیت

سر نوشت ساز

• عبدالرحیم فهیمی

یکی از تقدیرات و مقدرات الهی این است که هر از چند گاهی در میان ملتها و اقوام، شخص و یا اشخاصی پا به عرصه ظهور بگذارند و با وجود خود سرنوشت آن قوم و اقوام را دگرگون سازند که به نظر اینجانب شهید مزاری، در عصر ما همان شخصیت سرنوشت ساز ملت ماست.

او با شخصیت توانمند و خود ساخته خود عشق و شوری را در دل های نا امید و یأس آلود ملت خود زنده ساخت که هرگز خاموش نخواهد شد. با استقامت جانانه اش در طول حیات پر افتخار خویش درستی راهش را ثابت کرد و با مرگ پر غرورش صداقت گفتار و کردارش را.

او تک ستاره آسمان ناامیدی ها و یأس های ملت ماست که بالاتر از تمام ابرهای سیاه بدخواهی و کینه ورزی بد خواهان برای همیشه خواهد درخشید.

تاریخ جز شکوه

چه دیده است از ما

• سید رضا محمدی

چه بنویسم. خاک بر سر مرا که جرأت نوشتن کنم. و خاک بر سر، آنان را که این جرأت را از ما گرفته اند.

ذلت را در ما راه نیست، گو سر تا پای تاریخ چشم شود، در ما جز شکوه چه دیده است؟ چه در جوالی گری، چه در تفنگ به دوشی، ما را جز شکوه نبوده است و نمی تواند بود. و سردار شهید ما این شکوه را به جمله خلق افه نشان داد.

دردا ما را! درینا ما را! که عزت خون سردار شهیدمان را از یاد برده باشیم. دردا! ما را که با این حال جرأت نوشتن کنیم. دردا! ما را و درینا ما را...



آینه تمام نمای

یک هویت

• نوروز علی حقجو

شهید مزاری، تصویر گویا و هویت تمام نمای خلق به زنجیر کشیده ای بود که طی یک قرن به هر سوی می دویند. رو به هر کوی سر می زدند تا این صنوبر گم شده را باز یابند. تا اینکه مردی از تبار این قوم، گلوازه زیبایی را فریاد کشید. و همه این خلق یک صدا فریاد زدند که «مزاری بزرگ تو پدر انقلاب، هویت و آینه تمام نمای مایی.»

آمال و

آرزوهای مردم

• غلام سخی حلیمی بلخابی

آنچه که بیش از همه در محبوبیت استاد شهید در میان مردمش نقش برآورده ای داشت و او را در قلب های مردم جای داد، صداقتش بود. زیرا استاد شهید صادقانه با مردم سخن می گفت. به همین جهت هیچگاه منفعت شخصی خود را مقدم بر منفعت مردمش نکرد. حتی در آن لحظات آخر در غرب کابل فریاد زد: «من تا آخرین لحظه در کنار مردم مظلوم غرب کابل خواهم بود و در آخر سرنوشتم یا اسارت است و یا شهادت.» این سخن نهایت صداقت و ایثار یک رهبر، با مردمش را نشان می دهد.

استاد شهید از آن سنخ رهبران افغانستان نبود که با وزش باد تکان بخورد و یا راه خارج را در پیش گیرد، به همین خاطر مردم به او عشق می ورزیدند و تمام آمال و آرزوهای خود را در وجود او می دیدند. محبوبیت استاد شهید منحصر به جامعه تشیع و هزاره نبود بلکه اکثر مردم افغانستان و وجدان های بیدار جامعه به او دل بسته بودند.

سنگر «بابا»

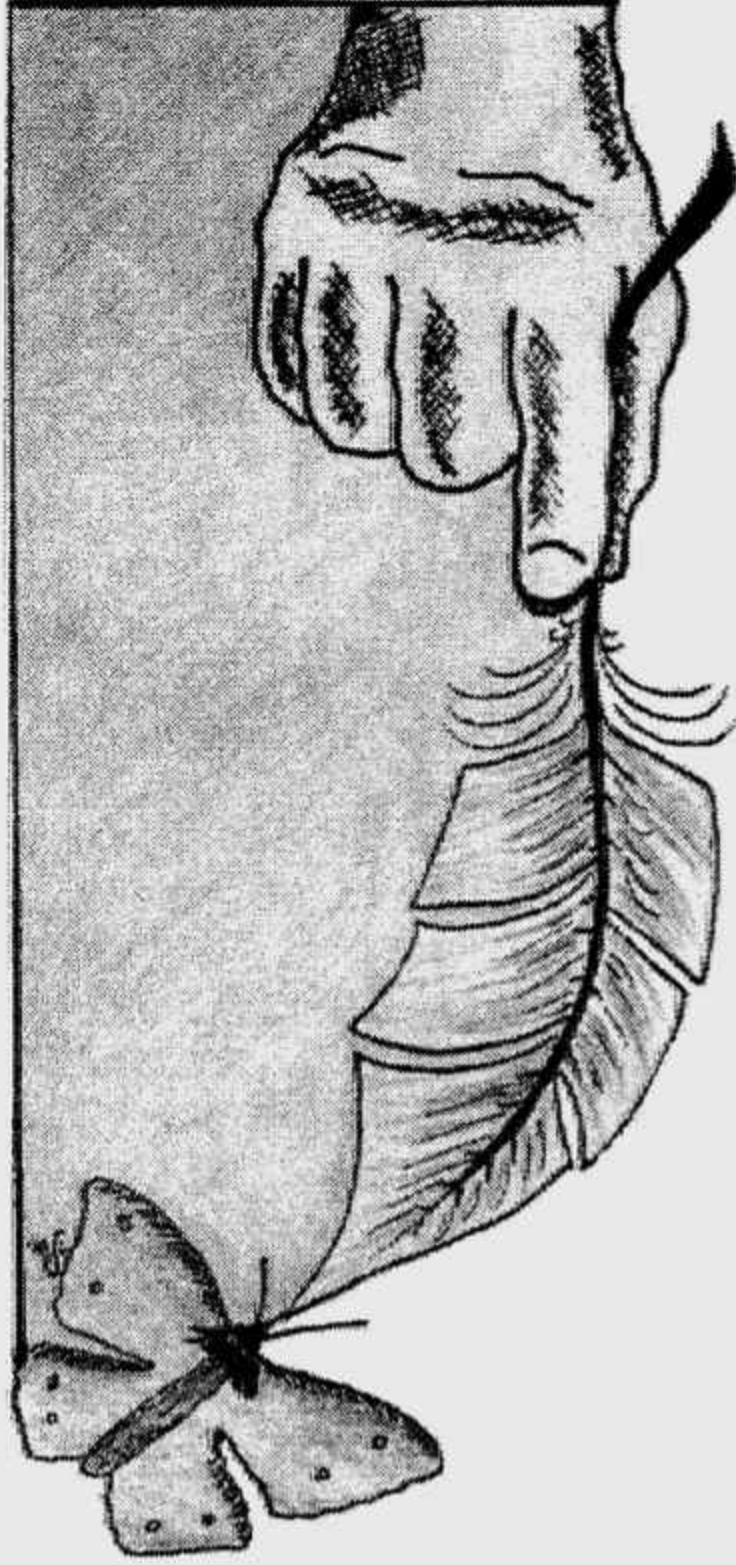
• محمد سرور تقوی

او - استاد مزاری - یک کوه بود. هنگامی که مردم ما به یک کوه بلند بیش از هر چیزی احتیاج داشتند. ایشان شخصیتی شجاع و استوار بودند که در تاریخ چنین افرادی کمتر ظهور می کنند. او «بابا» بود و سنگری که پشتوانه اش «بابا» باشد، شکست نمی خورد.



عطر گل سرخ

(معرفی کتب و نشریات)



□ تبر و باغ گل سرخ (۱)

□ به کوشش محمد شریف سعیدی

□ انتشارات سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

□ زمستان ۱۳۷۴ - ایران

□ تیراژ: ۲۵۰۰

□ قیمت ۲۵۰ تومان



شهادت رهبر شهید سرفصل تازه‌ای گشود در دفتر ادبیات متعهد و هدفمند و تکان‌شیدنی ایجاد کرد در روح سیال شاعران مردمی و دردمند. این حادثه به یک موج سیال و بالنده‌ای در شعر منجر گردید و سروده‌هایی که در رثای آن پیر طریقت بیداری و سبز اندیشی جاری شد، تأثیر عظیمی است که آن بزرگ بر روح و اندیشه شاعران ما بر جای گذاشته است. نمونه و نمایه روشن آن، چاپ دو مجموعه وزین شعر «تبر و باغ گل سرخ» است که به همت شاعر ارجمند و دردمند معاصر جناب محمد شریف سعیدی گردآوری شده است.

این مجموعه سوگسروده‌های ۴۲ شاعر مطرح معاصر را در بر دارد که در رثای رهبر شهید سروده شده است. طرح جلد زیبا و دو مقدمه وزین و شیوا از کوشنده اثر محمد شریف سعیدی و جناب سید ابوطالب مظفری، علاوه بر تنوع و قوت آثار شاعران، از امتیازات منحصر به فرد این مجموعه می‌باشد که تا هنوز در ادبیات انقلابی ما سابقه نداشته است.

چنانکه در قسمتی از مقدمه این مجموعه، از سعیدی می‌خوانیم:

«... در تاریخ کشور ما سابقه ندارد که در سوگ کسی، این گونه گسترده وانبوه (از هزاره وازبک و پشتون و تاجیک گرفته تا بیرون از مرزهای جغرافیایی ما) شاعران سوگ‌سروده‌هایی زیر لب زمزمه کنند.»

شاعرانی که زخم و دردشان را صادقانه سرودند و اینک این مجموعه کم نظیر، یادگاری است برای آیندگان و تاریخ که در مقطعی از زمان، بزرگمردی به درک و فهم مردم خود رسیده و در آرمانهای بلندی به جاودانگی پیوسته است.

شعرهای این مجموعه واگویی‌هایی است از استبداد و ناروایی‌هایی که خلقی را بدینسان گرم نگاه داشته و اینگونه از حنجره‌هایی به شعله نشسته است، شعرهایی که یک اندیشه روشن و متعالی را که باید در شعاع آن هماهنگی‌های انسانی می‌تواند فراهم آید، جار زده‌اند؛ درست در راستای اندوه‌های باستانی مردمی که محور زندگی‌شان دردها و رنج‌های‌شان است. آن هم نه کوتاه و مقطعی بلکه چندین عمر.

چنانکه در بخشی از مقدمه مظفری نیز بر این کتاب آمده است: «... این شعرها ادامه حرکتی است که در تفکر شاعران مقاومت از چند سال قبل آغاز شده بود؛ حرکتی که محور اصلی آن را رنج‌ها و نیازهای جامعه شکل می‌بخشید. یعنی شاعران، رنج‌ها و دردهای‌شان را سرود کرده‌اند، چنانچه قبل از این می‌کردند.»

این مجموعه ۱۱۲ صفحه‌ای، ۶۶ شعر جاندار و پر مایه از ۴۲ تن از شاعران معاصر را که در رثای آن قائد فقیه سروده‌اند در آغوش خود دارد.



□ تبر و باغ گل سرخ (۲)

□ به کوشش: محمد شریف سعیدی

□ انتشارات سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

□ زمستان ۷۵ - ایران

□ تیراژ: ۳۰۰۰

□ ۴۶۰ تومان

تبر و باغ گل سرخ

شیرین



در ادامه حرکت مواجی که با شهادت رهبر شهید استاد مزاری و خون پاک آن بزرگ‌مرد تاریخ در مردم واهالی درد و رنج ایجاد شده بود، شاعران دردمند همچنان شعله‌ور و روشن به حرکت خود در راستای آن تفکر آزادی‌طلبی که خون مظهر رهبر شهید، آن را حیات و جاودانگی داد، ادامه دادند و با سرایش باورهای خود، دومین مجموعه «تبر و باغ گل سرخ» را به تاریخ ادبیات انقلاب اضافه کردند.

واقعیت این است که پس از شهادت آن مرد بزرگ، افق‌های تاریکی فرا روی مردم ما ورق یافت که نشان دهنده سرنوشت مبهمی برای ما بود. هر چند که از عزم این فاجعه بزرگ سپری شد، درک و درد مردم بهم آمده و تاریکای زندگی خود را در انتظار نشستند. از این رو بود که شاعران دردمند، در ادامه جریان خود پا یافتند. و ناب‌ترین جرقه‌های روحی خود را در راستای آرمانهای بلند آزادی خواهی‌شان پی دادند.

زیرا هر چه از شهادت رهبر شهید سپری شد روشن شد که مردم ما دچار بحران هویتی و موقعیتی شده و روز به روز این وضعیت دامن می‌یابد و نیز جایگاه آن مرد بزرگ به روشنی معلوم شد و مردم ما دانستند که به تکرارهای سیاه‌شان پهلوی خورده‌اند. از این رو علی‌رغم پندارها و برداشت‌های کج فطرتان احساسات و باورهای انقلابی مردم ما بیش از پیش ضریب مثبت خورد و در راه بازتاب دوباره خود با اتکا به اندیشه‌های متعالی رهبر شهیدشان به سمت براندازی استبداد و رسیدن به حقوق و ایده آل‌های زندگی‌شان حرکت یافتند.

از این رو، شاعران که زبان‌های برافروخته دردهای مردم خود بوده‌اند و هستند، برانگیخته‌تر از پیش، درک‌ها و دریافت‌های‌شان را از این فاجعه عظیم، سر و سامان دادند. مجموعه دوم «تبر و باغ گل سرخ» از میان دردهای سامان یافته‌ای است که جوهره آن را شهادت رهبر شهید و آینده‌های تاریک مردم شکل می‌دهد. بی‌شک که امواج آن فاجعه تاریخی، هر روزه سنگین و سنگین‌تر شده و مردم را شامل می‌شود؛ چگونه که هر چه بگذرد، گسترده‌تر و عمیق‌تر، فراگیر خاک و خلقی می‌شود که دچار بی‌نشانی خود شده‌اند و به ابهام فرداهای‌شان می‌تپند.

در مقدمه این کتاب آمده است:

«... هر روزه که ما از آن فاجعه عظیم، دورتر می‌شویم، به عمق درد و رنج ملت خویش نزدیک‌تر می‌گردیم. موج آن حادثه، روز به روز وسیع‌تر و عمیق‌تر و سنگین‌تر و آتش آن آتش‌فشان، لحظه به لحظه جاری‌تر و ساری‌تر می‌شود. پدید آمدن این همه شعرهای ناب و زیبا بر اساس یک اتفاق ساده نبود، بلکه بر اساس یک اندیشه ریشه‌دار در سرها و یک

عطر گل سرخ



احساس عمیق در قلب‌ها بود.

به راستی که تنها عامل این قدر سیلان‌ات و جریان‌ات روحی و عاطفی، همان اندیشه‌ای بود که می‌خواست از خاکمان بردارد. از او بود که این مجموعه جریان‌ات زخمگین، دومین «تبر و باغ گل سرخ» را در کارنامه ادبیات انقلاب به ثبت داد.

این مجموعه ۱۸۴ صفحه‌ای، حضور روشنی است از انگیزش‌های آن روح بزرگ در ۵۹ تن از شاعران معاصر حتی فراتر از اعتبارات و اقلیم بندی‌های جغرافیایی، همراه با گزیده‌ای از دفتر اول «تبر و باغ گل سرخ» به اضافه چند پوستر از رهبر شهید در آخر مجموعه. در پایان، تلاش‌های بی‌شائبه شاعر گرانقدر کشورمان محمد شریف سعیدی را به تقدیر می‌گیریم و به روح آن بزرگمرد تاریخ درود می‌فرستیم.



□ احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید)

□ تهیه و تنظیم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

□ ناشر: انتشارات سراج

□ چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴ - قم

□ تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

□ قیمت: ۲۵۰ تومان

بن کتاب حاوی هشت جلسه سخنرانی رهبر شهید در کابل است که در ۲۲۴ صفحه با طرح



احیای هویت

مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید
فرهنگی مرکز نویسندگان افغانستان

جلدی از چهره آن شهید و با قطع رقعی به مناسبت اولین سالگرد شهادت استاد از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان منتشر شده است. سخنرانی‌های گرد آمده در این کتاب حاوی مطالب مهم و بیان کننده موقعیت و خواسته‌هایی است که حزب وحدت و جامعه شیعیان در آن مرحله از تاریخ سیاسی داشته و رهبر شهید به عنوان طراح و فریادگر این خواسته‌ها به تشریح دقیق و مستند قضایای سیاسی و بحرانها و جنگ‌های داخلی پرداخته است. مزایای این کتاب، عنوان گذاری مطالب مطرح شده در سخنرانی و توضیح و تذکر در مورد تاریخ و مکان دقیق ارائه آنها می‌باشد.

مرکز فرهنگی نویسندگان در مقدمه شش صفحه‌ای که بر این کتاب نوشته، در بخشی از آن مقدمه آورده:

«ما امروز شهید مزاری را به مثابه پیوند دیروز و امروز تاریخ خود و حلقه وصل چند نسل حیران و سرگشته ملت خود می‌شناسیم. زیرا او تنها عنصری بود که رازها و اسرار تاریخی و فرهنگی فیض محمد کاتب را در سینه و آرمانها و اهداف قیامهای شهید عبدالخالق و مرحوم ابراهیم گاو سوار و شهید علامه سید اسماعیل بلخی را در سر داشت. و تصمیم گرفته بود در سایه لوای سبز اسلام، آنچنان طرحی را در افغانستان دراندازد که همه اقوام و قبایل ملیتهای مسلمان ساکن کشور، برادروار و با حقوق متساوی و سهم گیری عادلانه در سرنوشت سیاسی خود به اعمار و آبادانی این سرزمین بپردازند...»

□ مروری کوتاه بر: زندگی سردار رشید اسلام دبیرکل شهید حزب

وحدت اسلامی افغانستان استاد عبدالعلی مزاری

□ ناشر: کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان

□ تاریخ چاپ: حوت ۱۳۷۳ - قم

□ تیراژ: —

این کتاب فشرده‌ای از زندگی و مبارزات رهبر شهید را بیان می‌کند که بلافاصله چند روز پس از شهادت آن شهید در ۵۶ صفحه و با قطع رقعی منتشر شده است. عناوین و موضوعات کنج‌انده شده در کتاب عبارتند از:

- دوران کودکی و محیط خانواده

- عسکری: تجربه، تحول فکری و ادامه تحصیل در خارج از کشور

- زندان و بازگشت به وطن

- مبارزه سیاسی و سازمان یافته

- سفر به داخل کشور و تشکیل حزب وحدت اسلامی

- پیروزی مجاهدین و اقامت استاد شهید در کابل

- شهادت، افتخار استاد ما و آرزوی او بود.

زندگی‌نامه با یک مقدمه از ناشر و ضمیمه‌ای از عکسهای رهبر شهید مزین شده است. در



عطر گل سرخ



بخشی از مقدمه ناشر چنین آمده است: «... قاطعیت، نستوهی، متانت، قناعت، پارسایی، تعهد، تدین، عشق به مردم، سعه صدر، مقاومت و پایداری و ایمان و اراده مستحکم و خلل ناپذیر مجموعه اوصافی است که از وجود او یک شخصیت مقتدر انقلابی و یک پشوانه و تکیه گاه استوار و مطمئن برای مردم ساخته بود و از همین جهت مردم مسلمان ما و مخصوصاً شیعیان محروم افغانستان به ایشان به عنوان یک قهرمان ملی و سردار رشید اسلام می نگریستند.»

□ زندگینامه شهید حجة الاسلام والمسلمین استاد مزاری و یارانش

□ مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان

□ چاپ اول، اسفند ۱۳۷۴ - ایران

□ تیراژ: ۱۵۰۰

زندگینامه رهبر شهید و یارانش در ۷۹ صفحه با قطع رقی به مناسبت اولین سالگشت شهادتش چاپ و منتشر شده است. ۳۶ صفحه از ۷۶ صفحه این کتاب مربوط به شوح زندگی، مبارزات و فعالیتهای سیاسی رهبر شهید اختصاص دارد. شهادتی که در این کتاب به شرح زندگی آنها پرداخته شده، بزرگان و پاکبازانی هستند که به همراه رهبر شهید به معراج سرخ شتافته اند و عبارتند از:

- شهید حجة الاسلام ابراهیمی بهسودی

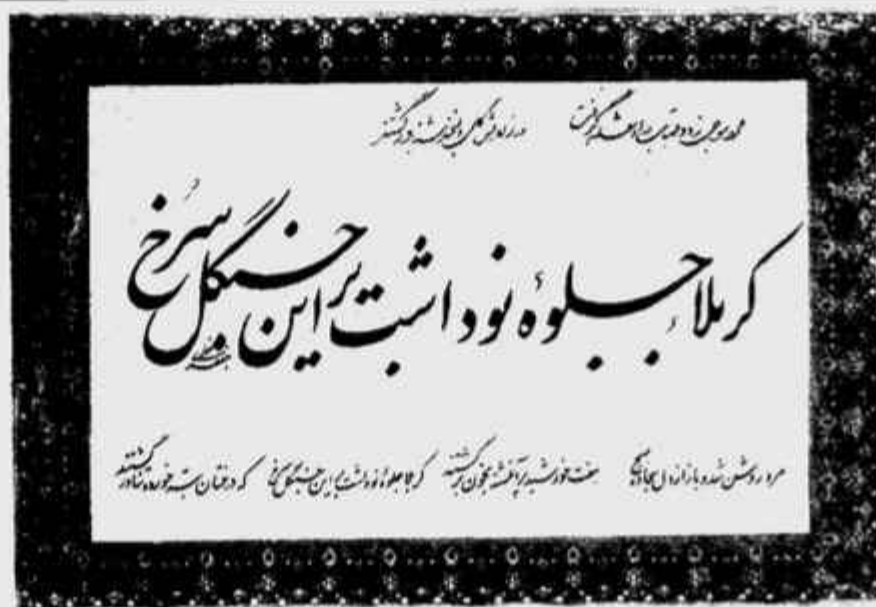
- شهید حجة الاسلام ابوذر غزنوی

- شهید حجة الاسلام خادم حسین اخلاسی جاغوری

- شهید سید علی علوی

- شهید حاج جان محمد ترکمنی

- شهید عباس جعفری لومانی



□ مصاحبه چاپ نشده استاد شهید در سال ۱۳۶۵

□ تکثیر از: حبل الله

مجله حبل الله جزوه‌ای را در ۶۸ صفحه با قطع رقعی تکثیر نموده که حاوی مصاحبه چاپ نشده آن مجله با رهبر شهید در سال ۱۳۶۵ بوده است. این مصاحبه حاوی مطالب مهمی در مورد زندگی خصوصی، مبارزات، فعالیت‌های سیاسی - تشکیلاتی، جنگ‌های داخلی، جهاد با روس‌ها، اتحاد گروه‌های شیعی، مسایل فرهنگی، پذیرش دانشجویان در دانشگاه‌های جمهوری اسلامی، مسأله مهاجرین، طلاب و معضلات فرهنگی ناشی از مهاجرت، مسایل منطقه‌ای جنگ ایران و عراق و لبنان، فلسطین و دیدگاه‌های همسایگان افغانستان نسبت به بحران افغانستان و... می‌باشد.



□ سخنانی از پیشوای شهید

□ ویرایش و تنظیم: ارزگانی - رویش

□ انتشارات کانون فرهنگی رهبر شهید - اسلام آباد

□ تاریخ انتشار: حوت ۱۳۷۴

□ تیراژ: —

□ قیمت: ۵۰ روپیه

این کتاب حاوی ۱۳ سخنرانی، مصاحبه و نشست مردمی می‌باشد که در ۲۷۷ صفحه و با قطع جیبی و کاغذ کاهی از طرف انتشارات کانون فرهنگی رهبر شهید منتشر شده است. این سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها و گفتگوها حاوی تحولات و واقعیت‌های مقاومت سه ساله غرب کابل می‌باشد که با ذکر دقیق تاریخ و مورد صحبت در کتاب آمده است. عناوین مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و جلساتی که در این کتاب گردآوری شده عبارتند از:

- متن سخنرانی در جشن میلاد امام علی (ع)، ۱۵ جدی ۱۳۷۱

- متن سخنرانی به مناسبت اولین سالگرد پیروزی مجاهدین، ۱۳۷۲/۲/۸

- متن سخنرانی در دومین سمینار بررسی مسایل سیاسی افغانستان، ۱۳۷۲/۷/۵

- متن مصاحبه با خبرنگار فرانس پرس، ۱۳۷۲/۹/۱۵

- صحبت با اعضای شورای صلح غرب کابل، ۱۳۷۲/۸/۱

- صحبت با جلال الدین حقانی، ۱۳۷۲/۱۱/۲۳

- سخنرانی به مناسبت سالگرد قیام سوم حوت، ۱۳۷۳/۱۲/۳

- صحبت با اعضای شورای مرکزی و نمایندگان مردم (روز انتخاب شدن ایشان به سمت

رهبری حزب) ۱۳۷۳/۴/۱۶

- مصاحبه با خبرنگاران پیام آزادی و خبرگزاری وحدت اسلامی، ۱۳۷۳/۹/۵



عطر گل سرخ



- سخنرانی به مناسبت تجلیل از شهید، ۱۳۷۳/۱۰/۵
- مصاحبه با خبرنگاران فرانس پرس و آسوشیتدپرس، ۱۳۷۳/۱۰/۲۵
- مصاحبه با موسفیدان و منتقدین غرب کابل، ۱۳۷۳/۹/۱۷
- آخرین سخنرانی رهبر شهید، ۱۳۷۳/۱۱/۲۵

مطالب این کتاب با توضیحاتی از ناشر در دو صفحه و مقدمه‌ای مفصل به امضای ویراستار آن «ارزگانی» در چهارده صفحه آغاز شده و با آخرین سخنرانی رهبر شهید در کابل پایان یافته است. در بخشی از مقدمه ویراستار چنین می‌خوانیم: «مزاری به عنوان یک فرد مطرح نیست و نباید مطرح شود. «او»، «ما»ی تاریخی و آرمان یک خلق است. او فردی است که ستاره تاریخ خونبار و اقبال خلقتش را بر فراز تاریخ یک ملت قرار می‌دهد. «او» یک مرجع است که بار آگاهی تاریخی و ملی یک ملت منوط بدان است... مزاری، مزار شهید خلقهاست. «او» رهبر عدالت است که شهادت را به پشتوانه تاریخ ما تبدیل کرد... مزاری رهبر شهید هر فقیر و محروم است. «او» پدر محرومانیست که برای آرمان عدالت و انسانیت میثاق خون بسته‌اند... «او» رهبر شهید است؛ پیشوای تاریخ انسان دریند...»

□ قصه هجران

- تهیه و تنظیم از: رهروان خط سرخ استاد شهید بابه مزاری
- تاریخ چاپ: زمستان ۱۳۷۴ - ایران
- تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- قیمت: ۱۰۰ تومان یا معادل آن

قصه هجران مجموعه ۴۸ صفحه‌ای است که به مناسبت اولین سالگرد شهادت رهبر شهید چاپ و منتشر شده است. این مجموعه با قطع وزیری است که شامل مطالب و عناوین ذیل می‌باشد:

- ره توشه / گزیده‌ای از سخنرانی استاد شهید
- آغاز سخن (غم فراق)
- تفکر و دیدگاه‌های استاد شهید
- تبعیض در جامعه
- تفکر و عملکرد سیاسی استاد شهید
- نگاهی اجمالی به تحولات پس از شهادت
- زندگینامه حجة الاسلام شهید ابراهیمی
- شعر



□ رسا (نشریه انجمن طلاب حزب وحدت اسلامی افغانستان)

□ سال دوم، شماره هفتم، حوت ۱۳۷۴

این نشریه به مناسبت اولین سالگرد شهادت رهبر شهید، شماره هفتم خود را به یادنامه آن شهید اختصاص داده است. مطالب و موضوعاتی که در این ویژه نامه گنجانده شده در ۴۶ صفحه و با این عناوین آمده است:

- یاد رهبر
- پیام مقام رهبری، استاد خلیلی به مناسبت نخستین سالگرد شهادت پرچمدار سنگرهای عدالت، رهبر شهید مزاری.
- نگاهی به اندیشه سیاسی رهبر شهید
- خط رهبر، راه ملت
- تجلی کده زخم (شعر)
- کارنامه حزب وحدت اسلامی پس از رهبر شهید
- رهبر شهید در آینه کلام شخصیتها
- پیام حجة الاسلام و المسلمین استاد محقق به مناسبت اولین سالگرد شهادت رهبر شهید.

در بخشی از سرمقاله این یادنامه چنین می خوانیم: «رهبر شهید متعلق به یک ملت و دسته خاص سیاسی - مذهبی نبود. او در قدم اول متعلق به همه جهان اسلام و در قدم دوم متعلق به ملت مسلمانان افغانستان بود... گستره وجودی و وسعت شخصیت الهی رهبر شهید مرزهای قومی، گروهی، لسانی و جغرافیایی را درهم شکسته و به مثابه یک رهبر ملی در افق خونریز وطن قامت کشیده بود. وحدت ملی، حفظ تمامیت ارضی و استقلال وطن در سرلوحه آرمان رهبر شهید قرار داشت و این همه را در سایه ایجاد یک حکومت اسلامی دارای قاعده وسیع و مبتنی بر عدالت اجتماعی قابل تأمین می دانست...»



□ فریاد عدالت

□ به کوشش: عبدالله غفاری

□ ناشر: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی

□ تاریخ و محل نشر: جدی ۱۳۷۳

□ تیراژ: ۲۰۰۰

□ قیمت: ۷۰۰ تومان

«فریاد عدالت» حاوی مجموعه مصاحبه های رهبر شهید استاد مزاری با خبرگزاری های مهم بین المللی و شبکه های معتبر تلویزیونی دنیا می باشد. این مجموعه غنی که در ۳۵۶



عطر گل سرخ



صفحه و با قطع رحلی منتشر شده، سند مهمی از تحولات سیاسی سالهای حضور قدرتمند حزب وحدت و مردم شیعه در کابل را ارائه می‌کند. تنظیم مصاحبه‌ها بر اساس ترتیب زمانی صورت گرفته که از تاریخ ۱۳۷۱/۲/۶ تا تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۹ را شامل می‌گردد.

شهید سید محمد سجادی که از یاران نزدیک رهبر شهید بود و نشر این مجموعه به همت او صورت گرفته، در مقدمه‌ای بر این مجموعه چنین می‌نویسد: «... و مزاری تنها رهبری که به جای اندیشیدن به موقعیت و منافع شخصی و معامله‌گری سیاسی با این و آن و بهره‌وری از فرصتهای به دست آمده، برای اندوختن ثروت و سرمایه‌گذاری در بانک‌های خارجی... به مردم فکر کرد و مصالح مردم را بر هر امتیاز دیگری ترجیح داد و در کنار مردم و با مردم برای احیای ارزشها و پاسداری از دستاوردهای جهاد، مبارزه کرد و لحظه‌ای در امر دفاع از حق و عدالت درنگ ننموده و سر بر آستان صاحبان دروغین قدرت نثابتید... او که یکی از بیش‌تازان مبارزات اسلامی کشور بوده و سالهای طاقت فرسای جهاد را همراه در سنگرها و پیشاپیش مجاهدان علیه روسهای متجاوز و مزدوران آنها رزمیده... علیرغم فشارها و وسوسه‌ها هرگز حاضر نگردید که مردم خویش را تنها گذاشته و یا بر سر عزت و غرور مقدس آنان، با فواحش سیاسی از در معامله و سازش وارد گردد. به همین دلیل تا قله عزت و سربلندی مردم فراز آمد و در دل آنان به عنوان قائد سترگ و سازش ناپذیر جای گرفت...»

□ شهید مظلوم حجة الاسلام و المسلمین عبدالعلی مزاری

اسوه شجاعت و پایداری

□ سال اول، شماره سوم، بهار ۱۳۷۴

مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، شماره سوم مجله سراج را اختصاص به یادکرد سالگرد شهادت رهبر شهید استاد مزاری داده است. این ویژه نامه حاوی نه مقاله از نویسندگان کشور پیرامون ابعاد شخصیت سیاسی، اخلاقی و فرهنگی رهبر شهید، دو مصاحبه با یاران آن شهید، مصاحبه‌ای با خانواده (مادر، خواهر، همسر) استاد، دو سخنرانی از خود رهبر شهید و زندگینامه آن شهید می‌باشد. تصویری از چهره شهید در روی جلد و طرحی از شهادت استاد در پشت جلد ویژه نامه کار شده است. آلبومی از عکسهای رهبر شهید نیز در پایان ویژه نامه ضمیمه گردیده است.

این ویژه نامه در ۲۲۵ صفحه مشتمل بر عناوین ذیل می‌باشد:

- گذری بر زندگی استاد عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی افغانستان
- فرازی از ابعاد شخصیت اخلاقی استاد شهید مزاری
- شاخصه‌های مهم تفکر سیاسی استاد شهید مزاری
- استاد شهید مزاری، تجسم عینی رهبری انقلابی
- استاد شهید مزاری و سم‌گیری سیاست خارجی حزب وحدت اسلامی



- استاد شهید مزاری و نهضت جهانی اسلام
- استاد شهید و مسأله ناسیونالیسم
- استاد شهید مزاری و خدمات فرهنگی
- نگرشی بر اندیشه استاد مزاری
- فاجعه افشار و مقاومت استاد شهید مزاری
- مصاحبه‌ای کوتاه با خانواده استاد شهید مزاری
- مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین آقای سرور دانش درباره شخصیت استاد شهید مزاری

- مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین آقای سید محمد سجادی
- سخنرانیهای استاد شهید مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان
- باز دیشب تبری رفت به باغ گل سرخ (شعرهایی در رثای پدر)
- در آئینه تصویر

□ سوگنامه ذوالفقار

□ بنیاد فرهنگی کاتب

□ تاریخ و مکان نشر: مشهد - ۱۳۷۴

□ تیراژ: —

«بنیاد فرهنگی کاتب» در اولین سالگرد شهادت رهبر شهید، یادمانی را برای گرامیداشت آن شهید تهیه و تنظیم نموده است. «سوگنامه ذوالفقار» در ۹۰ صفحه با قطع رحلی و با تیراژ محدود و به صورت زیراکسی در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. از ویژگی‌های ممتاز این یادمان، صفحه آرایی زیبا و مطالب متنوع و سنگین می‌باشد. مطالب یادنامه در پنج بخش: مقدمه، مصاحبه، مقاله (در دو بخش) شعر و گزارش تنظیم و ترتیب شده است.

در بخشهایی از مقدمه این یادنامه چنین می‌خوانیم: «درد و داغ شهادت استاد مزاری چنان نیست که با سر دادن چند شعار عاطفی تسکین یابد یا با چند بیانیه سیاسی این ضایعه بزرگ جبران گردد و یا با سکوت خام اندیشان و تهمت بد اندیشان به فراموشی گراید.

...مزاری نه از کشور دیگری آمده بود که بیگانه‌اش بنامند و نه ادعای ناصوابی داشت که خطاکارش بخوانند. از همین آب و خاک برخاسته بود. همراه با مردمش یک عمر، رنج کشیده بود برای آزادی وطنش سالها جهاد کرده بود. و در پایان یک پیام ساده داشت: او برای مردمش - بعد از قرن‌ها فقر و محرومیت - حق حیات و تعیین سرنوشت می‌خواست. نه دعوی برتری نژادی داشت و نه سودای انحصار طلبی.

دعوی مزاری بر سر چند چوکی و وزارتخانه هم نبود - چنانکه عده‌ای سبک مغز و ساده لوح چنان پنداشتند - چوکی هدف و آرزوی کسانی است که از همه جامعه فقط خود را در نظر



دارند و متناسب با قد و قواره‌شان هم هدف دارند. نوک پیکان مزاری در قدم اول از بین بردن اندیشه استیلا طلبی بود...»

صفحه اول یادنامه یا این عناوین تزئین شده است:

- منشور مقاومت / زندگینامه / سخنرانی استاد شهید

- هزاره‌ها و خودیابی ملی

- شهید مزاری و سمت گیری سیاست خارجی

- دیروز، امروز، فردا

- سروده‌ها

- آخرین حربه دشمن

- سر عظمت استاد شهید

- استاد مزاری، مبارز راستین

- گزارش

□ حبل الله (ارگان نشراتی سید جمال الدین حسینی)

□ شماره ۱۲۳ / اسد ۱۳۷۴

مجله «حبل الله» که یکی از یادگارهای فرهنگی و از باقیات و صالحات رهبر شهید و از قدیمی ترین نشریات مجاهدین افغانستانی است، شماره ۱۲۳ خود را به چاپ آلبوم عکسی از آن شهید اختصاص داده است. در این آلبوم، عکسهایی از رهبر شهید بر اساس سال حیات آن شهید تنظیم شده و در برگیرنده سالهای ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۷۳ می باشد. این عکسها عموماً شامل موضوعاتی از قبیل فعالیتهای فرهنگی، سیاسی و مبارزات و جهاد و نیز تشییع بیکر رهبر شهید و همچنین مراسم عزاداری مردم در شهادت آن بزرگ می گردد که در ۲۳ صفحه گنجانده شده است.

گفتنی است که عکسهای این مجموعه به جز چهار صفحه آن، بقیه به صورت سیاه و سفید و با کیفیت نسبتاً ضعیف چاپ شده است.



□ حبل الله

□ شماره ۱۲۷ / حوت ۱۳۷۴

این شماره حبل الله نیز اختصاص به چاپ آلبوم عکسی از رهبر شهید پیدا کرده است که شامل دوصد قطعه می گردد و دوره های مختلفی از زندگی سیاسی آن شهید جاوید را به تصویر می کشد. عکسهای این مجموعه با کیفیت جایی خیلی ضعیف و به صورت سیاه و سفید چاپ شده است.





□ حبل الله

□ شماره ۱۲۹ / حوت ۱۳۷۵

این شماره مجله حبل الله هم به چاپ آلبوم عکس رهبر شهید اختصاص داده شده است که در ۳۹ صفحه و با ۷۴ قطعه عکس منتشر شده است. کیفیت چاپ این عکس بهتر از آلبومهای قبلی بوده و با قطع بزرگتر از عکسهای آلبومهای شماره‌های قبل و تماماً به صورت رنگی چاپ شده است.

□ حبل الله

□ شماره ۱۳۶ / ثور ۱۳۷۷

شماره ۱۳۶ مجله حبل الله ویژه نامه‌ای را برای یادکرد رهبر شهید اختصاص داده است. این ویژه نامه در ۴۳ صفحه با یک مقاله و عناوین و موضوعات ذیل تنظیم شده است:

- رهبر شهید بایه مزاری و فعالیت‌های فرهنگی در افغانستان
- سخنرانی رهبر شهید بایه مزاری
- دری به خانه خورشید (شعر)
- خون خورشید
- پیام دبیرکل محترم حزب وحدت اسلامی استاد خلیلی به مناسبت سومین سالگرد شهادت رهبر شهید
- رهبر شهید، تجسم عینی ارزشها
- شهید مزاری در کلام و خاطرات دیگران
- خاطرات یک سفر
- میلاد سرخ
- کبوتران



□ گلبانگ (ویژه هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان)

□ شماره پنجم - سال اول - پنجشنبه ۳۰ حوت ۱۳۷۵

نشریه ادبی - هنری گلبانگ که ضمیمه هفته نامه وحدت است به مناسبت دومین سالروز شهادت رهبر شهید، ویژه نامه‌ای برای یادکرد آن شهید منتشر کرده است. در این شماره مطالب متنوع ادبی در سوگ آن مراد والهام بخش هنرمندان ارائه نموده است. شعر، قصه، معرفی کتاب، سوگسرود «تبر و باغ گل سرخ» دیدگاه‌های هنرمندان و ادیبان و فرهنگیان در مورد رهبر شهید از جمله مطالب این ویژه نامه است.

نشریه ادبی - هنری گلبانگ
مجله ادبی - هنری گلبانگ
این مجله به منظور
آشنایی با فرهنگ
و ادبیات افغانستان
تأسیس شده است.

تأسیس: دکتور محمد صالح
مدیر: دکتور محمد صالح
نویسندگان: دکتور محمد صالح
و دیگران

این مجله به منظور
آشنایی با فرهنگ
و ادبیات افغانستان
تأسیس شده است.

تأسیس: دکتور محمد صالح
مدیر: دکتور محمد صالح
نویسندگان: دکتور محمد صالح
و دیگران



این ویژه نامه در ۸ صفحه با عکس بزرگی از رهبر شهید در صفحه اول، در سرمقاله با عنوان «نماد فرهنگ و مقاومت» خود چنین می نویسد: «اگر چه بسیاری بر این باورند که استاد شهید یک سیاستمدار بود، اما با نگاهی دقیق به فعالیتهای او به این نتیجه می رسیم که استاد قبل از این که سیاستمدار باشد، مرد اندیشه و فرهنگ بود... نکته دیگری که قابل تعمق است، شکل گیری جریان فرهنگی، ادبی و هنری جدیدی است که بعد از شهادت استاد بسان موج طوفان را حرکت می کند و تمام زندگی و هستی مردم ما را در بر می گیرد. چنانکه چاپ دو مجموعه شعر تحت عنوان «تبر و باغ گل سرخ» نمادی از این واقعیت است و حال می شود به این نتیجه رسید که ادبیات مقاومت با خون سرخ شهید مزاری رنگین شده، شکل گرفته و به سرعت رو به نقطه اوج در حرکت است...»

□ هاجر (نشریه کمیسیون امور زنان حزب وحدت اسلامی)

□ سال اول، شماره ۶، ۲۹ خوت ۱۳۷۴

این گاهنامه به مناسبت اولین سالگرد شهادت رهبر شهید، ششمین شماره خود را ویژه شهادت آن شهید اختصاص داده است. این ویژه نامه در ۲۳ صفحه با عناوین و مطالب ذیل تنظیم شده است:

- رهبر شهید سمبل وحدت ملی
- پیام استاد خلیلی به مناسبت نخستین سالگرد شهادت پرچمدار سنگرهای عدالت
- رهبر شهید استاد مزاری وقایع غرب کابل
- پیام استاد محقق به مناسبت اولین سالگرد شهادت رهبر شهید
- سخنرانی استاد بلاغی در پیشاور.
- مزاری فریاد فراموش شدگان
- بوسه گاه آفتاب
- رهبر شهید از زاویه دید شخصیتها
- زندگینامه رهبر شهید استاد مزاری
- فریاد هاجران زمان
- پژواک احساس (شعر)
- طلوع و غروب آفتاب و...
- گزارشهایی از اولین سالگرد شهادت رهبر شهید در مزار، بامیان، میدان شهر، تهران و قم



□ یادواره اربعین استاد عبدالعلی مزاری دبیرکل حزب وحدت اسلامی

□ ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی

□ پنجشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۷۳

روزنامه جمهوری اسلامی به مناسبت چهلمین روز شهادت رهبر شهید ویژه نامه‌ای را در ۸ صفحه با قطع A3 منتشر نموده است. این ویژه نامه به صورت رنگی با طرحی از چهره رهبر شهید در صفحه اول و طراحی چهره شهدای همراه استاد شهید در صفحه آخر، حاوی مطالب و عناوین ذیل می‌باشد:

- مزاری، شهید مظلوم افغانستان

- رفتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل (مروری بر زندگینامه سراسر مبارزه و جهاد استاد شهید مزاری)

- شهادت در اسارت

- در رئای پدر (شعر)

- خاطره‌ای از آخرین ساعات حضور شهید مزاری در غرب کابل

- مروری بر افکار و اندیشه‌های شهید مزاری

- آخرین سخنرانی شهید مزاری خطاب به ملت افغانستان

- استاد شهید مزاری و نهضت جهانی اسلام

در بخشی از سرمقاله این ویژه نامه چنین آمده است:

«... چه چیزی باید باعث می‌شد تا توطنه این گروه افشا می‌شد. شاید هیچ چیز به اندازه یک شهادت مظلومانه نمی‌توانست ماهیت پلید و استکباری گروهک طالبان را نشان دهد. مزاری آن شهید بزرگ و مظلومی بود که شهادتش در اسارت، چهره زشت و کریه طالبان را به سرعت نمایاند.

شهادت مزاری اگر چه خسارت بزرگی است ولی آینده نشان خواهد داد که این خون به ناحق ریخته گریبان طالبان را خواهد گرفت و طالبان از این پس شانس برای رشد و بقا ندارد. این یک گمان ساده نیست، بلکه دقیقاً بر عقیده و ایمان ما استوار است.

... مزاری برای افغانستان فقط یک رزمنده نبود، او سمبل مقاومت، پیروز در مقابل ارتش سرخ بود، او سمبل مقاومت مثال زدنی شیعه در مقابل مارکسیستهای جنایتکار بود. او سمبل مظلومیت مردم افغانستان بود. برای مزاری بسیار ناچیز و حقیر بود که در بستر بمیرد. چیزی کمتر از لباس شهادت زیبنده او نبود. افتخار بر او که با لباس شهادت این دنیا را وداع گفت.»



یادواره اربعین شهید
استاد عبدالعلی مزاری
دبیرکل حزب وحدت اسلامی



عطر گل سرخ



□ مزاری سرباز انقلاب اسلامی

□ ستاد پشتیبانی افغانستان

□ تیراژ: ۲۰۰۰

□ تاریخ چاپ: اسفند ۱۳۷۴

□ قیمت: ۳۵۰ تومان

این جزوه به مناسبت اولین سالگرد شهادت استاد مزاری در ۸۸ صفحه چاپ شده است. مطالب این یادنامه در چهار بخش کلی ترتیب داده شده است که عبارتند از:

- دیدگاه‌ها: حاوی نظرات و دیدگاه‌های شخصیت‌های ایرانی در مورد شخصیت و سوابق مبارزاتی و ویژگی‌های سیاسی - اخلاقی شهید مزاری می‌باشد.
- از زبان یار: شامل خاطرات و نظرات شخصیت‌های افغانستانی و عمدتاً یاران آن شهید درباره ویژگی‌های فکری، سیاسی و اخلاقی وی می‌باشد.
- گفتگو با بیت شهید: این بخش اختصاص به مصاحبه یا مادر، خواهر و همسر رهبر شهید دارد.

- از نگاه دیگران: دیدگاه‌های شخصیت‌های سیاسی و رهبران احزاب افغانستانی را در مورد شخصیت و جایگاه سیاسی رهبر شهید بیان می‌کند.

در ابتدای یادنامه، مقدمه‌ای در مورد زندگی و سوابق مبارزاتی و جایگاه شهید مزاری در میان نهضت گران اسلامی پرداخته شده و همچنین بیانیه وزارت خارجه در مورد شهادت استاد و نیز زندگینامه تفصیلی رهبر شهید از جمله مطالبی است که در ابتدای یادنامه آمده است. در پایان یادنامه ضمیمه‌ای از عکسهای آن شهید نیز آورده شده است.

در مقدمه این یادنامه چنین می‌خوانیم:

«... شجاعت و بی‌باکی و صفا و علو طبع و فناخت این شهید زبانزد خاص و عام است. بدون تردید تاریخ افغانستان فاقد چنین بزرگمردی بوده است و بسیار دور است که چنین شخصیتی را در آینده نیز به خود ببینند. وی مبارزی بود که خود را در چارچوب قیود ناسیونالیستی و منی‌گرایی محدود نکرد و درد مسلمین را به طور واقعی حس کرد و در هر جبهه‌ای که توانایی آن را داشت به مبارزه برخاست.»



نهایی بگیر از سرفرازی ام



کتابخانه مجازی هزارستان
www.HaPdf.com



نمایی دیگر از سرافرازی ام



نمایی بکیر از سرفرازیام





نمایش بکیر از سرفرازی ام



دیدار سفیر عربستان با رهبر شهید در غرب کابل



نمایی دیگر از سرفروزیام





نمایان بکیر از سر فوازی ام



نمایی از تشییع جنازه رهبر شهید در یکاولنگ

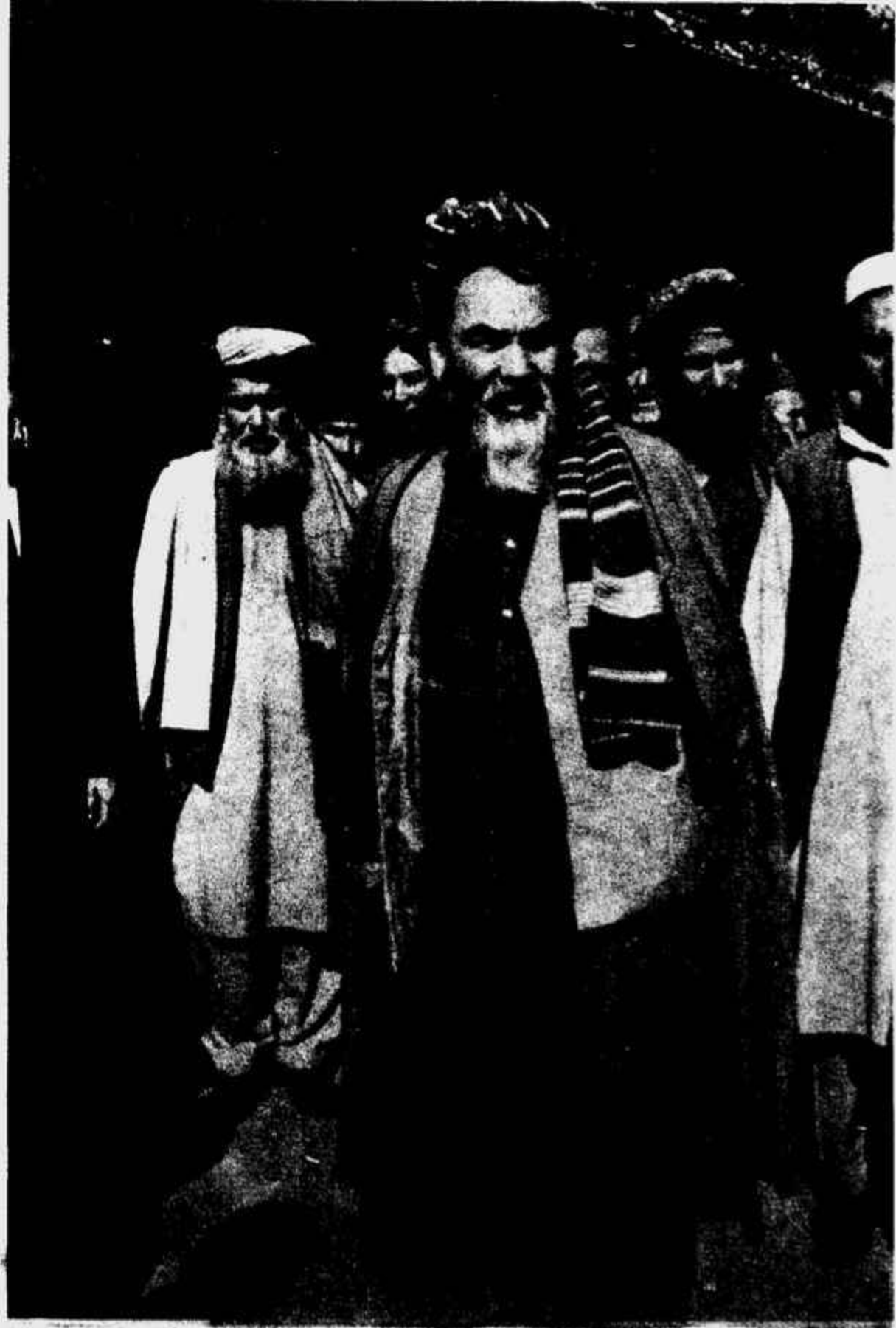


نمایی بگیر از سرفرازیام



نمایی بگير از سر فرای ام





نمایی دیگر از سرفرازیام



... بین به چهر افق، آسمان چه دلگیر است
بین به گرده راه این نشان زنجیر است
سفر گزیده ازین ورطه مرد تنهایی
گذشته است ازین جاده خونچکان پای
سفر گزید که عمر عقابها کم بود
شهاب ثاقب ما را مجال یک دم بود
پرید و چشمه آینه را زلال گذاشت
و برکه را به کلاغان دیر سال گذاشت
سوار از شب کولاک و برف آمده بود
پس از سه قرن خموشی به حرف آمده بود
چه گفت مرد که چون شعله در زغال افتاد
کلاغ پیر ز وحشت به قیل و قال افتاد
چه گفت مرد که مرداب و شب شکیب نکرد
غریو و پچ پچه در کوهسار لال افتاد
دریغ میوه امید خلق در شب سرد
به سنگ بازی طفلان ز شاخه کال افتاد
سرش ز گردش این چرخ پیر بالا بود
ز توش و تاب شب سر به زیر بالا بود
مجال سیر نهنگی که میل دریا داشت
ز حجم کوچک این آبگیر بالا بود
کلام کوه شکافش که سر اعظم داشت
ز هضم هاضمه‌های حقیر بالا بود
تو کوهوار سر ریشه سخت می ماندی
به رغم باور توفان درخت می ماندی
ترا به جرم بلندی ز باغ ببریدند
ز سرفرازیات ای سرو سبز ترسیدند